

عظمت فرهنگی خراسان



نویسنده: دکتر بصیر کامجو

Magnificent Cultural Khorasan

Author: Dr. Basir Komjo

مشخصات کتاب

نام کتاب : عظمت فرهنگی خراسان
مؤلف : دکتر بصیر کامجو
ستایش : اکادمیسین دستگیر پنجشیری
طرح و دیزاین پشتی : احمد جان امینی
مسئول چاپ : نهاد های برون مرزی خراسان
چاپ اول : 1390 شمسی برابر به 2011 میلادی
چاپ دوم : 1393 شمسی برابر به 2014 میلادی
تیراژ : 5000

حق طبع برای مؤلف محفوظ است .
کاپی ، تکثیر و طبع بدون موافقت مؤلف مجاز نیست

بنام خداوند جان و خرد

فهرست مطالب

عناوین	صفحات
--------	-------

بخش نخست :

فراز هایی از فرهنگ بازگذاری نام «خراسان» بر کشور مان

الف - پیشگفتار : منطق تاریخی طرح سیاسی " تغییر نام افغانستان
به خراسان " نوشته اکادمیسین دستگیر پنجشیری 13 - 23

ب : - طرح سیاسی " صلح جاویدان " 24 - 39

ج : ارزش تاریخی و حدود جغرافیای سیاسی و
فرهنگی خراسان 40 - 51

منابع و مآخذ بخش نخست 52 - 54

بخش دوم :

صورتی ازوضع تاریخی وسیاسی واجتماعی وفرهنگی
خراسان از اوایل قرن دوم الی قرن سوم خورشیدی

فهرست مطالب

عناوین	صفحات
ابو مسلم خراسانی	62 - 55
یعقوب لیث صفاری	65 - 63
یکم - ابو سلیک گرگانی	67 - 66
دوم - محمد بن وصیف سجزی	70 - 68
سوم - بسام کورد	71
چهارم - حنظله بادغیسی	73- 72
پنجم - فیروز مشرقی	75- 74
ششم - محمد بن مخلص سگری	76
هفتم - محمود وراق هروی	77
منابع و مآخذ بخش دوم	80 - 78

بخش سوم

الف - دانشنامه فرهنگی ، ادبی و علمی خراسان در قرن چهارم	
ونیمه اول قرن پنجم هجری	91 - 81
ابومعشر بلخی	93 - 92
مسعود مروزی	95 - 94
رودکی بزرگ	109- 96
شهید بلخی	116 - 110
ابوزید بلخی	118 - 117
زکریای رازی	124 - 119

فهرست مطالب

عناوین	صفحات
بلعمی	127 - 125
ابو نصر فارابی	136 - 128
ابو حفص سغدی	138 - 137
الف - منابع و مأخذ بخش سوم	143 - 139
ب - ادامه دانشنامه فرهنگی ، ادبی و علمی خراسان در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری	
خسروانی	147 - 144
ابو المؤید بلخی	150 - 148
ابو شکور بلخی	155 - 151
ابو منصور دقیقی	162 - 156
معروفی بلخی	164 - 163
بدیع بلخی	166 - 165
منجنیک ترمزی	168 - 167
ابوالعلا شوشتری	170 - 169
کسانی مروزی	173 - 171
رابعه بلخی	176 - 174
فردوسی بزرگ	190 - 177
فرخی سیستانی	196 - 191

فهرست مطالب

عناوین	صفحات
لبیبی	198 - 197
زینبی علوی محمودی	200 - 199
مسعودی غزنوی	202 - 201
عنصری بلخی	208 - 203
بهرامی	211 - 209
عسجدی	213 - 212
منوچهری	219 - 214
امینی نجار (بلخی)	221 - 220
روزبه نکتی (لاهوری)	222
عیوقی	224 - 223
ابوسعید ابوالخیر	229 - 225
ابوریحان بیرونی	246 - 230
ابن سینا	255 - 247
ابونصر مشکان	256
بهرام گور	265 - 257
ب - منابع و مأخذ بخش سوم	275 - 266

صفحات	عناوین
بخش چهارم	
281 - 276	نگرشی بر روند تکامل علوم ادبی ، علمی و فلسفی خراسان در قرن پنجم الی قرن هشتم هجری
282	عنصر المعانی
285 - 283	ابوالفضل بیهقی
292 - 286	ناصر خسرو « بلخی »
298 - 293	خواجه عبدالله انصاری
302 - 299	اسدی توسی
313 - 303	عمر خیام
318 - 314	غزالی
327 - 319	سنائی غزنوی
330 - 328	حسن غزنوی
332 - 331	نظامی عروضی
334 - 333	ابوالحسن بیهقی
338 - 335	رشیدالدین وطواط
345 - 339	انوری ابیوردی
347 - 346	میبدی
350 - 348	ظهیر فاریابی

فهرست مطالب

عناوین	صفحات
خاقانی شروانی	361 - 351
نظامی « گنجوی »	372 - 362
امام فخر رازی	375 - 373
مولانا جلال الدین بلخی	387 - 376
سعدی	395 - 388
امیر خسرو دهلوی	402 - 396
ابن یمین	409 - 403
حافظ	415 - 410
عبدالرحمان « جامی »	423 - 416
امیر علیشیر نوایی	427 - 424
عبدالقادر « بیدل »	435 - 428
منابع و مأخذ بخش چهارم	448 - 436

بخش پنجم :

کارنامه های ستمگسترشاهان و امیران قبیله گرای افغان
، علیه نیروهای انسانی و عظمت فرهنگی و تاریخی خراسانیان

- اعمال امیر عبدالرحمان سخن میگوید 455 - 449
- قیام رهایبخش مردم شنوار (1882 میلادی) 456 - 455

فهرست مطالب

عناوین	صفحات
- سرکوب قیام آزادیخواهان بلخ (1888م .)	457 - 456
- جنبش آزادیخواهی هزاره جات (1891-1893م)	466 - 458
- تقویه سیاست شوونیستی یحیا خیل	
- الحاق ننگین ایالت پشاور به هند برتانوی	470 - 467
- نادرخان ، طغیان گروههای قومی ،	
اختناق و تحکیم حاکمیت قبیله	473 - 471
- گونه های استقرار ارتجاع و ستم ملی	476 - 474
- تطبیق سیاست دهشت و ترور نادرخان	
علیه مردم خراسان	482 - 476
- نمائی از حکومت قومی آل یحیا	487 - 483
فرآیند پیدایی جنبش طالبان و	
حاکمیت قبیله در چهره ستمگستر	491 - 488
قتل عام مردم خراسان توسط طالبان	497 - 492
نتیجه گیری	504 - 498
منابع و مأخذ بخش پنجم	516 - 505

بخش نخست :

ستایش نامه
فراز هایی از فرهنگ بازگذاری نام
«خراسان» بر کشور مان

الف : منطق تاریخی طرح سیاسی**تغییر نام افغانستان به " خراسان "**

طرح سیاسی " تغییر نام افغانستان به خراسان " عنوان رساله ای است که در دو شنبه 29 حوت 1384 و در شب فردای روز نو ، ماه نو و سال نو خورشیدی 1385 و پس از (1838) ؛ سال تاج پوشی عاری از افتخار شاه شجاع و تجاوز آشکار استعمار بریتانیای کبیر در افغانستان توسط سایت آریایی نشر و پخش شد و به : -
- نماینده گان منتخب مجلس نمایندگان و مجلس سنا پارلمان ، دانشمندان دین ، پیشوایان طریقه ها و فرقه های مذهبی ، - احزاب سیاسی و نهادهای اجتماعی ، کار آگاهان و کارشناسان رشته های گونه گون دانش شخصیت های اجتماعی سیاسی و فرهنگی مستقل ،

– نسل جوان ، تیزبین ، دیگر اندیش و ترقیخواهان ، و بیک سخن به نماینده گان برجسته سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی همه اقلیتهای ملی و مذهبی ، طبقات ، اقشار و لایه های اجتماعی ، در داخل و خارج کشور جهت بازنگری مباحثه و تصمیم گیری نهایی توسط محترم بصیر کامجو دانشمند جوان میهن ، پیشنهاد شدواز عالیتترین مقام قانونگذاری افغانستان مطالبه اصولی کرد که با درک رسالت تاریخی اجتماعی و شناخت ژرف مصالح و منافع درازمدت ملی پیرامون مفردات این طرح سیاسی سازنده و " صلح جاویدان " تأمل نمایند .

وبه ندای ملیونها هموطن عذاب کشیده ما لبیک گویند و آنرا مشروعیت و قانونیت بخشند .

این رساله و طرح خلاق و صلحجویانه سیاسی آن مجموعه ای از دیدگاهها ، اندیشه ها و مواضع سیاسی استاد بصیر کامجو ، پیرامون : **"تغییر نام افغانستان به خراسان"** است خلاف تبلیغات رهنزانه قلمهای مزدور و شبکه های سیطره طلب اشراف قبایل حاکم ، منطق قوی تاریخی ، محتوای غنامند و پشتوانه استوار فرهنگی دارد.

مسایل بسیار عمده و حساس ملی تاریخی ، ادبی ، فرهنگی علمی اخلاقی و سیاسی جامعه ما را در برمیگیرد . این طرح نوین سیاسی ، با عشق واقعا آتشین به "صلح جاویدان" راستی درستی صداقت و شفاف اندیشی نگارش یافته است. که در اپریل 2008 میلادی با قطع و صحافت زیبا از طرف نهاد فرهنگی خراسان در هالند بنشر رسید . واینک رساله هذا بمنظور توجیه فرهنگی و علمی آن طرح صلح جاویدان زیر نام «عظمت فرهنگی خراسان» آماده چاپ می گردد .

بخش نخستین این رساله تأمل موجزی است پیرامون ارزشهای با عظمت فرهنگی، تاریخی، علمی، ادبی، سیاسی و جنبشهای آزادیخواهانه مردم خراسان و سیستان پس از گسترش دین اسلام علیه سیطره اعراب و بخش دوم آن بیان روشن کینه مقدس مؤلف علیه نقض خشن ابتدایی ترین حقوق و آزادیهای دموکراتیک تمامی گروههای قومی و اقلیتهای ملی و مذهبی جامعه بلادیده ما است که به فرمان شاهان و امیران مستبد و خاندانهای قبیله گرای آنان در دوران سلطه مستقیم و غیرمستقیم استعمار بریتانیای و در دوران جنگ سرد و کشمکشهای خونین تنظیمهای اسلامگرا به مردم عذاب کشیده ما تحویل داده شده است.

از خلال محتوای فرهنگی علمی و ادبی و سیاسی رساله «عظمت فرهنگی خراسان»، ب. کامجو این حقایق بروشنی درک میشود که: هدف اساسی این رساله بازتاب خواستهای عادلانه ملی تاریخی، سیاسی، اجتماعی ملیونها انسان ظلم دیده ما جستجو و بازیافت هویت گمشده تمامی اقلیتهای ملی و مذهبی ساکن افغانستان است هویتی که بادرغ و درد توسط شاهان و امیران وابسته به استعمار انگلیس درست از 168 سال به این سو، قهراً نفی سلب زوده و دزدیده شده است. استاد بصیر کامجو با شناخت ضرورت وارزش سیاسی این نوشته و شرایط جدید تاریخی جهانی بویژه تحولات و تند پیچهای دموکراتیک منطقه افغانستان، راهبرد اصولی و مشخصی را برای حل "اساسی مسأله ملی" سیاست "ملت سازی" و تأمین صلح پایدار در کشور مطرح کرده است.

مؤلف این رساله به این باور روشن است که بر اساس قانونمندی تکامل اجتماعی و خواستهای مبرم و دادخواهانه مردم، باید راهبرد صحیح تبدیل وضع اسارت آور تک صدایی سیاسی مستمر موجود به همبستگی ملی مطلوب مورد تایید قرار گیرد و به این وسیله اصولی عظمت قابلیت رشد و ظرفیت والای جامعه پرتنوع ما بروشنی نمایش یابد. استاد بصیر کامجو در روشنی تجارب تاریخی آزمون شده بشریت ترقیخواه، با خوشبینی تاریخی نوشته است که:

اتخاذ سیاست وپالیسی صحیح و اصولی " ملت سازی" زمینه ساز شرایط مساعدی خواهد شد که در آن همه شهروندان کشور، بدون هیچگونه تقلب و تزویر و امر ونهی ابر قدرتها، در اداره امور جامعه حق مشارکت متعادل آگاهانه و داوطلبانه داشته و حاکم بر سرنوشت خود باشند.

همچنان مؤلف این رساله با شناخت ژرف قوانین عینی تکامل اجتماعی در بخشی ازین طرح سیاسی نوشته اند که:

" جنبش مردمسالاری نو پا، هویت شگافی و روشنگری در منطقه جهان و میهن ما پدیده ای نیست که توسط رهبران احزاب سیاسی دارای پیشوند و پسوند ملی دولتمردان و متفکران و آگاهان حقوق و قانوندانان کشور ما کشف شده باشد یا به سفارش و فرمان این یا آن رهبر حزبی و دولتی کشور ما چهره عوض کند".

استاد بصیر کامجو به این پندار است که گوهر هویت ملی از تنوع و رنگارنگی تاریخی و قومی کشور ما رنگ و بو میگرد.

او بحق این رنگارنگی را ثروت سرشار ملی مردم افغانستان و منطقه ارزیابی میکند و در همسویی با منافع تمامی گروههای قومی کشور ما از دل و جان میپذیرد.

استاد بصیر کامجو ریشه های گفتمانی را که امروز پیرامون راهبرد "حل اساسی مسأله ملی" در افغانستان جریان دارد و به یکی از گفتمانهای پر سر و صدا و کشاکش میان نوخواهان پیشاهنگ و ثبات پرستان کج آهنگ تبدیل شده است اصولاً در تضادهای تراکم یافته وحاد اجتماعی، ملی و مذهبی سراسر تاریخ کشور بویژه در تشدید تضادهای ملی و مذهبی فرعی و عمده شدن این تضادهای فرعی جامعه ما سراغ میکند که در شرایط کشمکشهای خونین قومی ملی مذهبی منطقه یی سیاسی و سازمانی طی سه دهه اخیر، از ژرفای جامعه پرتب و تاب ما، از درون مناسبات نا عادلانه اجتماعی قومی ملی مذهبی تنظیمی و محلی و در نتیجه دخالت مداخله و تجاوزات مسلحانه ابر قدرتها و کشورهای همسایه ما به سطح آمده و عمده شده است.

در بخش اول این رساله ارزشهای پردرخش علمی، ادبی هنری فرهنگی و سیاسی دوران طاهریان، سامانیان صفاریان، غزنویان، سلجوقیان و تیموریان به ایجاز کامل بازتاب یافته است.

و در بخش دوم این رساله کارنامه های سیاه جابر ترین شاهان و امیران وابسته به استعمار کهنه جلوه های زشت غم انگیز و ننگین دارد که بزرگترین افتخار آن بدون ترس از اشتباه، بزرگترین شرمساری و خجلت تاریخی برای هواداران و ادامه دهنده گان خرافه های کهن و منسوخ آنان میباشد.

درین طرح سیاسی و اندیشه های صلح جاویدان، سرنوشت مردم افغانستان بارشته های پولادین تساوی حقوقی همه قبایل و گروههای قومی و پیروان ادیان مذاهب و فرقه های ساکن کشور و سرنوشت ملت و دولت یکپارچه خراسان پیوند تنگاتنگ و جدایی ناپذیر دارد.

ویژگی و برتری این طرح سیاسی مشخص بر طرحهای کلی منسوخ و سکون پرستانه طرفداران دولتهای فیودالی سلطنتی و تمرکزهای تک قومی و جمهوری درین حقیقت درخشان جلوه روشن و آشکارا دارد که : استاد کامجو برای نخستین بار خلاف همه طرفداران متعصب و تنگ نظر مهتربینی یا کهتربینی این یا آن اقلیت ملی و مذهبی با آگاهی ژرف از قوانین تکامل اجتماعی و جامعه شناسی علمی ، از منافع ، حقوق و آزادیهای دموکراتیک شهروندان این سرزمین با حرارت انسانی و اجتماعی و باخوشبینی تاریخی و خالی از تعصب و عصبیت قومی دفاع کرده است و بحق شاهان و امیران وابسته به استعمار بریتانیای کبیر و خاندان طلایی را از مقصرین اصلی سیاه روزی قبایل کوچی و این سرگردانهای تاریخی و ملل و مردمان دوسوی نوار مرز استعماری دیورند شناخته و معرفی کرده است و در فرجام پایه گذاری ملت دارای پایه های وسیع اجتماعی ملی و "دولت دموکراتیک خراسان" را یگانه درمان دردهای ریشه دار تمامی اقلیتهای ملی و مذهبی و گروههای قومی خورد و کلان ساکن کشور ارزیابی صحیح دقیق و روشن توانسته است .

استاد بصیر کامجو در پایان این طرح سیاسی مبتکرانه و نوین ، بالحنی اصولی و شفاف ، بانگ رسای خود را علیه دولتمردان تبار منش حاکم کنونی و افراد نیمه متکامل بسته به آنان و برضد رهبران دولتی و احزاب سیاسی دارای پسوند و پیشوندهای ملی بلند میکند که در زمینه گسستن پرشتاب زنجیرهای پوسیده " ظلم ملی " از دست و پای ستمدیده گان هنوز هم مکاشفه و مراقبه میکنند ، واقعیتهای تلخ تاریخ و مبارزه مردم آزاده افغانستان را پیش چشمان باز مردم بپاخاسته میهن مانند گذشته ماستمالی و توجیهات نادرست و ذهنیگرانه مینمایند و با پند

و پیامهای "خیرخواهانه!" عمر ظلم ملی را در کشورما دراز و دراز تر میکنند. مؤلف این رساله درباره دلیل این واکنشهای دوستان نادان مردم بروشنی نوشته است که "حاکمیتهای سیاسی دوران تسلط استعمار، میراثخواران و نماینده گان برجسته منافع آنان هنوز که هنوز است گرفتار تکرار مکررات در تعبیر ساختار حاکمیت هستند؛ ولی به تغییر کیفی ماهیت ساختار و تعویض سیاسی حاکمیت، هرگز و هیچگاه آگاهانه و داوطلبانه تأملی نکرده اند.

این تخذیر شده گان دوران استعمار و استبداد استعماری با اندوه فراوان مطرح کردن مسأله باز شناختی هویت ملی و راه نیل بسوی حل عادلانه آگاهانه و داوطلبانه مسأله ملی در کشور کثیر الملّه ما را با اصطلاح "خلاف مصالح و منافع ملی"، یک بدعت تاریخی و تجاوز بر حریم حاکمیت اشراف قبایل و بطور عمده بر حریم حاکمیت تک قومی مسلط کنونی میپندارند و علیه تعادل حقوق شهروندی و حل اساسی مسأله ملی و همبستگی پایه دار ملی چه در دوران خاندان محمد نادرشاه و چه امروز نعره تکفیر و تجزیه طلبی میکشیده اند و هنوز هم شوربختانه نعره میکشند.

ولی استاد بصیر کامجو با بصیرت کامل پرده از روی این واقعیت تلخ استبداد استعماری، وارثان، احزاب سیطره جوی ملی، دنباله روان سیاسی و قلمهای مزدور آنان برداشته و شجاعانه نوشته است که: در هیچ برهه تاریخ در کشورما، حکومتهای متمرکز و نام نهاد ملی افغانستان مبلغان مزدور و مشاوران سیاسی آنان، از مضمون و محتوای منافع ملی "وحدت ملی"، تعادل حقوق شهروندی و حق مشارکت سیاسی و دموکراتیک تمامی اقلیتهای ملی و مذهبی در قدرت و حاکمیت سیاسی با هزاران دریغ تعریف جامع و مانع و صریحی نداشته اند و بحق پرخاشگرانه گفته است که:

خوشبایورانه است اگر این بیداد گری و جبر خشن ملی و اجتماعی مستبدان تاریخ را غفلت، چشم پوشی و امری تصادفی بدانیم و از آن مانند قرن 19 _ 20 با چشمان بسته و بدون واکنش ملی اجتماعی و سیاسی عبور یا این ظلم صریح ملی و اجتماعی را در دوران جنبشهای دموکراتیک آغا ز قرن 21 مردمفریبانه ماستمالی کنیم .

نقش فعال تاریخی طرح حل اساسی مسئله ملی استاد بصیر کامجو

گرچه طراح " حل مسأله ملی " و ساختار اداره فدرالی در افغانستان زنده یاد محمد طاهر بدخشی است او پس از انشعاب از جمعیت دموکراتیک خلق، تشکیل "محفل انتظار " و سپس سازا (مؤرخ 15 اسد 1347 خورشیدی) این مسأله تاریخی و میرم را در کشور کثیر الملّه ما مطرح کرد از آن پس ضرورت "حل مسأله ملی " در شبنامه مجید آغای کلکانی در برنامه جنبش ملی ...، در دیدگاه شهید عبدالعلی مزاری و در برنامه ای که من خود در سالهای کشمکشهای خونین تنظیمهای بنیادگرای ساخت پاکستان در کابل طرح آنرا نوشته وزیر عنوان طرح برنامه " افغانستان نوین " در بخش دوم " زوال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق " آنرا در 1997 به نشر سپرده بوده ام در درون و بیرون مرزهای کشور بویژه در سایت آریایی بازتاب گسترده یافت .

ولی زنده نام محمد طاهر بد خشی به دلایلی گونه گون از جمله به دلیل عمده کردن قطب مبارزه مخفی ، قادر به نشر و پخش گسترده این طرح به مقیاس ملی و بین المللی شده نتوانست و در نتیجه مبارزات دشوار زیر زمینی ، ازین اندیشه های دموکراتیک توسط سیطره جویان ملی

توجیحات غرض آلود صورت گرفت و ارما نهایی " حل عادلانه مسأله ملی " " سازا " قلب ماهیت شد و رهبران این سازمان باصطلاح طرفدار " ستم ملی! " " تجزیه طلب! " و مخالف " وحدت ملی! " و همبستگی ملی " زندانی و زنده نام محمد طاهر بدخشی و تعداد کثیری از یارانش سرانجام ، بدون حکم محاکم علنی و عادلانه بفرمان حفیظ الله امین، بادریغ و درد سرکوب شهید و قربانی طرح " حل مسأله ملی " شدند .

با ذکر این حقیقت اینک دانشمند جوان دیگری از همین تبار در شرایط نوین و تناسب نوین قوای جهانی ، در جرمنی و مرکز زایش و رویش اندیشه های پیشرو مردمسالاری، درفش این طرح سیاسی " حل اساسی مسئله ملی در افغانستان " را با محتوا و دید نوین و شناخت دقیق و ژرف از تاریخ باستانی و مناسبات اتنیکی جامعه ، از طریق سایت پرخواننده و بیننده " آریایی " و جریده هفته نامه امید و سایر سایت های اینترنتی - وسیعاً نشر و پخش کرده و به اطلاع عالیترین نهاد های تقنینی، احزاب سیاسی رسانه های گروهی درون مرزی و بیرون مرزی رسانیده است. این طرح سیاسی پس از 38 سال باز هم بواکنشهای مثبت اصولی عادلانه یا منفی و تعصب آمیز مقابل میشود ولی برد از نو آوران ، نو اندیشان جسور و ملیونها ظلم دیده معلول معیوب دهقان بی زمین کم زمین واردوی بیکاران شهرها و خانواده های شهید پرور و وارثان سوخته گان این سرزمین سوخته میباشد .

نتیجه :

بیاورم طرح سیاسی " حل اساسی مسئله ملی در افغانستان " استاد بصیر کامجو با خوشبینی تاریخی و حسن نیت نوشته شده است فاقد تعصب و بیگفته خداوندگار بلخ " خامی و خون آشامی " است از

گرایشهای تنگ نظرانه قبیله سالاری خودمحوری و انحصار طلبی قومی و ملی تهی میباشد ازواژه واژه طرح سیاسی "حل اساسی مسئله ملی در افغانستان" استاد کامجو موجهای دریای پهنای زنده گانی نوین ، شور هستی آینده تابناک میهن ما طنین آهنگین دارد . صدای تند نبض زمان باهمه رسایی از آن شنیده میشود .

به گم کرده راهان و " آواره گان سرزمین " ما ، راه وارسنگی ورهایی انسان سرگشته و تلخکام میهن و راه خدمت و دلبستگی به مردم را ، روشن و هموار کرده است .

این طرح سیاسی فرزندان و نبیره های تخدیر شده گان دوران استعمار ، استبداد استعماری و دوران جنگ سرد را از خوابهای سنگین بیدار میکند و مردم استبداد کوفته و عذاب کشیده مارا برای زنجیر شکنی ، آزادی دموکراسی ، ترقی ، صلح و عدالت اجتماعی و ملی الهام می بخشد .

آتشی از خشم توده ها روشن میکند عشق آتشین میهن را بیان میکند و به هستی بیداد گران و دشمنان تاریخی توده ها آتش میزند .

حماسه های "ناتمام" قهرمانان خراسان بزرگ و پاسداران آزادی و فرهنگ خاور زمین را می ستاید از پاهای برهنه دهقانان خارهای خلنده روزگاران سیاه امیران و شاهان جبار را بیرون میکشد و عوامل کندی رشد جامعه را نشان میگرد تا دهقانان فقیر پیشه وران و کارگران شهری بدون احساس رنج و عذاب ، راه دور و دراز و پراز پیچ و خم مبارزه اجتماعی و ملی را کوتاه و هموارکنند .

این طرح سرود صلح جاویدان آزادی و برابری است شعار شورانگیز و شعور آفرین عصر است جنبش آزادی دموکراسی ترقی و صلح و عدالت است بر مناسبات نا عادلانه اجتماعی ملی ضربات آهنگرانه وارد می آورد .

نقابهای تقدس سلاطین امیران و شاهان جبار دوران سیطره مستقیم و غیر مستقیم استعمار را پاره میکند نقابهای را که خلاف احکام دینی ، ارزشهای فرهنگی و سنن پسندیده ملی و ارزشهای اعلامیه جهانی حقوق بشر بر چهره زده بوده اند .

امید های سرکوب شده تاریخی تما می مظلومان کشور و راه رشد مستقل ملی و دولت دموکراتیک ملی خراسان را ، 168 سال پس از مراسم تاجپوشی عاری از افتخار شاه شجاع در شهر قندهار ، خلاف امر ونهی امیران شاهان و افراط کاران مستبد تاریخ افغانستان باصراحت کامل بیان و روشن مینماید .

و در نهایت در ین اثر استاد جوان ما کامجو برای نخستین بار پس از سیطره استعمار و استعمار استبدادی و حاکمیت های تک قومی، روان خروشان ستمدیدگان میهن ما علیه بازمانده های منسوخ دوران تسلط استعمار کهن طغیان کرده و احساس شورانگیز ملیونها هموطن در آن بازتاب روشن و شجاعانه یافته است .

امید که از فیض این طرح سیاسی صلح آفرین در آینده نه چندان دور ، آفتاب صلح و آزادی بر همه ساکنان "خانه خورشید" ما سخاوتمندانه گرمی، شادی و خرمی بخشد .

باعرض حرمت

اکادمیسین دستگیر پنجشیری

ایالت واشنگتن - امریکا

شب فردای اول نوروز 1385 خورشیدی

برابر به 21 / 3 / 2006

ب : طرح سیاسی صلح « جاویدان »

شب فردای اول نوروز 1385 خورشیدی

برابر به 21 / 3 / 2006

تقدیم :

- به نمایندگان مردم در پارلمان جمهوری اسلامی افغانستان ،
- به دانشمندان محترم دین، پیشوایان طریقه ها و فرقه های مذهبی کشور،
- به روحانیون مبارز و وطندوستان میهن ،
- به احزاب و گروه های سیاسی و نهاد های اجتماعی ،
- به آگاهان ، خردمندان ، شخصیت های سیاسی و فرهنگی مستقل،
- به نسل جوان ، تیز بین دگر اندیش و ترقیخواهان افغانستان ،
- به سازمان ملل متحد ، مجموعه اروپا و سازمان همکاریهای
- شانگهای و سایر نهاد های سیاسی و اجتماعی بین المللی جهان

قابل توجه وبازنگری عالیتترین مقام قانونگذاری افغانستان

مردم آزاده ما با خوشبینی تاریخی امید واراند که نمایندگان منتخب عالی ترین مقام قانونگذاری کشور ، با احساس رسالت بزرگ

تاریخی اجتماعی و شناخت مصالح عمومی ملی، پیرامون مفردات این طرح پیشنهادی صلح، تأمل خواهند فرمود، به ندای ملیونها هم میهن رنجیده خویش لبیک خواهند گفت و آنرا مشروعیت و قانونیت خواهند بخشید و یا روند شرایط نظرخواهی عمومی درمورد را به منصفه اجرا قرار خواهند داد.

این طرح پیشنهادی صلحجویانه، آغازگر سخنی از مجموعه دیدگاهها و افکار سیاسی ما در باره «تغییر نام افغانستان به خراسان» و توجیه این راهبرد سیاسی می باشد. این نوشته از دید بار معنایی، در بر گیرنده مسائل تاریخی، ادبی، فرهنگی، علمی، اخلاقی و سیاسی بوده، با عشق آتشین به کرامت و فضیلت انسان با صداقت و شفاف اندیشی، بنفع تأمین حیات پر از سعادت و خوشبختی، صلح و آزادی و عدالت اجتماعی تحقیق، تحریر و ترتیب گردیده است.

هدف مقدس این نوشته فقط بیان امیدهای بلعیده شده مردم صلحخواه و خواست عادلانه تاریخی، سیاسی روانی و اخلاقی ده هاملیون از شهروندان وطن دوست ما جهت دست یابی به همزیستی مسالمت آمیز ملی و ایجاد امنیت و آرامش پایدار در سر زمین مشترک و آبایی ایشان می باشد. ولی باید گفت از این هدف عالی ملی اجتماعی و سیاسی و انسانی بجای این که در برجسته سازی و بازیافت هویت اصیل وبومی مردمان این سرزمین و معرفی " دانش و فرهنگ " غنامند خراسان بزرگ بهره برداری شود؛ برخلاف در دوران سیطره استبداد استعماری بریتانیای کبیر در افغانستان، با دریغ و درد فراوان در نفی هویت تمامی ملیت ها، گروههای قومی و قبایل برادر ساکن افغانستان توسط شاهان و امیران وابسته به استعمار، استفاده های نفاق افکنانه و ضدملی به عمل آمده است.

مردم آزاده میهن ما دروضع مشخص کنونی به این پندار انسانی وجهانی

اند که : مایه عزت افتخار، توانایی و سربلندی و همبستگی یک ملت، گروه‌های قومی و اقشار و طبقات اجتماعی یک جامعه، نه در پیشبرد سیاست جنگ طلبانه، قتل و قتل، تعرض غصب و غارت، انتخاب سیاست زمین سوخته و نقض خشن حقوق و آزادیهای دموکراتیک بشر نهفته است، بل در وجود معارف و فرهنگ غنامند و پر بار علمی اخلاقی اجتماعی سیاسی و در ارتقای سطح آگاهی شعور اجتماعی متعادل اعضای آن جامعه، هستی عینی کسب میکند.

بادرک شرایط جدیدی که در کشور و جهان رخ داده است باید راهبردی اصولی روشن و درستی برای حل اساسی مسئله ملی سیاست «ملت سازی» و تأمین سنگ پایه های صلح و سعادت واقعی و خوشبختی ماندگار آتیه حیات اجتماعی و سیاسی مردم ما مطرح کنیم.

این طرح سیاسی بدون آنکه قصد خدشه دار کردن داشته ها، اصول، موازین و ارزشهای فرهنگی و سنن تاریخی کهن ما را داشته باشد، آگاهانه و خردمندانه بر بنیاد ارزشهای انسان گرایی تأمین و تحقق این هدف شکوهمند تاریخی و نهادینه سازی زیر بنا های حیات اجتماعی کشور ما پایه گذاری گردد. و به این تدبیر و اندیشه روشن، گام علمی و عقلانی در فراسوی وفاق ملی همزیستی و همبستگی ملی با اعتماد محکم و بدون تزلزل برداشته شود.

گامهای مطمئن با ثبات و استوار، گام صلح و آشتی، گام خلل ناپذیریکه همه نیرنگهای معامله گران بیگانه پرست سود پرستان تک محور، تبار نشان نژاد پرست را عقیم نماید، و به اجیران معامله گر و عناصر ضد ملی وابسته بار دیگر این امکان فراهم شده نتواند که کشور و مردم آزاده و صلح دوست ما را به دام جنگ و تباهی و کشمکشهای قومی قبیله ای مذهبی و سیاسی بکشانند.

باید راهبردی صحیح تبدیل وضع رقت بار تک صدایی سیاسی مستمر موجود را ، به همبستگی ملی مطلوب براساس اصول آرزوها ، خواسته‌های مردم و برحق مردم ما مورد تأکید قرار داد.

راهبرد سیاسی و خواست توده های ملیونی رنج‌دیده کشورمارا استقرار یک نظام همگانی متعادل حقوقی و مردم سالار وسازگار با معیار های حقوق شهروندی ، جامعه مدنی و اخلاقی تشکیل میدهد . تحقق این راهبرد مردمی زمانی میتواند عظمت و ظرفیت والای جامعه مارا بنمایش گذارد که همه گروههای قومی قبایل و پیروان همه مذاهب ادیان طریقه ها و فرقه های مذهبی ، بازوبه بازو وشانه به شانه و همصدا ، هویت افتخارات تاریخ ، عزت غرورسالم ملی وشرف خودرا با نام کشور خراسان که مبین تثبیت هویت ملی همه آنان است در گوشت پوست استخوان ، و تا عمق ضمیر و وجدان لمس واحساس نمایند و سرنوشت خویش را با این ارمانهای مشترک ملی باهمه تنوع قومی ایکه دارند پیوند ناگسستنی وجوشش خلل نا پذیر بخشند .

از اینرو ایجاد شرایط ضروری برای طرح حل اساسی مسئله ملی در افغانستان ، درسیاست « ملت سازی » ، ضرورت دستیابی به وفاق ملی واقعی « ساخت ملت یکپارچه » وتأمین عدالت اجتماعی پایدار ، فقط درحمایت از انتخاب راه برحق صلح و آزادی ، قبول احقاق حق ، وشناخت علمی مؤلفه های عینی سازندگی و ترکیبی مناسبات اقتصادی ، سیاسی واجتماعی ، تاریخی و جغرافیایی همه ملیت ها ، اقوام وقبایل ، ساکن افغانستان میباشد .

اتخاذ این سیاست وپالیسی " ملت سازی" زمینه ساز شرایطی خواهد شد که همه شهروندان کشور در اداره امور جامعه مشارکت متعادل

و آگاهانه سیاسی واقعی داشته باشند و در سرنوشت کشور خویش خود را عملاً دخیل و شریک بدانند.

درستی و صحت راهبردی طرح سیاسی ما، در حل صحیح و اصولی "مسئله ملی" در کشور کثیر المله ما، و در انسانگرایی، اخلاقی بودن و تحول آفرینی و خلاقیت آن نهفته است. ریشه آن از چشمه صاف و زلال نیاز و خواسته‌های مبرم مردم آب میخورد. پاکیزگی آن از آرمان مقدس توده‌ها و قربانیان و شهیدان جنگ‌های داخلی الهام دادخواهانه دارد.

باید اذعان کرد که جنبش مردم سالاری نو پا و هویت شکافی و روشن نگری در منطقه و جهان پدیده و چکیده ذهن و تفکر ما نه می‌باشد با سفارش ما نیز چهره تعویض نه میکند. بل جنبش خود شناسی نواندیشی و تثبیت هویت ملی و زبانی عصر ما، خواست توده‌های بپا خاسته مردم برای حاکمیت بر سرنوشت خویش و نیاز دموکراتیک زمان کنونی شرق مسلمان آسیای میانه و خاورمیانه عربی است. ما این خواست برحق مردم را گرامی میداریم و اینک در راه شناخت مؤلفه‌های سازندگی و راهبرد تحقق آن گام عملی می‌گذاریم.

بزرگترین سرمایه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور ما «افغانستان کنونی» وجود بافت ده‌ها رنگ قومی و فرهنگی آن است. باید چنین بافت تاریخی چندگانگی قومی و فرهنگی را در همسویی منافع همگانی، پذیرفت. و با قبول تعادل حقوق شهروندی و بازتاب آن بوسیله زبان و فرهنگ مشترک فارسی و گویش‌های محلی و پروراندن آن فرهنگ و دادن ارزش به آن فرهنگ و سنت بومی و باستانی در افغانستان، میتوان وطن ملت و دولت را با ثبات و نیرومند مند ساخت.

نباید با دشمنی های مغرضانه و تبار منشی (نژاد پرستانه) به نابودی فرهنگ پر باروریشه دار چند هزار ساله « آریانا - خراسان » پرداخت. اگر مردم افغانستان با حفظ احترام و ارجمندی به ریشه خویش و به نماد هستی علمی و فرهنگی خویش و به پیش کسوتان راه معرفت و بنیان گذاران فرهنگ و ادب خراسان آریاییان قدیم با صداقت و پاکیزگی اندیشه عمل نمایند ، در صورت توسل به آزادی و دموکراسی و در حرکت بسوی تحول و کثرت گرایی فرهنگی ، میتوانند کشور سربلند خویش را به نیروی خلاق آفرینش ارزشهای فرهنگی سیاسی و اقتصادی در منطقه و جهان تبدیل نمایند .

گفتمانی که امروز در باره « حل اساسی مسئله ملی در افغانستان » بیکی از گفتمان های پراز سر و صدا و کشاکش میان سیاستمداران و نیروهای آزادیخواه و واپسگرایان کشور تبدیل شده است. همه و همه از درون حوادث تراکم یافته تاریخی بویژه از رویداد های چند دهه اخیر و از مسایل حاد کنونی و خاصتاً از مناسبات نا عادلانه میان گروه های قومی و اقلیتهای ملی و مذهبی کشور ناشی گردیده است .
افغانستان کشوری است کثیر الملّه، دارای ترکیب قومی :

" تاجیک ها 38 در صد ، پشتون ها 38 در صد ، هزاره ها 14 درصد ، ازبک ها و ترکمنان 7 در صد ، و دیگران 3 در صد ... " (1) می باشد.

ولی در درازنای زیاده از دوسده اخیر ، یک مشت اقلیت ممتاز و بطور عمده از سر بر آوردگان قبایل پشتون با تکیه و پشتیبانی بیگانه گان سیادت خویش را برضد خلقهای تهیدست پشتون و دیگر اقلیتهای ملی و مذهبی ساکن این سرزمین تحمیل کرده است .

و گروه‌های تاجیک ، ازبک ، ترکمن ، هزاره ، نورستانی بلوچ پشه یی و صد ها هزار پشتون زحمتکش و غیروابسته را خلاف ارزشهای اعلامیه جهانی حقوق بشر از شرکت در زندگی سیاسی و حق ملکیت بر زمین و از عرصه های مختلف حیات از جمله ازسواد و فرهنگ پیشرفته معاصر محروم ساخته اند.

یکی از پیش فرض های این داوری ها در مورد « حل اساسی مسئله ملی » و تعادل حقوق سیاسی و اقتصادی پذیرش وجود ملتی مفروض بنام « ملت خراسان » است.

مابه این باوریم که همه مردم « افغانستان کنونی » از هر ملیت و قوم و قبیله یی که هستند ، نزدیک به کل وارثان شایسته فرهنگی ریشه دار و زبانهای باستانی "آریایی" و " خراسانی " اند . مردم ما با پای بندی و عشق ورزی به تنوع نماد و ریشه اصلی هر یکی از این زبانها و فرهنگیهای مادی و معنوی و شناخت و نقش فعال تاریخی خویش در آفرینش فرهنگ پرغنای آریایی و خراسانی ، به حفظ و انکشاف تمامی گویشهای ملی از جمله زبان فارسی این زبان علم ، ادب و معرفت زمانه ، زبان گویای همه شهروندان کشورما ، زبان هم فهمی ملی صلح و آشتی و زبان مشترک فرهنگی و اداری ، اراده آهنین خود را برای تشکیل ملت و دولت ملی و " دموکراتیک خراسان " بیان میکنند و سرنوشت خود را با همدیگر براساس ارزشهای دموکراتیک قانون اساسی ارزشهای اعلامیه حقوق بشر حقوق مدنی و حقوق شهروندی پیوند و جوشش خلل ناپذیر می بخشند .

مردمان این ملت و دولت دموکراتیک خراسان میتوانند آزادانه و بدور

از هرگونه نیت بد و کوتاه فکری و تعصب به گویش های مادری خویش نیز سخن بگویند، فرهنگ و سنت های خویش را به صفت یک خراسانی اصیل گرامی دارند و در رشد و تکامل فرهنگ پربار و مشترک خراسان سعی عقلانی نمایند و از آن پاسداری واقعی کنند ، و در فرارفت بسوی جامعه مدنی گام صادقانه بگذارند.

اکنون مردم ما بعد از سپری نمودن چندین دهه جنگ و ویرانی قتل و قتال و ناامنی ، بار دیگر آرامش نسبی را بدست می آورند. ظهور شرایط ویژه جو سیاسی موجود ، پیدائی و نوزائی ظرفیت های نوپای روشنفکری و فرهنگی درون مرزی و برون مرزی ، آزادی ابراز نسبی اندیشه در قالب قوانین مسلط جامعه ، ایجاد کثرت گرایی سیاسی ، و ده ها مؤلفه های زیر ساخت سازندگی جامعه یکی پی دیگری پدید می آیند و زمینه ساز مشارکت مردم در حاکمیت و قدرت سیاسی میگردند.

درجو بازیابی فرصت های ابراز وجود و در این مقطع تاریخ است که موج غریونده دریای خرد و دگرگونی های فرهنگی مشحون از آرمان ها و آرزوهای مردم ما و نسل کاردیده و پیشتاز آن سخت می خروشد تا داغهای سیاه جنگ تحمیلی و وارداتی سده های قبل را از پیکر زخمی و بخون آلوده تاریخ سرزمین سوخته ما شست و شو کند و با آهنگی پرشتاب بزداید. و با اندیشه نو، آرمان نو ، حُسن نیت، خیر اندیشی و اراده آهنین ، از این خاکستان پژمرده درخت گلشن صلح ، آزادی ، همبستگی ملی را سبزی و خرمی بخشد . درخت صلح ، همان امید ها و آرزوهای دنیای باطنی فرد فرد هموطن ما است که در تثبیت هویت ملی و قومی ایشان تمرکز مییابد و با تجدید نام مقدس وطن آبائی شان « خراسان » و احیای فرهنگ اصیل و بکر آن ، جامعه عمل می پوشد.

حدود سرزمینهای قدیم آریایی و خراسان دیروز در هر حدود و ثغوری که بوده ، مایه افتخار و مرز فرهنگ مشترک ملل و مردمان این منطقه آسیای بیدار است و برای همه مان قابل ستایش و تمجید می باشد. اما وطن امروزی ما که هنوز بنام افغانستان یاد می شود ، کشوری کوهستانی است که بخش مرکزی آن را رشته کوه های بزرگ و دشوار گذر هندوکش، که از دشت ها و جلگه های آسیای میانه تا بیابان ها و هامون های هند امتداد یافته است، می پوشاند. بلندترین قله این رشته کوه های بزرگ در شمال شرقی کشور واقع است و بیش از 7000 متر ارتفاع دارد.

مساحت افغانستان (652090) کیلومتر مربع است . در گوشه شمال شرق در فاصله هفتاد و چهار کیلومتر با جمهوری مردم چین هم سرحد می باشد و در شمال هم مرز تاجیکستان (1206 کیلو متر) ، ترکمنستان (744 کیلو متر) و ازبکستان (137 کیلو متر) ، در شرق با پاکستان (2430 کیلو متر) ، و در غرب با ایران دارای (936 کیلو متر) مرز مشترک است. که این مساحت در جریان زیاده تر از « یک هزار و پنصد » سال پیوسته در قلب موقعیت جغرافیای سیاسی « خراسان بزرگ » جا داشته است.

معلوم است که در افغانستان کنونی اقوام و ملیت های گوناگون از سالیان قدیم بدینسو پهلوی همدیگر برادر و وار زندگی میکنند . هریک در تداوم تاریخی با حفظ داشته های معین فرهنگی ، ملی ، و قومی خویش پیوسته در دفاع از تمامیت ارضی و آزادی ، منافع ملی، علیه متجاوزین بیگانه مقاومت استقلال طلبانه نموده و از هیچگونه نبرد و فداکاری دریغ نورزیده اند.

با در نظر داشت این ارزشهای تاریخی ، اگر با فضیلت اخلاقی و صداقت سیاسی ، در همسویی حفظ منافع همگانی ، به دورنمای ملت

سازی و دولت سازی نگاه کنیم ، میتوان اذعان کرد که تمام شهروندان ساکن افغانستان ، از هر قوم و قبیله‌ی بی که برخاسته اند ، مردمان اصلی این سرزمین یعنی خراسانی هستند. افتخار ، عزت ، اعتبار و ظرفیت و عظمت فرهنگی این سرزمین - شعر ، ادب ، اخلاق و علم و حکمت به همه‌ی ساکنان فعلی آن متعلق میباشد. همین پیوند فرهنگی و داشته‌های مشترک تاریخی میان مردم ماست که اصالت همگونی ارتباط ارگانیک ما را در گذار تاریخی بسوی همبستگی ملی و تشکیل ملت و دولت سازی سمت و سو میدهد.

این ارزش های همزیستی ناب ملی ، حقیقتاً سبب سازخمیره و نماد هستی همبستگی - همه شهروندان کشور ماست . که انگیزه و احساس کنار هم بودن و باهم بودن را در ضمیر و وجدان فرد آنها ایجاد مینماید و با این احساس طبیعی و ذاتی ، خویش را متعهد به پذیرش به موقع تعویض نام " افغانستان " (این تحفه استعمار کهن) به " خراسان " میدانند .

چرا؟ زیرا ، اسم " خراسان " این نام اخلاقی ، تاریخی علمی و فرهنگی و صلح آفرین یگانه اسم مناسب و پر افتخاری است که افزون برداشتن قدامت تاریخی و بارمعنایی ظرفیت فرهنگی دیگری نیز داشته است.

پا سخ به این پرسش روشن است . برای اینکه این نام مهرش رابه همگان یکسان به مفهوم یک پدیده نورانی و از جنس آزادگی به جهان می بخشد و جوهر ارزش ماهوی خود را در تحکیم پایه های اجتماعی و ملی و سیاسی و ایجاد ملت و دولت ملی معرفی ، و آشکارا می کند.

و از سوی دیگر این اسم از مکان نور روشنایی جایگاه مهر ، دوستی ، آفتاب برآمد مشتق شده ، و کدام مناسبتی به کدام تباری ، ملیتی و قومی و عشیره هم ندارد .

بتاسی از این اصل شایسته غیر وابسته وازدل مردم برخاسته ، باید تذکار داد که صرف زیر نام " خراسان " میتواند یک هندو ، یک نورستانی یک تاجیک ، یک پشتون ، یک هزاره ، یک بلوچ ، یک عرب تبار ، یک ازبک ، یک ترکمن یک پشه یی .و.و. و ... تثبیت هویت شود ؛ و خود را خراسانی بداند و به آن افتخار نماید و به فرهنگ و ادب و به فرهنگ و ارزشهای فرهنگی و سیاسی و تاریخی مشترک آن ببالد . و سربلندی و عزت و غرور سالم قومی و ملی خود را در ارزش های معرفتی و هویتی آن دخیل بیند.

این " نام گذاری " ضروری حقیقتی است که انگیزه مهر محبت و افتخارات تاریخی مشترک شهروندان یک جامعه را نسبت به وطن آبایی شان و در زیر نام نشان و درفش برافراشته " خراسان " بیان می کند.

مردم جنگ دیده ما در تحت این نام پاکیزه « خراسان » که نمودی از صلح و آشتی است ، دوستی و مراتب تعظیم و احترامش را برای تمام ملیت های باهم برابر و برادر کشور یکسان بجا می آورد ؛ از دید جایگاه تاریخی ، ظرفیت فرهنگی ، موقعیت سیاسی و اجتماعی بمثابة شهروند متساوی الحقوق « خراسانی » میتوانند همه و یکسان هویت ملی و تاریخی مردم خود را بدون هیچگونه تبعیض و برتری جویی و استثناء طلبی حفظ تثبیت و درخشش بخشند.

از زمان تشکیل دولت ابدالی بقیادت احمد شاه پسر محمد زمان خان سدو زایی (1747 میلادی) تا عصرشاه شجاع سال (1838 میلادی) کشور ما همچو گذشته نیز به نام « خراسان » یاد می شد. در همان سده هیجدهم ، عبدالله خان دیوان بیگی یکی از ارکان دولت احمد شاه درانی در قطعه شعری که بمناسبت بنای شهر قندهار سروده ، میگوید :

جمال ملک خراسان شد این ملک تازه بنا
ز حادثات زمانش خدا نگه دارد (2)

نور محمد قندهاری مؤلف « گلشن امارت » در کتاب تاریخ « امیر شیر علی خان / وفات 1879 » ، ضمن ذکر احوال « امیر دوست محمد خان » چنین می نگارد : " در آن زمان که خاقان مغفرت نشان امیر بی نظیر علیبن مکان امیر دوست محمد خان در ولایات خراسان در دارالسلطنه کابل ارم تقابل بر اورنگ امارت وجهانبانی نشسته بود " (3)

همچنان از زبان « صابر شاه کابلی » پیر و مرشد احمد شاه درانی روایت شده که راجع به شاه مذکور به حکمران لاهور گفت :
" احمد شاه پادشاه ولایات خراسان است و تو صوبه دار پادشاه هندوستان " . (4)
ودرسکه پدر امیر عبدالرحمان این بیت خوانده میشود :

" سپاه مشرق و مغرب ز هم مفصل شد
امیر ملک خراسان محمد افضل شد "

از اسناد و مدارک معتبر تاریخی بالا واضح می شود که « **تغییر نام خراسان به افغانستان** » از طرف احمد شاه درانی صورت نگرفته است. و جانشینان و اخلاف وی تا امیر عبدالرحمان نیز خود را پادشاه **خراسان** زمین نامیده اند. از سوی دیگر تغییر نام کشور ما از **خراسان به افغانستان** هیچ وقت در کدام نظر خواهی عمومی (رفراندوم) و مجلس نمایندگان مردم از جانب دولت و یا کدام نهاد مردمی دیگر به رأی گیری و همه پرسی قرار داده نشده است.

اما برخلاف اراده مردم ما این کار برد - نامگذاری ماهرانه و مرموز استعمارکهن برای اولین بار در مکاتبات و معاهدات رسمی توسط « **جنرال لارد اکلند انگلیسی** » (5) وایسرای شبه قاره هند در (اگست 1838) عنوانی **شاه شجاع پادشاه خراسان** زمین بکار برده شد. ولی حقیقت این است که : تا زمان امیر عبدالرحمان خان میان سالهایی (1880-1901 میلادی) **مردم کشور خراسان ، با نام افغانستان خووعادت نکرده بودند** چنانچه « سایل » یکی از شاعران زمان امیر عبدالرحمان خان در یک قصیده ای که به خاطر بازگشت امیر از هندوستان سروده بود اینگونه آغاز میکند :

والی **ملک خراسان** به پشاور آمد
گویا مهر جهان تاب ز خاور آمد

این تغییر نام خراسان به افغانستان با داشتن عمر یک هزار و پنجصد ساله خویش از طرف نماینده انگلیسی یک امر تصادفی نبوده بل بر اصل تجارب سیاسی بر تانیایی وقت خیلی سنجیده شده ، آگاهانه ،

شعوری جهت حفظ منافع طویل‌المدت راهبردی سیاسی استعماری آن کشور در منطقه و تأمین منافع مقطعی شاه شجاع و همردیفان او صورت گرفته است.

گذاشتن نام یک قوم بر یک کشور کثیرالملیت و آن هم از طرف یک کشور مستعمره جو همچو " دولت استعماری برتانیای کبیر " وقت ، بدون تردید نوعی از نقض حقوق بشر بحساب می‌آید . چرا بر جسته سازی هویت ملی یک قوم بر اقوام و ملیت های دیگر فکراً عقلاً و از لحاظ روانی قابل قبول نیست و توجیه علمی حقوقی ، اخلاقی ، اقتصادی ، سیاسی و روانی ندارد . برای اینکه در آن برتری جویی ، اعمال نیت سیاه و کاشتن تخم نفاق و جنگ و جدال میان تمامی گروههای قومی و اقلیتهای ملی و مذهبی ساکن آن کشور جلوه های ناعادلانه و ضد ملی و ضد دموکراتیک و استعماری دارد .

با همسویی همین اندیشه استعمار کهن (تفرقه انداز و حکومت کن) و همکاسه گی محافل ارتجاعی منطقه و روحانیت وابسته به دربار بود که ، احساس برتری جویی ، حاکمان دولت نیمه مستعمره به اصطلاح افغانی از دید حاکمیت قبیله در سرزمین خراسان مایه گرفت.

اعمال سیاست تک تباری و تک محوری حاکمیت نیمه جان وابسته به استعمار از زمان احمد شاه ابدالی به بعد در عرصه های حیات اجتماعی و اقتصادی و خاصه در ساحة حق مشارکت مردم در حاکمیت سیاسی وقت عمیقاً محسوس بوده ولی با پیدایی امیر عبدالرحمان خان (1844 - 1901 میلادی) پسر امیر محمد افضل خان این سیاه ترین چهره و جابر ترین فرد در تاریخ سیاسی معاصر افغانستان و پسرش امیر حبیب الله خان و امان الله خان ، محمود طرزی و همتیارانش هریک :

نادر خان، سردار هاشم خان، والی علی احمد خان خرگش، محمد گل خان مهمند، حفیظ الله امین، نجیب الله، گلبدین حکمت یار، و ملا محمد عمر وحامد کرزی و دیگران، سیاست قبیله سالاری رنگ و بوی رسمی ضد مردمی و ضد اخلاقی و ضد کشوری را بخود گرفت. و بدبختانه با تغییر شکل و قیافه از آغاز تا کنون، گاهی با چماق دین توجیه گر حکومت مطلق العنان درچهرهٔ عشیره گرایی و گاهی هم در شعار آزادی خواهی و جامعه مدنی هنوز هم که هنوز است، این روند بی شرمانه ادامه دارد.

با تأسف باید گفت که بیان روشن و صریح سخن در تشریح حق و حق خواهی و بیان حقایق تاریخی پردرد کشور ما، تا کنون به مزاج حاکمان تبار منش و افراد نیمه متکامل و واپسگرای وابسته به آنان چندان، خوش نمی خورد و دلیل آن اینست که ما هنوز گرفتار تکرار مکررات، در تعبیر ساختاری حاکمیت هستیم؟ نه!! در تغییر ماهویی تعویض سیاسی حاکمیت و قدرت دولتی و رهبری اقتصاد.

اما تعدادی از عظمت طلبان دو آتش افغان، حتا مطرح نمودن مسئله باز شناختی اسلوب راهرفت به سوی حل عادلانهٔ حق و حقوق ساکنان کشور را به اصطلاح خلاف مصالح و منافع ملی میدانند در حالیکه در هیچ مقطع از تاریخ وطن ما، حکومت های نام نهاد افغانستان مفاهیم منافع ملی و تعادل حقوق شهروندی و حق مشارکت سیاسی مردم در قدرت و حاکمیت را آگاهانه تعریف و بیان روشن نکرده اند و خوشباورانه است اگر آنرا تصادفی بدانیم.

با توجه به نیت اخلاقی و انسانی صلح خواهانه این « طرح سیاسی » پیرامون « تغییر نام افغانستان به خراسان »، که نمودی از آرمان

مقدس و دیرینه تمام مردم ما می باشد .
 در اتکاء و حمایت و همسوئی گرایش عمومی توده های ملیونی به تحقق این طرح سیاسی صلح جاویدان ، باری از مجلس نمایندگان جمهوری اسلامی افغانستان ، ازین عالی ترین مقام قانونگذاری کشور نمایندگان منتخب و مدافعان ارزشهای قانون اساسی و ارزشهای اعلامیه جهانی حقوق بشر و منافع ملی ، که حق تصمیم گیری انسانی اخلاقی و قانونی بر سرنوشت کشور را دارند، با حرمت بی پایان تقاضا و آرزو می شود که ، گونه های راهبردی تحقق و اجرای قانونی این « طرح سیاسی » را از مجاری قانونی و حقوقی مورد بررسی و تائید قرار خواهند داد . وبا این گام شرافتمندانه و دور اندیشانه خویش ، راه همبستگی ملی ملت سازی و راه رشد مستقل دولت ملی "خراسان" را در آتیه و برای همیشه روشن و هموار خواهند ساخت .

ج - ارزش تاریخی و حدود جغرافیای سیاسی و فرهنگی خراسان

شناخت توضیح و بیان ارزشهای تاریخی و عظمت فرهنگی مردم سرزمین ما آریانیان کهن و خراسان بزرگ ، یکی از مهمترین و پراهمیت ترین رسالتی است که در برابر هر هموطن آگاه و دگر اندیش ما قرار دارد.

تازمانیکه پیرامون پیدایی هویت ، اصلیت ، منشأ ، نسب تبار و موقعیت تاریخی اصیل و ریشه زبان فرهنگ و ادبیات مردم خویش در حوزه تمدنی جهان کنونی و بشریت شناخت ژرف نیابیم اندیشه ها و رویکرد های علمی و تجربی خویش را بر اصل شناخت تاریخ و فرهنگ پربار کهن خود گسترش و سمت و سو ندهیم ، - و در مقابل نامگذاریها و جعل واژه های تعصب آمیز ، غیر علمی و خلاف جوهر تاریخ و فرهنگهای ریشه دار اساطیری باستانی و تاریخی کشور مقاومت عادلانه ملی و فرهنگی نکنیم ، با حسن بصیرت و حسن ظن به حقانیت داده ها و داشته های تاریخی و خواسته های برحق مردم ارج و حرمت نگذاریم ، هیچگاه به صفت یک ملت پر افتخار ، مستقل آزاد ، سربلند ، با عزت و شایسته احترام برای همه در تاریخ جامعه بشری جایگاه شایسته خود را یافته نخواهیم توانست .

وطن پر افتخارنیاکان ما « آریا و یجه » یا "آریانا" یا "ایرینا" نام داشت . و برای نخستین بار این نام در کتاب « آرتسفن » در قرن سوم

قبل از میلاد به شکل یونانی آن (Ariane) آیارنا دیده می شود . این نام از زیاده از هزار سال قبل از میلاد تا قرن پنجم میلادی به افغانستان ، ایران و تاجیکستان کنونی، و بخش هایی در شمال و غرب پاکستان مناطقی در آسیای میانه ... سرحد غربی از دروازه خزر- یعنی معبر کوهستانی در خطی که « پارت » را از « میدیا » و « کارا مانیا » را از فارس (پرسید) جدا میکند . (6) اطلاق می گردید. محقق ومؤرخ قدیمی یونان ارآتوس تینس (Eratosthenes) در نیمه قرن سوم پیش از میلاد ، آریانا را نام قدیم و گذشته دور ایران ، تاجیکستان و افغانستان و می خواند.

آریاییان در ولایات زیرین کار زندگی و مبارزه میکرده اند :

- 1 - باختر (بلخ ، تخار ، مرو) .
- 2 - آریا (هرات) .
- 3 - خوارزمش (خوارزم) .
- 4 - اپارتیا (طوس ، نیشاپور) .
- 5 - کارامانیا (کرمان) .
- 6 - سکاستین یا در انگیانا (سیستان) .
- 7 - اراکوسیا (قندهار) .
- 8 - گدروسیا (بلوچستان) .
- 9 - پاکتیا (ولایات خوست تا سند) .
- 10 - گندهارا (ولایات پشاور تا کابل) .
- 11 - پروپامیس (غور و هزاره جات) . (7)

چون هدف سیاسی و اخلاقی و انسانی این نوشته ، بیان راهبردی عملی - فرآیند « حل اساسی مسئله ملی » یعنی طرح سیاسی تبدیل اسم وارداتی « افغانستان » به « خراسان » و معرفی وبازتاب عظمت فرهنگی و علمی این خطه باستان بمنظور توجیه ارمان مقدس و پاکیزه ما ، جهت ایجاد زیرساخت مادی و معنوی ملت سربلند خراسانی وتأمین « صلح جاویدان » در سرزمین پر افتخار مان می باشد.

شایسته است که بحث وپژوهش خویش را از هست و بود و تاریخ طبیعی خودمان که سابقه زیاده از بیست ودو هزارسال را در بر میگیرد آغاز نمایم .

بقول غلام محمد غبارمؤلف کتاب « افغانستان در مسیر تاریخ » بر اساس حفريات مكشوف : " (تره كمر اييك) و مغاره عظيم (چهل ستون - كابل) وديگر كشفيات دست داشته متعلق به زند گي مردم دوره عتيق حجر ميتوان گفت كه مردم آريايي از بيست هزار سال قبل از ميلاد تاكنون دردل ودامان سرزمين امروزين ما كار زندگي و با جبر خشن طبيعت مبارزه ميكرده اند .

دكتر لوئی دوبری امریکایی در نتیجه حفريات سال 1965 میلادی خود در « آق کپرک » واقع در (جنوب شهر مزار وکنار دریای بلخ) آثري از قبيل آئينه برنجي ، انگشتر و دست بند ، اسلحه و قیزه اسپ و نگین لاجوردین انگشتر و شواهدی بدست آورد که متعلق به دوره جدید حجر - ازدو تانه هزار سال قبل از میلاد است . در همین ساحه بزرگ « بز و گوسفند » موجود بود ، واین ساحه داخل آن منطقه ئی است که اولین بار حبوب غذائی درآن زرع گردیده ، و حیوانات اهلی شده است .

دکتر لوئی دوبری معتقد است که این آثار از عمق بیشترزمین از یک دوره (بیست هزار سال پیشتر از میلاد) نمایندگی می کند و چنین آثار تا حال از آسیای مرکزی و هندوستان بدست نیامده است " (8) .

معارف و ارزشهای فرهنگی و تاریخی آریاییان کهن عالی ترین و پخته ترین میوه فرهنگ انسان و انسان دوستی است این ارزشهای فرهنگی در درازنای زمان و زندگی بشر را به راه نیک و نوعپروری و همزیستی هدایت نموده است.

زرتشت سپنتمان (1600- 200 ق م) پیامبر آریاییان که در نواحی ولایت بلخ باستان بدنیا آمده است . با آموزش خالص اخلاقی و فلسفی خود توانسته است تا پاکیزه ترین و عالیتترین اندیشه های انسانی را به جهان بشریت معرفی نماید. در جهان بینی و معرفت زرتشت : انسان، مقام شایسته و والایی داشته است ، از این رو، شیوه فکری و بینش عقلانی او بیش از هرپدیده دیگر برمحرور رفتار ، کردار ، و گفتار نیک انسان می چرخیده است .

از اینجا واضح میشود که درتاریخ بشریت برای اولین بار اندیشه اصالت شناختی انسان ومقام شامخ او در فلسفه انسانگرایی آریاییان مورد بحث فلسفی ، اخلاقی و سیاسی قرار گرفته است.

ماهیت معنایی رفتار نیک و کردار نیک و گفتار نیک به جهان بشریت بزرگترین اندیشه نابی ست که در ادبیات قرن بیست و یکم در جوامع صنعتی پیشرفته ، در قالب عرفانی ارزشهای : همبستگی ، عدالت اجتماعی ، آزادی و صلح تعبیر و تفسیر می شود .

در فرهنگ معرفتی زرتشت رهبر آریاییان ، بشر به علت داشتن « آزادی » در گزینش خوب و بد « اختیار » دارد. در این فرهنگ سرنوشت هرکس بدست خود اوست و به همین دلیل موضوع « جبر »

هم منتفی است، راستی به مثابه کلید و قطب نمای راه حقیقت در رأس جمیع فضایل اخلاقی قرار گرفته است. (9)

سرزمین آریاییان افزون بر افتخارات عقلانی و فرهنگی اش همچنان از دو تا سه هزار سال قبل از میلاد دارای زراعت و آبیاری پیشرفته و شهرهای پر نفوس و ثروت مند بود.

غنای فرهنگ تمدن گرایی، اندیشه های پاکیزه انسانی آریاییان عامل اساسی انقلاب فرهنگی در حوزه تمدنی آسیا بوده است.

قابل یادمانی ست که کشور کنونی ایکه افغانستان نام گذاشته شده پیوسته در حدود قلمرو آریانای قدیم و خراسان دیروزی قرار داشته و دارای افتخارات پرارزش فرهنگی، ادبی و علمی بزرگی می باشد.

تصادفی نیست که از نگاه قدامت تاریخی مقام پنجم را در صف کانونهای بزرگ تمدنی جهان قدیم احراز نموده،: تاجاییکه در کتابهای "تاریخ نظریات فلسفی" و "پادشاهان آریایی" پژوهش کرده ام تاکنون دانشمندان حوزه ها و کانونهای تمدنی زیرین را از تمدنهای بزرگ و درخشان جهان معرفی کرده اند:

- 1 - کانون تمدن بین النهرین و کلدان از پنجهزار سال قبل از میلاد.
- 2 - کانون تمدن مصر از سه هزار سال قبل از میلاد.
- 3 - کانون تمدن سواحل مشرقی مدیترانه از سه تا دوهزار سال ق. م.
- 4 - کانون تمدن چین از سه هزار سال قبل از میلاد.
- 5 - کانون تمدن مردمان آریایی «دو طرفه هندوکش افغانستان و ایران و تاجیکستان کنونی» از دو تا سه هزار سال قبل از میلاد.
- 6 - کانون تمدن هند از هزار سال قبل از میلاد.
- 7 - کانون تمدن روم و ایتالیا از هزار سال قبل از میلاد. (10)،

مگر با تأسف و درد بر اثر کم میلی بی تفاوتی و ارج نگذاشتن به اینهمه ارزشهای ناب فرهنگ باستانی چند هزار ساله میهن ما ، حاکمیت ستمگستر خاندان آل یحی (نادرخان ، هاشم خان ، شاه محمود خان ، ظاهر شاه و داود خان ...) در افغانستان برخورد دشمنانه نمودند و با نشان دادن چراغ سبز به رهبران کشور فارس و خاندان پهلوی زمینه های ناجایز استفاده بری سیاسی را برای ایشان مساعد گردانیدند.

در نتیجه رضاه شاه مؤسس خاندان پهلوی به راحتی ، توانست همان نام آریانا را که جز افتخارات فرهنگی و تاریخی مردم ما نیز می باشد در سال 1935 م . ، با اندک تغییر لفظی بنام ایران بالای سرزمین فارس قدیم گذاشت که بخشی از قلمرو آریانای کهن تشکیل یافته بود . (11)

اسم خراسان که در معنی مشرق و مطلع آفتاب است بعد از قرن سوم میلادی پیدا شد. و از قرن پنجم میلادی تا قرن نهم میلادی طی یک و نیم هزار سال بخشی از سرزمین های شرقی آریایی ها را بنام خراسان یاد نمودند . (12)

در سده هفتم فلات فارس (ایران) توسط اعراب فتح شد دولت ساسانی سقوط کرد نفوذ و حضور عربها در فلات ایران برای چندین سده ادامه یافت ، این سرزمین وسیع که عرب ها آنرا عجم خواندند ، بدو دسته تقسیم شد .

1 - قسمت غربی قلمرو ساسانی شامل عراق ، فارس ، آذربایجان و ولایات واقع در کناره جنوبی دریای خزر بود هسته مرکزی آنرا ولایات عراق تشکیل میداد و به این مناسبت غالباً در زیر عنوان کلی عراق یاد می شد.

2 - قسمت شرقی پشته فارس ، افغانستان کنونی به اضافه بعضی قسمتهای شرق ایران امروز صحرای ترکمن تا کنار رود جیحون را در بر میگرفت هسته مرکزی آن خراسان بود بنابراین بنام خراسان شهرت یافت. (13)

نام خراسان ، ولایات، شهرها و قصبات آن در اسناد و مدارک تاریخی ، اولین نویسنده مؤرخ و جغرافیه نگار برجسته عرب بنام امام احمد فرزندی یا فرزندی جابر بغدادی مشهور به "بلاذری" به تفصیل بیان شده است . بلاذری در اواخر قرن دوم هجری تولد شد و در سال 255 هجری کتاب معروف "فتوح البلدان" خود را تألیف کرد . و در آن همانگونه در بالا یاد شد از اسم خراسان ولایات شهرها و قصبات آن به تفصیل بیان میکند .

بقول : « بلاذری » : ابی القاسم عبیدالله فرزندی عبدالله مشهور به « ابن خرداد » جغرافیه نگار ، ابی القاسم فرزندی احمد الجیهانی جغرافیه نگار قرن سوم و چهارم هجری ، ابوالحسن نیشاپوری مؤلف کتاب « خزائن العلوم » ، ابوبکر محمد فرزندی جعفر الترشیخی (286 - 346 هجری) مؤلف تاریخ بخارا ، ابی اسحق ابراهیم محمد فرزندی الاصلطخری قرن سوم و چهارم هجری مؤلف کتاب « مسالک الممالک » ، و دیگران ، همه با دید نسبتاً متفاوت ، ولی متفقاً - ولایات و شهرها و نواحی و قصبات زیر را مربوط خراسان دانسته اند :

- 1- ولایت نیشاپور ،
- 2- ولایت هرات ،
- 3- ولایت مرو ،
- 4- ولایت تخارستان ،
- 5- ولایت بلخ ،
- 6- ولایت ماوراء النهر ،
- 7- ولایت خوارزم .
- 8- ولایت بدخشان ،
- 9- ولایت بامیان ،

- 10 - ولایت پنجشیر،
- 11 - ولایت غزنی،
- 12 - ولایت کابل،
- 13 - ولایت قهستان،
- 14 - ولایت نیمروز (سیستان)

به همین ترتیب بلاد و قصبات خراسان :

- 1 - طبسین . قهستان،
- 2 - زم . با خزر،
- 3 - جویین،
- 4 - بیهق بشت،
- 5 - اشبند ورخ،
- 6 - خواف،
- 7 - زاوه،
- 8 - اسپرائن،
- 9 - ارغیان،
- 10 - ابر شهر،
- 11 - حمر اندز،
- 12 - نسا،
- 13 - ابیورد،
- 14 - سرخس،
- 15 - کیف،
- 16 - طوس،
- 17 - بادغیس،

-
- 18 - بوشنج ،
 - 19 - مروشاه جهان ،
 - 20 - مروالرود ،
 - 21 - بغ ،
 - 22 - جوزجان ،
 - 23 - تالقان ،
 - 24 - فاریاب ، میمنه ،
 - 25 - صفانیان ،
 - 26 - سمنجان ،
 - 27 - قادس ،
 - 28 - بیکند ،
 - 29 - رامدین ،
 - 30 - بخارا و سمرقند ،
 - 31 - سغد ،
 - 32 - کن ،
 - 33 - نسف ،
 - 34 - پروان ،
 - 35 - سجستان ،
 - 36 - رخج (قند هار)
 - 37 - خجند ،
 - 38 - فرغانه ،
 - 39 - صغد ،
 - 40 - غوربند ،
 - 41 - ریگ روان ضحاک ،

-
- 42 - کافرستان (نورستان)
 - 43 - لوگر ،
 - 44 - زمین داور ،
 - 45 - مشهد ،
 - 46 - تربت و جام ،
 - 47 - سبزوار ،
 - 48 - بسطام ،
 - 49 - بنکیستان بجانب ملتان ،
 - 50 - در بلوچستان (بوقان ، قصدار ، قندابیل)
 - 51 - هزار بچه ،
 - 52 - ننگهار ،
 - 53 - جلال آباد ،
 - 54 - چهار باغ ،
 - 55 - هیکلیور ،
 - 56 - لعل پور ،
 - 57 - پشاور ، وغيره

در هنگام فتح خراسان بدست مسلمانان بخش بزرگ ساکنین این سرزمین را مردمانی تشکیل میدادند که از شاخه « هند و اروپایی » نژاد « آریین » بودند و بعداً بنام تاجیک شهرت یافتند. (14)

علاوه بر تاجیکان در آن هنگام اقوام دیگری هم در خراسان زیست میکردند که بخشی از بقایای مهاجمان سابق بودند (15) .

سرزمین ما خراسان بنابر موقعیت تاریخی - جغرافیایی و جیوپولیتیکی خود ، تلاقیگاه فرهنگهای خاور و باختر بوده است . وبا فرآورد های ناب حوزه تمدنی مردم ما ارزشهای معرفتی در فراسوی تکامل پسندی و انسان دوستی و نو اندیشی، علمی تر روشنتر ، غنامندتر، باوزنتر ، پخته تر، برجسته تر و شکوه مندتر گردیده اند.

نقش تمدن ساز خراسان زمین ، در کانون معارف نوین منطقه و جهان چنان بزرگ و گرانقدر و دارای وزنه فرهنگی ، ادبی ، علمی و فلسفی است که موجب افتخار و سرافرازی تاریخی مردم مان در گذشته ، حال و آینده بوده و خواهد بود.

کار نامه های فرهنگی ، رویکرد های فلسفی ، علمی و اخلاقی ، پیدایی اندیشه هایی عشق به انسان بیان محبت و انسانیت در قالب نثر و نظم همه دست آورد های فرهنگی ، تاریخی و سیاسی ایست که توسط مردمان آگاه ، خردمندان ، فیلسوفان ، شاعران نویسندگان و رهبران سیاسی این مرزبوم خلق گردیده و میراثهای معنوی و ارزشهای فرهنگی مارا پرورده و غنا بخشیده است .

شالوده کهنسال هویت ملی ما نیز بیش از هر چیز دیگر برپایه های همین ارزشهای فرهنگی علمی ادبی اخلاقی و انسانی مردمان ساکن این سرزمین استوار میباشد .

پس از حمله اعراب سیر رشد فرهنگی ، ادبی و فلسفی فرهنگ غنامند و سخت جان « خراسان » تا ظهور نخستین سلسله های دودمان تاجیکان در حوزه خراسان کند و کندتر شد. سیطره ستمگستر حاکمیت سیاسی « امویان عرب » و فرماندهان مهاجم آنها در برابر رشد فرهنگ پربار و تکامل پسند و تمدن پرور این سرزمین نور ، روشنی و خرد با قساوت و سنگین دلی گسترش می یافت .

قشون مهاجم بنای حاکمیت خود را ، در خراسان بر پایه خون ریزی برده سازی سرکوب خونین میهن پرستان ، جمع آوری مال و تصاحب دارایی های مردم بومی بدست آوردن غنیمت ، جزیه گیری ظلم ستم تنفر و انزجار ، بالا بردن قیمت های اجباری غله و امتعه و کالاهای بازار ، تعیین مالیات سنگین تطبیق سیاست فقیر سازی مردم ، نابودی زبان ادبیات و فرهنگ بومی این سرزمین استوار کردند .

مردم خراسان که از سیاست ستمگستری اعراب در سرزمین معارف پرور و صلح خواه خویش بجان آمده بودند درچنین شرایط آزادی گش و اسارت آوربرای حصول استقلال ، آزادی سیاسی و فرهنگی کشور خویش با یک جنبش بیسابقه استفاده عظیم کردند. رهبری این جنبش را مردی بنام **ابومسلم خراسانی** به عهده داشت ، او از عمق اجتماع برخاسته بود و خواسته های عادلانه مردم و اوضاع سیاسی شاهنشاهی « اموی های عرب » را بخوبی درک میکرد . (16)

منابع و مآخذ بخش نخست

- 1- « مناسبات شوروی با افغانستان از همکاری تا اشغال (1947 تا 1984) » ، نویسنده پییر میژ (PIERE METGE) ، پاریس (CIPES Paris) 1986 . مترجم : دکتر سید اکبر بریالی ، اکتوبر 2003 هامبورگ .
- 2- تیمور شاه درانی ، تألیف عزیزالدین وکیل فوفلزایی ، کابل 1946 ، ج 2 ، ص 479 .
- 3- گلشن امارت ، چاپ کابل 1335 هـ.ق. ، ص 2 .
- 4- احمد شاه ، تألیف : گنداسنگ ، چاپ لندن 1959 میلادی ، ص 45 ، وجهت تصدیق مطالب فوق رجوع شود به افغانستان در پنج قرن اخیر ، مؤلف : صدیق فرهنگ ، ج 1 ، قسمت 1 ، ص 20 .
- 5- رجوع شود به صفحه :
(www.herat.co.uk/Afghanistan/afghanistan.htm - k30)
- 6- رساله خراسان : نویسنده : م. غبار ، ناشر : انجمن تاریخ ، نشرات مجله آریانا نمبر (1) ، چاپ اول : 1326 هـ.ش . ص 3 .
- و آثار « رساله آریانا » تاریخ نویس خبیر احمد علی کهزاد ، طبع کابل . و « افغانستان در مسیر تاریخ » مؤلف : میر غلام محمد غبار ، ایران - مرکز نشر انقلاب ، 1366 ، ص 9 .
- 7- نگاهی به افغانستان نمرات 4 تا 12 ، سال اول 1310 - 1311 شمسی ، کذا سالنامه اول کابل 1311 شمسی ، عنوان « تاریخچه مختصر افغانستان » م . غبار ، ص 7 .
- 8- « افغانستان در مسیر تاریخ » مؤلف : میر غلام محمد غبار ، ناشر : ایران - مرکز نشر انقلاب ، چاپ سوم ، تاریخ انتشارات : 1366 ، ص 33 ، 34 .

- 9- تاریخ نظریات فلسفی، نوشته: این قلم، سال چاپ: 1381، محل چاپ، بنگاه انتشارات میوند، صص (58).
- 10- «افغانستان در مسیر تاریخ» مؤلف: میر غلام محمد غبار، ناشر: ایران- مرکز نشر انقلاب، چاپ سوم، تاریخ انتشارات: 1366، ص 32.
- (11) رجوع شود به آثار:
- یوسف اراسکی، زبانهای ایرانی، ترجمه علی اشرف صادقی، تهران، نشر سخن، 1378، ص 34.
- یمین، پوهاند (پروفسور) دکتر محمد حسین، افغانستان تاریخی، چاپ پشاور سال 1380، ص 21.
- سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه تقی گیلانی، تهران 1323، ص 5.
- 12- «افغانستان در مسیر تاریخ» مؤلف: میر غلام محمد غبار، ص 9. و «افغانستان در پنج قرن اخیر»، مؤلف: صدیق فرهنگ، ج 1 قسمت اول، ص 17.
- 13- «دایرةالمعارف اسلامی»، چاپ 1927، ج 2، ص 966. و «افغانستان در پنج قرن اخیر»، مؤلف: صدیق فرهنگ، ج اول، قسمت اول، صص 18 و 19.
- 14- جهت معلومات بیشتر به منابع ذیل مراجعه شود:
- بلاذری، «فتوح البلدان»، طبع قاهره، سال 1901 میلادی، ص 400، 410، 438.
- اصطخری، «مسالك المالك»، طبع لیدن، ص 17، 158، 227، 254، 273، 277.

- « اراضی خلافت شرقیه » ، « لوسترانج » ترجمه : عبدالباقی لطیفی ، نسخه خطی متعلق کتابخانه انجمن تاریخ ، فصل 27 ، عنوان خراسان .
- « رحلة ابن بطوطه » ، جزء اول و دوم طبع مصر سال 1928 میلادی ، ص 247 ، 252 ، 253 ، 255 ، نسخه خطی متعلق به انجمن تاریخ ، عنوان خراسان ، فصل 27 .
- حقیقه الاقالیم ، طبع « نولکشور » هند ، ص 360 ، 367 ، 369 ، 374 ، 375 ، 377 ، 380 ، 394 .
- « رساله خراسان » ، م. غبار ، چاپ دوم ، سال 1377 هـ . ش . (1998 م) ، ناشر انجمن تاریخ ، ص 8 - 21 .
- کتاب « اشکال العالم » ، منسوب به ابی القاسم فرزندان احمد الجیهانی ... ، ص 67 ، 68 ، 70 ، ترجمه : علی عبدالسلام ، بخط حاجی خان فرزندان محمد حسین قزوینی در قرن ده یا یازده نوشته شده واصل آن - اکنون در کتابخانه موزه کابل قید است .
- تاریخ بخارای ترشخی ، ترجمه ابونصر فرزندان محمد فرزندان نصر القباوی ، تلخیص محمد فرزندان زفر فرزندان عمر وتصحیح مدرس رضوی ، طبع تهران ، سال 1317 هجری ، ص 1 ، 12 - 27 ، 93 ، ولاغیر .
- افغانستان ومردم آن ، مؤلف : ژان شارل بلان ، بروکسل 1967 ، ص 80 .
- 15 - افغانستان ، تألیف : داند ویلبر ، نیو هیون ، 1962 ، ص 44 .
- 16 - افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ناشر : ایران مرکز نشر انقلاب ، سال نشر : 1366 ، جلد 1 ، ص 76 .

بخش دوم :**بیانی از وضع تاریخی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی
خراسان از اوایل قرن دوم الی قرن سوم
هجری****ابومسلم خراسانی**

ابومسلم عبدالرحمان حسن تاجیک تبار آریایی نژاد در سال 720 میلادی در قریه سفیدنج (سپید دژ) خراسان متولد گردید .
 او شخص تحصیل کرده بود ، زبان و ادب عرب را میدانست. شخص مشهور ثابت قدم و با اراده ، زبانش فصیح و قلبش قوی بود . در سختیها و کامیابیها زندگی اندوه و مسرت خود را نشان نمیداد . در 19 سالگی قدم به صحنه سیاست گذاشت ، او ماهیت استبدادی دولت ستمگستر امویان عرب را خوب می شناخت شیون و ناله های توده های ملیونی خراسان را با گوش شنوای احساس اخلاقی خود می شنید و با دیده بصیرت عقلانی می اندیشید که تا چه اندازه مردم از والیان و حاکمان جبار عرب به ستوه آمده بودند و عذاب می کشیدند و ظلم و بیداد آنانرا در گوشت و پوست خود حس میکردند .

در آن هنگام خراسانیانی که هنوز اسلام نه آورده بودند از تجاوزات نظامی و بیم دولت و تاراج دارایی خود بجان رسیده بودند . و آنانی که اسلام آورده بودند از تبعیض محرومیت برتری جویی و تبعیض عرب بر عجم و همچنان از سنگینی مالیات و مظلّم عمال اموی متنفر و بیزار بودند .

ابومسلم با درک شرایط خاص همان روزگار سیاه و خواست مردم خویش در همسویی با حُسن نیت رهبران عباسی راه و وسایل انهدام شاهنشاهی امویان را جستجو کرد و از پشتیبانی مسلمانان جهان و وارثان ستمدیده خیل و تبار پیامبر اسلام برخوردار شد . بدین منظور به سال 741 میلادی به کوفه سفر کرد و با ابراهیم پسر امام محمد (امام متوفای عباسیان) ملاقات کرد و توافقاتی را به امضا رسانید .

ابومسلم خراسانی پس از برگشت به خراسان خودش را امیر و طرفدار بنی عباس معرفی کرد. او توانست مردم بسیاری از طبقه ها و اقشار ناراضی و محروم علاقه های هرات ، فوشنگ ، بادغیس مرو مرغاب ، نسا ابیورد ، طوس ، سرخس ، بلخ چغانیان تخارستان ، غور، ختلان ، کش ، نسفو ، ووو... در حدود صد هزار سپاه سوار و پیاده را بدور خود جمع کند .

سرانجام ابومسلم در پنجم رمضان سال 129 هجری مساوی به 746 میلادی در « مرو » پرچم سیا هی را برافراشت ، خود لباس سیاه پوشید و در بین هزاران نفر از دواطلبان آزادی خواه و جنگ جو

خلع خلفای بیداد گر اموی را از سلطنت و نصب عباسیان را به خلافت اسلامی اعلام کرد و خودش را شهنشاه خراسان خواند .

ابومسلم با این قوت دست داشته در (747 - 748 میلادی) تمام ولایات خراسان اسلامی را از سیطره اداره اموی نجات بخشید . وفارس را از طرفداران دولت اموی پاک کرد . در سال 752 میلادی به ماورالنهرسوقیات کرد و حاکم اموی بنام « زیاد » را بکشت . و به این ترتیب یک دولت بزرگ خراسانی تشکیل گردید و ابومسلم خود در رأس آن قرار گرفت .

سپاه ابومسلم پس از گذشتن از فرات و شرکت در جنگ شدیدی که منجر به کشته شدن « قحطبه » شد توانست کوفه را نیز فتح کند . در همین اوقات در زیر سایه قدرت ابومسلم خراسانی ، در کوفه ابوالعباس سفاح به جانشینی امام انتخاب شد و به این طریق حکومت متعصب و اموی عربها بر لبه پرتگاه فنا رسید .

هنگامی که مروان حمار بن محمد خلیفه اموی از کیفیت کار بنی عباس و پیشرفت خراسانیان اطلاع یافت خود با سپاهی عظیم به جنگ آنان شتافت و ابوالعباس سفاح نیز سپاه بزرگی از خراسانیان به مقابله مروان فرستاد .

نبرد میان دولشکر در منطقه « زاب » در گرفت و با پیروزی خراسانیان پایان یافت و مروان حمار بن محمد خلیفه اموی در این جنگ کشته شد . و دولت عباسیان به رهبری ابوالعباس سفاح عرب به قدرت رسید . اما رهبران عباسی عین همکاری با خراسانیان در فکر برانداختن رهبران خراسانی همچو ابومسلم و ابوسلمه و دیگران بودند .

آنان ابتدا ابو سلمه را با دسیسه در نزدیکی کوفه کشتند و سپس برای از بین بردن ابو مسلم به تکاپو افتادند.

جهت آگهی بیشتر از وقوع حوادث تاریخی پشت پرده و تسلیح فکری جنبش دموکراسی در قرن بیست و یکم در سرزمین خراسانیان ذکر مسائل زیر ضروری پنداشته می شود :

آخرین توطئه جهت قتل ابومسلم خراسانی بعد از سپری شدن سیزده سال واندی حاکمیت اش صورت گرفت و در همین سال ابوالعباس خلیفه عباسی بدروود حیات گفت و ابو جعفر منصور به جانشینی وی قرار گرفت.

در آن زمان سپهسالار ابو مسلم پس از زیارت حج آهنگ بازگشت به سمت خراسان کرد و چون این خبر به منصور رسید بسیار بیمناک شد، زیرا می دانست که اگر ابو مسلم به خراسان برسد دست یافتن به او کاری بسیار دشوار خواهد بود.

پس نامه ای به او نوشت و گفت که ولایت مصر و شام را به وی واگذار کرده است تا او را از رفتن به سمت خراسان منصرف سازد، اما ابومسلم به نامه منصور توجهی نکرد و راه خراسان را ادامه داد. منصور بار دیگر نامه ای نوشت و به او فرمان داد که به خدمت خلیفه برگردد اما ابومسلم باز هم از قبول فرمان او سر باز زد.

منصور باز دست از اصرار نکشید و نامه ای دیگر مشتمل بر وعده های بسیار به ابو مسلم فرستاد اما این نامه نیز در ابومسلم موثر نیفتاد. سپس منصور به عموی خود عیسی بن علی و برخی از بزرگان بنی هاشم گفت تا نامه ای از جانب خود به ابومسلم بنویسند و او را به اطاعت از امر خلیفه دعوت کنند. منصور آن نامه را به دست یکی از معتمدان خویش به نام «ابو حمید مرو رودی» نزد ابو مسلم فرستاد و به او سفارش کرد تا در ابتدا با ابومسلم به نرمی و ملاطفت صحبت کند و اگر ابو مسلم نا فرمانی کرد به او بگوید که منصور خود

به جنگ با وی خواهد آمد، تا یا کشته شود و یا ابو مسلم را از میان بردارد.

ابو حمید نیز چنین کرد و در حلوان به خدمت ابومسلم رسید. ابو مسلم پس از مشاوره کامل با یاران خود از جمله «ابو نثر مالك بن حيثم» و «نيزك» به «ابو حمید مرو رودی» پاسخ داد که به نزد صاحب خود برگرد و بگو که من به خدمت او نخواهم آمد.

هنگامی که ابو حمید از بازگشت وی مایوس شد پیام منصور را به وی داد وقتی ابو مسلم سخنان تهدید آمیز منصور را شنید بیمناک شد و در تصمیم خود تردید کرد.

در همین زمان «ابو داؤد» نایب ابومسلم در خراسان به تحریک و به دستور منصور نامه ای به ابومسلم نوشت مبنی بر اینکه اگر تو با ابو جعفر منصور آغاز جنگ کنی ما حاضر نخواهیم بود در عصیان به خلیفه خدا با تو همدست شویم.

پس او دریافت این نامه ابومسلم از یاری خراسان مایوس شد و مرتکب اشتباه بزرگ در زندگی خویش گردید که باعث عقب افتادن استقلال خراسان زمین تا یک قرن گردید.

بدین معنی که از یک طرف بر اثر فشار و تهدید خلیفه و از طرف دیگر با مشاهده آثار خیانت از جانب نایب خود در خراسان، مجبور شد که علی رغم نصایح مشاورین خود که پیوسته او را از توجه به خدمت خلیفه منع می کردند، از راه خراسان بازگردد و به سمت مداین حرکت کند. هنگامی که به نزدیک مداین رسید گروهی از بنی هاشم با شکوهی فراوان از او استقبال کردند و او را با حرمت بسیار به پیشگاه خلیفه بردند.

فردای آنروز منصور به یکی از خادمان خود به نام عثمان بن نهيك دستور داد که با چهار نفر از سربازان که همگی عرب بودند با شمشیرهای آماده در پشت اطاق وی حاضر باشند و وقتی منصور سه بار دست بر دست زد به داخل اتاق آمده و در حضور خلیفه ابومسلم خراسانی را از پای درآوردند. سپس شخصی را نزد ابومسلم فرستاد تا او را به خدمت منصور آورد و هنگامی که ابومسلم حاضر شد به او گفت می خواهم شمشیری را که در جنگ با عبدالله داشتی ببینم.

ابو مسلم شمشیر را به او داد آنرا زیر تشکی گذاشت و آنگاه شروع به تندی و عقاب با ابو مسلم کرد و آتش خشم و کدورت دیرینه خود با ابومسلم را شعله ور ساخت و چون پاسخهای قاطع ابو مسلم را شنید بسیار خشمگین شد و دست بر دست زد.

گماشتگان منصور هنگامی که صدای دست وی را شنیدند با شمشیرهای آخته بر سر ابو مسلم ریختند و او را از پای در آوردند. به این ترتیب یکی از بزرگترین سرداران خراسان زمین ، در حالیکه همه وسایل استقلال و تجزیه خراسان از حکومت عرب را در دست داشت . در نتیجه يك نا سنجشی تاریخی ونبود آموزش دقیق وعقلانی از اوضاع سیاسی کشور و منطقه و عدم شناخت از ماهیت انتیکی و کرکتر اخلاقی تازیها در معادلات سیاسی ! رهبر جنبش آزادیبخش خراسان خود رابه قتلگاه بربریت عربها کشانید سرانجام به دست دشمن ضعیف حيله گر، و ناجوانمرد کشته شد. (1)

بعد از قتل ناجوانمردانه ابو مسلم خراسانی سالار شهدای راه عزت و شرف و آزادی از طرف خلیفه عباسی (عرب) ، رهبران نظامی وسیاسی خراسان زمین یکی پی دیگر بیرق مبارزات برحق شانرا علیه

استیلاء واجحاف عرب بر افراشتند در خط دفاع از شرف و عزت ، آزادی واستقلال خراسان ، جنبش مقاومت را قیادت نمودند و در حفظ خاک ، ناموس ، میراثهای فرهنگی و زبان خود جانانه ایستادگی کردند سروجانهای شیرین خود را فدای « هدفهای اجتماعی » مردم خویش نمودند ولی سنگرهای خود را نباختند . و عبارت اند از:

- 1 - ابوداؤد ، جانشین ابو مسلم خراسانی (754 میلادی) ،
- 2 - « سندباد » ، اهل هرات 759 میلادی ،
- 3 - « استاد سیس » بادغیسی و « حریش سیستانی » سال 766 میلادی ،
- 4 - « آذوریه » مرزبان زرتشتی و « محمد بن شداد » رهبران دهقانان هرات و سیستان (مسلمان زرتشتی) سال 767 میلادی ،
- 5 - « حکیم بن عطایی » بادغیسی و معروف به حکیم مقنع رهبر قیام کنندگان مرو در سال 775 میلادی ،
- 6 - « یوسف ابرم » هراتی در سال 775 میلادی ،
- 7 - « بشر بن فرقد » و « حنین سیستانی » رهبران قیام کنندگان سیستان سال 792 میلادی ،
- 8 - « حمزه سیستانی » رهبر قیام کنندگان دهقانان و پیشه وران سال 799 میلادی ، و
- 9 - طاهر فوشنجی (زنده جان کنونی هرات) اساس گذار دولت طاهریان (821 - 872 میلادی) رهبر پیشتاز سپاه آزادی بخش خراسان همه از سپهسالاران دلیران تبار تاجیک و نژاد آریایی بوده اند که از همین خاک مرد خیز خراسان سربلند کردند و طاهر فوشنجی سرانجام نخستین سپهسالاری بود که علیه امین عباسی پسر هارون الرشید مقاومت مسلحانه کرد و پس از یازده سال مبارزات آزادی

خواهانه در سال 820 میلادی رهبری امور خراسان زمین را بدست گرفت. وبر اصل درک درست وی از خواست تاریخ و زمان با استفاده از فرصت در سال 821 نام خلیفه عباسی را از خطبه حذف ، استقلال خراسان را اعلام نمود. سرانجام به حاکمیت سیاسی و نظامی یکصد و هشتاد ساله اعراب در خراسان اسلامی خاتمه بخشید. (2)

جنبش آزادیخواهانه مردم خراسان وانهدام یک شاهنشاهی بزرگ جهان ، توسط ابو مسلم سپهسالار خراسان، طاهر فوشنجی ودیگر رهبران اصیل خراسانی ، سایر مردمان تحت سلطه عربها را الهام بخشید تا در مبارزات حق خواهی و ابراز وجود شجاعانه بپا خیزند مقاومت کنند و به جنبش استقلال طلبی کشور های تحت سلطه عرب تحرک تازه بخشند .

چنانچه با الهام از جنبش ابومسلم خراسانی «اسپانیا » در سال 755 میلادی « مراکش» در سال 788 میلادی ، وعلاقه های شاخ افریقا در سال 800 میلادی ، « مصر» و « شام » در سال 877 میلادی یکی پی دیگری به استقلال خود دست یافتند.

یعقوب لیث صفاری

یعقوب فرزند لیث صفاری فرزند معدل (254 تا 265 هـ.ق.) تاجیک تبار ایرانی ، مردی بود از قریه « قرنین » در سیستان خراسان او نیز از میان مردم برخاسته بودو توده های مردم به شخصیت وروش یعقوب لیث اعتماد داشتند. اوباحساس میهن دوستی واندیشه آزادی خواهی و عیاری در برابر تهاجم اعراب ظهور کرد و درسال (254 هـ.ق. / 875 میلادی) با خلع امیر سیستان « درهم نصر » ، از طرف مردم با امارت منصوب شد ، و برای نخستین بار بعد ازاسلام و تسلط عرب برخراسان دولت مستقل خراسان را بر اساس استقلال ملی بنیاد نهاد و دست خلیفه و عمال او را از خراسان زمین کوتاه کرد. ودرسال 265 هـ.ق. / 886 میلادی چشم از جهان پوشید.

در جریان فرمانروایی او - تاریخ وادب ، نجوم و حساب ترقی کرد. زبان فارسی در دوره صفاری در سراسر خراسان بویژه در دو سوی رود جیحون در بستراساسی فرآیند رشد وگسترش و غنای گویش خوانش و نگارش خود قرار گرفت . درمورد فرمانروایی یعقوب لیث صفاری جادارد که در مقالات تاریخی دیگر بگونه ایجاز بیانی خواهیم داشت .

نخستین شاعران فارسی سرا در دربار یعقوب لیث صفاری پدیدار شدند. اگرچه نمونه هایی از شعر به زبان پارسی از پیش از این دوران وجود دارد ولی بررسی آنها آشکار میسازد که دران زمان شعر پارسی هنوز قوام نیافته بود گرچه زبان اشعار پارسی دری است، وزن آنان

به طور مطلق عروضی نیست. نمونه‌ای از اینگونه اشعار که تعدادشان انگشت شمار است ، در دست است . (3)
از محمد فرزند وصیف شاعر مشهور خراسان در وصف یعقوب لیث صفاری چنین اشاره می شود :

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
بـنده و چاکر و مولای و سگبند و غلام
ازلی خطی در لوح که ملکی بدهید
با بی یوسف یعقوب بن الیث همام
به لتمام آمد زنبیل و لتی خورد پلنگ
لتره شد لشکر زنبیل و هبا گشت کنام
لمن الملک بخواندی تو امیرا بیقین
با قلیل الفئه کت زاد در آن لشکر کام
عمر عمار ترا خواست و زو گشت بری
تیغ تو کرد میانجی به میان دد و دام
عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی در
آکار تن او، سراو باب طعام (4) (5)

صفاریان نخستین خانواده تاجیک بومی خراسان بودند که دست اعراب را از سرزمین شان کوتاه ساخته و برای نخستین بار زبان بومی فارسی را از نو جایگزین زبان عربی ساختند.
ولی با ظهور ایجاد حاکمیت سلسله دودمان تاجیکان و پیدایی دوباره حرکت رشد یابنده فکری - علمی ادبی و فلسفی اندیشمندان و علمای این

خطه باستان ، رکود گذرای فرهنگی پایان میپذیرد . جهت شناخت و معرفی بهتر ظرفیت فرهنگی و علمی و ادبی حوزه تمدنی خراسان اینک بگونه مشت نمونه خروار، ازدست آورد های فرهنگی - اندیشمندان و علمای این سرزمین به ایجاز کامل یادی میکنیم :

کهن ترین اشعار رسمی و عروضی پارسی دری مربوط به قرن سوم هجری است این اشعار بهفت شاعر خراسان متعلق میباشد نام این سخنوران در عهد طاهریان و صفاریان ثبت شده است. 58 بیت متفرقی که ازین هفت شاعر بجا مانده است. (6) عبارت اند از :

یکم - ابو سلیم گرگانی

ابو سلیم گرگانی از شاعران معاصر عمرو لیث صفاری (165-287 هـ.ق.) (7) است. منوچهری دامغانی در قصیده ای نام او را در ردیف شاعران نامدار پیش از خود ذکر کرده است:

بوالعلاء و بوالعباس و بوسلیک و بوالمثل
آنکه از ولوالج آمد آنکه آمد از هری

در باب زندگانی او معلومات دقیقی در دست نیست. اما از اشعار ابوسلیک گرگانی 11 بیت شامل دو قطعه دو بیتی و هفت مفرد باقی مانده است.

« شعر »
در جنب علو همتت چرخ
ماننده وشم پیش چراغ است

به مژده دل ز من بدزدیدی
ای به لب قاضی و به مژگان دزد
مزد خواهی که دل ز من ببری
این شگفتی که دید دزد به مزد

چنان مستغرقم در غم که مطرب
اگر در غم سراید غم فزاید

خون خود را گر بریزی بر زمین
به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستنده به از مردم پرست
پند گیر و کار بند و گوش دار

در این زمانه بتی نیست از تو نیکوتر
نه بر تو بر شمنی از رهیت مشفق تر

از فرط عطای او زَنَد آذ
پیوسته ز امتلا ز راغن

ای میر بومد که همه محمّدت همی
از کنیت تو خنژد و زخاندان تو

خوش آن نبیذ غارچی با دوستان یکدله
گیتی به آرام اندرون مجلس به بانگ وولوله

بر مرادت چون نگردد تا قیامت دور چرخ (8)
کز تو در سیرند دایم مهر و ماه و دزد مه

دوم - محمد بن وصیف سجری

به روایت تاریخ سیستان، او دبیر یعقوب لیث صفاری بوده و اولین کسی است که ، شعر فارسی سروده است. اشعاری که از او باقی است به جهت سستی ، دلیل قول صاحب تاریخ سیستان می تواند باشد. این ابیات که بتمامی در کتاب مذکور مضبوط است. شامل 23 بیت از دو قصیده ناقص و دو قطعه است. اولین قصیده به سبب کشته شدن عمار خارجی در سال 251 و مدح یعقوب لیث ، یک قطعه سبب شکست رافع بن هرثمه و قتل او در سال 283 ، یک قطعه بعد از اسارت عمرو لیث به دست اسمعیل سامانی در سال 287 و دومین قصیده در باب وقایع سالهای 296 و 297 و گرفتاری یعقوب و طاهر - پسران محمد بن عمرو لیث- می باشد.

شعر اوست :

کوشش بنده سبب از بخشش است

کار قضا بود و ترا عیب نیست

بود و نبود از صفت ایزد است

بنده درمانده بیچاره کیست

اول مخلوق چه باشد زوال

کار جهان اول و آخر یکی است

قول خداوند بخوان فاستقم
معتقدی شو و بر آن بر بایست

مملکتی بود شده بی قیاس
عمرو بر آن ملک شده بود راس
از حد هند تا به حد چین و ترک
از حد زنگ تا به حد روم و گاس(*)
رأس ذنب گشت و بشد مملکت
زر زده شد ز نحوست نحاس
دولت یعقوب دریغا برفت
ماند عقوبت به عقب بر حواس
عمر عمرو رفت و زو ماند باز
مذهب روباه بن نسل ونواس
ای غما کآمد و شادی گذشت
بود دلم دایم ازین پر هراس
هر چه بکردیم بخواهیم دید
سود ندارد ز قضا احتراس
ناس شدند نسناس آنکه همه
آن همه نسناس گشتند ناس
دور فلک گردان چون آسیا
لاجرم این آس همه کرد آس

(*) ظاهراً مراد « مملكة السیریر » است که کشور مستقلی بود در قفقاز شمالی .

ملک ابا هزل نکرد انتساب
 نور ز ظلمت نکند اقتباس
 جهد و جد یعقوب باید همی
 تا که ز جده به در آید ایاس

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
 بنده و چاکر و مولای و سگبند و غلام
 ازلی خطی در لوح که ملکی بدهید
 با بی یوسف یعقوب بن اللیث همام
 به لتمام آمد زنبیل و لتی خورد پلنگ
 لثره شد لشکر زنبیل و هبا گشت کنام
 لمن الملک بخواندی تو امیرا بیقین
 با قلیل الفئه کت زاد در آن لشکر کام
 عمر عمار ترا خواست و زو گشت بری
 تیغ تو کرد میانجی به میان دد و دام
 عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی
 در آکار تن او، سراو باب طعام

ای دل نکرین از طبران که؟
 نیروزه نمای از صدف مرجان
 و رافع اکران که شدس خسفه؟
 از فعل ابی حفص شده حبیشان(9)

سوم - بسام کورد

بسام کورد معاصر یعقوب لیث (254 - 265 ه.ق.) ، از قدیمترین شاعران خراسان ، پس از اسلام بود . که به صلح نزد او آمد و در مدح یعقوب شعرهای بسیار به روش محمد فرزند وصیف سجزی گفت. در تاریخ سیستان نام او در ردیف اولین شاعران پارسی گوی است. از شعر بسام یک قطعه پنج بیتی در مدح یعقوب و شکست عمارخارجی باقی است که مانند نمونه های شعر محمد وصیف ، سست مایه است. شعر اوست :

هر که نبود او به دل متهم
بر اثر دعوت تو کرد نعم
عمر ز عمار بدان شد بری
کاوی خلاف آورد تا لاجرم
دید بلا بر تن و برجیان خویش
گشت به عالم تن اودرالم
مکه حرم کرد عرب را خدای
عهد ترا کرد حرم در عجم
هر که در آمد همه باقی شدند
باز فنا شد که ندید این حرم (10)

چهارم - حنظله بادغیسی

حنظله بادغیسی در ردیف اولین گویندگان پارسی دری پس از اسلام قرار دارد ، اما فصاحت و بلاغت کلامش او را از دیگر شاعران نخست، ممتاز کرده است. و در عهد طاهریان می زیسته است. سال وفاتش را هدایت 219 هـ. ، ودکتر محمد معین 220 هـ. ذکر کرده اند. نظامی عروضی از قول احمد بن عبدالله خجستانی - یکی از امرای آل طاهر (مقتول 262) دیوان شعری را به وی منسوب می کند. برخی معتقدند که این ابیات به جهت انسجام و فصاحت ، نمی تواند متعلق به اوایل قرن سوم باشد ، مگر آنکه بعداً اصلاح شده باشد. از احوال این شاعر بیش از این نمی دانیم و از اشعارش تنها 5 بیت شامل 2 قطعه دو بیتی و یک مفرد به دست آمد. که هم مخیل و هم موزون و مقفاست :

« شعر »

یارم سپند اگر چه بر آتش همی فگند
از بهر چشم ، تا نرسد مر و را گزند
او را سپند و آتش ناید همی به کار
با روی همچو آتش و با خال چون سپند

کی سبزی کشیدی ز رقیب
گر بدی یا، مهتریان با من

مهتری گر به کام شیر درست
شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه
یا چومردانت مرگ روبا روی (11)

پنجم - فیروز مشرقی

شاعر دوره صفاری و معاصر عمرو لیث صفاری (265-287) است و به سال 283 هـ. ق وفات کرده است. درباره وی نوشته اند که «فساد را از سخن پارسی دور کرد» (12). تذکره نویسان از احوالش اطلاعی بیشتر نداده اند. از میان اشعار او 9 بیت شامل سه قطعه دو بیتی و سه بیت مفرد برجای مانده است.

«شعر»

مرغی است خدنگ ای عجب دیدی
مرغی که شکار او همه جانها
داده پر خویش کـرکش هدیه
تا نه بچه اش برده به مهمانا

نوحه گر کرده زبان چنگ حزین از غم گل
موی بگشاده و بر روی زنان ناخونا
که قتیله بسجود اوفتد از بهر دعا
که زغم بر فکند یک دهن از دل خونا

به خطّ و آن لب و دندان‌ش بنگر
 که همواره مرا دارند در تاب
 یکی همچون پرن بر اوج خورشید
 یکی چون شایورد از گرد مهتاب

سرو سیمین ترا درمشک تر
 زلف مشکین تو سرتا پا گرفت

مصفا باش و شیرین خوی چون شیر
 نه چون زج ترش خوی و تیره رو باش

هست پروین چو دسته نرگس
 همچو بنات نعلش رنگینان (13)

ششم - محمد بن مخلص سگری

نام این شاعر نیز در صف دو شاعر دیگر سیستان - محمد فرزندان
وصیف و بسام کورد- به عنوان اولین شاعران پارسی گوی قرار دارد.
و معاصر لیث (254 - 265 ه.ق.) از قدیمترین شاعران پارسی گوی
پس از اسلام است .
و در تاریخ سیستان یک قطعه سه بیتی از وی نقل گشته که در مدح
یعقوب و شکست عمار است .

« شعر »

جز تو نژاد حوا و آدم نکشت (14)

شیرنهادی به دل و برمنشت

معجز پیغمبر مکی تویی

به کنش و به منش و به گوشت

فخر کند عمار روزی بزرگ

کوهما نم من که یعقوب کُشت

هفتم - محمود وراق هروی

وراق هروی چامه سرایی پیشگام پارسیگو هم دوره با دودمان های طاهریان و صفاریان تاجیک بود . بنا به قول رضا قلی خان هدایت ، معاصرملوک طاهریان و صفاریان بوده است. تاریخ وفات او را هدایت ، سال 221 نوشته ، اما به جهت ارتباطش با محمد فرزند طاهر (248-259) این سال درست نمی نماید. از اشعار محمود وراق تنها یک دو بیتی روان و منسجم باقی است .

« شعر »

نگارینا به نقد جاننت ندهم
 گرانی در بهار ارزانت ندهم
 گرفتستم بجان دامن وصلت
 نهم جان از کف و دامنانت ندهم (15)

منابع و مآخذ بخش دوم

- 1- افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، ص 76 - 78 .
و همچنان رجوع شود : به کتاب دلیران جانباز ، نوشته دکتر ذبیح الله صفا .
- 2- افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، ص 79 - 83 .
- 3- همان کتاب ، ص 91 - 96 .
- 4- « تاریخ ادبیات در ایران » دکتر ذبیح الله صفا، ج 1 ص 179 .
- 5- تاریخ سیستان ، تصحیح ملک الشعرا بهار ؛ چاپ دوم ، تهران : خاور ، سال 1314 ، ص 210 ، 253 ، 260 ، 286 .
- 6- « مجمع الفصحا » ، مؤلف : رضا قلی خان هدایت ، ج اول ، بخش دوم ، ص 1184 .
- و « تاریخ ادبیات در ایران » ، مؤلف : دکتر ذبیح الله صفا ، ج اول ، ص 180 .
- 7- فرهنگ فارسی ، مؤلف : دکتر محمد معین ، چاپ یازدهم ، 1376 ، تهران ، ج 5 ، ص 94 .
- « لباب الالباب » ، مؤلف : عوفی ، ص 242 .
- « مجمع الفصحا » ، مؤلف : رضا قلی خان هدایت ، ص 139 .
- « احوال و اشعار رودکی » ، مؤلف : نفیسی ، ج 3 .
- « لغت نامه ، دهخدا » ، بحث : ابوسلیک .
- « تاریخ ادبیات در ایران » ، ذبیح الله صفا، ج 1 ، ص 181 .

- 8 - « دیوان منوچهری » دبیرسیاقی ، ، تعلیقات ص 282.
- 9 - « تاریخ سیستان » ، تصحیح ملک الشعرا بهار ؛ چاپ دوم ، تهران : خاور ، سال 1314 ، ص 210 ، 253 ، 260 ، 286.
- « تاریخ ادبیات در ایران » ، داکتر ذبیح الله صفا، ج 1 ، ص 179 .
- 10 - « تاریخ سیستان » ، ملک الشعرا بهار، ص 211. و « تاریخ ادبیات در ایران » ، ذبیح الله صفا، ج 1 ص 166.
- 11 - : « شاعران بی دیوان - قرن سوم ، چهارم و پنجم هجری قمری » ، مؤلف : دکتر محمود مدبری .
- « لباب الالباب » ، مؤلف : عوفی ، ص 241.
- « مجمع الفصحا » مؤلف : رضا قلی خان هدایت ، ج 1 بخش 2 ص 600.
- « سخن و سخنوران » ، مؤلف : فروزانفر، ص 15.
- « تاریخ ادبیات در ایران » ، مؤلف: دکتر ذبیح الله صفا ، ج 1 ص 179.
- « مجله معارف » ، نویسنده : صادقی ، نخستین شاعر فارسی سرای ، 1362 ، شماره 2 .
- نوشته : پوهاند دکتور محمد حسین یمین : پیشینه تاریخی زبان پارسی دری ، در صفحه :

www.khawaran.com/ProfYemeen_

- 194k - PishinaiTarikhiFarsiDari.htm .

- 12 - فرهنگ فارسی ، مؤلف : داکتر محمد معین ، جلد 6 ، ص 1394.
- 13 - « لباب الالباب » ، مؤلف : عوفی ، ص 241.

- « مجمع الفصحا » مؤلف : رضا قلی خان هدایت ، ص 946.
- و « تاریخ ادبیات در ایران » ، مؤلف : ذبیح الله صفا ، ج 1 ص 181.
- 14 - « شاعران بی دیوان قرن سوم ، چهارم و پنجم هـ. ق. » ، مؤلف : دکتر محمود مدبری ، بخش مقدمه .
- و « تاریخ سیستان » ، تصحیح ملک الشعرا بهار ؛ چاپ دوم ؛ تهران : خاور 1383 ، ص 212 .
- و « تاریخ ادبیات در ایران » ، مؤلف : دکتر ذبیح الله صفا ، ج 1 ، ص 167 .
- 15 - صفحه : a.wikipedia.org/wiki/فیروز_مشرقی 11k - ، بخش محمود وراق هروی .
- فرهنگ فارسی ، مؤلف : دکتر محمد معین ، ج 6 ، ص 1930 .
- « مجمع الفصحا » ، مؤلف : رضا قلی خان هدایت ، ج 1 بخش 2 ص 1184.
- « تاریخ ادبیات در ایران » ، مؤلف : دکتر ذبیح الله صفا ، ج 1 ص 180.
- « مجله معارف » ، نویسنده : صادقی : نخستین شاعر فارسی سرای ، 1362 شماره 2 .

بخش سوم**الف - عظمت فرهنگی ، ادبی و علمی خراسان در قرن
چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری**

قرن چهارم هجری مصادف است به ظهور سلسله دود مان سامانیان تاجیک (308 هـ.ق. / 920 میلادی) از مرکز اقتدار شان بخارا که یکی از شهر های بزرگ فرهنگی خراسان بود ، بر شاهنشاهی وسیعی که از مرز های هند تا حوالی بغداد گسترش داشت حکم می راندند. نه تن از پادشاهان این سلسله با توالی و مدت حکومتشان، از این قرار است :

- 1 - اسماعیل بن احمد (279 - 295 هـ.ق .)
- 2 - احمد بن اسماعیل (295 - 301 هـ.ق.)
- 3 - نصر بن احمد (301 - 331 هـ.ق.)
- 4 - نوح بن نصر (331 - 343 هـ.ق.)
- 5 - عبدالملک بن نوح (343 - 350 هـ.ق.)
- 6 - منصور بن نوح (350 - 365 هـ.ق .)
- 7 - نوح بن منصور (365 - 387 هـ.ق .)
- 8 - منصور بن نوح (387 - 389 هـ.ق .)
- 9 - عبدالملک بن نوح (389 - 389 هـ.ق .)

دوران خودگردانی حاکمیت مستقل سامانیان در قرن چهارم و بعد از آن زمینه های شکوفایی زبان پارسی رشد ادب و فرهنگ بومی در خراسان مساعد گردید. در ایام شاهنشاهی سامانیان ، افزون بر حضور شاعرانی در حوزه تمدنی فرهنگ خراسان زمین رودکی و دقیقی از نخستین کسانی بودند گام عقلانی بجا و محکم در رشد و غنای زبانی پارسی گذاشتند.

در ارتباط به آن سلسله تا کنون از آن دوره 59 شاعر را می شناسیم که شماری از آنان عبارت اند از :

- 1 - ابواسحاق جویباری ،
- 2 - ابوالحسین خارجی ،
- 3 - ابوالعباس ربنجی ،
- 4 - ابوالعباس قصاب ،
- 5 - ابوالعلاء شوشتری ،
- 6 - ابوالفضل سرخسی ،
- 7 - ابوالقاسم بشر یاسین ،
- 8 - ابوالمثل بخارایی ،
- 9 - ابوالموید بلخی ،
- 10 - ابوحفص سغدی . (1)
- 11 - ابوذر بوزجانی ،
- 12 - ابوذرعه معمري گرگانی ،
- 13 - ابوشعیب هروی ،
- 14 - ابوشکور بلخی ،
- 15 - ابوطیب سرخسی ،
- 16 - ابوطیب مصعبی ،

-
- 17 - ابو عبدالله محمد فرزند خفیف شیرازی ،
 - 18 - ابو علی سرخسی ،
 - 19 - ابو علی سیمجور ،
 - 20 - احمد برمکی ،
 - 21 - احمد منصور ،
 - 22 - استغنائی نیشابوری ،
 - 23 - اشنانی جویباری ،
 - 24 - آغاجی ،
 - 25 - بشار مرغزی ،
 - 26 - بلعمی ،
 - 27 - ترکی کشی ایلاقی ،
 - 28 - جلاب بخارایی ،
 - 29 - جنیدی ،
 - 30 - خبازی نیشابوری ،
 - 31 - خجسته سرخسی ،
 - 32 - خسروانی ،
 - 33 - خسروی سرخسی ،
 - 34 - دیلمی قزوینی ،
 - 35 - دیواره وز (مسته مرد) ،
 - 36 - رابعه بنت کعب ،
 - 37 - رونقی بخارایی ،
 - 38 - سپهری بخارایی ،
 - 39 - شاکر بخارایی ،
 - 40 - شهید بلخی (2) ،

-
- 41 - صانع بلخی ،
 42 - ضمیری ،
 43 - طاهر بن فضل چغانی ،
 44 - طهاری (طحاوی) ،
 45 - فرالای ،
 46 - قمری جرجانی ،
 47 - مرادی ،
 48 - مسعودی مروزی ،
 49 - معروفی بلخی ،
 50 - معنوی بخارایی ،
 51 - منتصر سامانی ،
 52 - منجیک ترمذی ،
 53 - منطقی رازی ،
 54 - ولوالیجی ، میباشند .
- بجز دو شاعر – صبور پارسی و بیانی - از 57 شاعر دیگر ، کمابیش اشعاری برجای مانده است. کلیه دیوانهای شاعران این قرن نابود شده و از منظومه های گوناگون، تنها « شاهنامه » فردوسی بزرگ و « دانشنامه منظوم » حکیم میسری به سلامت جسته است و منظومه « گشتاسب نامه » دقیقی نیز در بطن « شاهنامه » فردوسی نگهداری شده است . از مجموع این شاعران بدون احتساب شاهنامه ، 8654 بیت در دست است. صرف نظر از اشعار رودکی سمرقندی و اشعار دقیقی و دانشنامه منظوم میسری که مستقلاً به چاپ رسیده اند، تعداد 1820 بیت می ماند که منحصرأً به نام 54 شاعر مابقی است.

با دولت های غزنویان و سلجوقیان و غوریان ، دایره زبان رسمی پارسی دری گستره ترمیشود ، سلطان محمود غزنوی سومین حکمران این دودمان شهر غزنی را توسعه داد و آراست و در آن مراکز آموزشی و حوزه های علمی دایر نمود. آنگاه از همه نام آوران و دانشوران و سخندانان عصر دعوت شد تا در غزنی مقیم شوند. می گویند در دربار محمود چهارصد شاعر و عالم جمع شده بودند :

- 1 - فردوسی ،
- 2 - عنصری ،
- 3 - عسجدی مروزی ،
- 4 - فرخی سیستانی ،
- 5 - منوچهری
- 6 - ابو نصر مشکان
- 7 - ابوریحان بیرونی

و دیگران از آن جمله بودند. این دوره یکی از درخشانترین ادوار شعر و ادب پارسی است. شاعران ، دانشمندان این عصر با آثار علمی ، فلسفی ، منطقی ، ادبی و اخلاقی و فرهنگی خویش مقام شامخ بالندگی و تکامل عظمت فرهنگی حوزه تمدنی خراسان را در منطقه و جهان برجسته ساختند تأثیر ژرف سخن و دانش و اندیشه آنان در خیل گویندگان و نویسندگان اعصار بعدی ، کاملاً مشهود است.

تنها 164 شاعر پیش از این سده شناخته شده است و برای آشنایی بیشتر اینک از نام و تخلص 122 شاعر : این دوران زیلا یادآوری میکنیم :

- 1 - ابوالحسن خرقانی ،
- 2 - ابوالحسن عراقی ،

-
- 3 - ابوالخطیر گوزگانی ،
 - 4 - ابوالعباس عنبری ،
 - 5 - ابوالعلاء مجیری ،
 - 6 - ابوالفتح بستی ،
 - 7 - ابوالفرج سگزی ،
 - 8 - ابوالقاسم مدب ،
 - 9 - ابوالقاسم مهرانی ،
 - 10 - ابواللیث طبری ،
 - 11 - ابوالمظفر جمحی ،
 - 12 - ابوالمعالی قومسی ،
 - 13 - ابوالهیثم جرجانی ،
 - 14 - ابوبکر واعظ سرخسی ،
 - 15 - ابو حفص خوزی ،
 - 16 - ابوحنیفه اسکافی ،
 - 17 - ابورافع ،
 - 18 - ابو عاصم ،
 - 19 - ابو عبدالله ادیب ،
 - 20 - ابوعلی چاچی ،
 - 21 - ابوعلی دقاق ،
 - 22 - ابوعلی سینا ،
 - 23 - ابومنصور ،
 - 24 - ابونصر ،
 - 25 - ابونصر جوسوری ،
 - 26 - ابونصر طالقانی ،

-
- 27 - ابونصر مرغزی ،
 - 28 - ابویوسف هروی ،
 - 29 - احمد حمویه ،
 - 30 - احمد واتگر ،
 - 31 - ادیب طبری ،
 - 32 - ادیب مختار زوزنی ،
 - 33 - ادیب نطنزی ،
 - 34 - اسدی طوسی ،
 - 35 - اسماعیل رشیدی ،
 - 36 - امینی نجار بلخی ،
 - 37 - اورمزدی ،
 - 38 - باخرزی ،
 - 39 - بارانی ،
 - 40 - بارع فضلوی هروی ،
 - 41 - بدری غزنوی ،
 - 42 - بدیع بلخی (بدایعی) ،
 - 43 - برهانی نیشابوری ،
 - 44 - بزرجمهر قایینی ،
 - 45 - بلجوهر ،
 - 46 - بندار رازی ،
 - 47 - بهرامی سرخسی ،
 - 48 - بهروز طبری ،
 - 49 - بوالحر ،
 - 50 - بوری تگین ،

-
- 51 - پروین خاتون ،
 - 52 - پسر رامی ،
 - 53 - پیروزی ،
 - 54 - جلالی مکفوف ،
 - 55 - جوهری صایغ هروی ،
 - 56 - حاتمی هروی ،
 - 57 - حامدی ،
 - 58 - حجازی قاینی ،
 - 59 - حسین داری ،
 - 60 - حقوری هروی ،
 - 61 - حقیقی صوفی ،
 - 62 - حکاک مرغزی ،
 - 63 - حمزه عروضی ،
 - 64 - خباز قاینی ،
 - 65 - خطیری ،
 - 66 - خفاف ،
 - 67 - دایه بیهقی ،
 - 68 - دهقان خوزی ،
 - 69 - دیباجی سمرقندی ،
 - 70 - ذوقی ،
 - 71 - رافعی نیشابوری ،
 - 72 - ربیعی ،
 - 73 - رفیع الدین نیشابوری ،
 - 74 - رفیعی ،

-
- 75 - روحانی ،
 - 76 - روده بلخی ،
 - 77 - روزبه نکتی ،
 - 78 - زرین کتاب ،
 - 79 - زینبی علوی ،
 - 80 - سرودی ،
 - 81 - سهانی ،
 - 82 - سهیلی ،
 - 83 - شاه شار ،
 - 84 - شجاعی ،
 - 85 - شمعی ،
 - 86 - شهره آفاق ،
 - 87 - شیخ بربطی ،
 - 88 - صانع فضولی ،
 - 89 - صفار مرغزی ،
 - 90 - صفی الدین یزدی ،
 - 91 - یوسف عروضی ،
 - 92 - صیدلانی ،
 - 93 - ضیایی فریومدی ،
 - 94 - طیان مرغزی ،
 - 95 - عبدالصمد فرزند علی طبری ،
 - 96 - عبدالله عارضی ،
 - 97 - عطاردی خراسانی ،

-
- 98 - عطای رازی ،
 - 99 - علی فرزند اسد حارث ،
 - 100 - علی فرزند حسن بیهقی ،
 - 101 - علی قرط اندکانی ،
 - 102 - عماره مروزی ،
 - 103 - عمیدالملک کندری ،
 - 104 - عنصر المعالی ،
 - 105 - عیاضی سرخسی ،
 - 106 - عیوقی ،
 - 107 - غضایری رازی ،
 - 108 - غمناک ،
 - 109 - غواص ،
 - 110 - فاخری ،
 - 111 - فخرالدین اسعد گرگانی ،
 - 112 - فرخاری ،
 - 113 - فردوسی ،
 - 114 - فصیحی جرجانی ،
 - 115 - قابوس فرزند وشمگیر ،
 - 116 - قریحی ،
 - 117 - قریع الدهر ،
 - 118 - قصارامی ،
 - 119 - کافرک غزنوی ،
 - 120 - کشفی ،

121 - کمال عزى ،

122 - يوسف عامرى ؛ ميپاشند .

بنابر اين از مجموع شاعران قرن پنجم هجرى خراسان زمين ، تعداد 154 تن آنها بهمت داکتر محمود مدبرى در کتاب « شاعران بى ديوان قرن هاى 3 و 4 و 5 » معرفى شده اند و کليه ابیات آنها با مجموع حدود 3140 بيت به تفکيک گرد آمده است.

و مجموع اشعار باقىمانده از کل اين شاعران با احتساب شاهنامه تقريباً 164593 بيت ميشود.(3)

از آنجا که در خصوص تثبيت هويت و ظرفيت فرهنگى، مقام و موقعيت شايسته سالارى معارف هفت هزار ساله آريايى ها و حوزه تمدنى خراسان بزرگ و دست آورد هاى علمى ، ادبى و تاريخى آنها پژوهش هاى عميق و گسترده صورت گرفته است بيان همه از حوصله اين رساله خارج است .

ولى براى ثبوت منطق تاريخى طرح سياسى تغيير نام افغانستان به خراسان و ايجاد زيرساخت هاى تشکيل ملت آزاد و مستقل خراسانى ، و روشن شدن بيشتر ارزشهاى علمى و ميراثهاى ناب فرهنگى و ادبى و تاريخى خراسان بزرگ اينک به ذکر جمعى از خردمندان ، شاعران و فيلسوفان نام آور اين خطه باستانى نقش و جاىگاه شايسته آنان در دوره هاى مختلف تاريخى خراسان و رول آن در غنابندى تمدن و فرهنگ جهان ، آغاز ميکنيم وديدگاهها و اندیشه هاى پيشرو اين قله هاى دانش و فرهنگ جهان شمول را مورد باز شناختى قرار ميدهيم :

ابو معشر بلخی

ابو معشر جعفر فرزند محمد فرزند عمر بلخی تاجیک تبار آریایی نژاد در سال (172 هـ. ق.) در بلخ بومی به دنیا آمد و در سال 883 میلادی (272 هـ. ق.) در سن صد سالگی در شهر واسطه بدرود حیات گفت. اواز شاگردان یعقوب فرزند اسحاق کندی (وفات در حدود 258 هجری) فیلسوف مشهور عرب ، از بزرگان و ریاضیدانان و منجمان قرن سوم هجری است.

او ابتدا فلسفه آموخت و بعد به علم نجوم پرداخت و از سن 47 سالگی به تحصیل ریاضیات پرداخته و با اشتیاق فراوان به تحصیل و تکمیل نجوم اشتغال یافت، منجمان معروف به اقوال و آراء وی متمسک می شدند. این دانشمند بزرگ تاجیک تبار خراسانی از يك خانواده تازه مسلمان در شهر بلخ بدنیا آمد . وی در جمع طلاب فقه و حدیث وارد شد و نزد علمای پارسای مدرسه طاهریه بلخ به عنوان دانشجوی پرهیزکار شهرت یافته بود و در مقدمات عربی و ادبیات و ریاضیات پیش رفته و او را در ردیف فضلا و متعصبان درجه دو رسانیده بود. ابو معشر بلخی تحصیلات خود را در بغداد در نجوم و حکمت و ریاضیات به پایه اکمال رسانید.

وبعداً بنابر استدعای بزرگان خراسان به شهر بلخ بازگشت ابو معشر قریب چهل کتاب در علم نجوم تألیف کرد. و در شقوق مختلفه دارای

تألیفات متعددی است که از آن میان در حدود « 12 » کتاب اکنون در دست است :

1 - « رساله در اتصال کواکب و قرانات » بزبان فارسی و عربی موجود است .

2 - الادوار والالوف ،

3 - کتاب المواید ،

4 - احکام تحویل سنّی المواید ،

5 - کتاب الاصل ،

6 - اثبات علم النجوم ،

7 - احکام تحویل سنّی عالم .

8 - کتاب الامصار ،

9 - کتاب الجمهوره ،

10 - اسرار النجوم ،

11 - تقویم البلدان ،

12 - طبایع البلدان . (4) می باشد .

آثار این دانشمند بزرگ خراسان از نگاه دقت در وقت محاسبات نجومی و صحت احکام بی نظیر شناخته شده است. پادشاهان و امرای وقت نسبت به نظرها و احکام ابومعشر بلخی اعتقادی کامل داشتند. ابومعشر بلخی در اثر حرص قوی و همت فتورناپذیر در تمامی شعب حکمت بویژه در ریاضیات و نجوم و هیئت دارای بصیرتی فوق العاده و استاد کل وقت و سرآمد اهل فن و منجم مخصوص خلیفه وقت عباسی بود و نوادر بسیاری در استخراجهای نجومی وی منقول و احکام عجیبه صادقانه بدو منسوب می باشد.

مسعودی مروزی

مسعودی مروزی تاجیک تبارخراسانی یکی از شاعران بزرگ این دوره است. وی نخستین کسی است که شروع به نظم روایات تاریخی و حماسی کرد و شاهنامه منظومی پدید آورد. در کتاب «البدء والتأریخ» تألیف مطهر بن طاهرالمقدسی که از کُتب معتبر تاریخ و مؤلف بسال 355 هجری ست دوبار از این منظومه یاد شده است. یکی در پادشاهی کیومرث بدین عبارت: "وقد قال المسعودی فی قصیدته المحبرة بالفارسیة:

نخستین کیومرث آمد بشاهی

بگیتی درگرفتنش پیش گاهی

چو سی سالی بگیتی پادشاه بود

که فرمانش بهر جای روا بود

وانما ذكرت هذه الابیات لآئی رأیت الفرس یعظمون هذه الابیات والقصيدة ویصّورونها وبرونها کتاریخ لهم". یک جای دیگر در پایان بحث پادشاهان ساسانی گوید: "وانقضی امر ملوک الفرس واطهرالله دینه و انجزوعده... وبقول المسعودی فی آخرقصیدته بالفارسیة:

سپری شد زمان خسروانا

که کام خویش راندن در جهاناً" (5)

شاهنامه مسعودی مروزی در اوایل قرن پنجم هم از شهرت و اهمیت خاص برخوردار بود. چنانچه در اثر معروف «غراخبار ملوک الفرس ثعالبی» که تألیفش پیش از 412 هـ قمری صورت گرفته نیز از آن نامبرده است.

رودکی



رودکی ، ابو عبدالله جعفر فرزند محمد فرزند حکیم فرزند عبدالرحمان فرزند آدم. ، واز آغاز قرن چهارم هـ . در حدود سال 249 هـ . ق / 869 میلادی در قریهٔ بُنْج قراء رودک سمرقند خراسان متولد و در سال 329 هـ . ق / 949 میلادی ، درمولد خود قریهٔ بُنْج چشم از جهان بست. رودکی استاد شاعران وازستارگان درخشندهٔ آسمان شعر پارسی دری است که در میان گویندگان مشهور عالم وبویژه در سرزمین آریان وخراسان بنام پدر شعر پارسی دری از مقام شامخ و ارجمندی برخوردار است .

وی از کودکی نابینا بود وبقولی بعد ها او را کور کردند .
ازشاعران بعد از رودکی هم اشاراتی بکوری آن استاد خردمند داریم ،
چنانچه « دقیقی » گفته است :

استاد شهید زنده بایستی

وآن شاعر تیره چشم روشن بین

تا شاه مرا مدیح گفتندی

بالفاظ خوش و معانی رنگین

استاد ابوالقاسم فردوسی آنجا که سخن از کلیله و دمنه گفته بنحوی سخن رانده است که کوری « رودکی » از گفتار او دریافته میشود :

گزارنده را پیش بنشانند
 همه نامه بر رودکی خوانند
 بپیوست گویا پراگنده را
 بسفت این چنین در آگنده را

" ولی با بررسی پروفسور گراسیموف (1970 م) بر جمجمه و استخوانهای وی آشکار گردید که در دوران پیری با فلز گداخته ای چشم او را کور کرده اند، برخی استخوانهایش شکسته بود و در بیش از 80 سالگی درگذشت. " (6)

رودکی چنگ برگرفت و نواخت
 باده انداز و کاو سرود انداخت

 علامه شبلی نعمانی هندی در کتاب پنج جلدی شعرالعجم به ترجمه سید محمد تقی فخرالداهی گیلانی در مورد وسعت دید « رودکی » غزل او را چنین بیان می کند :

روی به محراب نهادن چه سود
 دل به بخارا و بطنانی طراز
 ایزد تا وسوسه عاشقی
 از تو پذیرد نه پذیرد نماز

با آنکه مشخصات جامعه روزگار رودکی با شرایط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جوامع ایکه اکنون ما در آن زیست داریم یکسان نیوده اما گونه های معتناهی از وجوه اشتراک این دو عنصر از هم متفاوت در

آموزش و شناخت رودکی روشن بینی شده است .
 در رویکرد های بینشی رودکی مدارک فراوانی وجود دارند که تصویر بسیار شفافی از اوضاع و احوال حیات ، اجحاف طبقاتی حکایت می کند. انگاره های فکری او تبلوری از بیان عقلانی و تجلی بی ازناهنجاری های فرهنگی و ناگواری های مدنی عصرش می باشد.
 رودکی برپایه تحلیل عینی از جامعه روزگارش ، درودا که اساسی ترین مفاهیم جامعه شناختی را در قالب منظوم به نفع انسان و بیداری او به تأمل گرفته است . برخی از اساسات تفکر وی را که شهودی از اندیشه های جامعه شناختی فلسفی و اخلاقی اوست میتوانیم بیان کنیم :
 در شعر رودکی قوه تخیل تشبیه و نزدیکی معانی به طبیعت و وصف آن ، روح طرب و شادی ، شباهت ، نازک بینی ، پاکی و کردار نیک ، دشواری حیات ، بیداری ضمیر ، اندازه قربت و مهر ، بیان پیوند آزادی با سجایای اخلاقی شرف ، عشق و موقعیت لذتی آن در زندگی ، شفافیت عشق و محبت ، قضاودائره ای تکرارتألم و درد ، مجادله نو و کهنه ، خوش زیستی و همزیستی ، مقاومت و استقامت ، گذشت ، قناعت و اقبال ، عالم امکان ، متاع فاقد ارزش ، نیستی و ده ها مقولات بکر دیگر بازتاب روشن یافته است که در روند کمالش سنگپایه معنوی ادب و فرهنگ مشترک خراسان و جهان را تشکیل میدهد .
 قابل یادمانی است که با رضایت تام همه خردمندان و شعرای هم عصر و ما بعدش ، از اصالت اندیشه و استعداد فطری رودکی تمجید نموده و او را سلطان شاعران یاد کرده اند. کسائی مروزی در وصف رودکی مینوسید :

از رودکی شنیدم سلطان شاعران

کـاندر جهان بکس مگرو جز بفاطمی

شهید بلخی شاعر استاد و معاصر رودکی در باب وی میگوید :

بسخن ماند شعر شعرا
رودکی را سخنش تلوثبـیست
شاعران را خـه واحسنت مدیح
رودکی را خـه واحسنت هجـیست

دقیقی افزون بر توصیف او در دوبیتی که قبلاً نقل شده است در دو بیت
ذیل ، شایسته سالاری رودکی را باری چنین ستوده است :

کـرا رودکی گفته باشد مدیح ،
امام فنون سخن بود ور ،
دقیقی مدیح آورد پیش او
چو خرما بود برده سوی هجر

عنصری با همه استادی خویش در غزلسرایی به قصور خود نسبت به
استعداد رودکی اعتراف می کند و میگوید :
غزل رودکی وار نیکو بود
غزل های من رودکی وار نیست
اگرچه بیچم به باریک وهم
بدین پرده اندر مرا بار نیست

رودکی در هشت سالگی قرآن را از برکرد و از همان هنگام به شاعری
پرداخت . از ابیات و قطعات و قصاید و غزلهای معدودی که از اوباقی

مانده به نیکی میتوان دریافت که این شاعر در فنون مختلف شعر استاد و ماهر بود و سخنان وی در قوت تشبیه و نزدیکی معانی بطبیعت و وصف ، کم نظیر است و متانت و انسجام خاص در سخن او مشهود است. روح طرب و شادی از اشعار او آشکار است.

رودکی از روزگار جوانی آوازی خوش داشت، در موسیقی و نوازندگی چیره دست و پر آوازه بود. وی نزد « ابوالعبك بختيار » موسیقی آموخت و همواره مورد ستایش او بود، آن چنان که استاد در روزگار کهنسالی چنگ خود را به رودکی چنگ نواز بخشید. از همروزگاران « رودکی » مانند « منجيك ترمذی » (نیمه دوم سده چهارم) و یا پس از او مانند فرخی سیستانی (429 هـ . ق .) استاد موسیقی زمانه خویش بودند.

رفته رفته آوازه رودکی به دربار سامانیان رسید و امیر نصر فرزند احمد فرزند اسمعیل سامانی (301 - 331 ق.) که امیر خراسان بود او را به دربار خواند ، در آنجا برآمد و بزرگترین شاعر دربار سامانی شد. در آن روزگار در محیط ادبی، علمی، اقتصادی و اجتماعی ، آن چنان تحولی شگرف روی داده بود که دانش پژوهان،

آن دوره را دوران نوزایی (رنسانس) خراسان می نامند. بر بستر چنین زمینه مناسب اقتصادی، اجتماعی و برپایه دانش دوستی برخی از پادشاهان سامانی، همچنین با تلاش و خردمندی وزیرانی دانشمند و کاردان چون ابوالفضل بلعمی (330 ق.) و ابوعلی محمد جیهانی (333 ق.) ، بخارا به صورت مرکز بزرگ علمی، ادبی و فرهنگی خراسان درآمده بود . رودکی پدر شعر پارسی دری فرزند چنین روزگاری است.

و رودکی میفرماید :

به سرای سپنج مهمان را
 دل نهادن همیشگی ، نه رواست
 زیر خاک اندرونیت باید خفت
 گرچه اکنون خواب بر دیباست
 باکسان بودند چه سود کند ؟
 که به گور اندرون شدن تنهاست
 یارتوزیر خاک ، مورومگس
 بدل آنکه گیسویت پیراست...

جای دیگر او مینویسد :
 مهتران جهان همه مردند
 مرگ را سر همه فرو کردند
 زیر خاک اندرون شدند آنان
 که همه کوشک ها بر آوردند
 از هزاران هزار نعمت و ناز
 نه به آخر بجز کفن بردند؟؟

نوشته اند که امیران و سپاهیان دربار امیر نصر سامانی از توقف
 طولانی او درهرات که حدود چهارسال به طول انجامید ملول شده
 بودند. ناچار به رودکی روی آوردند تا به طریقی امیر را به سوی
 پایتخت یعنی بخارا روانه کند. رودکی بربط برگرفت و به حضور
 امیررفت و به آوایی خوش - شعر پرآوازه اش را به خوانش
 گرفت :

«جوی مولیان»
 بوی جوی مولیان آید همی
 یاد یار مهربان آید همی
 ریگ آمو و درشتیهای وی
 زیر پایم پرنیان آید همی
 ای بخارا شاد باش و دیرزی
 میرزی تو میهمان آید همی
 آب جیحون از نشاط روی دوست
 خنک مارا تا میان آید همی
 میر ماه است و بخارا آسمان
 ماه سوی آسمان آید همی
 میر سرو است و بخارا بوستان
 ماه سوی بوستان آید همی

این نغمه های خوش چنان در دل امیر موثر افتاد که نوشته اند حتا به قدر پوشیدن کفش ها معطل نشد. بی موزه (چکمه) پای در رکاب اسپ نهاد و به سوی بخارا راه افتاد.

درباریان و شاعران، «رودکی» را گرامی می داشتند و بزرگانی چون ابوالفضل بلعمی و ابوطیب مصعبی صاحب دیوان رسالت، شاعر و فیلسوف، شهید بلخی (325 ق) و ابوالحسن مرادی شاعر با او دوستی و نزدیکی داشتند. کامل ترین مجموعه عروض پارسی دری، نخستین بار در شعرهای رودکی پیدا شد و در همین شعرهای باقی مانده، 35 وزن گوناگون دیده می شود. این شعرها دارای گشادگی زبان و

توانایی بیان است. زبان او، گاه از سادگی و روانی به زبان گفتار می ماند. جمله های کوتاه، فعلهای ساده، تکرار فعلها و برخی از اجزای جمله مانند زبان محاوره در شعر او پیداست. وجه غالب صور خیال در شعر او، تشبیه است. تشبیهات از امری حسی به حسی یا انتزاعی به حسی است. تخیل او نیرومند است. پیچیدگی در شعر او راه ندارد و شادی گرایی و روح افزایی، خردگرایی، دانش دوستی، بی اعتبار دانستن جهان، لذت جویی و به خوشبختی اندیشیدن در شعرهای او موج می زند.

او نخستین شاعری است که قالب های گوناگون شعر فارسی را بر پایه ای استوار بنا نهاد و راه را برای ظهور بزرگانی چون فردوسی و سایر استادان عصر غزنوی هموار کرد.

وی نماینده کامل شعر دوره سامانی و اسلوب شاعری سده چهارم خراسان است. در اشعار رودکی، توصیف تاکستان ها و کارهایی که برای تهیه شراب از انگورهای درختان آبدار انجام می شود بسیار آمده است. تنها قصیده کامل و تام و تمامی که از وی در دست است:

قصیده «مادر می» با شرح شاعرانه انگور چین و شراب انداختن آغاز می شود. نغمه های دل نشین پرندگان و شادی و نشاط انسان در لذت بردن از زندگی زمینه اشعار اوست. اغتنام فرصت که بعدها موضوع اصلی شعر خیام و سعدی و حافظ است نخستین بار در آثار رودکی دیده می شود. با این همه، رودکی شیرینی لذت زندگانی و شادکامی و شاد خواری را همه جا با بینش عمیق فلسفی درباره ناپایداری جهان و اندوه و افسوس به گذر تند و بی امان دنیا درهم آمیخته است:

شاد زی با سیاه چشمان شاد

که جهان نیست جز فسانه و باد

ز آمده تنگدل نـباید بود
وز گذشته نکرد بایـد یاد

من و آن جعد موی غالیه بوی
من و آن ماه روی حور نژاد

نیک بخت آن کسی که داد و بخورد
شور بخت آن که اونه خورد و نه داد

باد و ابراست این جهان افسوس
باده پیش آر هرچه بادا باد (7)

مهمترین اثر رودکی :

1 - « کلیله و دمنه » منظوم است. منظومه کلیله و دمنه که « محمد بلعمی » آنرا از عربی به فارسی برگرداند و رودکی به خواسته امیرنصر فرزند احمد سامانی و ابوالفضل بلعمی آن را به نظم فارسی در آورده است . این منظومه مجموعه ای از افسانه ها و حکایتهای هندی از زبان حیوانات است که تنها 129 بیت آن باقی مانده است . این مثنوی ببحر رمل مسدس سروده شده ، چهار بیت نمونه از آن نقل می کنیم :

تا جهان بود از سر آدم فراز
کس نبود از راز دانش بی نیاز
مردمان بخرد اندر هر زمان
راز دانش را بهر گونه زبان

گرد کردند و گرامی داشتند
تا بسنگ اندر همی بنگاشتند
دانش اندر دل چراغ روشن است
وز همه بد بر تن تو جوشن است

- 2 - مثنوی به بحر متقارب (فعولن فعولن فعولن فعول)
 - 3 - مثنوی به بحر خفیف (فاعلاتن مفاعیلن فعلن)
 - 4 - مثنوی به بحر هزج مسدّس (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل)
 - 5 - مثنوی به بحر سریع (مفتعلن مفتعلن فاعلات) است . (8)
- و گذشته از این مثنویها انواع شعرهای دیگر از قبیل قصیده و قطعه و غزل و رباعی در موضوعات گوناگون : مدحی، غنایی، هجو، و عظمی، هزل و رثاء و چکامه مادر می ، که بزرگترین چکامه او است و به خواست امیر نصیر فرزند احمد سامانی برای ابوجعفر بانویه سروده شده، در دست است.
- در کثرت اشعار « رودکی » بحثی نیست و حد اقل اشعار او را از صد هزار (100000) تا یک میلیون سیصد هزار (1300000) بیت دانسته اند .
- دو بیت ذیل از « سید الشعراء رشیدی سمرقندی » از معاصران آل افراسیاب که عوفی در کتاب « لباب الالباب » در شرح حال رودکی از او نقل کرده است ، شعر ذیل ثبوت ادعای ماست :

گرسری یابد به عالم کس بنیکو شاعری
رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری

شعراورا برشمردم سیزده ره صد هزار
هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمیری

مگر با تأسف و درد بر اثر تحمیل جنگ های ستمگستر متجاوزین زمان
برنماد هستی فرهنگی و سرزمین آبایی مان و آتش سوزی جبری آثار
تاریخی و ادبی خراسان زمین ؛ آنچه از ابیات رودکی بزرگ بما باقی
مانده ، بیش از 100000 بیت نیست .

رودکی گونه های معمول از درد شناختی عصر خود را در قالب منظوم
زیر چنین به تشریح میگیرد :
از اشعار اوست :

مرابسود و فرو ریخت آنچه دندان بود
نبود دندان لابل چراغ تابان بود
سپید سیم زده بود و در و مرجان بود (9)
ستاره سحری بود و قطره باران بود
یکی نماند کنون ز آن همه بسود و بریخت
چه نحس بود همانا که نحس کیوان بود
نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز
چه بود منت بگویم قضای یزدان بود
جهان همیشه چنین است گرد گردان است
همیشه تابود آئین گرد، گردان بود
همان که درمان باشد بجای درد شود
و باز درد همان کز نخست درمان بود
کهن کند بزمانی همان کجا نو بود
و نو کند بزمانی همان که خُلقان بود

بسا شکسته بیابان که باغ خرم بود
 و باغ خرم گشت آن کجا بیابان بود
 همی چه دانی ای ماهروی مشکین موی
 که حال بنده ازین پیش برچه سامان بود
 بزلف چوگان نازش همی کنی تو بدو
 ندیدی آنگه او را که زلف چوگان بود
 شد آن زمانه که رویش بسان دیبا بود
 شد آن زمانه که مویش بسان قطران بود
 چنانکه خوبی مهمان و دوست ، بود عزیز
 بشد که باز نیامد ، عزیز مهمان بود
 بسا نگار که حیران بُدی بدو درچشم
 بروی او در چشم همیشه حیران بود
 شد آن زمانه که او شاد بود و خرم بود
 نشاط او بفزون بود و بیم نقصان بود
 همی خرید و همی سخت بی شمار درم
 بشهر هرگه یک ترک نار پستان بود
 بسا کنیزک نیکو که میل داشت بدو
 بشب زیاری او نزد جمله پنهان بود
 بروز چونکه نیارست شد بدیدن او
 نهیب خواجه او بود و بیم زندان بود
 نبید روشن و دیدار خوب و روی لطیف
 اگر گران بُد زی من همیشه ارزان بود
 دلم خزانه پرگنج بود و گنج سخن
 نشان نامه ما مهر و شعر عنوان بود

همیشه شاد و ندانستی که غم چه بود
 دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود
 بسا دلا که بسان حریر کرده بشعر
 از آن سپس که بکردار سنگ سندان بود
 همیشه چشمم زی زلفکان چابک بود
 همیشه گوشم زی مردم سخندان بود
 عیال نه زن و فرزندان نه مؤنث نه
 ازین ستم همه آسوده بود و آسان بود
 تو «رودکی» را ای ماهرو کنون بینی
 بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود
 بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی
 سرود گویان گویی هزارستان بود
 شد آن زمان که باو انس رادمردان بود
 شد آن زمانه که او پیشکار میران بود
 همیشه شعر و را زی ملوک دیوانست
 همیشه شعر و را زی ملوک دیوان بود
 شد آن زمان که باو انس رادمردان بود
 شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود
 کجا بگیتی بودست نامور دهقان
 مرا به خانه او سیم بود و خملان بود
 کرا بزرگی و نعمت زاین و آن بودی
 ورا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود
 بداد میر خراسانش چهل هزار درم
 وزو فزونی، یک پنج میر ما کان بود

ز اولیاش پراگنده نیز هشت هزار
 بمن رسید بدان وقت ، خال خوب آن بود
 چو میر دید سخن ، داد داد مردی خویش
 ز اولیاش چنان کز امیر فرمان بود
 کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم
 عصا بیار که وقت عصا وانیان بود...

از بیان اندیشه رودکی در قالب ابیات و قطعات و قصائد و غزلها
 میتوان اذعان کرد که این استاد و خردمند بزرگ خراسان در فنون
 مختلف شعر دست بالای داشته و سخنان و رویکرد های بینشی وی در
 قوت تشبیه و نزدیکی معانی به طبیعت چنانیکه در فوق تذکار رفت ،
 کم نظیر است.
 ابیات ذیل که یکی از شاعران معاصر رودکی در مرگ او سروده است
 دلیل قاطعی بر علوی مقام شایسته آن شاعر توانا در نزد معاصران و
 سخنوران عصر اوست :

رودکی رفت و ماند حکمت اوی
 می بریزد نریزد از می بوی
 شاعرت کو کنون که شاعر رفت
 نبود نیز جاویدانه چنوی
 خون گشت آب چشم از غم وی
 زاندهش موم گشت آهن و روی
 ناله من نگر شگفت مدار
 شو بشب زار زار نال بر اوی
 چند جوئی چنو نیایی باز
 از چنو در زمانه دست بشوی

شهید بلخی

ابوالحسن شهید فرزند حسین جهودانکی «بلخی» شاعرو متکلم ، حکیم ، وفلسوف تاجیک تبار قرن چهارم هجری (فوت - 325 ه.ق.) ، هم عصر «رودکی» و مورد احترام واعتقاد او نیز بوده است. شهید بلخی با «ابوبکر محمد فرزند زکریای رازی» در مسایل فلسفی مناظراتی داشت واز آن جمله است در باب لذت و علم الهی و سکون حرکت و معاد ، او درین مسائل نقوضی بر رازی داشت و رازی نیز کتبی در ردّ او نوشت. عقیده شهید بلخی از لذت ، در کتاب : «صوان الحکمة ابو سلیمان منطقی» آمده است :

" **نخستین فضیلت** لذات نفسانی بر لذات جسمانی دوام و اتصال آنهاست زیرا لذات نفس در نتیجه مسرتی که او باوجود مطلوب خود مانند حکمت و علم بدست می آورد وبسبب ایقانی که بفضیلت آن بر امور دیگر دارد ، دائم و متصل است و سیری نمیشود و انقطاع نمی پذیرد . اما لذت بدن بستگی بوجود قوت حاسه دارد و بهمین سبب منقضی و زائل است و بسرعت تبدل و استحاله می پذیرد .

دومین فضیلت لذت نفسانی بر لذت جسمانی وجود نهایت و غایت برای آنست بدین معنی که چون نفس در تکاپوی وصول بمطلوب

خود برآمد همینکه بدان رسید سعی او پایان می پذیرد و عملش بانجام میرسد و از شغل خود فراغت حاصل می کند اما بدن هرگاه آرزوی محسوس خود را یافت از آن بهره بر میگیرد و باز صاحب او به حالتی که بود باز میگردد. از این روی حرکت آن دائم و حاجت آن همیشگی است.

سومین وجه برتری لذت نفسانی بر جسمانی قوت و ازدیاد آن است زیرا نفس چون بر فضیلتی از فضائل دست یافت ویا لذتی از لذات نفسانی را حاصل کرد بوسیله آن نیرومند تر می گردد ویرآن می شود که بر نظیر آن دست یابد ولذتی را که بالاتر از آن است بر آن بیفزاید اما چون به لذت محسوس رسید بر قوت خویش میا فزاید تا بنظیر آن برسد لیکن آنچه بدان میرسد برتر از لذت نخستین نیست بلکه در جنس ضعیف تر و پست تر است.

فضیلت چهارم لذت نفسانی کمال آنست یعنی هرچه نفس بیشتر بلذات خود نائل شود بیشتر بکمال طبع انسانی نزدیک میگردد ولی بدن هرچه بیشتر در لذات جسمانی منغم و منهمک شود بر قوت بهیمی که در انسان موجود است بیشتر افزوده میگردد واورا از کمال طبع انسانی وشرایط آدمیت دوترمی سازد. " (10)

شهید بلخی در علوم اوایل استاد بوده است. بقول ابن الندیم «ابوالحسن شهید بلخی» تألیفاتی دارد.

شهید «بلخی» در خط نیز استاد بود و اشعار عربی هم می سرود. او در باب رودکی چنین گفته که در فوق باری از آن تذکر رفت وقرار ذیل است:

بسخن مانند شعر شعرا
 رودکی را سخنش تلو ثبیست
 شاعران را خَه واحسنت مدیح
 رودکی را خَه واحسنت هجیست

رودکی در رثای او قطعه ای نیز سروده است :

کاروان شهید رفت از پیش
 زان ما رفته گیرو می اندیش
 از شمار دوچشم یک تن کم
 وز شمار خرد هزاران بیش

فرخی از مقام رفیع او چنین ستایش می کند :

شاعرانت چو رودکی و شهید
 مطربانت چو سرکش و سر کب

از اشعار شهید بلخی ابیات ذیل نقل می شود :

اگر غم را چو آتش دود بودی
 جهان تاریک بودی جاویدانه
 در این گیتی سراسر گر بگردی
 خردمندی نیابی شادمانه

دانش و خواسته است نرگس و گل
 که بیک جای نشکفند بهم
 هرکرا دانش است خواسته نیست
 وانکه را خواسته است دانش کم

عذر باهمت تو نتوان خواست
 پیش تو خامش و زبان کوتاه
 همت شیر از آن بلند تر است
 که دل آزرده باشد از روباه

او مانند « رودکی » چه در عهد خود و چه بعد از خود به شایسته
 سالاری معرفت و دانش و قدرت طبع و لطف ذوق مشهور بود و نزد
 شعرای بعد از خود مورد احترام بوده و او را در ردیف رودکی قرار داده
 اند. ثعالبی او را یکی از چهارتن بزرگانی دانسته است که از بلخ بیرون
 آمده و در همه جا مشهور بوده اند و آن چهار تن عبارتند از :

1 - ابوالقاسم کعبی متکلم بزرگ معتزلی در کلام ،

2 - ابوزید بلخی در بلاغت و تألیف ،

3 - شهید فرزند حسین بلخی در شعر فارسی

4 - محمد فرزند موسی در شعر عربی (11)

یکی از شاعران چیره دست عصر سامانی در عربی و فارسی ابو
طیب مصعبی همعصر شهید بلخی بود. او بعد از عزل ابوالفضل
 بلعمی (وزیر امیر نصر فرزند احمد سامانی) بود و بنقل « ثعالبی » در
 کتاب « یتیمه الدهر » بفرمان آن پادشاه کشته شد (12).

بطور نمونه قطعه شعر اورا نقل مینمائیم :
 جهاننا همانا فسوسی و بازی
 که بر کس نیایی و با کس نسازی
 چو ماه از نمودن چو خور از شنودن
 بگاه ربودن چو شاهین و بازی
 چو زهر از چشیدن چو چنگ از شنیدن
 چو باد از بَزدن چو الماس گازی (*)
 چو عود قماری (**) و چون مشک نبِت
 چو عنبر سرشته یمان و حجازی
 به ظاهر یکی بیت (***) پر نقش آزر
 بباطن چو خوک پلید و گُرازی
 یکی را نعیمی یکی را جحیمی
 یکی را نشیبی یکی را فرازی
 یکی بوستانی پراگنده نعمت
 برین سخت بسته بر آن نیک بازی
 همه آزمایش همه پر نمایش
 همه پُر درایش چو گرگ طرازی
 چرا زیرکانند بس تنگ روزی
 چرا ابلهان راست بس بی نیازی

(*) گاز : مقراض

(**) قمار : بفتح اول نام محلی در هندوستان

(***) ظاهراً « بت » و البته در این صورت ضمه باء را باید ممدود خواند تا تقطیع دشوار نشود .

چرا عمر طاوس و درّاج (*) کوتاه
 چرا مارو کرکس زید در درازی
 صد و آند ساله یکی مرد غرچه
 چرا شست و سه زیست آن مرد تازی
 اگر نه همه کار تو باژ گونه
 چرا آنکه ناکس تر اورا نوازی
 جهانها همانا از این بی نیازی
 گنه کار ماییم تو جای آزی

شاعر معروف دیگری که در قطار نخبگان شعر و ادب خراسان زمین
 مقام شایسته دارد ابو عبدالله محمد فرزند موسی الفرالاوی است. او
 در تاریخ ادبیات خراسان بحسن نظم موصوف است و با شهید بلخی در
 یک قرن بوده اند. ورودی هردو را در یک سلک کشیده است و ذکر
 هردو به یک جا آورده چنانچه مینویسد :
 شاعر شهید و شهره فرالاوی
 وین دیگران بجمله همه راوی

چند بیت از شعر فرالاوی را در این جا بخوانش می گیریم :
 چه شغل باشد واجب تر از زیارت آنک
 اگرچه نیک بکوشم به واجبش نرسم
 همی شفیع نیابم ازو بعدر گناه
 کریم طبعی. او نزد او شفیع بسم (13)

(*) درّاج : پرندۀ ای از تیره ماکیان ، ...

جودی چنان رفیع ارکان
عمان چنان شگرف مایه
از گریه و آه آتشینم
گاهی پره است گاه ایه (14)

ابوزید بلخی

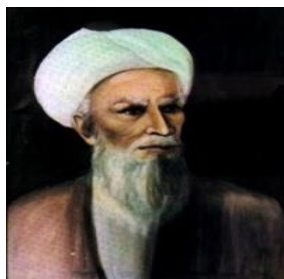
ابوزید احمد فرزند سهل بلخی متکلم و فیلسوف معروف (اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم) تاجیک تبار خراسان از شاگردان « کندی » و استاد ابوبکر محمد فرزند زکریای رازی بوده است . اودر علم کلام چنان شهرت داشت که وی را تالی جاحظ دانسته و « جاحظ خراسان » لقب داده اند . فوت بلخی در سال (322 هـ.ق.) اتفاق افتاد .

ابوزید بلخی نویسنده‌ای کثیرالتألیف و آگاه به تمامی دانشهای زمان خود بود. تألیفات او در فلسفه بیشتر به بحث کلامی اختصاص داشت و اهمیت او بیشتر در این است که حکمت و شریعت ، علوم و ادب را جمع و آن چهاررا به یکدیگر نزدیک کرده بود. ودر وفق رویکرد های حکمت و شریعت نقش عملی را ایفا نمود. روش او در تفسیر آن بود که از تأویلات بعید خود داری می کرد. و به ظواهر آیات و تأویلات بسنده می نمود . و این روش مطلوب خود را در کتاب نظم القرآن آن بکار گرفت.

وی در حدود شصت کتاب تألیف کرد که مهمترین از آن جمله بود اقسام العلوم و شرائع الادیان و کتاب السياسة الکبیر والصغیر .
آثاری که از او باقی مانده مانند :

-
- 1 - حدود الفلسفه ،
 - 2 - مایصح من احکام النجوم ،
 - 3 - کتاب اخلاق الامم ،
 - 4 - کتاب مشهور صور الاقالیم در جغرافیا ، (15) در بیست جزو درنکر
أُمّهاتِ مُدُن و نواحی میباشد. از این کتاب نسخه در دست نیست و اخیراً
ترجمه قسمتی از آن بفارسی بدست آمده که نسخه آن از قرن ششم
هجریست و چند نقشه جغرافیایی دارد .

زکریای رازی



ابوبکر محمد فرزند زکریاء فرزند یحیی رازی آریایی نژاد ، فیلسوف ، طبیب مشهورسده سوم و چهارم (251 هـ.ق. / 865 م. - 313 هـ.ق. / 925 م.) ، واز مشاهیر علمای جهان ویکی از نوابغ روزگار قدیم است ، که در دوره سامانیان بلخی می زیست.

وی در شهر «ری» بتحصیل فلسفه ، ریاضیات ، نجوم و ادبیات پرداخت وبعید نیست که توجه او بتحصیل علم کیمیا نیز در این ایام جوانی صورت گرفته باشد.

فیلسوف زکریاء رازی درسلسه رویکرد های فلسفی و شناخت پدیده های طبیعی و اجتماعی ، راز ارتباط علم مثبتہ رابا قوانین اجتماعی دانسته بود وبدین وسیله اتکا عمیق بر اصل شیوہ شناخت خرد اندیشی و خرد گرایی داشت.

رازی ، این کیمیا دان مشهور جهان را - کاشف گوگرد، الکل و بعضی اسید های دیگر دانسته اند و می نویسند :

"... رازی با انکار خرافات و تفسیر باطنی اشیاء جنبه های رمزی کیمیا را نیز حذف کرده و از آن علمی بر جای گذاشته است که تنها با خواص خارجی اشیاء کار دارد و این همان عمل شیمی است...." کتاب الا سرار رازی در واقع بیان مقولات و فرآیندها و آزمایشهای شیمی است که خود رازی آنها را تجربه کرده و انجام داده است. در حقیقت کارکردهای او را در همسویی شیوه های شیمی جدید نظیر : تقطیر ، تکلیس و تبلور ... مطابق دانست "(16).

رازی از لحاظ تفکر فلسفی ونحوه جهان بینی اش در صف بزرگترین فرزانه گان خرد اندیش جهان مقام ارزشمند خود را جاویدانه ساخته است. چنانچه علی میر فطروس دانشمند ایرانی زکریای رازی را - یکی از مبارزان راستین تفکر علمی دانسته و می نویسد :

" رازی را میتوان پیشوای پوزیتیویسم (Positivism) دانست ، او نخستین کسی بود که قبل از « بیکن - 1561 - 1626م » به اهمیت تجربه و مشاهده در علوم پی برد. "

از نظر فلسفی او را می توان جزو (ماده گرایان مکانیستی) به شمار آورد، در عقاید او عناصری از فلسفه « دمکریت - 460 - 360 ق.م. » و « اپیکور - 341 - 271 ق.م. » را می توان یافت. او جهان را مرکب از پنج هیولی = ماده قدیم :

- 1 - خالق ،
- 2 - نفس کلی ،
- 3 - هیولی اول ،
- 4 - مکان مطلق یا خلاء ،
- 5 - زمان مطلق یا دهر ،

می دانست و معتقد بود هیولی دارای اجزای بسیط و با بُعد هستند. از این پنج ماده قدیم بعقیده رازی دو قدیم زنده و فاعلند و آن دو خالق و نفس کلی اند و یکی فاقد حیات و منفعل و آن هیولی اولی است و دو قدیم دیگر یعنی خلاء و دهر نه زنده و نه فاعل اند و نه منفعل .

رازی در کتاب « القول فی الزمان و المكان » می گوید :
 "... عقل نمی پذیرد که ماده و مکان آن ، ناگهان - بدون اینکه سابقاً ماده یا مکان موجود باشد ، به وجود آید چون همیشه هر چیز از چیز دیگری به وجود می آید و ابداع (خلق) محال است ... او در کتابی که در باره هیولی (ماده قدیم) نوشته تأکید می کند که : جسم را حرکتی است ذاتی... " (17)

ناصر خسرو قبادیانی بسال 453 هـ.ق. در کتاب « زادالمسافرین »، خود از قول زکریای رازی می نویسد : " هیولی قدیم است ، و روانیست که چیزی پدید آید نه از چیزی .

از این نقل قولها کاملاً روشن است که رازی به ابدی بودن ماده و محال بودن خلق از عدم ، یا به اصطلاح فلسفی (ابداع) معتقد بوده. " (18)
 مرتضی راوندی در کتاب « تاریخ فلسفه در ایران » می نویسد : "... بر علاوه بر هیولی که رازی آنرا قدیم می شمارد ، قدیم بودن زمان و مکان که از صفات لاینفک ماده اند پس از قبول قدیم بودن ماده (هیولی) حکمی است احتراز ناپذیر ، اما نفس کلی را رازی وسیله ارتباط مبدأ الهی و هیولی قرار میدهد ، قدامت هیولی در زمان و مکان عملاً برای مبدأ الهی وظیفه و عملی باقی نمی گذارد ، زیرا سلب وظیفه خلقت برای خالق ، در حکم نفی آن است.

رازی بقول زادالمسافرين جهان را مرکب از اجزای لایتجزی می دانست که فراز آمدن (انقباض) و گشاده شدن (انبساط) آن اجزای لایتجزی موجب بروز و تنوع کیفیت در جهان است یعنی تنوع کیفی ناشی از تنوع در کمیت است.... " (19)

دکتر ذبیح الله صفا در کتاب « تاریخ ادبیات در ایران » مینویسد : اهمیت رازی در فلسفه بیشتر از آن جهت است که او خلاف بسیاری از معاصران خود در فلسفه عقاید خاصی که غالباً مخالف با آراء ارسطو بود، داشته است.

قاضی صاعد اندلسی میگوید : " جماعتی از متأخران کتبی بر مذهب فیثاغورث و پیروان او نگاشته و در آنها فلسفه طبیعت قدیم را تأیید کرده اند و از کسانی که در این باب تألیفی دارد ابوبکر محمد فرزند زکریاء رازی است که از رأی ارسطائیس شدیداً منحرف بود و او را به سبب جدا شدن از غالب آراء معلم خود افلاتون و دیگر فلسفه مقدم بر او را عیب می کرد و می پنداشت که او فلسفه را تباه کرده و بسیاری از اصول آنرا تغییر داده است... "

ابوریحان بیرونی می گوید : من کتاب محمد بن زکریای رازی را در علم الهی خوانده ام و او در آن تحت تأثیر کتاب هایی مدنی و خاصه کتاب او موسوم به سفر الاسرار است. " (20)

از آثار فلسفی ذکرهای رازی :

- 1 - القوانين الطبیعة فی الحکمة الفلسفیه ،
- 2 - الطب الروحانی ،
- 3 - السیرة الفلسفیه ،

- 4 - مقاله فی ما بعد الطبيعة ،
 - 5 - قطعاتی از کتاب اللذة ،
 - 6 - العلم الالهی ،
 - 7 - القول فی القدماء الخمسه ،
 - 8 - القول فی الهیولی ،
 - 9 - القول فی الزمان والمكان ،
 - 10 - القول فی النفس و العالم .
- « پاول کراوس » از آثار فلسفی او مجموعه یی بنام « رسائل فلسفیه ! لابی بکر محمد فرزند زکریا ء رازی » ترتیب داده است.
- مهمترین تألیفات طبی وی :
- 1 - کتاب « الحاوی » است که از قرن چهارم ببعد همواره از اُمّهات کتب طب شمرده می شده است . و در طب بنام های (الجامع الحاصر لصناعة الطب یا حاصر صناعة الطب و الجامع الكبير ویا الجامع) یاد می شود . این کتاب را ابن العمید وزیر رکن الدوله پس از وفات رازی مسودات آنرا بدست آورد وبتوسط شاگردان رازی مرتب کرد وآن به منزله دایرة المعارف (دانشنامه) طبی است ونسخ خطی متعدد از آن بزبان عربی و لاتینی در دست است .
 - 2 - کتاب المنصوری ،این کتاب در ده جزء تألیف شده ودر قرون وسطا چند بار بزبان لاتین در آمده وبعد بدفعات متعدد چاپ شده است.
 - 3 - کتاب الشکوک - ایراداتی براندیشه های جالینوس وارد دانسته است.
 - 4 - کتاب من لا یحضره الطیب مشهور به طب الفقرا
 - 5 - کتاب بره الساعة است که متضمن معالجات سریع برای امراض است .

- 6 - الفاخر فی الطب ،
- 7 - دفع مضار الا غذیه ،
- 8 - المدخل الصغیر ،
- 9 - الفصول فی الطب . معروف به محمد زکریای رازی است . (21)

رازی در هنجار های اخلاقی خویش معتقد به زهد و ترک دنیا و انزوانیست و اذعان مینماید که فرد باید در حیات اجتماعی شرکت جوید و از فرو رفتن در شهوات خودداری کند و از هر چیز بمقداری که حاجت جسم است و ایجاد آلمی بیشتر از لذت حاصل از آن نکند ، بهره بر گیرد.

لذت بعقیده رازی امری وجودی نیست و عبارتست بازگشت بحالت طبیعی بعد از خروج از آن و یا رهایی از آلم . رازی راجع به نبوت میگفت چون خداوند عادل است همه بندگان خود را مساوی خلق کرده و هیچ کس را بر دیگری برتری نداده است و حکمت بالغه او برای راهنمایی خلق چنین اقتضا میکند که همه را بمنافع و مضار خود آشنا کند و در این باب بمیانجی حاجت ندارد و حتی عدل او اقتضا نمیکند که از این طریق ایجاد تفرقه میان خلق نماید و پیروان هر پیامبری را بادیگران بجنگ و ستیز وادار سازد و معجزات مدعیان نبوت را نیز خدعه و نیرنگ میدانست.

بلعمی

ابو علی محمد فرزند محمد فرزند عبدالله مشهور به ابوالفضل بلعمی بسال (363 ه.ق. / 996 م.) فوت (22) نمود. و بروایت دانشنامه آزاد ویکی پدیا این دانشمند در سال (330 ه.ق. / 940 م.) جهان را وداع گفته است. وی تاجیک تبار از خاندانهای معروف خراسان بود و وزارت امیر اسماعیل و امیر نصر احمد سامانی را عهده دار بود. وی در توسعه زبان فارسی خدمات شایسته، بزرگ و ارزشمندی داشته است.

شهرت ابوعلی بلعمی بیشتر به خاطر کتابی است به نام «تاریخ طبری» که بفارسی ترجمه شده است.

بلعمی ترجمه تاریخ طبری را به فرمان امیر منصور فرزند نوح سامانی

(*) «تاریخ طبری» پس از «دبیاچه شاهنامه ابومنصوری» قدیمی ترین سند نثر فارسی است که در اختیار ما قرار گرفته و از لحاظ تاریخ آریایی ها پیش از اسلام خاصه دوران ساسانی بسیار با اهمیت است.

«دخویه» وعده دیگری از مستشرقین آن را در 15 جلد در لیدن چاپ و منتشر کردند و سپس در مصر تجدید چاپ شد. «نولدکه» دانشمند معروف آلمانی، بخش : ساسانی و تاریخ عرب هم عصر ساسانی این کتاب را به آلمانی ترجمه و چاپ کرد.

در ایران نیز ابوالقاسم پاینده آن را ترجمه و در سال 1352 خورشیدی از طرف بنیاد فرهنگ ایران چاپ و منتشر ساخت. در سال 1362 خورشیدی نیز انتشارات اساطیر این کتاب را تجدید چاپ کرد. واپسین چاپ و انتشار «تاریخنامه طبری» در سال 1380 توسط انتشارات سروش در 5 جلد است.

از سال 352 هـ. ق. آغاز کرد، اما از منابع مختلف دیگری درباره تاریخ خراسان استفاده کرد و مطالبی را نیز از کتاب «تاریخ طبری» حذف نمود. ازاینرو «تاریخ بلعمی» را تنها ترجمه تاریخ طبری نمی توان دانست زیرا بسی مطالب از کتب دیگری غیر از «تاریخ الامم والملوک طبری» در آن نقل شده و کتاب از صورت ترجمه بهیأت تألیف درآمده است به این اساس آنرا باسم «تاریخ بلعمی» مینامیم. از این کتاب نسخ خطی متعددی در دست است و یک بار در هندوستان بچاپ رسیده است.

بلعمی از اکابر و رجال نامدار خراسان در باب تاریخ، علوم قرآن و کلام، قرن چهارم است. او مشاجراتی خطی در باب قرآن با ابوسعید حسن فرزند عبدالله سیرافی (فوت 368 هـ.) از ائمه مشهور نحو و لغت و فقه و حدیث و علوم قرآن و کلام داشته است و فات بلعمی را که در فوق تذکر رفت «گردیزی» آنرا به سال 363 هـ. ق. نیز تأیید می کند. (23)

سامانیان که خاندان ادب پروری محسوب می شدند شعرا، نویسندگان و مترجمان را جمع نموده و به احیای مجدد و شکوفایی ادبیات فارسی پرداختند. در همین دوره بتوجه بلعمی «کلیله و دمنه» که قبلاً توسط عبدالله فرزند مقفع از پهلوی به عربی ترجمه شد بود (*) دوباره بفارسی ترجمه شد.

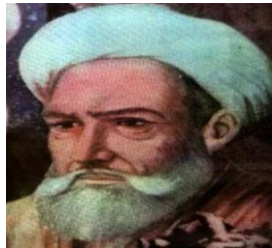
(*) کتاب «کلیله و دمنه» که قبلاً وسیله «بزرگمهر» از متن هندی وارد و بزبان پهلوی ترجمه شده بود. بوسیله «ابن مقفع» بزبان عربی برگردان شد. ابن مقفع چون ابتدا پیرو «مذهب مانی» بود، عقاید و آراء «مانی» در باب بروز طبیب به «کلیله و دمنه» گنجانید. همین موضوع و دیگر رویکرد های آزاد اندیشی وی، او را درمظان اتهام حیله سازان اعراب متعصب قشری قرار داد و در سن 36 سالگی بجرم اشاعه افکار «مانویت» به حکم محکمه فرمایشی مجرم شناخته شد و با فجیع ترین وضع بسال 142 یا 145 هـ. ق. شهید راه دانش حقیقت و نوآوری گردید. (24)

همچنان دو اثر مهم دیگر از محمد فرزند جریر طبری (فوت 310 هـ.) ، به نامهای « تاریخ الرسل والملوک » و « جامع البیان فی تفسیر القرآن »(**) از عربی به فارسی ترجمه شد.

.....(**) ترجمه تفسیر طبری - این کتاب ترجمه بیست از جامع البیان فی تفسیر القرآن از محمد فرزند جریر طبری که بفرمان امیر منصور فرزند نوح سامانی و بر اثر تلاش عقلانی و هدفمند و معارف پرور بلعمی از عربی بزبان فارسی ترجمه شد . در مقدمه این ترجمه چنین آمده است : " این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد فرزند جریر طبری (رح) ، ترجمه کرده بزبان فارسی دری ، راه راست ، و این کتاب را بیاوردند از بغداد ، چهل مصحف بود نیشته بزبان تازی (عربی) و باسناد های دراز بود، و بیاوردند سوی امیر منصور فرزند نوح فرزند نصر فرزند احمد فرزند اسمعیل (رح) ، پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن بزبان تازی . و چنان خواست که مرین را ترجمه کنند بزبان فارسی ، پس علمای ماوراءالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوای کرد کی روا باشد کما این کتاب را بزبان فارسی گردانیم ؟ گفتند روا باشد خواندن و نیشتن تفسیر قرآن بفارسی ، مرآن کسی را که او تازی نداند ، از قول خدای عزوجل که گفت : ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ، گفت من هیچ پیامبری را نفرستادم مگر بزبان قوم او ، و آن زبان که ایشان دانستند ، و دیگر آن بود کاین زبان پارسی از قدیم باز دانستند ، از روزگار آدم تا روزگار اسمعیل ، و همه پیامبران و ملوکان زمین بیارسی سخن گفتندی ، و اول کسی که سخن گفت بزبان پارسی اسمعیل پیامبر بود و پیامبر ما (ص) از عرب بیرون آمد و این قرآن بزبان عرب براو فرستادند و این بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوکان این جانب ملوک عجم اند .

پس بفرمود ملک منصور تا علمای ماوراءالنهر را گرد آورند ، از شهر بخارا چون فقیه ابوبکر فرزند احمد فرزند حامد ، خلیل فرزند احمد سجستانی و از شهر بلخ جعفر فرزند محمد فرزند علی و از باب الهند فقیه حسن فرزند علی مندوسی ، جهم خالد فرزند هانی المتفقه ، و از شهر سیچاپ و فرغانه و از هر شهری کی بود در ماوراءالنهر ، و همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب که این راه راست . پس بفرمود امیر منصور این جماعت علماء را تا ایشان از میان خویش هر کدام فاضلتر و عالمتر ، اختیار کنند تا این کتاب را ترجمه کنند" (25)

ابونصر فارابی



ابونصر محمد فرزند محمد مشهور به فارابی فیلسوف بزرگ خراسان و اسلام در نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم (260 هـ ق / 874 میلادی) در فاراب بدنیا آمده و در سال (339 هـ ق . / 950 م .) در دمشق وفات نمود . شهرزوری شمس الدین محمد حکیم قرن 6 و 7 هـ.ق. در تاریخ حکما آورده است که پدر فارابی از سرداران سپاه سامانی و از سلاله فارسی تاجیک بوده است.

فارابی از زادگاهش به بغداد رفت و بعد از آموختن عربی در حلقه درس ابوبشر متی فرزند یونس القنائی (*) (فوت / 329 هـ ق .) حضور یافت ، بعد به تکمیل فلسفه مشغول شد (26).

(*) یونس القنائی از مشاهیر مترجمان و دانشمندان اوائل قرن چهارم بود. و از آثار منقول او کتب ذیل باقی مانده است : ترجمه کتاب الشعر (ابوطیقا) ، ترجمه انالوطیقای ثانی از ارسطو و ترجمه های متعدد دیگر.

فارابی همه کتب ارسطو (حدود/ 387 - 322 ق میلادی) ، را بدقت مورد مطالعه و تحقیق قرار داد و بزرگترین شارح فلسفه ارسطو در نزد مسلمانان و مفسر فلسفه افلاتون (حدود 428 - 348 ق . م .) بوده است ، و بدین جهت او را « ارسطوی دوم » یا « معلم دوم » نامیدند. فارابی در دهه اخیر عمر خویش در دمشق و حلب ، بتعلیم و تألیف مشغول بود و بعنوان فیلسوف و دانشمند شهیر مقام با عظمتی را در دربار « سیف الدوله ابوالحسن علی فرزند عبدالله فرزند حمدان التغلبی (333 - 356) » داشت.

مورخان اسلامی معتقدند که فارابی فردی زهد پیشه و عزلت گزین و اهل تأمل بود. اعراض او از امور دنیوی به حدی بود که با آن که سیف الدوله برایش از بیت المال حقوق بسیار تعیین کرده بود، به چهار درهم در روز قناعت می ورزید.

فارابی در انواع علوم بی همتا بود. چنانکه درباره هر علمی از علوم زمان خویش کتاب نوشت و از کتاب های وی معلوم می شود که در علوم زبان و ریاضیات و کیمیا و هیات و علوم نظامی و موسیقی و طبیعیات و الهیات و علوم مدنی و فقه و منطق دارای مهارت بسیار بوده است. او در میان فلاسفه شرق تنها کسی است که به تبیین پرابلم های جامعه شناختی پرداخته است. او جامعه را بدون نوع تقسیم میکند :

یکی « مدینه فاضله » که در آن عدالت و سعادت واقعی حکم روا است ، اعضای رهبری چنین جامعه باید دارای جسم و جان نیرو مند ، هوش و زیرکی قدرت بیان ، دانش دوست ، کم شهوت ، عاری از هوس ، بزرگ منش ، بی اعتنا به همه امور دنیوی دوستدار عدالت ، متنفر از ظلم ، نرم مزاج ، شجاع و مدافع حق باشد و نظم و ترتیب و تعاون بین

افراد برقرار کند و منافع کل را تأمین نماید .

دیگری « مدینه نازله » یا جاهله است که بر اصل سود ورزی ، برتری جوی ، شهرت پرستی ، تقلب و ستمگستری ، لذتگرایی و. و. و استوار می باشد.

او میگفت : حاصل علم و مقدمه سعادت اخلاق است ، عالمی که از مبانی اخلاقی پیروی نکند از سعادت کمال برخوردار نیست . آموزش فلسفی و اندیشه های تحلیلی فارابی در مورد جامعه و نظام عادلانه اجتماعی از قرن (17 - 19 میلادی) ، در اروپا مورد استفاده عظیم قرار گرفته است .

سن سیمون (1675 - 1755 م .) نویسنده و دانشمند فرانسوی ، از طرفداران « مدینه فاضله » بود که وی با اتکا به نظریات فیلسوف خراسان ابونصر فارابی ، شور و هیجان اصلاح طلبی (تورگو آن ربرژاک / 1727 - 1781 م .) اقتصاد دان فرانسه و (کندرسه) را به (اگوست کنت / 1798 - 1857 م .) فیلسوف و ریاضی دان فرانسوی منتقل ساخت . و به او تلقین کرد که اجتماع باید مانند امور طبیعی تحت قوانین علمی در آید و هدف اصلی هر فلسفه باید پیشرفت و ترقی سیاسی و اخلاقی بشریت باشد . (27)

فارابی افضل حکما در رویکرد های پژوهشی اش نه تنها علوم را طبقه بندی می کند ، بل علوم اسلامی را نیز در ترتیب و طبقه بندی خود می آورد و به تمام علوم صورت منطقی و برهانی میدهد. فیلسوفان و دانشمندان به این اصل معتقد اند که فارابی فلسفه اسلام را اساس گذاشت و مجدد علم برهانی و مؤسس آن در عالم اسلام است . (28)

در باب تدوین سیستم نظریات فلسفی «فارابی»، او از جمله کسانی است که خواست آراء مختلف را با هم وفق دهد. در این راه بر همه گذشتگان خود نیز سبقت گرفت. و در این اسلوب و گزینش فلسفی تا آن جا پیش رفت که گفت: فلسفه، یکی بیشتر نیست و حقیقت فلسفی - هر چند مکاتب فلسفی متعدد باشند - متعدد نیست.

فارابی به وحدت فلسفه سخت معتقد بود و برای اثبات آن براهین و ادله بسیاری ذکر کرد و رسائل متعدد نوشت که از آن جمله، کتاب «الجمع بین رأی الحکیمین افلاتون الالهی و ارستو» در دست است.

وی معتقد بود که اگر حقیقت فلسفی واحد است، باید بتوان در میان افکار فلاسفه بزرگ به ویژه افلاتون و ارستو توافقی پدید آورد. اساساً وقتی غایت و هدف این دو حکیم بزرگ، بحث درباره حقیقتی یکتا بوده است، چگونه ممکن است در آراء و افکار، با هم اختلاف داشته باشند؟. فارابی میان این دو فیلسوف یونانی پاره‌ای اختلافات یافته بود، اما معتقد بود که این اختلافات، اختلافاتی سطحی است و در مورد مسائل اساسی نیست. مخصوصاً آنکه آن‌ها مبدع و پدیدآورنده فلسفه بوده و همه حکمای بعدی کم و بیش، به این دو متکی هستند.

مسائلی که به عنوان اختلاف مبانی افلاتون و ارستو مطرح بود و فارابی در صدد هماهنگ ساختن بین آنها برآمد، عبارت بودند از:

روش زندگی افلاتون و ارستو، روش فلسفی افلاتون و ارستو، نظریه «مثل»، نظریه «معرفت» یا تذکر، موضوع نفس، ثواب و عقاب حدوث و قدم، نظریه طبع و عادت. (29)

فارابی این فیلسوف توانا و نابغه حوزه تمدنی خراسان افزون بر باز

شناختی اندیشه و خطوط فکری « ارستو » فیلسوف یونان قدیم ، نظریات فلسفی و علمی جدید در عرصه های مهم اخلاق ، طبیعات ، منطق از خود به جا گذاشته است .

" غایت و غرض از فلسفه در هنجار بینشی فارابی این نابغه جلیل القدر خراسان معرفت خالق است . که عالم را بطریق فیض و اشراق خلق کرد بدین طریق که نخست عقل اول از او افاضه شد و از عقل اول فلک اعلی و عقل دوم بوجود آمد و بدین ترتیب عقول افلاک که همه مجرّد از ماده اند بوجود گراییدند تا عقل فعّال که سبب وجود نفوس ارضیه و ارکان و صورت و هیولی گردیده است.

بعقیده فارابی نفس ناطقه که از عقل فعّال مدد می گیرد حقیقت وجود آدمی است و بعد از فنای جسم باقی می ماند . نفوس زکیّه بعد از فنای جسم بعقل فعّال متصل می گردند و این اتصال بعقل فعّال تنها در نتیجه ریاضت نفسانی میسر است و مقدمه وصول باین کمال تهذیب اخلاق و روح است یعنی که حاصل علم و مقدمه سعادت اخلاق است و عالمی که از مبانی اخلاق پیروی نکند از سعادت و کمال برخوردار نیست "

فارابی از جهت تفسیر و تعبیر بخش بزرگ آثار ارستو در فلسفه و منطق او را نزد مسلمین بزرگترین استاد این فن معرفی کرد . وی بر مجموعه منطقیات ارستو (اُرغنون) تفسیر ایساغوجی فرفوریوس را بیفزود . فارابی از خلیات ارستو کتاب « ایتیقون نیقوماخس » و در علم النفس ، کتاب النفس الاسکندر الافرودیسی (منسوب به ارستو) و در مسایل علم السماع الطبیعی و الآثار العلویه و السماء و العالم و کتاب الحروف ارستو و المجسطی بتلیموس را تفسیر نمود و باین ترتیب جای شارحان بزرگ اسکندریه را گرفت و خاطره آنان را تجدید کرد .

اما فعالیت علمی و تحقیقی این فیلسوف بهمین جا بسنده نکرد بل خود نیز آثار مهمی از خود بجا گذاشت ، و قسمت مهمی از آنها در دست است و بسیاری از آثارش تاکنون طبع ویا بزبان های مختلف ترجمه شده است.

فارابی را در حدود صد تألیف است . و مهم ترین آنها عبارت اند از :

- 1 - رساله فی مبادی آراء اهل المدینه الفاضله (ترجمه انگلیسی 1959 میلادی ، و بدست « فردریک دیتریسی » در سال 1900 میلادی به آلمانی ترجمه شد.) ،
- 2 - کتاب فی معانی العقل ، ترجمه لاتینی قرون وسطا .
- 3 - عیون المسائل ،
- 4 - فصوص الحکم ، (جداکننده های حکمت) : این کتاب در مورد حکمت الهی و شامل 74 بحث در این زمینه و مباحث نفس می باشد .
- 5 - رساله فی السیاسة ،
- 6 - المسائل الفلسفیه ،
- 7 - احصاء العلوم ، این کتاب فارابی را : را ژرار دوس کرموننسیس ، ویوحنایسپالنسیس ، و دومی نیکوس گوندیسالوی در قرون وسطا به لاتینی ترجمه کرده اند. گوندیسالوی کتاب « مراتب العلوم » فارابی را هم که اصل عربی آن مفقود است به لاتینی در آورد .
- 8 - الجمع بین رأیی الحکیمین افلاتون الالهی و ارسطو - فی اغراض الحکیم فی کل مقاله من الکتاب الموسوم بالحروف معروف به اغراض مابعد الطبیعه (ترجمه آلمانی 1929 میلادی)
- 9 - رساله فی اثبات المفارقات ،
- 10 - التوطیه فی المنطق (ترجمه بزبان ترکی 1975 میلادی) ،

- 11- کتاب المدخل الى المنطق (ترجمه انگلیسی 1955 میلادی) ،
- 12 - شرح کتاب ایساغوجی فروریوس (ترجمه انگلیسی 1965 میلادی) ،
- 13 - شرح کتاب المقولات (قاتیغوریاس) ارستو - (ترجمه انگلیسی 1958 میلادی) ،
- 14 - تعلیمات آنالوطیقا الاولى ارستو (ترجمه ترکی و انگلیسی 1958 میلادی) ،
- 15 - کلام له فی الشعر والقوافی (ترجمه ترکی و انگلیسی 1938 میلادی) ،
- 16 - کتاب فی الخلاء (ترجمه ترکی و انگلیسی 1951 میلادی) ،
- 17 - کتاب النکت (میما یصح ومالا یصح من احکام النجوم) ترجمه آلمانی سال 1892 میلادی ،
- 18 - کتاب فی الواحده والواحدة (ترجمه انگلیسی)
- 19 - التنبيه على سبيل السعادة (ترجمه لاتین قرون وسطا » چاپ زالمن « سال 1940 میلادی . ،
- 20- فصول المدنی (ترجمه انگلیسی 1961 میلادی)
- 21 - تلخیص النوامیس افلاتون (ترجمه لاتین 1952 میلادی) ،
- 22 - سیاسة المدینه (ترجمه انگلیسی سالهای 1904 و 1938 میلادی و ترجمه آلمانی 1927 میلادی) ،
- 23 - فی تحصیل السعاده (ترجمه انگلیسی 1926 میلادی) ،
- 24 - فی مایصح ومالا یصح من احکام النجوم ،
- 25 - فی ماهیت الانسان ،
- 26 - الدعای الفلسفیه ،
- 27 - الالفاظ الیونانیة وتقویم سیاسة الملوكية والاخلاق ،

28 - رساله فی العلم الاعلی ،

29 - تعالیک فی الحکمة ،

30 - کتاب الطبیعیات ،

31 - رساله فی الماهیه والهویه ،

32 - رساله فی علم الفراسة ،

فارابی فیلسوف ، دانشمند ، سخنور عصر خود با فهم ژرف از فلسفه و علوم مختلفه عهد اش ، روش فلسفی نو افلاتونی اسلامی را ایجاد نمود ، و این همان روشی است که پیش از فارابی بوسیله یعقوب فرزند اسحق کندی (فوت 285 ه.ق.) شروع شد و بعد از و از طرفی در آثار اخوان الصفاء (*) و از طرف دیگر در کتب ابوعلی سینا بلخی بنحوی مدون و مرتب گشت و با افکار و حوائج معنوی مسلمین تطبیق داده شد که میتوان این عهد را دوره تسلط روش مذکور و پابرجا شدن آن بصورت طریقه رسمی و عمومی حکمای اسلامی دانست.

فارابی بزبان های متعددی همچو فارسی ، عربی ، یونانی آشنایی کامل داشته و در شعر و ادب نیز مهارت داشت . بگونه مثال دو رباعی از او را که در کتاب « تاریخ ادبیات در ایران » و در لغت نامه « علی اکبر فرزند خان بابا » (1297 - 1375 ه.ق.) مشهور به « دهخدا »

(*) اخوان الصفاء : در قرن چهارم هجری گروهی باین فکرافتادند که برای نشر علوم عقلی و نزدیک کردن دین و حکمت به یکدیگر و آگاه کردن عامه از مبانی حکمت نظری و عملی رسالات مختصر و ساده - بدون ذکر نام مؤلف - بنویسند و انتشار دهند . این وعده خود را « اخوان الصفاء و خلان الوفاء » مینامیدند. ...

آمده است در اینجا نقل می کنیم :
 اسرار وجود خام و نا پخته بماند
 و آن گوهر بس شریف ناسفته بماند
 هرکس به دلیل عقل چیزی گفتند
 آن نکته که اصل بود ناگفته بماند

ای آنکه شما پیر جوان دیدارید
 ارزق پوشان این کهن دیوارید
 طفلی ز شما در بر ما محبوس است
 او را بخلاص همتی بگمارید (30)

ابو حفص سغدی



ابو حفص حکیم فرزند احوص سغدی سمرقندی از شاعران اوایل قرن چهارم هجری تاجیک تبار خراسانی است. قول رضاقلیخان هدایت در کتاب «مجمع الفصحاء» آورده است :
 "... درتواریخ کهن از شعرای زمان باستان سخنان موزون ذکر کرده اند و بعضی گفته اند که اول کسی که زبان بسخن موزون برگشاد هوشنگ دوم و شعر بهرام گور و همچنین شعر ابو حفص سغدی که گفته :

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا
 چو ندارد یار بی یار چگونه رودا ... " (31)

مگر تاریخ شاهد آن است که اشعار قدیم شعرای فارسی زبان به سبب عُمال عرب از میان رفته و تمام کتب و تواریخ خراسانیان (عجمیان) بوسیله اعراب ستمگستر سوختانده شد و محو و نابود گردید . با تحمیل چنین سیاست عرب تباری مردم را قدغن بلیغ نمودند قاعده سخن فارسی و شعر متروک شد تا مدتی گذشت که اوضاع بنوعی دیگر گشت . با آموزش درسهای تاریخی پدران مان این دستور عقلانی را بیادگار گذاشته اند که : برای نابودی یک ملت ، مسخ زبان و فرهنگش کفایت می کند . این سیاست را تازی ها و دشمنان وطن مان در هر برهه تاریخ جهت تقویه پایه های قدرت حاکمیت شان بالای مردم ما جبراً اعمال نموده اند. بناً ابو حفص سغدی بهیچ روی نمیتواند از اولین شاعران فارسی گویی باشد.

ابوحفص سغدی از موسیقی دانان مشهور بود و آلت « شهرود » سیم بزرگ ویم در آلات موسیقی و نوع ساز است ، از مخترعات اوست که در سال 300 یا 307 آن را ساخته است، ابونصر فارابی در نوشته های خویش ذکر او آورده است و صورت آلتی موسیقاری نام آن « شهرود » که بعد از ابوحفص هیچ کس آنرا در عمل نتوانست آورد برکشیده و از این خردمند و موسیقیدان ستایش نموده است .

رساله ای در لغت فارسی قرنهای به وی منسوب بوده است . از این کتاب جمال الدین حسین اینجو ، در فرهنگ جهانگیری و محمد قاسم سروری کاشانی ، در مجمع الفرس خبر داده اند . (32)

الف - منابع و مأخذ بخش سوم

- 1 - ترجمه : « مفاتیح العلوم » ص 226.
- « المعجم » شمس قیس رازی ، ص 201.
- « مجمع الفصحا » ، رضا قلی خان هدایت ، ص 131.
- « احوال و اشعار رودکی » ، نفیسی ، ج 3 ص 1154-1150.
- « تاریخ نظم و نثر در ایران » ، نفیسی ، ج 1.
- « تاریخ ادبیات در ایران » ، ذبیح الله صفا ، ج 1 ص 178 .
- « البدء و التاریخ » ، مطهر بن طاهر مقدسی ، ج 3 ص 138 و 173.
- 2 - « شاهنامه ثعالبی » ، مؤلف : ثعالبی ، ترجمه محمود هدایت ص 5 و 178 .
- « احوال و اشعار رودکی » مؤلف : سعید نفیسی ج 3 ص 1181-1179.
- « تاریخ نظم و نثر در ایران » ، نفیسی ، ج 1 ص 19.
- « حماسه سرایی در ایران » ، ذبیح الله صفا ، ص 163-161.
- « تاریخ ادبیات در ایران » ، ذبیح الله صفا ، ج 1 ص 369.
- 3 - « شاعران بی دیوان قرن های 3 و 4 و 5 » مؤلف : دکتر محمود مدبری .
- « مجمع الفصحا » ، مؤلف : رضا قلی خان هدایت ، ج 1 بخش 2 ص 1184.
- « تاریخ ادبیات در ایران » مؤلف : دکتر ذبیح الله صفا ، ج 1 ص 180.
- « مجله معارف » نویسنده : صادقی : نخستین شاعر فارسی سرای ، سال 1362 ، شماره 2.

- 4 - فرهنگ فارسی ، مؤلف : دکتر محمد معین ، چاپ یازدهم - چاپخانه سپهر ایران ، 1374 هـ.ق. ، ج 1 ، ص 95 .
- 5 - صفحه :
(amb-iran.fr/.../2.jpg%20?lang=fa&page=08-03-04-04-08&PHPSESSID=09feb3d846dae2ec9e5fedd73103bac8k28 - یافته های تکمیلی .
- « البدءالتاریخ » چاپ هوآرت ، ج 3 ، ص 138 و 173 .
- « تاریخ ادبیات در ایران » مؤلف : دکتر ذبیح الله صفا ، ج 1 ص 269 ، 270 .
- فرهنگ فارسی ، دکتر معین ، جلد 6 ، ص 1977 .
- 6 - فرهنگ فارسی ، مؤلف : دکتر محمد معین ، جلد 5 ، ص 621 .
- 7 - مجله میهن: شماره 75 ، سال 1383 ، نشریه سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی ، سردبیر : علی کشتگر ، صفحه :
www.mihan.net/75/mihan-75-01.htm - 31k
- 8 - فرهنگ فارسی ، مؤلف : دکتر محمد معین ، جلد 5 ، ص 621 .
- 9 - صفحه : - www.paarsi.com/article_view.asp?ID=89 - 49k -
- لباب الالباب ، عوفی ، ج 2 ، ص 7 .
- « تاریخ ادبیات در ایران » ، دکتر ذبیح الله صفا ، جلد یکم ، ص 371 - 388 .
- المعجم فی معابیر اشعار المعجم ، چاپ تهران ، ص 189 .
- 10 - منقول از رسائل فلسفیه لابی بکر محمد زکریا ، گرد آورده پول کراوس ، ج 1 ص 147 .

- 11 - فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، چاپ : یازدهم ، چاپخانه سپهر ، ایران ، 1376 ه.ق. ج 5 ، ص 944 .
- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، جلد یکم ، ص 389 - 393 .
- 12 - ثعالبی ، یتیمۃ الدهر ، چاپ دمشق ، ج 4 ، ص 15 . و « تاریخ ادبیات در ایران » دکتر ذبیح الله صفا ، ج 1 ، ص 293 و 294 . و فرهنگ معین ، ص 1991 .
- و کتاب تاریخ بیهقی ، دکتر غنی و دکتر فیاض ، ص 277 - 278 .
- 13 - لباب الالباب ، ج 2 ، ص 5 .
- 14- مجموع الفصحاء ، ج 1 ص 65 .
- 15 - فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ص 93 .
- صفحه : ویکی‌پدیا، دایرةالمعارف آزاد.
- search ,navigation :Jump to
- معجم الادباء یا قوت حموی ، چاپ مصر ، جلد سوم ، ص 29 .
- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، جلد اول ، ص 271 ، 279 .
- 16 - « تاریخ اجتماعی ایران » ، مؤلف : مرتضی راوندی ، جلد دهم ، ص 330 .
- 17 - « حلاج » ، مؤلف : علی میرفطروس ، ص 116 - 117 .
- 18 - تاریخ اجتماعی ایران ، مرتضی راوندی ، جلد دهم ، ص 188 .
- 19 - تاریخ اجتماعی ایران ، مرتضی راوندی ، جلد دهم ، ص 188 - 189 .
- 20- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، جلد یکم ، ص 289 - 292 .

- 21 - فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، جلد 5 ، ص 452 ، 570 - 571 .
- تاریخ ادبیات ، تألیف : آقای بدیع الزمان فروزانفر ، ص 43 - 45 .
- 22 - فرهنگ معین جلد 5 ، ص 276 .
- 23 - کتاب عبدالله ابن مقفع ، حسین لعل ، انتشارات پدیده .
- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، ج 1 ص 619 - 620 .
- 24 - فرهنگ فارسی ، دکتر معین ، ص 276 .
- صفحه : از ویکی پدیا ، دایرةالمعارف آزاد .
- search ,navigation : Jump to
- 25 - زین الاخبار ، چاپ تهران ص 35 .
- 26 : فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، جلد 6 ، ص 1288 .
- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، جلد اول ، ص 83 ، 358 ، 359 .
- 27 - تاریخ فلسفه ، مؤلف : ویل دورانت ، ترجمه : دکتر عباس زریاب خویی ، ج 2 ، ص 482 ، تهران 1350 .
- مقاله راجع به « عقل و مدینه فاضله » ابونصر فارابی : ، تهران ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، سال 1379 .
- 28 - فارابی مؤسس فلسفه اسلامی ، چاپ سوم ، مؤلف : رضا داوری اردکانی ، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران 1362 ، ص 63 .
- 29 - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، جلد اول ، ص 182 .
- 30 - منطق و معرفت در نظر غزالی ، مؤلف : دکتر غلام محسین ابراهیمی دینامی ، 75 .
- مجمع الفصحا ، رضا قلی خان هدایت ، ج 1 ، ص 82 - 83 .
- 31 - « ترجمه مفاتیح العلوم » ، ص 226 .

-
- «المعجم» ، شمس قیس رازی ، ص 201.
 - «مجمع الفصحا» ، هدایت ، ص 131.
 - «احوال و اشعار رودکی» سعید نفیسی ، ج 3 ص 1150 - 1154.
 - «تاریخ نظم و نثر در ایران» ، نفیسی ، ج 1.
 - 32 - «تاریخ ادبیات در ایران» ، صفا، ج 1 ص 178.

ب - ادامه عظمت فرهنگی ، ادبی و علمی خراسان در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری

خسروانی

ابوطاهر طیب فرزند محمد خسروانی تاجیک تبار ایرانی از شاعران عهد سامانی در خراسان بوده است و پیش از اواخر نیمه دوم قرن چهارم میزیسته است. او در ردیف شاعران و غزلسرایان ، مانند رابعه بنت کعب قزداری ، لوکری ، معروفی بلخی و آغاجی بخارایی مقام بالارزشی را احراز می کند.

داشته های فرهنگی و ادبی خسروانی مانند آثار تاریخی و فرهنگی بسیاری از سخنوران و بزرگان خراسان در کام حوادث فرورفته و جزاندگی از آن به آیندگان نرسید. بدین اساس از زندگی و کارکرد های علمی او معلومات بیشتر در دست نیست . محمد عبده (و بقول فردوسی) از او بیتی را در قطعه یی تضمین کرده است :

بیاد جوانی کنون مویه دارم

بر آن بیت بوطاهر خسروانی

جوانی به بیهودگی یاد دارم

دریغا جوانی دریغا جوانی

چند نمونه اشعار وی را اینجا نقل می کنیم :

عجب آید مرا ز مردم پیر
که همی ریش را خضاب کند
به خضاب از اجل همی نرهد
خویشتن را همی عذاب کند

تاباز کردم از دل زنگار آز و طمع
زی هرردی که روی نهم در فراز نیست
جاهست و قدر و منفعه آنرا که طمع نیست
عزست و صدر و مرتبه آنرا که آز نیست

چهار گونه کس از من بعجز بنشستند
کز آن چهار بمن ذره یی شفا نرسید
طیب و زاهد و اختر شناس و افسونگر
بدارو و بدعا و بطالع و تعویذ

شب وصال تو چون باد بی وصال بود
غم فراق تو گویی هزار سال بود
شب دراز و غمان دراز و جنگ دراز
در این سه کار بگو تا مرا چه حال بود
بسا شب که فراق ترا ندیم شدم
امید آنکه مگر با توام وصال بود
خیال تو همه شب زی من آید ای عجبی
روان من همه شب خادم خیال بود

مرا ز خال سه بوسه تو وعده کرده بُدی
 بیای تا بدهم پیش کت و بال بود
 سیاه چشما ماها من این ندانستم
 که ماه چارده را غمزه از غزال بود
 ترا مطیع نامردمی مکن صنما
 ز خوبرویان نامردمی محال بود
 مگر بنامه عشق اندرون نخوانده بوی
 که خون دلشد گان پیش تو حلال بود
 طمع بجان کنی و خیره قیل و قال کنی
 چو جان و دل بتو دادم چه قیل و قال بود
 وفای و مردمی امروز کن که دسترسست
 بود که فردا این حال را زوال بود (1)

شاکر بخاری :

نیز از جمله شاعران قرن چهارم و هم عصر خسروانی است که نام
 او را همراهی نام دو معاصر دیگر خود در این بیت بیان کرده است. :
 همی حسد کنم و سال و ماه رشک برم
 بمرگ بوالمئل و مرگ شاکر و جلاب

دلیل بزرگ شهرت این شاعر باستانی و اشعار رائع ، ذکر نام وی در
 کتب بلاغت و لغت و استشهداد اشعار اوست در آنها . با تأسف و درد که
 اشعار وی نیز مانند آثار بسیاری از شاعران بزرگ قرن چهارم طعمه
 حریق جبر تاریخ گردید.
 از اشعار موجود شاکر بخاری :

سردست روزگار و دل از مهر سرد نی
 می سالخورده باید و ما سالخورده نی
 از صد هزار دوست یکی دوست دوست نی
 وز صد هزار مرد یکی مرد مرد نی

نفرین کنم ز درد فعال زمانه را
 کو کبر داد و مرتبت این کوفشانه (*) را
 آنرا که با مکوی (**) و کلابه (***) بود شمار
 بربط کجا شناسد و چنگ و چغانه را (2)

(*) کوفشانه : جولاهه

(**) مکوی : افزار جولاهکان که ماسوره را در میان آن نصب کنند .

(***) کلابه : از افزارهای جولاهکان

ابوالمؤید بلخی

مؤید بلخی تاجیک تبار شاعر و نویسنده مشهور قرن چهارم و معاصر سامانیان و متولد بلخ است. به اساس ذکر نامش در «تاریخ بلعمی» که مقارن سال 352 ه.ق. تألیف شده است واضح می گردد که او در نیمه اول قرن چهارم زندگی می کرده است.

بهمین صورت کنیه مؤید بلخی در «لباب الالباب» عوفی، «مجمع الفصحا»، ترجمه «تاریخ طبری»، «مجمع التواریخ»، «لغت فرس» اسدی، «تاریخ سیستان» و «قابوسنامه» (3) بیان شده است.

ابوالمؤید بلخی دارای آثار منظوم و منثور است. او نخستین کسی است که داستان «یوسف و زلیخا» را به نظم کشیده است. اگرچه از اشعار این منظومه او چیزی باقی نمانده، در مقدمه بعضی از نسخ منظومه یوسف زلیخا در ذکر سابقه نظم این داستان چنین آمده است:

مر این قصه را پارسی کرده اند
بدو در معانی بگسترده اند
به اندازه دانش و طبع خویش
نه کمتر از آن گفته اند و نه بیش
دو شاعر که این قصه را گفته اند
بهر جای معروف و نهفته اند

یکی بوالمؤید که از بلخ بود
 بدانش همی خویشتن را ستود
 نخست او بدین در سخن بافتست
 بگفتست، چون بانگ دریافتست
 پس از وی سخن باف این داستان
 یکی مرد بُد خوب روی و جوان
 نهاده و را **بختیاری** لقب
 گشادی بر اشعار هر جای لب
 بچاره بر مهتران بر شدی
 بخواندی ثنا و عطا بسدی...

غیر از یوسف زلیخا، ابوالمؤید بلخی اشعار دیگری نیز داشته است که نمونه از آنرا ذکر می کنیم :

انگشت را ز خون دل من کند خضاب
 کفّی کزو بلای تن و جان هرکس است
 عَناب و سیم اگر نبود مان روا بود
 عَناب بر سبیکه سیمین او بس است

صفرای مرا سود ندارد نِلکا(*)
 درِ سر من کجا نشاند عِلکا

(*) نِلک : آلودگی کوهی

سوگند خورم بهرچه دارم ملکا
کز عشق تو بگداخته ام چون کلکا (4)

از دیگر آثاری که به او نسبت داده‌اند یکی شاهنامه منثور اوست که آن را «شاهنامه بزرگ» و «شاهنامه مؤیدی» هم خوانده‌اند. این شاهنامه کتابی در شرح تاریخ و داستانهای خراسان قدیم و شامل بسیاری از روایات و داستانهای خراسان از پهلوانان و پادشاهان است که بعداً در دیگر آثار حماسی، از جمله «شاهنامه» فردوسی، از آنان سخن گفته شد.

قدیم‌ترین کتابی که از این اثر معتبر ادبی نام برده «تاریخ بلعمی» است که در بالا از آن ذکری رفت.

«گرشاسپنامه» و «اخبار نریمان» نیز از آثار ابوالمؤید بلخی هستند که شاید هم هر کدام جزئی از شاهنامه او بوده‌اند. «عجایب البلدان» اثر دیگر اوست که در قرن چهارم و اوائل قرن پنجم مشهور بوده و در «تاریخ سیستان» نیز چند بار از آن یاد شده است. (5)

ابوشکور بلخی



ابوشکور بلخی از شعرای نام آور تاجیک تبار خراسان است که به زبان فارسی و عربی شعر گفته است و از اشعار او ابیات پراکنده ای در دست است. و در دربار سامانیان به سر برده و در نیمه اول قرن چهارم زندگی می کرده است. سال تولد او را (303 ه.ق. در بلخ) دانسته اند.

منوچهری در مورد او چنین میگوید :

از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی

بوشکور بلخی و بوالفتح بستی هکزی

عصر او مصادف با اواخر عهد رودکی و اوایل عهد فردوسی است . واضح است که فردوسی مضمون ابیات ذیل :

درختی که تلخست ویرا سرشت
 گـرـش بر نشانی بباغ بهشت ...
 سر انجام گوهر بکار آورد
 همان میوه تلخ بـار آورد

را از ابیات ذیل ابوشکور بلخی اقتباس نموده :

درختی که تلخش بود گـوـهـرا
 اگر چـرپ و شیرین دهی مرورا
 همان میوه تلخ آرد پدید
 ازو چـرپ و شیرین نخواهی مزید

ابوشکور بلخی از موطن خود بلخ روزگاری چند ببخارا مهاجرت کرده
 و در این شهر غریب بوده است و یک بیت از قصیده یی که بشاه سامانی
 خطاب نموده این ادعا را ثابت می نماید :

ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر
 نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز

از قرار معلوم از کل دیوانش 192 بیت موجود است. چهار مثنوی
 سروده که از آنها فقط « مثنوی آفرین نامه » باقی مانده است. این مثنوی
 یکی از قدیمی ترین مثنوی های زبان فارسی است ، که به بحر متقارب

و به نام «نوح فرزند نصر سامانی» از سال 333 تا 336 سروده
است (6)، چنان که خود می گوید:

مر این داستان کش بگفت از فیال
ابر سیصد و سی و سه بود سال
وسرانجام که آغاز این نامه کرد
جوان بود چون سی و سه سال مرد

ابیات ذیل را از اشعار آفرین نامه باری بخوانش می گیریم :

بدشمن برت استواری مباد
که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهر را
اگر چرپ و شیرین دهی مرورا
همان میوه تلخت آرد پدید
ازو چرپ و شیرین نخواهی مزید
زدشمن گراید ونکه یابی شکر
گمان بر که زهرست هر گز مخور

خردمند گوید خرد پادشاه است
که بر خاص و بر عام فرمانرواست
خرد را تن آدمی لشکر است
همه شهوت و آرزو چاکر است

جهان را بدانش توان یافتن
به دانش توان رشتن و بافتن

سخن گرچه باشد گرانمایه تر
فرومایه گردد ز کم پایه تر
سخن کز دهان بزرگان رود
چو نیکی بود داستانی شود...
سخن کز دهان نا همایون جهد
چو ماریست کز خانه بیرون جهد
نگه دار خود را ازو چو سوزد
که نزدیک تر را سبک تر گزد

بدان کوش تا زود دانا شوی
چو دانا شوی زود والا شوی
نه دانا تر آنکس که والا تر است
که والا ترست آنکه دانا تر است...
بدانش شود مرد پرهیزکار
چنین گفت آن بخرد هوشیار
که دانش ز تنگی پناه آورد
چو بپراه گوردی براه آورد

غیر از مثنوی «آفرین نامه» شکور بلخی دارای مثنوی های دیگری

نیز بوده است که بر وزن بحر هزج مسدّس و بحر خفیف سروده و متضمن وعظ و نصیحت می باشد. او افزون بر مثنوی هایش ، قطعات و قصایدی جداگانه نیز سروده که یک بیت آنرا در اینجا نقل می کنیم :

از دور بدیدار تو اندر نگرستم
 مجروح شد آن چهره پر حُسن ملاحظت
 از غمزه تو خسته شد آزرده دل من
 وین حکم قضایست جِ راحت بِ راحت

ابو منصور دقیقی

ابو منصور محمد فرزند احمد دقیقی (مقابل 367 - 369 ه.ق.) شاعر و ادیب تاجیک تبار خراسان بود. زادگاه وی بنا به روایات گوناگون: بلخ، سمرقند و بخارا ذکر شده و در اواسط نیمه اول قرن چهارم متولد گردیده است.

زندگی نامه وی یکی از پیشگامان «شاهنامه سرایی» در ادبیات فارسی محسوب می‌گردد. دقیقی در زمان شاهنشاهی سامانیان کار «شاهنامه سرایی» را آغاز کرد. او که در دربار امیران سامانی می‌زیست، شاهان سامانی و امرای چغانی را مدح می‌گفته. پس از یک دوره طولانی سکوت از ترس سرکوب بیگانگان، سکوت را شکست و این کار شگفت را آغاز نمود. (7)

از اشعار دقیقی بر می‌آید که وی گرایش زیبایی به «می» و «دین زرتشتی» داشته است. باور متقدمان این است که وی نظم شاهنامه‌اش را بدستور «امیر نوح فرزند منصور سامانی» آغاز نموده است. از وی قصاید غزلها و قطعات و ابیات پراکنده ای در تذکره ها خاصه در:

لباب الالباب، مجمع الفصحا، تاریخ بیهقی، ترجمان البلاغة، حدائق السحر والمعجم، کتاب لغت فرس اسدی نقل شده و همه متفقاً دلالت نام بر استادی این شاعر توانا می‌کند. اما اثر پرارزش و جاویدان او «گشتاسپنامه» که قسمتی از شاهنامه فردوسی است در شرح

سلطنت گشتاسپ و ظهور زرتشت و جنگ مذهبی میان گشتاسپ و ارجاسپ تورانی می باشد ، مهارت و دقت خیال ، تعبیر و تبیین او را در مقام شناخت تاریخ و ادب وقت بنمایش می گذارد. عدد ابیات « گشتاسپنامه » دقیقی را ، « فردوسی » هزار و « عوفی » بیست هزار و « حمدالله مستوفی » سه هزار گفته اند. هزار بیت دقیقی ، که فردوسی در شاهنامه خود آورده است به این بیت آغاز میشود :

چو گشتاسپ را داد لهراسپ تخت
 فرود آمد از تخت و بر بست رخت
 ببلخ گزین شد بران نوبهار
 که یزدان پرستان بدان روزگار
 مرآن جای را داشتندی چنان
 که مر مکه را تازیان این زمان

و بدین بیت ختام می پذیرد :

باآواز خسرو نهادند گوش
 سپردند او را همه گوش و هوش

فردوسی در پایان گفتار دقیقی پس از نقل هزار بیت او چنین آورده است :

دقیقی رسانید اینجا سخن
 زمانه برآورد عمرش بین

ربودش روان از سـرای سپنـج
 از آن پس که بنمود بسیار رنج
 بگیتی نمـاندست ازو یـاد گـار
 مگر این سخن های ناپایدار
 نمـاندی که بر دی بسر نامـه را
 براندی بر او سر بسر خامه را (8)

ورود « دقیقی » در انواع مختلف شعر و قدرتی که در همه ابواب نشان داده دلیل آشکار است بر فصاحت کلام و روانی طبع و قوت بیان و ذهن او . بیهوده نیست که « فردوسی » او را به « گشادگی زبان » و « سخن گفتن خوب » و « روانی طبع » وصف می کند. وی قصاید مدحی را کمال بخشید . بعضی از قصاید او بعد ها چند بار مورد استقبال شعرای استاد قرار گرفته است . او بدین زرتشتی بود.
 دقیقی چار خصلت بر گزیده ست
 بگیتی از همه خوبی و زشتی
 لب یاقوت رنگ و ناله چنگ
 می خون رنگ و کیش زرتشتی (9)

پیام ظهور زرتشت سپنتمان در رویکرد های فکری « دقیقی بلخی » مرحله از شناخت باور ها و نظم زندگی بر پایه تعقل است. حضرت دقیقی بلخی با شناخت دقیق از ارزش معارف انسانگرایی سیستم فکری زرتشتیان ، بنیاد گذار و سرایشگر نهادهای خرد اوستایی در شاهنامه میباشد.

دقیقی بابیان حرمت - کلام آسمانی اش را از زادگاه نزول فره یزدی
بلخ آغاز میکند و آنگاه با بصیرت به باز شناسی پیامبر خرد و
خردمندی رسالت او می پردازد، و چنین بیان میکند :

... به شاه جهان گفت پیغمبرم
تـرا سوی یزدان همی رهبرم
جهان آفرین گفت بپذیر این
نگه کن بدین آسمان و زمین
که بی خاک و آبش بر آورده ام
نگه کن بدو تاش چون کرده ام
نگر تا تواند چنین کرد کس
مگر من که هستم جهان دار و بس
گر ایدونک دانی که من کردم این
مرا خواند باید جهان آفرین
زگوینده بپذیر به دین او
بیاموز ازو راه و آئین او
نگر تا چه گوید برین کارکن
خرد بر گزین این جهان خوار کن
بیاموز آئین دین بهی
که بی دین نه خوبست شاهنشهی
چو بشنید ازو شاه به دین به
پذیرفت ازو دین و آیین به
نبرده برادرش فرخ زریر
کجا ژنده پیل آوریدی بزیر

پَدَرش آن شه پیر گشته بباخ
 که گیتی بدیش اندرون بود تلخ
 سران بزرگ از همه کشوران
 پزشکان دانا و گند اوران
 همه سوی شاه زمین آمدند
 بپستند گشتی بدین آمدند
 پدید آمد آن فَرّه ایزدی
 برفت از دل بد سگالان بدی(10)

دقیقی بلخی با بیان نام پاک زرتشت راه را به اعتقاد ات اهورایی تاریخ
 چند هزار ساله مردم آریایی می کشاید، باغستان سبزی که در آن
 هزاران شاخه گل از راز و رمز خوشبختی، لطافت و زیبای مشک
 ومعطر با شبنم نماز انسانگرایی، شمیم می افشاند :

همه برگ وی پند و بارش خرد
 کسی کوخرد پرورد کی مُرد
 خجسته پی و نام او زرتشت
 که آهرمن بد کنش را بکشت

دقیقی در جوانی به علت نامعلومی بدست خدمتگارش کشته شد و
 فریوسی علت وواقعۀ قتل او را چنین یاد می کند:
 جوانیش را خوی بد یار بود
 همه ساله تابّد بپیکار بود
 برو تاختن کرد ناگاه مرگ
 بسر بر نهادش یکی تیره ترگ

بدان خوی بد جان شیرین بداد
 نبود از جهان دلش یک روز شاد
 یکایک از او بخت بر گشته شد
 بدست یکی بنده بر گشته شد (11)

دقیقی بدون شک یکی از بزرگترین خردمندان ادب و فرهنگ خراسان
 زمین در قرن چهارم است. شاعران بعد از او مقام فرهنگی و استعداد
 ادبی او را نغز و شایسته ستوده اند.
 شاعر معروف ادیب صابر با پاکیزگی نیت عظمت دقیقی را اینطور بیان
 می کند:

گر نیستم بطبع دقیقی و فرخی
 هستم کنون مقدمه کاروان خویش

اینجا گونه از انگاره های زیبا شناسی دقیقی را بخوانش می گیریم :
 پری چهره بتی عیار و دلبر
 نگاری سرو قد و ماه منظر
 سیه چشمی که تا رویش بدیم
 سرشکم خون شدست و بر مشجر
 اگر نه دل همی خواهی سپردن
 بدان مژگان زهر آلود منگر...
 بسان آتش تیز است عشقش
 چنان چون دو رخس هم رنگ آذر
 بسان سرو سیمینست قدش
 ولیکن بر سرش ماه منور

فریش آن روی دیبا رنگ چینی
که رشک آرد بر او گلبرگ تر بر
فریش آن لب که تا ایدر نیامد
ز خُلد آیین بوسه نامد ایدر
از آن شکر لبانست اینکه دایم
گدازانم چو اندر آب شکر...

معروفی بلخی

ابو عبدالله محمد فرزند حسن بلخی تاجیک تبار از شاعران عهد سامانی و مداح امیر رشید عبدالملک فرزند نوح (343 - 350 هـ.ق.) بوده بنابراین در نیمه اول قرن چهارم میزیسته . (12)
چند نمونه از اشعار او را نقل می کنیم :

ای آنکه مرعدو را صبری و حظلی
وی آنکه مرولی را شهدی و شکری
آنجا که پیش بینی باید موفقی
و آنجا که پیش دستی باید مظفّری

دوست با قامت چون سرو بمن بر بگذشت
تازه گشتم چو گل وتازه شد آن مهر قدیم
می بر ساعدش از ساتگنی سایه فگند
گفتی از لاله پشیزستی بر ماهی شیم (13)
و آن دو زلفین بر آن عارض اوگویی راست
بر گل خیریت از غالیه سرتاسر سیم
گشت پر گشت سیه جعد چو عین اندر عین
گشت پرتاب سیه زلف چو جیم اندر جیم

مردمان گویند این عشق سلیم است آری
 بزبان عربی مـار گزیدست سلیم
 من همی خندم جایی که حدیث تو کنند
 و اندرون دل دردی که هوالله علیم (14)

این دل مسکین من اسیر هوا شد
 پیش هزاران هزار گونه بلا شد

جادو کی بند کرد و حیلت برما
 بندش برما برفت و حیله روا شد

حکم قضا بود، وین قضا به دلم بر
 محکم از آن شد که یار یار قضا شد

هرچه بگویم زمن نگر که نگیری
 عقل جدا شد زمن که یار جدا شد

بدیع بلخی

بلخی ، ابو محمد فرزند محمود تاجیک تباراز شاعران معاصر طاهر فرزند فضل فرزند محمد چغانی (فوت 381 هـ. ق.) و معاصر منجیک ترمزی و دقیقی بوده ودر نیمه دوم قرن چهارم میزیسته است. (15)

از اشعار اوست :

هوای روی زمین را شد مَطَّرز
 بصافی آب دریای بقرمز
 نفیر ابر فروردی بر آمد
 زبانگ مرغ بانگ رود عاجز
 بدان منگر که می منعست میخور
 لوقتِ الوردِ شربِ الخمر جایز
 نگری باید اکنون خلّی زاد
 به رخساره بت چین را مجاهز
 بمیدان نشاط اندر خرامد
 نبشته بر قدح هل من مبارز
 بیاد سید حُران عالم
 ابو یحیی التّذی یحیی به العزّ
 همیشه نام اورا آفرین جفت
 همیشه عرض اورا مال مُحرز

مگرد ای چرخ گردان جز بنیکی
برین رستم دل حاتم جوایز
همه امرش بکام دل روان باد
همه آهنگ اورا دهر موجز
بقای او بمعنی قول باری
بقای دشمنان چون بیت راجز

منجنیک ترمزی

ابوالحسن علی فرزند محمد « منجنیک ترمزی » (وفات 370 یا 380 هـ.ق.) (16) تاجیک تبار از شعرای نیمه دوم قرن چهارم است. وی بعد از « دقیقی » در دربار چغانیان بسر میبرد و اشعار او در تذکره ها و کتب لغت خصوصاً در : « لباب الالباب » ، « هفت اقلیم » ، « لغت فرس اسدی » ، « ترجمان البلاغه » ، « المعجم شمس قیس » ، « مجمع الفصحا » ، « حقائق السحر » پراکنده است.

منجنیک شاعر نکته دان و سخن پرداز دارای استعداد طبیعی قدرت بیان بوده و در مدح و قصائد بزرگ مدحی ، هجو و هزل سرآمد شاعران عهد خود بشمار می رفت. دیوان او در قرن پنجم هـ.ق. ، در خراسان زمین مورد استفاده اهل شعر و ادب بوده است. چنانکه ناصر خسرو داستان « استفاده قطران » را از آن دیوان در « سفر نامه » خود آورده است. از نمونه اشعار اوست :

ای بدریای عقل کرده شناء

وز بد و نیک روزگار آگاه

چون کنی طبع پاک خویش پلید

چه کنی روی سرخ خویش سیاه

نان فرو زن باب دیده خویش

وز در هیچ سفله شیر خواه (17)

ای خوبتر زیبکـر دیبای ارمنی
 ای پاکـتر زقطـره باران بهمنی
 آنجا که موی تو همه بر زن بزیر مشک
 و آنجا که روی تو همه کشور بروشنی
 اندر فرات غرقم تا دیده با منست
 و اندر بهار حُسنم تا تو بر منی
 ار انگبین لبی سخن مر چراست ؟
 وری یاسمین بری تو بدل چونکه آهنی ؟
 منگر بمه ، نورش تیره شود زرشک
 مگذر بباغ ، سرو سهی پاک بشکنی
 خرم بهار خواند عاشق ترا که تو
 لاله رخ و بنفشه خط و یاسمین تنی
 مارا جگر بتیر فراق تو خسته گشت
 ای صبر بر فراق بتان نیک جوشنی (18)

ابن ندیم

محمد بن اسحاق الندیم وراق، معروف به « ابن ندیم » در (378 هـ . ق. وفات نموده) ، اهل خراسان مؤلف کتاب معروف « الفهرست » است.

الفهرست، کتابی است به زبان عربی و مجموعه ای است از اطلاعات گرانبها راجع به لغات ملل مختلف و خطوط آنها و کتب شرایع و ملل و نحل و بحث در باره علوم و ادبیات اسلامی . این کتاب بارها به چاپ رسیده و به فارسی نیز ترجمه شده است. (19)

ابوعلی احمد بلخی

محمد فرزند احمد بلخی تاجیک تبار شاعر وادیب و تاریخدان . وی پیش از دهه آخر قرن چهارم میزیست. و او مؤلف شاهنامه ای بود. این شاهنامه و کتابی متقن و معتبر و مستند باسناد مهم زمان بود . و مؤلف سیر الملوکها و تواریخ در تألیف کتاب خود استفاده کرده بود. (20)

ابوالعلاء شوشتری

ابوالعلاء شوشتری تاجیک تبار از شاعران پارسی گوی عهد سامانی است. بنا به قول رادویانی، ابوالعلاء از علمای ادب بوده در عروض کتابی به فارسی داشته است، که در اینصورت از قدیمیترین کسانی است که در علوم ادبی کتابی به فارسی نوشته است. شاهد مثالهایی در ترجمان البلاغه و حدائق السحر از او آورده شده است که نشان از شهرت او در قرن پنجم دارد. ابوالعلاء از علماء ادب بوده و کتابی در عروض بیارسی داشته است و از اقدم کسانیست که در علوم ادبی بزبان پارسی کتاب نوشته اند. منوچهری نام او را در شمار شاعران قدیم آورده است: «بو العلاء و بو العباس و بو سلیک و بو المثل ...» و در کتاب «لغت فرس اسدی» و تذکره های مختلف دیگر از او نام برده شده است. از اشعار اوست:

بیاور آنکه گواهی دهد ز جام که من
چهار گوهرم اندر چهار جای مدام
رُمرد اندر تاکم عقیق اندر غُرب (*)
سهیلم اندر خم آفتابم اندر جام

(*) غُرب: دانه انگور

تیری و کمانی و یکی نقش نشانه
بـنگار و پیوند بسو فار یکی تیر
نامی بت من باز شناسی به تمامی
آن بت که بخوبیش قرین نیست به کشمیر(21)

کسائی مروزی

کسائی مروزی شاعر تاجیک تبار آریایی نژاد هدایت ابواسحق و لقبش
مجدالدین ولادتش بنابر ابیات ذیل :

بسیصد و چهل و یک رسید نوبت سال

چهار شنبه و سه روز باقی از شوال

بیامدم به جهان تا چه گویم و چه کنم

سُـرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال

بسال 341 هـ.ق. در مرو اتفاق افتاده و بسال 394 هـ.ق. فوت نموده
است .

وی از شاعران قرن چهارم و معاصر اواخر عهد سامانی و اوایل عهد
غزنوی است.

کسائی قصائد و چامه های شیوا دارد و زیبایی طبیعت را با تشبیهات
دقیق و جذاب و شیرین در اشعار خود وصف کرده که از مجموعه
اشعار او در حدود 200 بیت باقی است. (22)

و همچنان یکی از ابیات او بمعنی :

اندران ناحیت به معدن کـوچ

کوچگه داشتند کـوچ و بلـوچ

شهودیست که وی مثنوی نیز بحر خفیف داشته است . از بیان اشعار
موجود کسائی بخوبی معلوم است که او از استادان مسلم عهد خود بوده
و در موعظه و حکمت نخستین شاعریست که این نوع اشعار را در

اواخر قرن چهارم به پایه کمال رساند و مقدمه ظهور شاعرانی از قبیل ناصر خسرو قبادیانی شود. از مواعظ کسائی این ابیات را که در اثر « لغت فرس » اسدی پراکنده است می آوریم :

بشاهراه نیاز اندرون سفر مگسال
که مرد کوفته گردد بدان ره اندر سخت
وگر خلاف کنی طمع را وهم بروی
بدرّار بمثل آهنین بود هملخت (*)
ای طبع ساز ارچه کردم ترا چه بود
با من همی نسازی و دایم همی ژکی (**)
ایدون فرو کشی بخوشی آن می حرام
گوی که شیر مام ز پستان همی مکی

گل نعمتیست هدیه فرستاده از بهشت
مردم کریم تر ششود اندر نعیم گل
ای گل فروش ! گل چه فروشی بجای سیم
وز گل عزیز تر چه ستانی بسیم گل ؟

نیلوفر کبود نگه کن میان آب
چون تیغ آب داده و یا قوت آبدار
همرنگ آسمان و بکردار آسمان
زردیش برمیانه چوماده و چهار

(*) هملخت : تخت کفش

(**) ژکیدن : چغیدن ، شور غوغا کردن و آوا برآوردن

چون راهبی که دوزخ او سال و ماه زرد
وز مطرف (*) کبود ردا کرده و ازار

روز آمد و علامت مصقول برکشید (23)
وز آسمان شمامه کافور بردمید
گویی که دوست قرطه شعر کبود خویش
تاجایگاه نواف بعمدا فرو درید
خورشید با سهیل عروسی کند همی
کز بامداد کله مصقول بر کشید
وآن عکس آفتاب نگه کن علم علم
گویی بلاجورد می سرخ بر چکید
یا بر بنفشه زار گل نار سایه کرد
یا برگ لاله زار همی بر فتد بخوید
یا آتش شعاع ز مشرق فروختند
یا پرنیان لعل کسی باز گسترید ...

را بعه بلخی



اولین شاهزاده زبان فارسی که در تذکره‌ها از آن نام برده شده است، رابعه بنت کعب قزداری بلخی می‌باشد که هم عصر شاعر و استاد شهیر زبان پارسی دری «رودکی» و سامانیان است. پدرش کعب در حدود بلخ امارت و مکانتی داشت. پسر کعب بنام حارث جانشین او شد. رابعه عاشق بکتاش غلام برادر خود گردید و حارث بیدگمانی «رابعه» را بکشت. وی در شعر پارسی و تازی هردو ماهر بود. وسخن او بلطافت و اشتمال بر معانی دل انگیز متصف بود است. (24)

«غزل رابعه بلخی»

الا ای باد شبگیری پیام من به دلبر بر
 بگو آن ماه خوبان را که جان با دل برابر بر
 بقهر از من فگندی دل بیک دیدار مهر ویا
 چنان چون حیدر کرار دران حصن خیر بر

تو چون ماهی و من ماهی همی سوزم بتابد بر
 غم عشقت نه بس باشد جفا بنها دی از بربر
 تنم چون چنبری گشته بدان امید تا روزی
 ز زلفت برفتد ناگه یکی حلقه به چنبر بر

ستمگر گشته معشوقم همه غم زین قبول دارم
 که هرگز سود نکند کس بمعشوق ستمگر بر
 اگر خواهی که خوبانرا بروی خود به عجز آری
 یکی رخسار خوبت را بدان خوبان برابر بر
 ایا مودن بکار و حال عاشق گر خبر داری
 سحرگاهان نگاه کن تو بدان الله اکبر بر
 مدارای (بنت کعب) اندوه که یار از تو جدا ماند
 رسن گرچه دراز آید گذردارد به چنبر بر

چند بیت دیگر از اشعار او را در این جا نقل می کنیم :

فشاند از سوسن و گل سیم وزر باد
 زهی بادی که رحمت باد بر باد
 بداد از نقش آزر صد نشان آب
 نمود از سحر مانی صد اثر باد
 مثال چشم آدم شد مگر ابر
 دلیل لطف عیسی شد مگر باد

که دُر بارید هر دم در چمن ابر
 که جان افزود خوش خوش در شجر باد
 اگر دیوانه ابر آمد چرا پس
 کند عرضه صبوحی جام زرباد
 گل خوشبوی ترسم آورد رنگ
 از یمن غمّاز صبح پرده در باد

برای چشم هر نا اهل گویی
 عروسی باغ را شد جلوه گر باد
 عجب چون صبح خوشترمی برد خواب
 چرا افگند گل را در سهر باد

دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد
 بر یکی سنگین دلی نا مهر بان چون خویشتن
 تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری
 تا بهجر اندر بیچی و بدانی قدر من (25)

فردوسی بزرگ



حکیم ابوالقاسم فردوسی - شاعر عالیقدر و شامخ مقام قرن چهارم (متولد 314 ه.ق. / 935 میلادی - فوت 399 ه.ق. / 1020 میلادی) (26) و یا (متولد 329 یا 330 ه.ق. - فوت 411 یا 416 ه.ق.) (27) می باشد.

فردوسی از بزرگترین حماسه سرای و گویندگان مشهور عالم و از ستارگان درخشنده آسمان ادب فارسی و از مفاخر نامبردار سرزمین آریان و خراسان است. در میان تمام شعرا و ادبای آریانا و خراسان زمین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که او را از سایرین متمایز می‌کند. فردوسی اوایل حیات را به کسب مقدمات علوم و ادب گذراند و از همان جوانی شور شاعری در سر داشت. او برای احیای ارزشهای تاریخی و فرهنگی و ملی ملت سربلند خویش آریان و پادشاهان پیشدادیان

و کیانیان اجداد (تاجیکان و فارسها و گُرد ها) ومفاخر پهلوانان بزرگ بسیار کوشید و همین طبع و ذوق شاعری و شور و دلیستگی او بر زنده کردن هویت تاریخی ومفاخر ملی باستانی پدرانش ، باعث بوجود آمدن شاهکاری بزرگ به نام «شاهنامه» شد .

اگر سال تولد فردوسی را به 329 یا 330 هـ.ق. بپذیریم ، در آنصورت وی در حدود 365 هـ.ق. (بسن 35 سالگی) نظم شاهنامه را آغاز کرد و پس از 35 سال یعنی در هفتاد و یا هفتاد و یک سالگی بسال 400 هجری آنرا بپایان رسانید. (28)

شاهنامه فردوسی چنانکه میدانیم منظومه بسیار مفصلی است که مجموع ابیاتش بشصت هزار (60000) می رسد و شامل بحث های ذیل از قرار :

آغاز نامه ، پادشاهی کیومرث، پادشاهی هوشنگ، پادشاهی تهمورث ، پادشاهی جمشید ، پادشاهی ضحاک بیگانه ، پادشاهی فریدون ، پادشاهی منوچهر، پادشاهی نوذر ، پادشاهی زو تهماسب ، پادشاهی گرشاسب ، پادشاهی کیقباد ، پادشاهی کیکاوس و رفتن او به مازندران ، هفت خوان رستم ، رزم کاوس با شاه هاموران ، داستان سهراب ، داستان سیاوش ، داستان خاقان چین ، داستان فرود سیاوش ، داستان کاموس کشانی ، داستان پادشا اکوان دیو ، پادشاهی لهراسپ ، داستان بیژن و منیژه ، پادشاهی گشتاسب ، داستان هفت خوان اسفندیار ، داستان رستم و اسفندیار ، داستان رستم و شغاد ، پادشاهی بهمن اسفندیار ، پادشاهی همای چهرزاد ، پادشاهی دارای داراب ، پادشاهی اشکانیان ، پادشاهی داراب ، پادشاهی اسکندر ، پادشاهی اردشیر بابکان ، پادشاهی شاپور اردشیر ، پادشاهی اورمزد شاپور ، پادشاهی بهرام اورمزد ، پادشاهی بهرام بهرام ، پادشاهی بهرام بهرامیان ، پادشاهی نرسی بهرام ، پادشاهی اورمزد نرسی ، پادشاهی شاپور ذوالاکتاف ، پادشاهی اردشیر

نکوکار، پادشاهی شاپور سوم، پادشاهی بهرام شاپور، پادشاهی یزدگرد بزه گر، پادشاهی بهرام گور، پادشاهی یزدگرد بهرام، پادشاهی هرمز یزدگرد، پادشاهی پیروز یزدگرد، پادشاهی بلاش پیرو، پادشاهی قباد پیروز، پادشاهی کسری نوشیروان، پادشاهی هرمزد، پادشاهی خسرو پیروز، پادشاهی شیرویه، پادشاهی اردشیر شیرویه، پادشاهی آرم دخت، پادشاهی فرابین گراز، پادشاهی فرخ زاد، پادشاهی یزدگرد سوم، پایان نامه، میباید.

شاهنامه معلوم است که از سرگذشت پادشاهان سلسله های داستانی و تاریخی پیشدادیان و کیانیان اشکانیان و ساسانیان از سلسله شاهنشاهی تاجیکان و فارسها حکایت میکند*. بگونه مثال چند بیت آنرا در اینجا ذکر می نمایم:

« سرآغاز شاهنامه »

بنام خداوند جان و خرد
گزین برتر اندیشه بر نگزرد
خداوند نام و خداوند جای
خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر
فرزنده ماه وناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است
نگارنده برشده پیکر است
به بینندگان آفریننده را
نبینی مرنجان دو بیننده را
نیابد بدو نیز اندیشه راه
که او برتر از نام و از جایگاه

* که ما در کتاب علیحده زیر نام " پادشاهان آریایی " این مبحث را تحریر و به نشر سپرده ایم .

سخن هرچه زین گوهران بگذرد
 نیابد بدو راه جان و خرد
 خرد گر سخن بر گزیند همی
 همان را گزیند که بیند همی
 ستودن نداند کس او را چو هست
 میان بندگی را ببایدت بست
 خرد را و جان را همی سنجد اوی
 دراندیشه سخته کی گنجد اوی
 بدین آلت رأی و جان و زبان
 ستود آفریننده را کی توان
 به هستیش باید که خستو شوی
 ز گفتار بیکار یکسو شوی
 پرستنده باشی و جوینده راه
 به ژرفی به فرمانش کردن نگاه
 توانا بود هر که دانا بود
 زدانش دل پیر برنا بود (29)

همچنان در بحث آغاز شاهنامه از خرد و عقل چنین ستایش می کند :
 کنون ای خرد مند وصف خرد
 بدین جایگه گفتن اندر خورد
 کنون تا چه داری بیار از خرد
 که گوش نبوشنده زو بر خورد
 خرد بهتر از هرچه ایزد بداد
 ستایش خرد را به از راه داد

خرد رهنمای و خرد دلگشای
 خرد دست گیر به هردو سرای
 ازو شادمانی وزویت غمیست
 وزویت فزونی وزویت کمیست
 خرد تیره و مرد روشن روان
 نباشد همی شادمان یک زمان
 چه گفت آن خرد مند مرد خرد
 که دانا ز گفتار از بر خورد
 کسی کو خرد را ندارد ز پیش
 دلش گردد از کرده خویش ریش
 هشیوار دیوانه خواند ورا
 همان خویش بیگانه داند ورا
 ازویی به هردو سرای ارجمند
 گسسته خرد پای دارد ببند
 خرد چشم جانست چون بنگری
 تو بی چشم شادان جهان نسپری
 نخست آفرینش خرد را شناس
 نگهبان جانست و آن سه پاس
 سه پاس تو چشم است و گوش و زبان
 کزین سه رسد نیک و بد بی گمان
 خرد را و جان را که یارد ستود
 وگر من ستایم که یارد شنود
 حکما چو کس نیست گفتن چه سود
 از این پس بگو کافرینش چه بود

تویی کرده کردگار جهان
 ببینی همی آشکار و نهان
 به گفتار دانندگان راه جوی
 به گیتی پیوی و به هر کس بگوی
 ز هر دانشی چون سخن بشنوی
 از آموختن یک زمان نغنوی
 چو دیدار یابی به شاخ سخن
 بدانی که دانش نیابد به من

شاهنامه به وزن بحر متقارب بیان شده است. در این شهکار جاویدان فردوسی معانی دقیق و مطالب عالی فلسفی و اجتماعی و اخلاقی را طی داستان های خود آورده است.

و پس از نام بردن شرح زندگی پنجاه پادشاه داستانی و تاریخی و حالات و رزم و بزم پهلوانان و وزیران آنان کتاب خود را با شکست یزدگرد سوم ساسانی و فتح فارس و خراسان، توسط اعراب به پایان می‌رساند. داستان پادشاهی منوچهر و بیان آغاز تمدن بشر، ضحاک، کاوه آهنگر، فریدون، سام، زال و رودابه، رستم و سهراب، نوذر، افراسیاب، جنگ‌های - کیکاووس، هفت خوان رستم، رستم و اسفندیار، سهراب، سیاوش و سودابه، کیخسرو، بیژن و منیژه، ظهور زرتشت، اسکندر و اشکانیان و ساسانیان هر یک از داستان‌های بسیار زیبا، شیرین و جذاب شاهنامه می‌باشند که خواننده را به عمق تاریخ ملی و حماسی سرزمین نیاکان ما آریائیان قدیم و «خراسان» برده و غرور و افتخارات بزرگ ملت سربلند ما را به معرفی گرفته است.

شاهنامه اگرچه در بادی امر داستان رزمی نیاکان ماست ولی حکیم فردوسی در لایه لای این اشعار رزمی معانی باریک و مطالب عالی فلسفی و اجتماعی و اخلاقی بسیار پر ارزشی را بیان کرده است که جذابیت این کتاب بزرگ را دو چندان ساخته است. و سخنان پرمغز بزرگمهر آورده است. او حکمت عملی را به خوانندگان خود آموخته و آن را سرمشقی برای زندگانی بشر در نظر گرفته است. او ستایش صداقت و راستی را گسترش داد و دانش پرداخته و دستور زندگانی توأم با صلح و آرامش و عدالت را که می توان برای تمامی جهانیان سرمشق قرار گیرد در اختیار انسان ها قرار داده است. اینک شعری از داستان رستم و اسفندیار را با هم می خوانیم :

« داستان رستم و اسفندیار »

کنون خورد باید می خوشگوار
که می بوی مشک آید از جویبار
هوا پر خروش و زمین پر ز جوش
خنک آنکه دل شاد دارد بنوش
درم دارد و نقل و جام نبید
سر گوسفندی تواند برید
مرا نیست فرخ مر آن را که هست
ببخشای بر مردم تنگ دست
همه بوستان زیر برگ گالست
همه کوه پر لاله و سنبل است

به پالیز بلبل بنالد همی
 گل از ناله او ببالد همی
 چو از ابر بینم همی باد و نم
 ندانم که نرگس چرا شد دژم
 شب تیره بلبل نخسبد همی
 گل از باد و باران بجنبد همی
 بخندد همی بلبل از هردوان
 چو برگل نشیند گشاید زبان
 ندانم که عاشق گل آمد گر ابر
 چو از ابر بینم خروش هژبر
 بدرد همی باد پیراهنش
 درفشان شود آتش اندر تنش
 به عشق هوا بر زمین شد گوا
 به نزدیک خورشید فرمانروا
 که داند که بلبل چه گوید همی
 به زیر گل اندر چه مـوید همی
 نگه کن سحر گاه تا بشنوی
 ز بلبل سخن گفتنی پهلوی
 همی نالد از مـرگ اسفندیار
 ندارد بجز ناله زو یادگار
 چو آواز رستم شب تیره ابر
 بدرد دل و گوش غران هژبر (30)

فردوسی پس از ختم شاهنامه ، آنرا از طوس به غزنین برد و به محمود غزنوی تقدیم کرد.

این بزرگترین شاهکار پیر فرهیخته خراسان بزرگ بوده است که با وجود گذشت دهها قرن همچون سندی از افتخاربرفراز گنبد رفیع زبان و ادب فارسی می درخشد و همانگونه که اشاره شد فردوسی با نگارش این کتاب ارزنده و عظیم‌هویت ملی خراسانیان را به حاکمیت « غزنه » باز شناساند و زبان شیرین فارسی را نه تنها از انحطاط نجات داد بل به آن اعتبار و رونق و افری بخشید . (31)

فردوسی میفرماید :

اگر شهر یار است اگر مرد خرد
هر آنکس که زاید ؛ ببایدش مرد
نگر تا که بینی به گرد جهان
که او نیست از مرگ خسته روان

ز خاکیم و هم خاک را زاده ایم
به بیچارگی دل بدو داده ایم
همه مرگ راییم ؛ پیر و جوان
به رفتن ، خرد بادمیان قهرمان
همه کارها را به گیتی در است
مگر مرگ ؛ کان را دری دیگر است

فردوسی صرف یک بار به بغداد سفر نمود و متباقی تمام عمر خویش را در خراسان زمین سپری کرد. او بخاطر آرزوی قلبی اینکه در خود داشت جهت آموزش دقیق از فرهنگ و معارف اصیل آریایی و خراسان و شناخت و معرفی بهتر از داشته های تاریخی میهنش به بلخ، غزنی، خراسان شمالی (آمو دریا) سفر نمود.

فردوسی محققاً وطن پرست بوده، در راه تثبیت پاکیزگی هویت ملی گام عقلانی گذاشت و در «شاهنامه» نیز بحکم شرایط حماسه ملی ناگزیر دشمنان میهن خود را در آن زمان مانند تازیان (عربها) و سایرین را ببدی یاد کرده است و در مقابل از آریائیان و خراسان به نیکی سخن گفته. فردوسی در نظم شاهنامه از مآخذی نظیر شاهنامه ابو منصور (ابو منصور محمد فرزند عبدالرزاق) و داستانهای را که در باب رستم و خاندان گرشاسب وجود داشته، و داستانهای متفرق آن عهد مانند داستان رزم بیژن و گرازان و کتابی که در شرح داستان اسکندر متداول بوده است، استفاده برده.

فردوسی در سن هشتاد سالگی بدروود حیات گفت و مدفن وی در توس میباشد.

مقام ادب و فرهنگ ناب خودی در رویکرد های فکری فردوسی چنین تجلی می یابد:.

بیاموخت فرهنگ و شد برمنش

برآمد ز بیغاره و سرزنش

به فرهنگ یازد کسی کش خرد

بود در سرو مردمی پرورد

گرانمایه را نام هوشنگ بود

تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود

که فرکیان دارد و چنگ و شیر
 دل هوشمندان و فرهنگ پیر
 که توزان فزونی به فرهنگ و بخت
 به فرو نژاد و به تاج و به تخت
 هنر باید و گوهر نامدار
 خرد یار و فرهنگ و آموزگار
 به رادی و مزدی و بخت و نژاد
 به اورنگ و فرو به فرهنگ و داد
 پس از چاره و مهر نیرنگ و رنگ
 همه از در مرد فرهنگ و سنگ
 ترا ایزد این زور پیلان کی داد
 دل شیر و فرهنگ و فرخ نژاد
 به بالا و دیدار و فرهنگ و هوش
 چو نامور نیز نشنید گوش
 ستاره شناسی گرانمایه بود
 به فرهنگ و دانش و پایه بود

اندیشه فردوسی در ستایش خالق و اثبات وجود گواه بر موحد بودن وی
 می باشد . مهمترین ستایش وی از خالق در آغاز شاهنامه است که ابیات
 مشهور آن گواه اعتزال فردوسی است و چنانچه که مینوسید:
 جهان را بلندی و پستی توای

ندانم چه ای هر چه هستی تو ای

با خوانش شاهنامه ما چندین بار بعقاید حکیمانه او بر می خوریم که
 بیانی از انگاره های فکری اوست که در موضوع خلقت جهان هستی و

چگونگی تشکیل زمین و عناصر افلاک از عقاید فلاسفه پیروی شده است. مگر در بسا موارد از عقاید فلاسفه انتقاد نموده و آنرا غیر قابل قبول شمرده و در رد آنها چنین گفته است :

ایا فلاسفه دان بسیار گوی
 نیویم براهی که گویی بیوی
 سخن هیچ بهتر ز توحید نیست
 بنا گفتن و گفتن ایزد یکیست ... تا آخر

حقا که اهمیت ادبی و فرهنگی و تاریخی شاهنامه فردوسی علاوه از سرزمین ایران - خراسان در ادبیات دیگر کشورهای جهان بسرعت مقام شایسته را احراز نمود . و آثاری نابی از این تأثیرمندی برجای گذاشت .

قدیمترین ترجمه شاهنامه فردوسی بدست « فقیه اجلّ قوام الدین فتح فرزند علی فرزند محمدالبنداری » میان سالهای (620 - 642 هـ.ق.) در دمشق از روی نخستین نسخه شاهنامه انجام گرفت - ترجمه منظومی هم بترکی بسال (916 هـ.ق.) بدست علی افندی از شاهنامه شده و در دست است. بزبان های ارمنی ، گرجی ، گجراتی ، انگلیسی ، فرانسوی ، آلمانی ، روسی ، اسپانیولی ، ایتالیایی ، دانمارکی ، لاتینی ، پولندی ، سویدنی ... هریک ترجمه یی از تمام یا قسمتی از شاهنامه شده است که بیان همه آنها موجب بسط مقال خواهد شد .

اما از میان همه آنها مشهورترین ترجمه « شاک - Schack » است بآلمانی و دیگر ترجمه « ژول مول - J.Mohl » است بفرانسوی ، و ترجمه « اتکینسن - Atkinson » از داستان رستم و سهراب به انگلیسی و ترجمه « پیتزی - Pizzi » از تمام شاهنامه بنظم ایتالیایی و ترجمه « ژوکوفسکی - Joukovsky » از داستان رستم و سهراب بشعر روسی و جز آنها .

تحقیقات محققان خارجی و خاصه منتبّعان اروپایی در باره شاهنامه فردوسی نیز بسیار زیاد است بیان همه آنها مارا از بحث بدور می برد (32) ، از جمله تحقیقات عمیق که در زبان فارسی راجع بفردوسی شده مقاله « سید حسن تقی زاده » است که در مجله کاوه بعنوان شاهنامه فردوسی بچاپ رسیده .

به عزت و احترام از فردوسی که نامش در پهنه کره خاکی همتراز افلاتون و ارستو و شکسپیر و دانته گسترده است باید یاد کرد و به آن ارج گذاشت . از عظمت معرفت و کارکرد های با ارزش فرهنگی او معلوم است که در هر سرزمینی و گوشه و کنار جهان ، پژوهشگران فردوسی وجود دارد. فردوسی کسی است که هر ایرانی ، خراسانی و هر پارسی زبانی که در هر گوشه ای از عالم که باشد، خود را وابسته و مدیون او می داند. چرا که اگر فردوسی نبود و اگر شاهنامه او نبود، به نص صریح تاریخ، دانشنامه فرهنگی هویت ملی آریانایی بزرگ و خراسان و خاصتاً زبان فارسی هم، امروز از حمله بی امان عرب مهاجم ستمگستر ، جان به سلامت نمی برد و تا به امروز جاویدانه و سرفراز باقی نمی ماند. (33)

ز شیرشتر خوردن و سوسمار
عرب را به جائی رسیده است کار
که تاج کـیـان را کـنـد آرزو
تفو باد بر چرخ گردون، تفو
ز تازی ستمکار تر دیو نیست
به یزدان ، از این دیو باید گریخت

از فردوسی افزون بر شاهنامه از قطعات و ابیات و غزلهایی سخن رفته که در جنگها و تذکره ها باو نسبت داده شده و دکتر « اته » همه آنها را جمع آوری کرده است . ولی در انتساب غالب این ابیات بفردوسی تردید است و از این استاد خبیر چند قطعه و یک غزل بمطلع :

شبی در برت گـر بر آسودمی

سر فخر بر آسمان سودمی

بهر حال شاعر نستو و خردمند شهیرو حکیم توانا فردوسی گرامی ، مردی پاکدل و نودوست و مهربان بود و نسبت به تمام مردم محبت داشت، اما دشمنان فرهنگ ادب و زبان آریان و خراسان بزرگ را بهیچ وجه نمی بخشود . عشق و علاقه او نسبت به جاویدانه ساختن تاریخ نیاکان و شاهان و پهلوانان زمین ما از هر بیتی که در باب آنها گفته، آشکار است و بهمین علت باید او را دوستدار عظمت فرهنگی و مبشر وحدت و شوکت و عزت و جلال آریان - خراسانیان شمرد.

فرخی سیستانی



فرخی سیستانی ، ابوالحسن علی فرزند جلوغ بزرگترین شاعر قصیده سرای تاجیک تبار اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم زبان پارسی دری و یکی از ستارگان قدر اول آسمان سخن در عهد خویش و در همه ادوار تاریخ ادبی خراسان بزرگ است. وی در سیستان خراسان دیده به جهان گشود و پس از گذشت کودکی به دانش آموزی پرداخت و با داشت علاقه وافر استعداد و همت بلند او در علوم ادبی و موسیقی به کمال رسید و در قطار سرآمدان سخن - مقام فرهنگی خود را در تاریخ جاویدانه ساخت . و چنانکه نظامی عروضی صاحب چهار مقاله در مورد او نوشته است : «شعر خوش گفتی و چنگ تر زدی».

سخنان فرخی در میان قصیده سرایان بسادگی و روانی واستحکام و متانت ممتاز است. وی در بیان و تعبیر افکار و احساسات عادی مهارت خاص داشت که از این حیث گاه درست بپایه سعدی شاعر بزرگ دو قرن ونیم بعد از خود میرسد، یعنی همان سادگی و لطف ذوق و رقت احساسات و شیرینی بیان را که سعدی در میان غزل سریان دارد فرخی در میان قصیده گوینان عهد خود دارا ست. وفات فرخی بسال 429 ه.ق. (34) اتفاق افتاد چنانچه از شعر « لبیبی » :

گر فرخی بمرد چرا عنصری نمرد

پیری بماند دیر و جوانی برفت زود

فرزانه برفت وز رفتش هرزبان

دیوانه بی بماند و زماندش هیچ سود

برمیآید که وی در هنگام مرگ پیر نبوده است. دیوان اشعارش در حدود 9000 بیت دارد و بطبع رسیده است.

فرخی از یک خانواده دهقان برخاسته ورنج و فقر و تلخی روزگار را دیده و چشیده است. او که شهرت نیک سرشتی و بخشش ابوالمظفر احمد فرزند محمد شاه چغانی را شنیده بود، جهت بهبود حیات مادی اش بسوی چغانیان رفت با قصیده ای بمطلع :

با کاروان حله برفتم ز سیتان

با حله تنیده زدل بافته زجان

و در آن بدین بیت بمدح امیر تخلص کرده بود :

تأنقش کرد بر سرهر نقش بر نوشت
مدح ابو المظفر شاه چغانیان

اینک قصیده معروف « داغگاه » فرخی را که در آن ابوالمظفر شاه
چغانیان را ستایش نموده بخوانش می گیریم :
چون پرند نیلگون برروی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
خاک را چون ناف آهوشک زاید بی قیاس
بید را چون پرتوطی برگ روید بی شمار
دوش وقت نیم شب بوی بهار آورد باد
حبّذا باد شمال و خرّما بوی بهار
باد گویی مشک سوده دارد اندر آستین
باغ گویی لعبتان ساده دارد در کنار
ارغوان لعل بدخشی دارد اندر مرسله
نسترن لؤلوی مکنون دارد اندر گوشوار
تا رباید جامهای سرخ رنگ از شاخ گل
پنجه ها چون دست مردم سربر آورد از چنار
باغ بوقلمون لباس و راغ بوقلمون نمای
آب مروارید رنگ وابر مروارید بار...

« فرخی سیستانی » در دربار سلطان محمود غزنوی نیز خدمت نمود ، و او را مدح گفته است. وی در قصیده سرایی چیره دست است و در استفاده از افکار و احساسات عادی و بیان آنها بزبان ساده و روان مهارت دارد، سادگی و صراحت لهجه در ابراز احساسات عاشقانه وی، در غالب اشعار او جلوه گراست . و همیشه دلش در گرو عشق خوبان گیر مانده است :

مرا دلیست گروگان عشق چندین جای

عجبتر از دل من دل نیا فریده خدای

سر زلف تونه مُشکست و بمشکِ ناب ماند

رخ روشن تو ای دوست بآفتاب ماند

همه شب ز غم نخسبم که نخسبد آن که عاشق

منم آن کسی که بیداری من بخواب ماند

ز فراق روی و موی تو ز دیده خون چکانم

عجیبت سخت خونی که بروشن آب ماند

سر زلف را متابان سر زلف را چه تابی

که در آن دو زلف نا تافتگی بتاب ماند

تو بآفتاب مانی و ز عشق روی خوبیت

رخ عاشق تو ای دوست بماهتاب ماند

فرخی در موسیقی مهارت داشت . چنگ نیکو مینواخت . تغزلات

« فرخی » از حیث اشتغال بر معانی بدیع عشقی و احساسات بی پیرایه -

که گاه بی پرده اظهار شده - مشهور است . (35)

شعر فارسی دری را در فاصله سه قرن آغازین آن یعنی تا پایان قرن پنجم هجری شعر طبیعت گفته اند. هرچند طبیعت همواره منبع بی پایان الهام شاعران بوده و شاید هم شعر با توصیف طبیعت آغاز شده باشد با این حال شعر پارسی دری در این دوره چه از نظر پرداخت به طبیعت و توصیف آن بسیار گسترده و غنی به نظر می آید.

نگرش شاعرانه در این دوره نگرش بیرون‌نگرایانه است که شاعر بیشتر به مشاهده متکی است تا تأمل. جریان دید او در سطح اشیاء متوقف می شود و در آن سوی پردهٔ مشبک طبیعت و عناصر مادی کمتر به مسایل عاطفی و انفسی می پردازد. در عوض شاعر تمام همت و نیروی فکری خویش را چنان به کار می اندازد تا به مانند نقاش چیره دستی تصویری از ظواهر پدیده ها به دست دهد. در نسج ساده و کمرنگ تصویر پردازیهای بسیاری از گوینده گان این دوره کمتر می توان با رشته های رنگین عاطفه و درد و تأمل ذهنی و انفسی رو به روشد. این که چرا توصیف طبیعت در شعر این دوره بدینگونه سیر می کند، باید گفت که در این دوره از نظر موضوع بیشترین سهم از آن شعرهای درباری و حماسه است که طبیعتاً در این دو نوع شعر این شاعر مجال چندانی برای بازتاب نمی یابد.

بناً شعر نمی تواند راهی به زمینه های ذهنی و انفسی بگشاید :

در شعر شاعران این دوره طبیعت بیشترین با استفاده از تشبیه، بیان تصویری خویش را یافته است و ما میدانیم که در تشبیه سهم ذهنی شعر کمتر است.

مثلاً فرخی سیستانی از باغ و بهار در شعر خویش چنین تشبیهات را بکار می برد:

گل بخندید و باغ شد پدرام

ای خوشا این جهان بدین هنگام

چون بنا گوش نیکوان شد باغ
 از گل سیب و از گل بادام
 همچو لوح زمردین گشته ست
 دشت همچون صحیفه زر خام
 باغ پر خیمه های دیبا گشت
 زند و افغان درون شده به خیام
 گل سوری به دست باد صبا
 سسوی باده همی دهد پیغام

چند نمونه دیگر از اشعار اوست :
 شرف و قیمت و قدر تو بفضل و هنرست
 نه بدیدار و بدینار و بسود و بزیان
 هر بزرگی که بفضل و بهنر گشت بزرگ
 نشود خرد بید گفتن بهمان و فلان
 گرچه بسیار بماند بنیام اندر تیغ
 نشود گزند و نگردد هنر تیغ نهان
 ورچه از چشم نهان گردد ماه اندر میخ
 نشود تیره و افروخته باشد بمیان
 شیر هم شیر بود گرچه بزنجیر بود
 نبرد بندو قِلاده شرف شیر زیان
 باز هم باز بود گرچه که او بسته بود
 شرف بازی از باز فگندن نتوان (36)

لبیبی

لبیبی شاعر مشهور اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری تاجیک تبار خراسان زمین است. لیببی از استادان مسلم زبان فارسی بوده ولی از اشعار جز اندکی در دست نیست. (37)

لبیبی از معاصران و دوستان فرخی بوده و در میان شعرای بعد از خود شهرتی خوبی داشته است و «مسعود سعد» در قصیده‌ای که به استقبال اوساخته او را در ذیل نیز استاد و سید الشعرا خوانده است:

در این قصیده که گفتم من اقتفا کردم

باو ستاد «لبیبی» که سید الشعر است

بر آن طریق بنا کردم این قصیده که گفت

سخن که نظم کنند آن درست و باید و راست

از اشعار لیببی در تاریخ بیهقی، ترجمان البلاغه، مجمع الفصحا و لباب الالباب عوفی بیان شده و از آن جمله ابیات ذیل را بخوانش می‌گیریم:

کاروانی همی از ری بسوی دسکره (*) شد

آب پیش آمد و مردم همه بر قنطره (**) شد

(*) دسکره: یکی از قراء خراسان و نام چند قریه دیگر

(**) قنطره: پُل

گلۀ دزدان از دور بدیدند چو آن
 هریکی زایشان گفتی که یکی قسوره (***) شد
 آنچه دزدان رارای آمد همه بردند و شدند
 بُد کسی نیز که با دزد همی یکسره شد؟
 رهروی بود در آن راه درم یافت بسی
 چون توانگر شد گفتی سخنش نادره شد
 چرچه پرسیدند او را همه این بود جواب
 کاروانی زده شد کار گروهی سره شد

چو بر کفتم دل از دیدار دلبر
 نهادم مهر خُرسندی بدل بَر
 تو گویی داغ سوزان بر نهادم
 بدل، کز دل بدیده در زد آذر
 شَر دیدم که بر رویم همی جَست
 زمزگان همچو سوزان سُونش زر
 مرا دید آن نگارین چشم گریان
 جگر بریان، پر از خون عارض و بر
 بچشم اندر شرار آتش عشق
 بچنگ اندر عنان خُنگ رَهبر
 مرا گفت آن دلارام ای بی آرام
 همیشه تازیان بی خواب و بی خُور
 ز جابلسا به جابلقا رسیدی
 همان از باختر رفتی به خاور...

(***) قسوره : شیر درنده

زینبی علوی محمودی

عبدالجبار زینبی علوی محمودی تاجیک تبار آریایی نژاد یکی از شاعران استاد عهد سلطان محمود و سلطان مسعود است. ابوالفضل بیهقی نام او را در شمار شاعران بزرگ عهد آورده است که از لطف و عنایت سلطان مسعود برخوردار بود. (38)

از این شاعر تاجیک تبار خراسانی « زینبی » با گذشت زمان ابیات معدودی در دست است که از آن نمونه را بخوانش می گیریم .:

آن قطره باران بارغوان بر
چون خوی ببنا گوش نیکوان بر
آن فاخته بر شاخ او نشسته
عاشق شده بر وصف این و آن بر
وان نرگس بین چشم باز کرده
نازان بهمه باغ و بوستان بر
عطارمگر وصل کرد عمدا
کافور ریاحین بزعفران بر
برخوید چکیده سرشک باران
مانند ستاره بر آسمان بر

من و آشنا اندر آن جام باده (39)
 از آن پس که افتادم این آشنایی ...
 هرآنکه کجا آورد پارسی ها
 نماند همی باکسی پارسایی ...

روز بزم نامدارا فاخته انباز باز
 روز رزمیت کامکارا شیر شاگرد شبان
 عهد و قوت را مداری سعد و نصرت را مراد
 عز و دولت را مکینی ملک و ملت را مکان
 تیر و تیغت تازه دارد دین تازی را همی
 چون کمین دارد کمانت برگمان بد گمان
 زهره در تن زهر گردد بی گره گردد زره
 زهره گوید زه امیرا ! چون بزه کردی کمان
 کی بتابد تا نیابد مشتری از تو جواز
 کی بر آید تا نخواهد تو آمان از تو امان (*)

(*) تَوَ امان : جواز ، دو پیکر

مسعودی غزنوی

ظهیرالدین ابوالمجاهد محمد فرزند مسعود «مسعودی غزنوی» (40) تاجیک تبار از بزرگان ریاضی و ادب خراسان است. درکتاب تذکره و ادب از او اشعاری ثبت است که ما بنقل این چند بیت مبادرت میکنیم:

مخالفان تو موران بُدند و مار شدند
برآر زود ز موران مار گشته دمار
مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر
که ازدها شود از روزگار یابد مار

جای جوی ای که می بجویی سیم
سیم و جز سیم زیر جاه درست
سیم را هر کسی بیابد و باز
جاه با ازدها بجاه درست

آن زلف نگر بر رخ آن دُر یتیم
چون بنگاری چنانکه از غالیه جیم
و آن خال بر آن عارض چون ماهی شیم
همچون نقطی ز مشک بر تخته سیم (41)

ظهیرالدین ابوالمجاهد محمد بن مسعود مسعودی غزنوی از بزرگان ریاضی و ادب است. کتابهای متعدد از او باقی است از آن جمله «احیاء الحق»، «کفایة التعلیم فی صناعة التنجیم» در بعثت فارسی «نافع الثمرة» یا «شرح ثمره بطلمیوس». «جهان دانش» درباره آسمان و زمین کتابی درباره «معرفت عناصر و کائنات جو». کتاب «کفایة التعلیم فی صناعة التنجیم» در حدود 540 تألیف گردیده است.

از مسعودی غزنوی کتاب های متعددی باقی است از آنجمله :

- 1 - احیاء الحق
 - 2 - کفایة التعلیم فی صناعة التنجیم (در بعثت فارسی) در حدود 540 تألیف گردیده است.
 - 3 - نافع الثمرة یا شرح ثمره بطليموس
 - 4 - جهان دانش
 - 5 - معرفت عناصر و کائنات جو (در باره آسمان و زمین) ... می باشند .
- او در زمان امیر مسعود غزنوی (جلوس 421 هـ.ق. مقتول 432 هـ.ق.) میزسته و سروده های انتقادی از کار کرد های نا مطلوب امیر مزبور دارد.

عنصری بلخی



ابوالقاسم حسن عنصری بلخی (وفات سال 431 هـ.ق.) ، فرزند احمد، تاجیک تبار و آریایی نژاد مولد او را بلخ نوشته و گفته اند که سرآمد و مقدم شعراء و عهد و پیشوای فضلاء زمان و سخنوران فارسی در دربار محمود و مسعود غزنوی و استاد مطلق در مدح و غزل و قصیده بعد از رودکی بوده است . (42)

او پس از آموزش ابتدایی به کار تجارت اشتغال یافت. عنصری در کار تجارت چندان موفق نشد و در یکی از سفرها اموالش توسط قاطعان طریق غارت شد ، پس به ناچار باز به فکر آموزش افتاد. عنصری توسط یکی از برادران سلطان محمود غزنوی در نخستین سال های سلطنت آن پادشاه به دربار او راه یافت و پس از گذشت زمان کوتاهی عنوان ملک شاعران دربار را از آن خود کرد . عنصری در دربار محمود چنان ثروتی جمع کرد و در غالب سفر های جنگی محمود همراهی او بود . در دوره مسعود نیز همچنان مقام خود را حفظ کرد.

وی شاعر بزرگ منش بود. وقار و متانت او حتا در تغزلها و غزلهایش آشکار است. عنصری در بیان معانی دقیق و خیالات باریک مهارت دارد و مضامین تازه در اشعار او فراوان است. عنصری بزرگترین استاد قصیده سرا و مدیحه گوی قرن پنج هجری است و در زبان فارسی هیچیک از شاعران قصیده پرداز و مدح سرای به پای او نرسیده اند.

در سخن استاد و در مدح میانه رو و در شاعری چیره دست است. الفاظ اصیل و فخیم را در آستین و معانی بدیع و منطقی و مضامین استوار و خرد پسند را در جیب دارد. عباراتش در حد اعتدال و دور از حشو و زوائد است. شاعری است سیراب شده از سرچشمه حکمت و سخنوری است نزدیک به مشرب مردم چون و چرائی. بدین دلیل شعرش نیز بر پایه استوار برهان و استدلال فلسفی نهاده آمده است و مداحش تحت الشعاع علو همت و شهامت اوست.

می گویند که دیوان شعر عنصری مشتمل بر سی هزار بیت بوده است، که در اثر گذشت زمان از بین رفته است. ولی دیوانش که در دست است از (2000) بیت تجاوز میکند. (43) مشتمل است بر قصاید و چند غزل و رباعی و ابیات پراکنده از مثنویهای اومانند:

1 - « شاد بهر وعین الحیات » موضوع مثنوی ست ، مأخوذ از داستانی بود که « ابوریحان بیرونی » آنرا بنام « حدیث قسیم السرور و عین الحیوه » از فارسی عبری ترجمه کرد .

2 - « وامق و عذرا » ، داستان کهن بود که عنصری آنرا در بحر متقارب بنظم کشید و برخی از ابیات آن را در دست و در فرهنگ ها پراکنده است اینجا بیان می کنیم :

ابا و یژگان ماند و امق بجنگ

نه روی گریزو نه جای درنگ

بفرمود تا آسنستان (*) پگاه
 بیامد بنزدیک رخشنده ماه
 بدو داد فرخنده دخترش را
 بگوهر بیاراست اخترش را
 بتنجید (**) عزرا چو مردان جنگ
 ترنجید (***) بربارگی بی درنگ

3 - « خنگ بت و سرخ بت » داستانی بوده محلی مربوط تندیس هایی تاریخی در بامیان ، یعنی در مورد آن معابد بودایی و تندیس های سنگی تراشیده شده در دل صخره های سرزمینی در قلب کشور ما موقعیت دارد. که از دوره شاهنشاهی کوشانیان تجیک ایرانی به میراث مانده اند.

با تأسف و درد این دو تندیس عظیم بودا به ارتفاع 53 متر بنام صلصال و 35 متر بنام شمامه با تندیسهای کوچکتر در اطراف آنها ، در ماه مارچ سال 2001 میلادی بوسیله « ملیشه های طالبی » (این لشکر بر بار صفت ضد انسان و تمدن و فرهنگ و افتخارات تاریخی ما) بر هبری مشترک : به اصطلاح امیر المومنین ملا محمد عمرو اسامه بن لادن عرب - رهبر سازمان اسلامگرای القاعده و سازمان جاسوسی (آی اس آی) پاکستان - و عمال اهریمن بی شرمانه ، دشمنانه و مغرضانه با افتخار جاهلانه نما به حکم نوکران قسم خورده استکبار منفجرو نابود گردیدند.

داستان « خنگ بت و سرخ بت » را هم ابوریحان بعربی ترجمه کرد و نام آنرا « حدیث صنمی البامیان » گذاشت.

مهرگان آمد گـرفته فالش از نیکی مثال

نیک روزونیک جشن و نیک بخت و نیک حال

(*) آسنستان نام پدر زن « وامق » است

(**) تنجیدن : بمعنی ترنجیدن

(***) ترنجیدن : در هم آمدن ، ترنجیده : در هم کشیده

جام پیروزه است گویی بیضه عنبر در او
پیش شاهنشاه پیروز اختر نیکو خصال
برزیادت باد مرورزگار ملک او
ساعت اوروز باد و روزماه و ماه سال (44)

« کار بزرگان »

چنین نماید شمشیر خسروان آثار
چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
به تیغ شاه نگر نامه گذشته مخوان
که راستگو تر از نامه تیغ او بسیار
چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد
شود پذیره دشمن بجستن پیکار
نه رهنمای بکار آیدش نه اختر گر
نه فال گوی بکار آیدش نه خوابگزار
رود چنانکه خداوند شرق رفت برزم
زمانه گشت مر او را دلیل و ایزد یار
به پیش آن سپه گجوه صف سیل صفت
سپهر تاختن و مار زخم و مور شمار
مبارزانش به نیروی پیل و زهره ببر
به پای آهو و کبر پلنگ و قد چنار
همه سپرتن و شمشیر دست و تیر انگشت
همه سپه شکن و دیو بند و شیر شکار
بوقت آنکه زمین تفته بد ز باد سموم
هوا چو آتش و گرد اندر و بجای شرار

ز تف بروز بجوش آید آب در جیحون
 به شب ز پشه درو بد توان گرفت قرار
 بدولت ملك مشرق و سعادت او
 نه پشه بود و نه گرما، نه زین دوهیچ آثار
 فرو گذشت به آموی شهریار جهان
 بقال اختر نیک و به نصرت دادار
 فروغ دولت او همچو روز وقت زوال
 مصاف لشکر او همچو کوه وقت بهار...

عنصری بنسبت آگاهی و مهارتش به معرفت علوم عقلی گونه های
 ازافکار و جملات دانشی و علمی در اشعارش راه یافته ، که این مفاهیم
 علمی از طریق آمیزش با تخیلات شاعرانه صورت گرفته و یا به هدف
 بیان آرزوهای شعری از این واژگان استفاده برده شده است بگونه مثال
 :

گرچه سامان جهان اندر خرد باشد خرد
 تا از او سامان نگیرد سخت بی سامان بود
 تا باصل اندر روان را با خرد خویشی بود
 تا بطبع اندر زمستان ضد تابستان بود ...
 مردمی چیست مردمی عرض است
 جز دل پاک اوش جوهر نیست
 ذات آزادگی است صورت او
 گرچه آزادگی مصور نیست...

میان زاغ سیاه و میان باز سپید
 شنیده ام ز حکیمی حکایت دلبر

بباز گفت همی زاغ هـردو یارانیم
 که هردو مرغیم از جنس و اصل یکدیگر
 جواب داد که مرغیم جُز بجای هنر
 میان طبع من و تو میان بیست مگر
 خورند از آنکه بماند زمن ملوک زمین
 تو از پلیدی و مردار پُر کنی ژاغر(*)
 مرانشست بدست ملوک و دیر و سراسر است
 ترا نشست بویرانه و سُنُودان (**) بر...

تا نـسـرای سخن دهـانت نبود
 تا نـگـشـایی کمر میـانت نـبود
 تا از کـمـرو سخن نـشـانت نبود
 سـوگـند خـورم که این و آنت نبود

ازمشک و حصار گُل خود روی که دید
 بر گُل. خَطّی زمشک خوشبوی که دید
 گُل روی بتی با دل. چون روی که دید
 بر پشت زمین نیز چنان روی که دید

در عشق تو کس پای ندارد جز من
 بر شوره کسی تخم نکارد جز من
 با دشمن و با دوست بدت میگویم
 تا هیچ کست دوست ندارد جز من

(*) ژاغر : چینه دان
 (**) سُنُودان : دخمه ، گورستان

بهرامی

ابوالحسن علی بهرامی سرخسی آریایی نژاد ، از شاعران بزرگ عصر اول غزنوی است و وفاتش در اوایل قرن پنجم هـ.ق. اتفاق افتاده . بهرامی در علوم ادبی ماهر و معروف بود و گفته اند که هر کس بخواهد در شعر استاد شود بعد از فراهم آوردن مقدماتی که مورد نظر « نظامی عروضی » است باید در گرد تصانیف استاد ابوالحسن سرخسی بهرامی گردد . شمس الدین محمد فرزند قیس استاد بزرگ عروض نام « بهرامی » را چند بار در شمار عروضیان عجم آورده است . (45)

از کتب او در علوم ادبی :

1 - غایة العروضین یا غایة العروضیین

2 - کنز القافیة

3 - خجسته نامه ، را ذکر کرده اند. اشعاروی در تذکره ها و کتب ادبی پراکنده است و از آن جمله ابیات ذیل را بطور نمونه بیان می کنیم :

ما هردو بتا گل دو رنگیم

بنگر بچه خواهمت صفت کرد

یک نیمه آن تویی سرخی

وین نیم دگر منم چنین زرد

آن خوشه بین چنانکه یکی خیک پر نبید
 سر بسته و نبرده بدو دست هیچکس
 برگونه سیاهی چشمست غژب (*) او
 هم برمثال مردمک چشم ازو تَکَس(**)

همیشه خرم و آباد باد ترکستان(46)
 که قبله شمنانست و جایگاه بتان
 بتان او همه گویا و شکرین سخند
 بیوسه راحت جان و بغمزه آفت جان
 یکی بیامد از ایشان واین دلم بر بود
 بجان و دل بنهاد آتشی زبانه زنان
 بتی شمن کش و جادو فریب و سحر نما
 برخ بهار (***) بهاروبقهر باد خزان ...
 دو چشم تنگ و دهن تنگ و تنگدل بحدیث
 شکسته زلف و بگاه سخن شکسته زبان
 بغمزه تیر و مژه تیر و قدّ و قامت تیر
 برو کمان و ببازو فرو فگنده کمان

(*) غژب : دانه انگور تازه

(**) تکس : هسته انگور

(***) بهار : در اینجا بمعنی گل است

از آن کمان کمان گشته پشت عاشق او
وزین کمانش عدو گشته از شمار کم آن...
دلم ببرد و دل خویش را نداد بمن
برفت و ماند غم عشق و آتش و هجران
دلم تنور شد و هردو چشم چشمه آب
چگونه خاست گه نوح جز چنین توفان

عسجدی

ابونظر عبدالعزیز فرزند منصور العسجدی مروزی تاجیک تبارآریایی نژاد از شاعران خراسان - نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم ه.ق. بوده (47) و (فوت او پس از سال 432 ه.ق. اتفاق افتاده است) . وی از معاصران محمود غزنوی و مداح او بود. وقصیده یی معروف وی در فتح سومنات ، که بسال 416 ه.ق. صورت گرفته بود ، ساخته بوده است بدین مطلع :

تاشاه خسروان سفر سومنات کرد
کردار خویش را علم معجزات کرد (48)

بعضی ابیات او در کتب لغت و ادب پراکنده است. واز آنها کمال قدرت وی در سخن پردازی و صنایع شعری آشکار است . اینک بنقل برخی از آ اشعار او در اینجا مبادرت میشود :

باران قطره قطره همی بارم ابر وار
هرروز خیره خیره ازین چشم سیل بار
ز آن قطره قطره قطره باران شده خجل
ز آن خیره خیره خیره دل من ز هجر یار
یاری که ذره ذره نماید مرا نظر
هجرانش باره باره بمن بر نهاد بار

ز آن ذره ذره چو کوه آیدم بددل
 ز آن باره باره باره بچشم آیدم بخار
 دل گشته رخنه رخنه بزاری بتیغ هجر
 ز آن مشک توده توده بر آن گرد لاله زار
 ز آن رخنه رخنه شده عقل و دین مرا
 ز آن توده توده بدل بر غم نگار
 دندانیش دانه دانه دُرست جانفزای
 لبه‌اش پاره پاره عقیقت آبدار
 ز آن دانه دانه دُر یتیم زرد
 ز آن پاره پاره پاره یاقوت سرخ خوار...

صُبْحست و صبا مشک فشان می گذرد
 دریاب کوه از کوی فلان می گذرد
 برخیز چه خُسبی که جهان می گذرد
 بویی بستان که کاروان می گذرد

دل دوش هزار چاره سازی می کرد
 با وعده دوست عشق‌بازی کرد
 تا بر کف پای تو تواند مالید
 دل را همه شب دیده نمازی می کرد

منوچهری



ابوالنجم احمد فرزند قوص فرزند احمد دامغانی آریایی نژاد از جمله شعرای طراز اول خراسان در نیمه اول قرن پنجم هجریست ، در سال (432 ه.ق.) وفات نمود. دولتشاه مولد او را بلخ دانسته . (49)

منوچهری بر ادب عربی و اشعار شاعران عرب و بر احوال و آثار شاعران فارسی احاطه داشت و نیز بر علوم دینی و ادبی واقف بود و خود بعلومی که در آنها تبحر داشت اشاره صریح دارد:

من بدانم علم طب و علم دین و علم نحو

تو ندانی دال و ذال و راء و زاء و سین و شین

وسعت شناخت علمی و ادبی - تاریخی منوچهری از داشته های معرفتی عصرش نمود بزرگی وی را برجسته تر می سازد . با این شایستگی او در دربار سلطان مسعود غزنوی (426 ه.ق.) چندان منزلت یافت که محسود اقران قرار گرفت و در قصیده یی مقام و منزلتش را چنین به تصویر می گیرد :

حاسدان بر من حسد کردند و من فردم چنین
داد مظلـومان بده ای عـزّ میر مؤمنین

منوچهری شاعری است لطیف طبع و شیرین سخن با حفظ قوی و ذوق
سرشار از عشق و محبت به مناظر طبیعت . (50)
همه کس کمان رنگین قوس قزح را دیده و کم و بیش آن را ستوده است .
ولی کدام کس توانسته آنرا همچون استاد منوچهری شاعرانه و استاد
پسند در قالب کوتاه ترین عبارت ، لطیف و زیبا بیان کند و بسراید:
بامدادان برهوا قوس قزح

بـر مـثال دامن شاهنشهی
پنج دیبای ملون بر تنش
بـاز جـسته دامن هـر دیبهی

همچنان طلوع خورشید را از عقب کوه با مهارت خاص نقش خواطر
سازد و بگوید:

سـر الـبرز زد قـرص خورشید
چـو خـون آلود دزدی سر ز ممکن
بـکـردار چـراغ نـیم مـرده

که هر ساعت فزون گرددش روغن (51)

منوچهری، شعر فارسی سبک خراسانی را به کمال رسانید و به اظهار
علم و فضل در شعر اصرار داشت و از اینرو نام بسیاری از شاعران
فارسی و تازی را در اشعار خود آورده و لغات و وواژه های مهجور
عربی را استعمال کرده است. اما هیچ یکی از اینها از جذابیت شعر او
نکاسته است. تشبیهات وی بدیع و زیباست . وی ظاهراً مبتکر « مسمط
است. دیوان او مکرر بطبع رسیده است و قریب سه هزار بیت دارد.

از اشعار اوست :

آمد نوروز ماه با گل سوری به هم
باده سوری بگیر بر گل سوری بچم

آمد نوروز و هم از بامداد
آمدنش فرّخ و فرخنده باد
باز جهان خرّم و خوب ایستاد
مرد زمستان و بهاران بـزاد
زابر سیه روی سمن بوی راد
گیتی گردید چو دار القرار

روی گل سرخ بیاراستند
زلفک شمشاد بپیراستند
کبکان بر کوه بتک خاستند
بلبلکان زیر و ستا خواستند
فاختگان همبر بنشاستند
نای زنان بر سر شاخ چنار

لاله بشمشاد بر آمیختند
ژاله بگلزار در آویختند
برسران مشک فروبیختند
وز بر این درّ فرو ریختند

نقش و تماثیل برانگیختند
از دل خاک و دوزخ کوهسار

قمریکان نای پیاموختند
صلصالکان مشک تبت سوختند
زردگلان شمع برافروختند
سرخ گلان یاقوت اندوختند
سرو بنان جامه نو دوختند
زینسو ز آنسو بلبل جویبار

طوطیکان برگلکان تاختند
آهوکان گوش بر افراختند
گورخران میمنه ها ساختند
زاغان گلزار بپرداختند
بیدلکان جان و روان باختند
با ترکان چگل و قندهار (52)

شاد باشید که جشن مهرگان آمد
بانگ و آوای درای کاروان آمد
کاروان مهرگان از خیزران آمد
یا ز اقصای بلاد چینیان آمد
نه از این آمد، بالله نه از آن آمد
که ز فردوس برین وز آسمان آمد
مهرگان آمد، هان در بگشاییدش
اندر آریید و تواضع بنماییدش

از میان راه اندر بر باییدش
 بنشاند و به لب خسرو بخاییدش
 خوب دارید و فراوان بستاییدش
 هر زمان خدمت لختی بیفزاییدش

شب‌ی گیسو فرو هشته بدامن
 پلاسین معجر و قیرینه گرزن
 به کردار زنی زنگی که هر شب
 بزاید کودک بلغاری آن زن
 کنون شویش بمرد و گشت فرتوت
 وز آن فرزند زادن شد سترون
 شب‌ی چون چاه بیژن تنگ و تاریک
 چو بیژن در میان چاه او من
 همی برگشت گرد قطب جدی
 چو گرد بابزن مرغ مسمن
 بنات النعش گرد او همی گشت
 چو اندر دست مرد چپ فلاخن
 دم عقرب بتابید از سر کوه
 چنان چون چشم شاهین از نشیمن ...

هنگام بهار است و جهان چون بت فرخار
 خیز ای بت فرخار، بیار آن گل بی‌خار
 در سایه گل باید خوردن می چون گل
 تا بلبل قوالت برخوانند اشعار

تا ابر کند می را با باران ممزوج
تا باد به می درفکند مشک به خروار

آن قطره باران بین از ابر چکیده
گشته سر هر برگ از آن قطره گهربار

آن قطره باران که فرو بارد شبگیر
برطرف چمن بر دو رخ سرخ گل نار

و آن قطره باران که چکد از بر لاله
گردد طرف لاله از آن باران بنگار

پنداری تبخاله‌یی خردک بدمیده است
برگرد عقیق دو لب دلبر عیار

و آن قطره باران که برافتد به گل سرخ
چون اشک عروسی است برافتاده به رخسار

و این هم یک دوبیتی بهاریه برای حسن ختام :
بهار آمد گلی با خود نیاورد
چرا آورد گل، اما گل درد
خزان جای بهاران را گرفته است
کدامین دست جایشان را عوض کرد؟ (53)

امینی نجّار (بلخی)

ابو سراقه عبدالرحمان فرزند احمد بلخی الامینی النجّار تاجیک تبار از شاعران خراسان و مدّاح سلطان محمود غزنوی بوده است. یک قصیده او را بخوانش می گیریم :

زره پوش ترک من آن ماه پیکر
 زره دارد از مشک بر ماه انور
 که دیدست مشک مسلسل زره سا
 که دیدست ماه منور زره ور
 بمشک اندرش تیروبهرام وزهره
 بمه اندرش ستوسن و مشک و عبهر
 دو یاقوت خوانم لبش را؟ نخوانم
 که یاقوت را کی بود طعم شگر
 بنزد من آمد کمر بسته روزی
 یکی صدره پوشیده یک رنگ اخضر
 فلک خواندمش زآن کجا بود تابان
 رخانش چو ماه و کمر چون دو پیکر
 مرا گفت ای کوفته راه دانش
 سفر کرده و گشته گیتی سراسر

نگویی که این اهل معنا بدنیا (54)
 مسافرنه اندر جهان مجاور (?)
 بدو گفتم ای سرو سیمین ندانی
 که رنج سفر مان از آنست همبر
 که در چرخ ساکن زان جم بسی اند
 ز هفت مسافر بود حکم اختر
 ز شاهان و از خسروان زمانه
 جز آنک از مقدم جز آنک از مؤخر...

روزبه نکتی (لاهوری)

ابو عبدالله روزبه نکتی لاهوری یکی از قدیمترین شاعران فارسی زبان خراسان بزرگ می باشد . وی از مداحان سلطان مسعود فرزند سلطان محمود غزنوی (421 - 432 هـ . ق . 55) بوده و در نیمه اول قرن پنجم میزیسته است . از اشعار او ابیات ذیل را نقل می کنیم :

روی آن ترک نه رویست و بر او نه بر است (*)
 که برین نار بیارست و بر آن گل بپرست
 بطرازی قد و خر خیزی زلفین دراز
 رستخیز همه خوبان طراز و خزرست
 و ر بجای مه و خورشید بود یار مرا
 اندرین معنا هم جای حدیث و نظرست
 ماه کی سرو قدو سیم تن و لاله رخست
 ماه کی نوش لب و نار بر (**) و جعد و رست
 مهر اورا دل ما مستقرست این نه عجب
 آن شگفتست کجا مستقر او سقر (***)ست
 و آن عجب تر که طلسمیست هوا را که همی
 بنسوزد اگر اورا چو سقر مستقرست ...

(*) در لباب الالباب ص 57 - 58 .

(**) بر : میوه ، بار

(***) در اصل مقر

عیوقی

عیوقی (*) معاصر سلطان محمود (378 - 421 ه.ق.) یکی از شاعران پارسی گوی دوره اول غزنوی ، سرزمین خراسان می باشد . او داستان معروف « ورقه و گلشاه » را بنظم آورد. علاوه بر آن مثنوی دیگری به بحر رمل مسدس و قصایدی نیز داشته است . داستان ورقه و گلشاه سرگذشتی عاشقانه است از اصل عربی که پیش از دوره رسالت پیغامبر اسلام اتفاق افتیده بود . ورقه پسر شیخ قبیلۀ بنی شبیه و گلشاه دختر عمّ او بود که از کودکی یکدیگر را دوست داشتند. از داستان « ورقه و گلشاه » در آثار مولانا جلال‌الدین بلخی یاد شده و کتابی بنام « حکایۀ عجیبۀ از احوال گلشاه و ورقه » از فارسی بترکی ترجمه و در سال 1324 در تاشکند چاپ شد و همین قصه در ادبیات قرون وسطایی اسپانیا و فرانسه بنام (Floire et Blancheflor) مثنوی ورقه و گلشاه ببحر متقارب ساخته شده و شاعر نام خود و ممدوح خود را در ادبیات ذیل آورده است (57) :

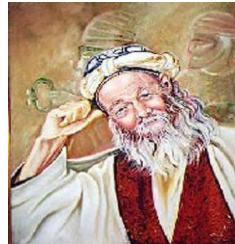
تو عیوقیا گرت هوشست و رای
 بخدمت بی پای و بمدحت گرای
 بدل مهر سلطان غازی بجوی
 بجان مدح سلطان محمود گوی

(*) عیوقی : منسوب به عیوق : [عبری نگهبان] ستاره ایست سرخ رنگ و روشن در کنار راست کهکشان که پس از ثریا بر آید و پیش از آن غروب کند .

ابوالقاسم آن شاه دین و دُول
 شهنشاه عالم امیر ملل
 نبیند جهان و نزاید سپهر
 چو او را د و فرزانه و خوب چهر
 در اقبال و در فضل و در هر فنی
 جهانست در زیر پیراهنی ...

ایا ماه گل چهر دلخواه من
 دراز از تو شد عمر کوتاه من
 اگر وصل من خوار آید ترا
 نهد بخت بر مشتری گاه من
 منم شاه گردنکشان جهان
 توشاه ظریفانی و ماه من
 کج رفتی ای دل گسل یار من
 مگر سیرگشتی ز دیدار من
 نجستم بتا هرگز آزار تو
 چرا جستی ای دوست آزار من
 چگونه بی من بتا کارتو
 که با جان رسید از عنا کار من
 ز من زار تر گردی اندر فراق
 اگر بشنوی ناله و زار من
 برتست زنهار جان و دلم
 نگه دار زنهار زنهار من
 گرم درچه غم نخواهی فگند
 چرا کندی اندر زرخ چاه من

ابوسعید ابوالخیر



ابوسعید فضل الله فرزند ابوالخیر محمد فرزند احمد میهنی تاجیک تبار خراسانی صوفی و شاعر بزرگ مشهور قرن چهارم و پنجم (357-440 ه.ق./ 967 - 1048 م.) خراسان (58)، در میهنه از توابع ابیورد متولد شد و وفاتش هم در همانجا اتفاق افتاده است.

پدرش عطار بود و دوستدار اهل تصوف و بدین ترتیب ابوسعید در مجالسی که پدر ترتیب میداد با مبادی تصوف آشنا شد. پس از تحصیل در علوم دینی و ادبی در میهنه، مرو و سرخس، نزد ابوالفضل محمد بن حسن سرخسی در سرخس، ابوعلی عبدالرحمن سلمی در نیشابور و ابوالعباس قصاب در آمل خراسان به ریاضت و سلوک پرداخت. سپس در خانقاه خود در میهنه و نیشابور به ارشاد پرداخت و نفوذ بی مانندی در میان طبقات مختلف مردم به دست آورد.

تسلط او بر تفسیر، حدیث، فقه و ادبیات باعث شد تا مجالس و عظم او همیشه همراه با اینگونه مسایل باشد. ابوسعید در مجالس خود همیشه از اشعار شاعران دیگر و گاه از اشعار خود بهره می گرفت و به این ترتیب او از نخستین بزرگان صوفیه است که اندیشه خود را جامه شعر می پوشیده و از این حیث پیشقدم سنایی و عطار بوده است.

اشعاری به عربی و فارسی به ابوسعید نسبت داده اند بسیار است و حدود 1500 بیت میرسد. که انتساب بسیاری از این اشعار به او مورد تردید است. با این حال چند رباعی را که در کتاب « اسرار التوحید » مستقیماً به او نسبت داده است می توان از او دانست.

شرح حال « ابوسعید ابوالخیر » به تفصیل در کتابهای « اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید » از محمد فرزندانور و نیز « حالات و سخنان شیخ ابوسعید ابوالخیر » از کمال الدین محمد- که هر دو از نوادگان او هستند- و نیز در « طبقات صوفیه » آمده است.

چند نمونه ای از ابیات ابوسعید ابوالخیر را بخوانش میگیریم :

وا فریادا ز عشق، وا فریادا

کارم به یکی طرفه نگار افتادا

گَر دادِ من شکسته دادا، دادا

ورنه من و عشق هر چه بادا، بادا

چشمی دارم همه پر از دیدن دوست

با دیده مرا خوشست چون دوست در اوست

از دیده و دوست فرق کردن نتوان

یا اوست درون. دیده یا دیده خود اوست

جسم همه اشك گشت و چشمم بگریست
 در عشق تویی جسم همی باید زیست
 از من اثری نماند این عشق ز چیست
 چون من همه معشوق شدم عاشق کیست

از واقعه ای تو را خبر خواهم کرد
 و آنرا به دو حرف مختصر خواهم کرد
 با عشق تو در خاک نهان خواهم شد
 با مهر تو سر ز خاک برخوام کرد

جانم به لب از لعل خموش تورسید
 از لعل خموش باده نوش تورسید
 گوش تو شنیده ام که دردی دارد
 درد دل من مگر بگوش تورسید

ایزد که جهان به قبضه قدرت اوست
 دادست ترا دو چیز کان هردو نکوست
 هم سیرت آنکه دوست داری کس را
 هم صورت آنکه کس ترا دارد دوست (59)

از سخنان ظریف شیخ است که می گفت : " ... اعرابی را کنیزکی
 بود نامش زهره ، او را گفتند خواهی که امیرالمومنین باشی و کنیزکت
 بمیرد؟ گفت نخواهم . زیرا که زهره من رفته باشد و کار امت شوریده و
 آشفته شود ... " .

شیخ ابوسعید ابوالخیر در تاریخ تصوف خراسان و اسلام شخصیتی بارز و درخشان است. وی از قدیمترین کسانی است که اصول تصوف را در این سرزمین اشاعه داد، و قول و سماع را در خانقا متداول ساخت. او بود که با معتقدات صوفیانه همبستگی و تحرک اجتماعی را می آمیخت و بر سر منبر بیت و غزل می خواند و از عشق و شوریدگی سخن می گفت. و اوست که دوران ترک دنیا و گوشه گیری و تنها زیستن دانایان و اندیشه وران را به سرآورد و آنان را به میان مردم کشاند. ستایش شادی و شوق به زندگی و دوست داشتن یکدیگر و همدلی و هم نوایی عمومی رسمی بود که پس از شیخ ابوسعید به آداب تصوف رنگ و روشنی تازه بخشید. (60)

خاورشناس بزرگ و نویسنده معروف آلمانی «هرمان اته» (1844 - 1917) (*) درباره ابوسعید ابوالخیر چنین آورده است:

"وی نه تنها استاد دیرین شعر صوفیانه بشمار میرود، بلکه صرف نظر از رودکی و معاصرینش، میتوان او را از مبتکرین رباعی که زاینده طبع خراسانیان است دانست. ابتکار او در این نوع شعر از دو لحاظ است:

یکی آنکه وی اولین شاعر است که شعر خود را منحصرأ به شکل رباعی سرود. دوم آنکه رباعی را بر خلاف اسلاف خود نقشی از نو زد

(*) «هرمان اته» در فرانکفورت آلمان در سال 1844 میلادی قدم به عرصه وجود گذاشت و تحصیلات عالی خود را در باستانشناسی بپایان رسانید، سپس مسافرت های زیادی به نواحی خاور میانه کرد. تألیفات ارزشمندی درباب سابقه تاریخی این ممالک نوشت. وی در سال 1917 میلادی وفات یافت.

که آن نقش، جاودانه باقی ماند. یعنی آن را کانون اشتعال آتش عرفان وحدت وجود قرار داد و این نوع شعر از آن زمان نمودار تصورات رنگین عقیده به خدا در همه چیز بوده است. اولین بار در اشعار اوست که کنایات و اشارات عارفانه بکار رفته، تشبیهاتی از عشق زمینی و جسمانی در مورد عشق خداوندی ذکر شده و درین معنی از ساقی بزم و شمع شعله ور سخن رفته و سالک راه خدا را عاشق حیران و جویان، میگسار و مست، و پروانه دور شمع نامیده که خود را به آتش عشق می افکند.

بدیهی است در عقاید شاعرانه ابو سعید ابوالخیر مطالب مبهم و تاریک موجود است و تعیین خط مرز میان عشق زمینی و آسمانی، بین مستی می و مستی عشق خدایی بسی دشوار است؛ ولی این قضیه به استثنای معدودی از استادان نظیر حافظ که به طریقه اول تمایل دارد و سنائی، عطار و جلال‌الدین بلخی که به دومی متمایلند، در حق اغلب غزل سرایان و قصیده گویان متأخرتر هم صدق میکند. در هر صورت از رباعیهای ابوسعید ابوالخیر نور تصوف واقعی می‌درخشد مانند اعراض، اعراض از علایق زمینی و صرف نظر از لذات هر دو جهان، و استخفاف نسبت به رسوم ظاهری ادیان و مذاهب، و تقدیس مجاهدات آزادمردان راه خدا که در نظر آنان کعبه و بتخانه و خالق و خلق یکیست و عقیده به وحدت کلی و اعتقاد به اینکه این مظاهر کثیره در عالم ازل با ذات حق یکی بوده اند و جدایی و کثرتی وجود نداشته است. باید این را هم گفت که میان سروده های ابوسعید ابوالخیر گاهی احساسات عمیق مؤثری مشهود است که نمونه کامل حکم و امثال و نغمه های شاعرانه است. " (61)

ابوریحان بیرونی



ابوریحان محمد فرزند احمد بیرونی تاجیک تبار آریایی نژاد ریاضیدان، اختر شناس و فیلسوف جلیل القدر در (362 هـ.ق. / 973 م.) در کاتح کرانه دریای «آمو» متولد گردید، و در سال (440 هـ.ق. / 1048 م.) در غزنین وفات نمود.

ابوریحان بیرونی از دانشمندان شهیر جهان و سرزمین آریان - خراسان در علوم حکمت و اخترشناسی و ریاضیات، تاریخ و جغرافیا بود و مقام شامخ داشت، نزد ابو نصر منصور علم آموخت در ایام نوجوانی از حلقه ای که نیم درجه به نیم درجه مدرج شده بود، استفاده کرد تا ارتفاع خورشیدی نصف النهار را در کاتح رصد کند.

بیرونی گردش خورشید، گردش محوری زمین و جهات شمال و جنوب را دقیقاً محاسبه و تعریف کرده است. خورشیدگرفتگی هشتم اپریل سال 1019 میلادی را در کوههای لغمان رصد و بررسی کرد و ماه گرفتگی سپتامبر همین سال را در غزنه به زیر مطالعه برد.

این متفکر شهیر با شناخت عقلانی خود برای بار نخست ششصد سال پیش از «گلیله» (1544 - 1642 م) ریاضی دان و فزیکدان ایتالیایی ، به کروی بودن زمین پی برده بود. بیرونی در سن هفده سالگی « کره زمین» را که دارای قطر پنج متر بوده ساخت. او جمله ممالک شناخته شده آن وقت را همراه با شهر زادگاهش « کاتح» در سطح آن کره ترسیم و شناسایی نمود . بگمان اغلب این هم از امکان دور نخواهد بود که تیوری (کروی بودن زمین) که بار اول بوسیله یک نابغه تاجیک تبار آریایی نژاد درسرزمین خراسان شناسایی شده ، به اروپا رسیده باشد. بقول « مجله دانش تاریخی » منتشر به زبان آلمانی مینویسد که :

" ابوریحان بیرونی اگر حیات میداشت با دست آورد های شایسته علمی اش در عرصه های گونه گون وبه ویژه « اختر شناسی » بدون شک سزاوار اخذ جایزه الفرید نوبل (1833 - 1894 م .) می گردید. " (62) وی اوایل عمر خود را در کنف حمایت مأمونیان خوارزم معروف به خوارزم شاهیان گذرانید در دستگاه آنان مرتبت بزرگ و حرمت وافر یافت وبا « ابن سینا » فیلسوف برجسته و طیب آریانای بزرگ به مکاتبات تنندی در باره ماهیت و انتقال گرما و نور نیز پرداخت و سپس چند سال در گرگان ، در دربار قابوس فرزند وشمگیر فرزند زیار (جلوس 388- 433 هـ.ق.) بسربرد و کتاب « الآثار الباقیه » را بنام آن پادشاه تألیف کرد.

پس از چندی به خوارزم بازگشت و در دربار ابوالعباس مأمون فرزند مأمون مدتی بزیست. و سلطان محمود غزنوی (63) زمانی که بر آل سامان دست یافت ، بیرونی را در سال (408 هـ . ق.) با چند تن از فاضلان دربار خوارزمشاه بغزنین برد . مدت زمانی در دربار محمود غزنوی زندگی کرد و در غالب غزوات محمود به هندوستان (1017 م .) در ملازمت او بود.

بیرونی دقت و اصالت نظر خویش را مدیون مطالعات فلسفی میدانست ، اما او در فلسفه پیرو روش متعارف عهد خویش یعنی آن روش که به وسیله کندی و فارابی و نظایر آنان تحکیم و تدوین شده بود نبود ؛ بلکه به باورهای ویژه و روش جداگانه و ایرادات خود بر ارسطو ممتاز است .

بیرونی ستاره شناس ، ریاضیدان و تاریخ دان جهان بود. سیزده سال در پنجاب هندوستان اقامت نمود . او در این مدت زمان به آموزش افکار فلسفی ، نجوم ، مذهب و زبان پرداخت .

بیرونی به نقاط مختلف هندوستان سفر کرد و در آنها اقامت گزید و عرض جغرافیایی حدود 11 شهر هند را تعیین نمود . اومی نویسد در زمانی که در قلعه نندنه به سر می برد، از کوهی در مجاورت آن به منظور تخمین زدن قطر زمین استفاده کرد. نیز روشن است که او زمان زیادی را در غزنه گذرانده است تعداد زیاد رصدهای ثبت شده ای که به توسط او در آنجا صورت گرفته است با رشته ای از گذرهای خورشید به نصف النهار شامل انقلاب تابستانی سال 398 آغاز می شود و ماه گرفتگی روز 30 سنبله همان سال را نیز در بر دارد. او به رصد اعتدالین و انقلابین در غزنه ادامه داد که آخرین آنها انقلاب زمستانی سال 400 هـ.ق. بود .

بیرونی اولین دانشمندی بود که زبان « سنسکرت » (زبان هندی) را به زبان « عربی » ترجمه و گردان کرد. او دایره معلومات خود را وسعت داد و مواد لازم را برای تألیف کتاب « تحقیق ماللهند » فراهم آورد.

بقول پروفیسور ادوارد ساخو (Edward Sachau C.) سابق استاد در دانشگاه « برلین » مترجم کتاب « بیرونی - هندیا » در سال 1879 م . مینویسد :

" بیرونی نه تنها یک خردمند، بل یک نابغه بود و در مدت زمان اقامتش در هندوستان تمام اشکال شعور اجتماعی و رویکرد های فکری آن سرزمین را اعم از (فلسفه ، مذهب ، ادبیات ، جغرافیه ، تاریخ شناسی ، اختر شناسی ، قانون ...) را دقیق آموخت ، باز شناسی و بیان کرد. پروفیسور « ساخوو » تأکید میکند که در هشتصد سال بعد از « بیرونی » تا کنون هیچ کسی نتوانسته با این وسعت اندیشه دست آورد علمی داشته باشد . "

دانشنامه علوم - چاپ مسکو، ابوریحان را دانشمند همه قرون و اعصار جهان خوانده است. در بسیاری از کشورها نام بیرونی را بر دانشگاه‌ها، دانشکده‌ها و تالار کتابخانه‌ها نهاده و لقب «استاد جاوید» به او داده‌اند. شمار آثار وی اعم از مقاله یا رساله و کتاب ، موجود یا مفقود آنچه بیرونی خود نوشته است 160 عنوان می شود، اگر مجموع 25 عنوان رساله دیگر از استادش ابونصر عراق و دوستش ابوسهل مسیحی را هم - که هر دو به نام او کرده اند - و خود در آثارش آورده بر آن شمار بیفزاییم ، روی هم 185 عنوان اثر متسم به نام بیرونی یاد گردیده است. از این شمار ، 40 عنوان اثر از بیرونی به صورت نسخ خطی در کتابخانه های جهان موجود است که 30 اثر تاکنون بطبع رسیده ؛ و 25 اثر از این رقم به زبان های اروپایی و فارسی ترجمه شده است.

اینک فهرست عام آثار بیرونی در دو بهر :

- « الف » (فهرستی که بیرونی خود از آثار خویش نوشته) - به شماره های ترتیبی 1 تا 138 ،
- « ب » (فهرست پیوست از آثاری که باز یافته های پسین است) - به شماره های ترتیبی 139 تا 185 نموده می آید :

الف - (فهرست كه بيرونى خود از آثار خویش نوشته) :

- 1 - المسائل المفیده والجوابات السديده (در علل زيچ خوارزمی ساخته) ، 250 صفحه .
- 2 - ابطال البهتان بايراد البرهان على اعمال الخوارزمی فى زيجه ، 360 صفحه .
- 3 - الوساطة بين الخوارزمی و (ابوالحسن) الاهوازى ، 600 صفحه .
- 4 - تكميل زيچ « حَبَش » بالعلل وتهذيب اعماله من الزلل ، 250 صفحه .
- 5 - جوامع الموجود لخواطرهاهنود فى حساب التتجيم (درباره « سند هند ») ، 550 صفحه .
- 6 - تهذيب زيچ الاركنند (پيراستن ترجمه زيچ هندی ارکنند) ،
- 7 - مقاليد علم الهيئه ، 155 صفحه .
- 8 - خيال الكسوفين عند الهند (درباره دو مدار متحد و متساوى) ، كتاب .
- 9 - امر الممتحن وتبصير « ابن كيسوم » المفتتن (درباره « زيچ ممتحن ») ، 100 صفه .
- 10 - اختلاف الاقاويل لاستخراج التحاويل ، 30 صفحه .
- 11 - التحليل والتقطيع للتعديل (درباره تعديل خورشيد ...) ، 70 صفحه .
- 12 - تهذيب الطرق المحتاج اليها فى استخراج هيئة الفلك عند المواليد وتحاويل السنين وغيره ها من الاوقات ، 60 صفحه .
- 13 - مفتاح علم الهيئه (براى قاضى ابوالقاسم عامرى) ، 30 صفحه .
- 14 - تهذيب فصول الفرغانى (براى ابوالحسن مسافر) ، 200 صفحه .
- 15 - افراد المقال فى امر الظلال ، 200 صفحه .
- 16 - استعمال دوائر السموت لاستخراج مراكز البيوت ، 100 صفحه .
- 17 - طالع قبه الارض وحالات الثوابت ذوات العروض ، 30 صفحه .
- 18 - اعتبار مقدار الليل والنهار فى جميع الارض لتعريف كون السنه

- يوماً تحت القطب بغير تشكيل ، مقاله .
- 19 - تحديد نهايات الاماكن لتصحيح مسافات المساكن ، 100 صفحه .
- 20 - تهذيب الاقوال فى تصحيح العروض والاطوال ، 200 صفحه .
- 21 - تصحيح المنقول من العرض والطول ، 40 صفحه .
- 22 - تصحيح الطول والعرض لمساكن المعمور من الارض ، مقاله .
- 23 - تعيين البلد من العرض والطول كلاهما ، مقاله .
- 24 - استخراج قدر الارض برصد انحطاط الافق عن قُلل الجبال ، 60 صفه .
- 25 - غروب الشمس عند منارة اسكندريه ، 40 صفحه .
- 26 - الاختلاف الواقع فى تقاسيم الاقاليم ، 20 صفحه .
- 27 - اختلاف ذوى الفضل فى استخراج العرض والميل .
- 28 - الاجوية والاسئلة لتصحيح سمت القبلة ، 30 صفحه .
- 29 - ايضاح الادله على كيفيه سمت القبلة ، 25 صفحه .
- 30 - تهذيب شروط العمل لتصحيح سموت القبل ، 40 صفحه .
- 31 - تقويم القبلة بيُست بتصحيح طولها وعرضها ، 15 صفحه .
- 32 - الانبعاث لتصحيح القبلة ، 45 صفحه .
- 33 - تلاقى عوارض الزلّة فى كتاب دلائل القبلة ،
- 34 - تذكرة فى الحساب والبعْد بارقام السندوالهند ، 30 صفحه .
- 35 - استخراج الكعاب واضلاع ماوراءه من مراتب الحساب ، 100 صفحه .
- 36 - كيفية رسوم الهند فى تعلم الحساب ،
- 37 - ان رأى العرب فى مراتب العدد اصوب من رأى الهند فيها ، 15 صفحه .

- 38 - راشيكات الهند (= تناسب هاى هندی) ، 15 صفحه .
- 39 - سكليت الاعداد (؟) ، 30 صفحه .
- 40 - ما فى براهم سدهاند من طرق الحساب (= ترجمه « برهمگيت سد هانت ») 40 صفحه .
- 41 - منصوبات الضرب ،
- 42 - تجريد الشعاعات والانوار عن الفضائح المدونه فى الاسفار ، 55 صفحه .
- 43 - تحصيل الشعاعات بأبعد الطرق عن الساعات ، 10 صفحه .
- 44 - مطرح الشعاع ثابتاً على تغير البقاع ، 15 صفحه .
- 45 - تمهيد المستقر لتحقيق معنى الممر ، 60 صفحه .
- 46 - استيعاب الوجوه الممكنه فى صنعة الاصطربلاب ، 80 صفحه .
- 47 - تسهيل التصحيح الاصطربلابى و العمل بمركباته من الشمالى والجنوبى ، 10 صفحه .
- 48 - تسطيح الصور وتطبيع الكور ، 10 صفحه .
- 49 - فيما اخرج ما فى قوة الاصطربلاب الى الفعل ، 30 صفحه .
- 50 - استعمال الاصطربلاب الكرى ، 10 صفحه .
- 51 - تعبير الميزان لتقدير الزمان ، 15 صفحه .
- 52 - تحصيل الآن من الزمان عند الهند ، 100 صفحه .
- 53 - تذكرة فى الارشاد الى صوم النصارى والاعباد ، 30 صفحه .
- 54 - الاعتذار عما سبق لى تاريخ الاسكندر ، 10 صفحه .
- 55 - تكميل حكايات عبدالملك الطبيب البستى فى مبدأالعالم وانتهائه ، 100 صفحه .
- 56 - دلالة الآثار العلويه على الاحداث السفليه (در باره ستارگان دنباله دار) 30 صفحه .
- 57 - ابطال ظنون فاسدة خطرت على قلوب بعض الاطباء فى امر الكواكب الحادثة فى الجو ، 70 صفحه .

- 58 - الكلام على الكواكب ذوات الاذناب والذوائب ، 65 صفحة .
- 59 - مضيآت الجوّ الحادثة في العلو ، مقاله .
- 60 - تصفح كلام ابو سهل القوهي في الكواكب المنقضة ، 15 صفحة .
- 61 - تحقيق منازل القمر ، 180 صفحة .
- 62 - الفحص عن نوادر ابو حفص عمر بن فرّخان ، 240 صفحة .
- 63 - النسب التي بين الفلزات والجواهر في الحجم ، 30 صفحة .
- 64 - استخراج الاوتار في الدائره بخواص الخطّ المنحنى فيها ، 80 صفحة .
- 65 - تذكرة في المساحة للمسافر المقوى ، 10 صفحة .
- 66 - نقل خواص الشكل القطاع الى ما يغنى عنه ، 20 صفحة .
- 67 - انّ لوازم تجزىء المقادير لا الى نهاية ، قريية من امر الخطين اللذين يقربان ولا يلتقيان في الاستبعاد ، 10 صفحة .
- 68 - صفة اسباب السخونة الموجودة في العالم واختلاف فصول السنة ، 45 صفحة .
- 69 - البحث عن الطريقة المتعرفه المذكورة في كتاب الآثار العلويه ، 40 صفحة .
- 70 - المسائل البلخيه في المعنى المتعلقة بانكسار الصناعة ، 70 صفحة .
- 71 - الجوابات عن المسائل الواردة من منجمى الهند ، 120 صفحة .
- 72 - الجوابات عن المسائل العشر الكشميريه ،
- 73 - التفهيم لاوائل صناعة التتجيم (در باره احكام نجوم) ، اين كتاب را او در دو نسخه فارسي و عربى در علم هيات و نجوم و هندسه در سال 420 هـ.ق. بنام ريحانه دختر حسين خوارزمى نگاشت .
- 74 - تقسيط القوى والدلالات بين اجزاء البيوت الاثنى عشر ، 15 صفحة .
- 75 - حكاية طريق الهند في استخراج العمر ، مقاله .
- 76 - سير سهمى السعادة والغيب ، مقاله .

- 77 - الارشاد الى تصحيح المبادئ ء اشتمل على النموذارات ، 50 صفحه .
- 78 - تبیین رأى بطلميوس فى السالخداه ، 7 صفحه .
- 79 - المواليذ لبراهيمهر (ترجمه كتابچه هندی) .
- 80 - وامق و عذرا (ترجمه داستان) ،
- 81 - قسيم السرور و عين الحياه (ترجمه داستان) ،
- 82 - اور مزديار ومهريار (ترجمه داستان) ،
- 83 - صنمى الباميان (ترجمه داستان) ،
- 84 - داذمه وكرامى دخت كهلى الوادى (ترجمه داستان) ،
- 85 - نيلوفر، فى قصه ديبستى وبربهاكر (ترجمه داستان) ،
- 86 - قافيه الالف من الاتمام فى شعر ابى تمام (الطائى) ،
- 87 - الاستبحار فى قدالاشجار ،
- 88 - تحصيل الراحة بتصحیح المساحه ،
- 89 - التحذير من قبل الترك ،
- 90 - القرعة المصرحة بالعواقب ،
- 91 - القرعة المثمنة لاستنباط الضمائر المخمنه وشرح مزامير القرعة المثمنه ،
- 92 - كلب ياره ، وهو مقالة للهند فى الامراض التى تجرى مجرى العفونة ،
- 93 - تحقيق ماللهند من مقالة مقبولة فى العقل او مرذولة ، 700 صفحه . در باره علوم و عقايد و آداب هندیان كه آن را هم پروفيسور « ادوارد ساخو » ترجمه کرده و در لندن چاپ شده است .
- 94 - علّة علامات البروج فى الزيجات من حروف الجمل ، 15 صفحه .
- 95 - كلام فى المستقرّ والمستودع ، 10 صفحه .
- 96 - باسديو الهند عند مجيئه الادنى ، مقاله .
- 97 - كتاب شامل فى الموجودات المحسوسة والمعقوله (ترجمه) ،

- 98 - كتاب با تنجل فى الخلاص من الارتباك (ترجمه) .
- 99 - التنبيه على صناعة التمويه وهى احكام النجوم ، كتاب .
- 100 - تنوير المنهاج الى تحليل الا زياج ،
- 101 - التطريق الى تحقيق حركة الشمس ،
- 102 - البرهان المنير فى اعمال التسيير ،
- 103 - تنقيح التواريخ وامثال ذلك ، كتاب .
- 104 - القانون المسعودى ، (پس از 61 سالگى = 423 ق ، در دست تكميل داشته) . « قانون مسعودى » در باب هيئت ونجوم شامل يازده باب كه هر باب بفصول متعدد تقسيم مى شود واين كتاب حكم دائرة المعارف بزرگى از هيئت ونجوم دارد ، كه ابوريحان كتاب مذكور را بسلطان محمود غزنوى تقديم كرد.
- 105 - الآثار الباقية من القرون الخالية ، اين كتاب درمورد تاريخ آداب و عادات ملل و پاره اى مسائل رياضى و نجوم كه در حدود سال 390 هجرى به نام شمس المعالى قابوس بن وشمگير (388-403 ق.) تاليف کرده وبعد آنرا مستشرق معروف آلمانى « ادوارد ساخو » در سال 1878 ميلادى در « لايپزيك » ترجمه کرده و مقدمه اى بر آن نوشته است. (64)
- 106 - الارشاد الى مايدرك ولاينال من الابعاد ،
- 107 - الكتابة فى المكايل والموازين وشرائط الطيار والشواهين ،
- 108 - جمع الطرق السائرة فى معرفة أوتار الدائره ،
- 109 - تصوّر امر الفجر والشفق فى جهتي الشرق والغرب من الافق ،
- 110 - تكميل صناعة التسطيع ،
- 111 - جلاء الاذهان فى زيچ البتانى ،
- 112 - تحديد المعمورة وتصحيحها فى الصورة ،
- 113 - علل زيچ جعفر المكنى بابى معشر ،

- نوشته هاى كه ابونصر عراق به نام ابوريحان كرده :
 - 114 - السموت ، كتاب .
 - 115 - علّة تنصيف التعديل عند اصحاب السند هند ، كتاب .
 - 116 - تصحيح كتاب ابراهيم بن سنان فى تصحيح اختلاف الكواكب العلويه ، كتاب .
 - 117 - براهين اعمال حبش بجدول التقويم ، رسالة .
 - 118 - تصحيح ما وقع لابی جعفر الخازن من السهو فى زيچ الصفائح ، رسالة .
 - 119 - مجازات دوائر السموت فى الاصطرلاب ، رسالة .
 - 120 - جدول الدقائق ، رسالة .
 - 121 - البراهين على عمل محمد بن الصباح فى امتحان الشمس ، رسالة .
 - 122 - الدوائر التى تحدّ الساعات الزمانيه ، رسالة .
 - 123 - البرهان على عمل حبش فى مطالع السموت فى زيجه ، رسالة .
 - 124 - معرفة القسى الفلكيه بطريق غير طريق النسبة المؤلفة ، رسالة .
 - 125 - حلّ شبهة عرضت فى الثالثة عشر من كتاب الاصول ، رسالة .
- نوشته هاى كه ابوسهل مسيحى به نام او كرده :
 - 126 - مبادئ الهندسه ، كتاب .
 - 127 - رسوم الحركات فى الاشياء ذوات الوضع ، كتاب .
 - 128 - سكون الارض أوحركتها ، كتاب .
 - 129 - التوسط بين ارسطو طاليس وجالينوس فى المحرك الاول ، كتاب .
 - 130 - دلالة اللفظ على المعنى ، رسالة .
 - 131 - سبب برد ايام العجوز ، رسالة .
 - 132 - علّة التربية التى تستعمل فى احكام النجوم ، رسالة .
 - 133 - آداب صحبة الملوك ، رسالة .

- 134 - قوانين الصناعة ، رسالة .
 135 - دستور الخط ، (باسم سلطان شهاب الدوله ابو الفتح مودود فرزند مسعود نوشته است .) رسالة .
 136 - الغزليات الشمسية ، رسالة .
 137 - الرسالة النرجسية ،
 138 - الرسالة المعنونة بمن وعن (كه ابو على گيلی به نام او کرده).

ب - (فهرست ييوست از آثارى كه بازيافته هاى يسين است) :

- 139 - استيعاب فى تسطيح الكرة ،
 140 - الزيج العلائى (براى علاء الدين نيشابورى) .
 141 - الزيج المسعودى (گويا همان : 104 - القانون المسعودى) .
 142 - تسطيح الكرة ، كتاب .
 143 - الدرر فى سطح الأكر ، كتاب .
 144 - اختصار المجسطى (بطليموس) .
 145 - لوازم الحركتين ، كتاب .
 146 - الاستشهاد باختلاف الارصاد ، كتاب .
 147 - مسائل سأل عنها ابن سينا / الاسئلة والاجوبة .
 148 - الشموس الشافية للنفوس ، كتاب .
 149 - ارشاد فى احكام النجوم ،
 150 - تاريخ ايام السلطان محمود واخبار ابيه ، كتاب .
 151 - صفيحة التسيير ، رسالة .
 152 - المدخل الى علم النجوم وعلى حدود النحوس والمواضع القاطعة التجارب ، كتاب .
 153 - العجائب الطبيعیه والغرائب الصناعيه ، كتاب .

-
- 154 - تقاسيم الاقاليم ، كتاب .
- 155 - اعتبار مقدار الليل والنهار بصريق تبعد عن مواضع المنجمين والقابهم ، كتاب .
- 156 - الجماهر فى الجواهر ، كتاب .
- 157 - نزهة النفوس والا فكار فى خواص المواليذ الثلاثة : المعادن والنبات والاحجار ، كتاب .
- 158 - الصيدلة فى الطب ، كتاب .
- 159 - الحجار ، كتاب .
- 160 - المسامرة فى اخبار خوارزم ، كتاب .
- 161 - اخبار المقتنع ، ترجمه (از فارسى به عربى) .
- 162 - اخبار المبيضة والقرامطه ، كتاب .
- 163 - شرح شعر ابى تمام (الطائى) ، كتاب .
- 164 - التعلل با حالة الوهم فى معانى نظم اولى الفضل ، كتاب .
- 165 - مختار الاشعار والآثار ، كتاب .
- 166 - مجموعة من الاشعار (بيرونى) .
- 167 - الدستور (قس : 135 - دستور الخط) .
- 168 - فهرست كتب محمد بن زكرياء الرازى ، رسالة
- 169 - حكاية الآلة المسماة السدس الفخرى ،
- 170 - رياضة الفكر والعقل ،
- 171 - اجوية المسائل الخوارزميه ،
- 172 - الاعتراض على كتاب ابن سينا فى حجة الحق ،
- 173 - مجموعة من الحكم (بيرونى)
- 174 - كتاب سامخيه (ترجمه) .
- 175 - اصول الهندسه لاقليدس الى لغة الهند (ترجمه) .

- 176 - المجسطی لبطلمیوس الی لغة الهند (ترجمه) .
 177 - الاضطراب لابو ریحان الی لغة الهند (ترجمه) .
 178 - جواب مسائل الهندسه (رساله ابونصر عراق) .
 179 - فصل من کتاب لابو نصر فی کرّیه السماء (رساله ابو نصر عراق) .
 180 - کتاب ابو ریحان الی ابو سعید (السجری ، نامه ای در مثلثات کروی) .
 181 - غرّة الزیجات (بجایانند با نا رسی) ، ترجمه از سانسکریت به عربی (موجود) .
 183 - ترجمة ما فی پولیسته - سد هانتیه (الی العربیة) .
 184 - آراء المنقذمین ... (؟) .
 185 - تصویر الکواکب والبلدان .
 بیرونی (65) این دانشمند جلیل سرزمین آریان - خراسان صورتی از مؤلفات خود را تا سال 427 ق . که مصادف به شصت و پنجمین سال زندگانی او بوده داده و آن شامل یکصد و سیزده کتابست . بدون شک از آثار علمی ای که در فوق تذکر رفت او در شقوق مختلفه حیات اجتماعی و طبیعی به زبان فارسی ، هندی و عربی از خود بجا گذاشته ، براستی که یک شتر هم از انتقال آن عاجزاست..." .

ابو ریحان بیرونی کاشف قاره ی آمریکا :

ابوریحان بیرونی اولین کسی بود که بقوه بی علم و فراست ذاتی وجود ، سرزمینی را حدس زده بود که چند قرن بعد از وی در سال 1492 میلادی و 897 هجری قمری بنام قاره ی آمریکا کشف شد .
 ابوریحان در کشف آمریکا سهم مهم و قابل توجهی دارد . پیشینگان همه

معتقد بودند که بخش خشکی معمور و قابل سکونت زمین منحصر به ربع شمالی است که آنرا ربع مسکون میگفتند ولی ابوریحان دانشمندی است که به نیروی علم و فراست حدس زد و اعتقاد داشت که در ربع شمالی دیگر یا در نیم کره جنوبی زمین یعنی در نقطه مقابل مقاطر ربع شمالی که فقط آنرا مسکون و معمور می دانستند نیز خشکی وجود دارد و دو ربع دیگر کره زمین را آب دریا فرا گرفته و وجود همین دریا ها ما بین دو قاره جدایی انداخته و مانع از ارتباط دو قسمت خشکی با یکدیگر شده است .

گفته های این دانشمند در دو جای کتاب ارزشمندش « ماللهند » ثبت و بحث شده است و نیز در کتاب « تحدید نهایات الاماکن » که تاریخ تحریرش به سال 409 هجری قمری است در این باره که آیا در نیم کره جنوبی زمین نیز خشکی قابل عمارتی هست بحث مفصلی کرده است ، باری خشکی مقاطر با ربع شمالی که ابوریحان حدس زده بود با همان سرزمینی منطبق میشود که واقع بین اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام است و پس از 462 سال توسط کریستوف کلمب کشف شد و آنرا « آمریکا » نامیدند .

کریستوف کلمب هم چنانچه معروف است از روی قواعد و اطلاعات و بصیرت علمی آن قاره را کشف نکرده ، چرا که اصلاً از وجود چنین سرزمینی آگاهی نداشت و احتمال آن را هم نمی داد و بطوریکه گفتند او به مقصد هندوستان سفر کرده بود و در اثر اتفاقاتی که رخ داد در آن قاره سر در آورد که آنرا هیچ نمی شناخت ، اما ابوریحان از روی قواعد متقن و بصیرت علمی بوجود چنین سرزمینی پی برده و آنرا در حدود 5 قرن پیش از کریستوف کلمب صریح و واضح خبر داده بود ، پس درود به این دانشمند و فیلسوف شایسته و درود بر تمامی خردمندان

و بزرگ مردان آریایی نژاد سرزمین آریان و خراسان بزرگ که با علم و دانش و خرد خود به جهان بشریت ادای خدمت نموده و مینمایند که باعث سرفرازی، افتخار و عزت همه شهروندان متساوی الحقوق کشور امروزی ما و حوزه تمدنی آسیا و جهان بشریت می باشند. چندی پیش اعلام شد که دست نویس قدیمی مربوط به دانشمند معروف ایتالیایی «لوناردو داوینچی» به مبلغ 31 میلیون دلار به فروش رفته است و آنچه حایز اهمیت است و به ارزش این اثر می افزاید نظرات علمی لوناردو داوینچی است که بنا بر آن لوناردو 100 سال قبل از گالیله اثر انعکاس نور خورشید به ماه را مطرح کرده است. اینست اهمیت ارزش معرفت در نزد جهان پیشرفته.

از جمله آثار مهم «بیرونی» کتاب (التفهیم لأوایل الصناعه التنجیم) است. کتاب التفهیم حاوی مطالبی در هندسه، شرح احوال آسمان و زمین و احکام نجوم است و در آن از حرکت فلک، قطر زمین و سیارات فواصل آنها، کسوف و خسوف، منازل قمر و سایر مسائل نجوم سخن گفته شده است.

در صفحه 83 این کتاب در باب اینکه ماه چگونه همی فزاید و همی کاهد می گوید:

"تنه پی ماه گرد است چون گوی و نه روشن و این روشنایی که بر او دیده آید از آفتاب بر وی همی افتد، چنان که بر زمین افتد و بر کوه و بر دیوارها و مانند آن."

همانطور که ملاحظه می شود ابوریحان حدوداً 500 سال پیش از لیو ناردو داوینچی انعکاس نور خورشید به ماه و ستارگان را عنوان کرده است که خود جای تأمل و اندیشیدن دارد.

بیرونی گردش خورشید، گردش محوری زمین و جهات شمال و جنوب را دقیقاً محاسبه و تعریف کرده است. خورشیدگرفتگی هشتم اپریل سال 1019 میلادی را در کوههای لغمان رصد و بررسی کرد و ماه گرفتگی سپتامبر همین سال را در غزنه به زیر مطالعه برد.

و بایست دولت و مسؤولان فرهنگی ما با توجه به اهمیت شناخت ارزش فرهنگ علمی پیشتاز تاجیکان خراسان زمین مراتب شامخ و مقام و جای شایسته آنها در صف دانشمندان و نوابغ جهان مورد باز کاوی قرار دهند. و در زمینه از طریق یونسکو سعی بلیغ و هدفمند نمایند.

خواننده گرامی این موضوعها و اکتشافات تنها قطره ایست از یک اقیانوس بیکران علم و معرفت سرزمین ما !!! پس به مردمان وطن و گذشته های پر معرفت علم و فرهنگ پر بار خود ببالید و افتخار کنید.

ابن سینا



شیخ الرئيس امام الحکماء ابوعلی حسین فرزند عبدالله فرزند حسن فرزندعلی معروف به «ابن سینا بلخی» تاجیک تبار آریایی نژاد در «بلخ» باستان و سرزمین آریان - خراسان در سال (370 هـ ق / 990 میلادی) متولد و در سال (428 هـ ق . / 1048 میلادی) در همدان چشم از جهان بست.

بی شک آموزش و معرفت «ابن سینا» ثمره ارزنده بارز از نقش دانش آریان و خراسان بزرگ در اعتلای حوزه فرهنگی تمدن آسیا است . وی نه تنها اعتباری برای تمدن خراسانیان و جهان اسلام ، بل مقام ارزنده ای را در صف فیلسوفان توانای جهان در تاریخ تمدن بشریت احراز میکند . به دلیل وسعت اندیشه «ابن سینا» و تاثیر مندی وی در متفکران و اندیشمندان پس از خود که حیطه آن به جز قلمرو اسلام ، اروپا را نیز در بر گرفته بود . او را در اروپای صنعتی در قطار دانشمندان جهان از قبیل (الکندی، محمد بن زکریای رازی ، ابونصر فارابی ، البیرونی و غزالی) به عنوان برجسته ترین خردمند سرزمین شرق یاد میکنند .

چنانچه در محل آموزشی دانشکده طب دانشگاه پاریس دوتصویر از دو فیلسوف وطیبب حوزه فرهنگ خراسانی آویزان است. کسه یکی آن « محمد بن زکریای رازی 251 هـ. ق. / 865 م - 313 هـ. ق. / 925 م. » و دیگری « ابن سینا بلخی » اند ، که هردو از یک نژاد میباشند. ابن سینا در ده سالگی قرآن را از بر نمود و تا سن شانزده سالگی نزد ابو عبدالله « ناتلی » بسیاری از آثار فقهی ، منطقی ، هندسی ، نجوم و فلسفی را آموخت. مطالعه کتبی چون : « مدخل منطق ارسطو » ، « اصول هندسه اقلیدس » و کتاب معروف « المجلسطی بتلیموس » همگی در این دوران صورت گرفته است .

ابن سینا در 18 سالگی ، در منطق ، طبیعات و ریاضیات چهره دست بوده است و آنگاه بر الهیات روی آورده و به خواندن کتاب « مابعد الطبیعیه » ارسطو (384 - 322 قبل از میلاد) پرداخته وحتا به گفته خودش چهل بار آنرا خوانده بود. تغییرات سیاسی و اوضاع اجتماعی و سیاسی آن زمان طوری شکل می گرفت که بر اثر تهاجم ترکتباران و استیلای آنها بر سرزمین آریان او مجبور به ترک یک شهر به شهر دیگر میشد. و آثار ذی قیمت خویش را درین سفر ها تحریر کرد . وی در عنفوان شباب نوح فرزند منصور پادشاه سامانی را معالجه کرد واز کتابخانه گرانبهای او بهره ها برد . (66)

عدد مؤلفات ابن سینا همراه با رساله های کوچک آن بالغ به « دوصد و سی و هشت » اثر میشود که همواره مورد توجه بوده و شرح متعددی بر آنها نوشته اند . از میان تألیفات ابن سینا کتاب « شفا » در فلسفه و کتاب « قانون » در طبابت شهرت جهانی یافته است. کتاب شفا در هجده جلد در ابواب علوم و فلسفه (منطق ، ریاضی ، طبیعات و الهیات) نوشته شده است. منطق شفا امروز نیز همچنان بعنوان یکی از معتبرترین کتاب های منطق اسلامی مطرح است و طبیعات و الهیات آن هنوز مورد توجه علاقه مندان قرار دارد.

کتاب قانون نیز که تا قرن‌ها از مهمترین کتابهای طبی به شمار میرفته است، شامل مطالبی در باره قوانین کلی طب، داروهای ترکیبی و غیر ترکیبی و امراض مختلف است. این کتاب در قرون دوازدهم میلادی همرا با آغاز نهضت ترجمه به زبان لاتین ترجمه شد و تا امروز به زبانهای انگلیسی، فرانسوی و آلمانی نیز برگردانده شده است.

کتاب «قانون» که مجموعه مدونی از کل دانش طبی باستانی آسیا و یکی از عالیتترین دستاوردهای فرهنگ (آریایی - خراسانی) است، بعنوان متن درسی طبی در دانشگاههای اروپایی مورد استفاده قرار می گرفت و تا سال (1650 میلادی) در کنار آثار جالینوس (131 - 210 میلادی) طبیب یونانی و «موندینو» در دانشگاههای «لون» و «مون پلیه» تدریس میشد.

آثار ابوعلی سینا بلخی در عرصه های مختله علوم و حیات اجتماعی کثیر است و خوشبختانه که نزدیک به همه آثارش باقی مانده و اکثر آنها بطبع رسیده و برخی بزبان های مختلف ترجمه شده است.

کتاب ورسالات عرفانی و تفاسیر او قرار ذیل است :

- 1 - حثّ الذکر، 2 - ماهیة الحزن، 3 - حیّ بن یقظان، 4 - الخلوة، 5 - الدعا، 6 - الزهد، 7 - الصلاة و ماهیتها، 8 - رسالة الطیر، 8 - رسالة فی العشق، 9 - العلم اللدنی، 10 - رسالة سلامان و ايسال، 11 - رسالة فی کلمات الصوفیه، 12 - فی مخاطبات الارواح بعد مفارقة الا شباح، 13 - بیان المعجزات و الکرامات، 14 - مواقع الالهام، 15 - تفسیر ثم استوی الی السماء و هی دخان، 16 - تفسیر صورة الاخلاص، 17 - تفسیر صورة الاعلی، 17 - تفسیر صورة الفلق معروف به المعوذة الاولى، 18 - تفسیر سورة الناس معروف به المعوذة الثانية.

افزون بر رسالات و تفاسیر تعبیری وی ما بذکر کتب علمی او مبادرت میجوئیم :

1 - الاشارات والتنبيهات هنجار ها و رویکرد های فکری « ابن سینا بلخی » در مورد حکمت (فلسفه) است که در منطق و علم طبیعی والهی تحریر گردیده.

2 - التعليقات یا ابحاث فی الحکمة شامل منطق و طبیعیات و الهیات .

3 - الانصاف از جمله بزرگترین اثر علمی ابن سینا است که او در آن بمقایسه اقوال قداماء یونان و اسکندریه با حکمای مشرق در شرح حکمت مشاء(*) توجه کرده است .

4 - رسالة الحدود شامل هفتاد واژه در اقسام فلسفه.

5 - کتاب الشفا یکی از مهمترین کارکرد های علمی ابن سینا در حکمت و شامل بخش منطق و طبیعیات و ریاضیات و الهیاتست . واز آن ترجمه هایی عبری و آلمانی و لاتین و فرانسوی و فارسی در دست است .

6 - الحکمة العروضية کتابیست که ابن سینا آنرا در سن بیست و یک سالگی باسم ابوالحسین احمد فرزند عبدالله العروزی همسایه خود در بخارا نوشت .

7 - الحکمة المشرقية یا الفلسفة المشرقية

8 - عیون الحکمة در منطق و طبیعی و الهی

9 - المباحثات ، مجموعه یست از جواب های ابن سینا بر سؤالاتی متفرق فلسفی ،

(*) حکمت مشاء : در لغت بمعنی راه رونده است . فلسفه ارسطو را « حکمت مشاء گفته اند زیرا وی عقاید خود را در حال راه رفتن بیان می کرد .

10 - کتاب النجاة حاوی خلاصه‌ جامعی از اطلاعات و عقاید ابن سینا در منطق و فلسفه است .

11 - و همچنان آثار او نظیر : احوال النفس یا کتاب حال المعیاد یا رساله فی علم النفس - اختلاف الناس فی امر النفس - مقالة فی النفس - فی معرفة النفس الناطقة - المبدء الاول - حقایق علم التوحید - سر القدر - المبدء والمعاد - رساله الاضحویة فی امر المعاد - اثبات النبوة - الاخلاق والانفعالات النفسانية - السياسة و جز آنها ... " (67) را میتوان نام برد .

ابن سینا همچنین در زمینه های مختلف علمی اقداماتی ارزنده و ماندگار بعمل آورده است : " ابن سینا اقلیدس را ترجمه کرد . رصد های نجومی را به عمل آورد و اسبابی نظیر « ورنیه » (*) کنونی ابداع کرد . در زمینه حرکت ، نیرو ، خلاء ، نور ، حرارت و چگالی (تکاثف) تحقیقات اومبتکرانه است . رساله اودرباره کانیها یا مواد معدنی تا قرن سیزدهم در اروپا مهمترین مرجع علم زمین شناسی بود. " (68)

ابن سینا در آموزش فلسفی خویش بدین باور است که « قوه ادراکی » میان انسان و حیوان مشترک است و آن بدو قسم است . یکی قوه ادراک خارجی که بوسیله حواس انسان عمل می شود و دیگری قوه ادراک باطنی است که توسط آن قوا صورت های جزئی پدیده ها و یا معنا های جزئی را درک میکند و یا آنها را نگهداری می نماید . به گونه مثال :

(*) ورنیه : اسبابی که برای اندازه گیری اجسام با دقت (یک بر ده = $1/10$) میلیمتر بکار رود .

گوسفند صورت گرگ را بوسیله حس بینایی که چشم باشد می بیند ولی ترس از گرگ را بوسیله قوای باطنی درک مینماید و حس ظاهری (بینایی) بهیچ وجه در این معنای جزیی که ترس از گرگ باشد دخالت ندارد.

ابن سینا روح انسان را به مثابه جوهر مجرد می شناسد که به هیچ وجه در قید ماده و جسم نمیباشد. خلقت روح را قبل از بدن می داند. اعتقاد او برین است که « روح » کلی و ملکوتی است و تعلق به بدن ندارد مانند تعلق آفتاب به آئینه ، در حالیکه آفتاب در محل خود باقی و پابرجاست پرتوش در آئینه منعکس است . (69)

برحق که ابن سینا در جمیع ابواب حکمت (فلسفه) نظری و عملی دارای تألیفات و اندیشه های نوینی می باشد . او در اسلوب شناخت ، علم را تابع واقعیت میدید و میگفت که علم حصول صورت شیء در ذهن است . و کمال شناخت تابع کمال موجود است که آنرا می شناسیم . * منظور غائی از حکمت عملی در نظر ابن سینا همانا « وصول بخیر » است و نتیجه نهائی از حکمت نظری رسیدن « بحقیقت » احوال اعیان موجودات .

او حکمت نظری را شامل علوم ریاضی ، فزیک ، حکمت الهی ؛ و حکمت عملی را شامل علوم اخلاقی ، اقتصاد ، سیاست میداند.

ابن سینا از دید گاه حکمت نظری « ریاضیات » را منقسم بر چهار میدانند : 1 - علم العدد ، 2 - علم الهندسة ، 3 - علم الهيئة ، 4 - علم الموسيقى . و حکمت عملی بنظر او بر اساس سیاست مُدُن و تدبیر منزل و تهذیب نفس قرار دارد .

ابن سینا علاوه از دست آورد های علمی در ابواب فلسفی طبی و دینی ، اشعاری نیز بتازی و فارسی از خود باقی گذاشته است ، از جمله آثار

* من به این اعتقاد ام که شاید لنین رهبر شوروی سابق تعریف " شعور " را که میگفت : مجموعه انعکاسات جهان خارج است در ذهن انسان " شاید از اندیشه ابن سینای بزرگ اقتباس کرده باشد .

منظوم او منظومه هایی است که در مسائل علمی ساخته است و غیر از آن ارجوزه ها و قصائد علمی ، او چند قطعه ورباعی و قصیده بفارسی و عربی دارد که در کتب تراجم و کُرّاسه ها و سفینه ها پراکنده است .

اشعار فارسی منسوب به ابن سینا جمعاً بیست و دو قطعه ورباعی و عدد ابیات همه آنها مجموعاً شصت و پنج است . و ما اینک بذکر بعضی از آنها می پردازیم :

غذای روح بود باده رحیق الحق
که رنگ و بوش کند رنگ و بوی گل رادق
برنگ زنگ زداید زجان اندهگین
همای گردد اگر جرعه یی بنوشد بق
بطعم تلخ چو پند پدر ولیک مفید
بپیش مبطل باطل بنزد دانا حق
می از جهالت جهال شد بشرع حرام
چومه که از سبب منکران دین شد شق
حلال گشته بفتوای عقل بر دانا
حرام گشته باحکام شرع بر احمق
شراب را چه گنه زآنکه ابلهی نوشد
زبان به هرزه گشاید دهد زدست ورق
حلال بر عقلاء و حرام بر جهال
که می محک بود و خیر و شرّ ازو مشتق
غلام آن می صافم کزو رخ خوبان
بیک دو جرعه برآرد هزارگونه عرق

چو بوعلی می ناب ار خوری حکیمانه
 بحقّ حقّ که وجودت شود بحقّ ملحق

دل گرچه درین بادیّه بسیار شتافت
 یک موی نـدـانست ولی موی شکافت
 اندر دل من هزار خورشید بتافت
 و آخر بکمال ذره یی راه نیافت

تاباده عشق در قدح ریخته اند
 و ندر پی عشق عاشق انگـیخته اند
 باجان و روان بوعلی مهر علی
 چون شیر و شکر بهم بر آمیخته اند

ایکاش بدانی که من کیستمی
 سرگشته بعالم از پی چیستمی
 گر مقبلم آسوده و خوش زیستمی
 ورنه بهزار دیده بگریستمی

مائیم به عفو تو تولا کرده
 وز طاعت و مصیبت تبرّا کرده
 آنجا که عنایت تو باشد ، باشد
 ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

اشعار عربی ابن سینا که بدو منسوب است از اشعار فارسی او
 بیشترست برخی از آنها عبارتند از :

1 - قصیده عینیۀ روحیۀ ابن سینا . این قصیده مهمترین قصائد عربی این خردمند خراسانی است که در آن کیفیت هبوط روح و حلول آن در جسم و عود آن به عالم مجرد روحانی با بیان شیوا آمده است . این قصیده بعنوان « القصيدة العينية الروحية في النفس » در کتابخانۀ ملی ایران و کتابخانهای « برلین و منچستر » و « سلطان احمد سوم و حمیدیه » و غیره موجود است . و اینک چند بیتی از آن قصیده را بگونه مثال نقل می کنیم :

وَرَقَاءُ ذَاتُ تَعَزُّزٍ وَتَمَتُّعٍ	هَبَطْتُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ
وَهِيَ الَّتِي سَفَرْتُ وَلَمْ تَبْرَقْ	مَحْجُوبَةٌ عَنْ كُلِّ مُقَلَّةٍ عَارِفٍ

كَرِهْتَ فَرَا قَكَ وَهِيَ ذَاتُ تَفَجُّعٍ	وَصَلَّاتٍ عَلَى كُرهِ إِلَيْكَ وَرُبَّمَا
أَلْفَتَ مَجَاوِرَةَ الْخَرَابِ الْبَلَقَعِ (70)	أَنَفَتِ وَمَا سَكَنْتَ فَلَمَّا وَأَصَلَّتْ

ابونصر مشکان

شیخ العمید ابو نصر مشکان تاجیک تبار از نویسندگان بزرگ خراسان بزرگ در عهد غزنوی است و در ادب فارسی و تازی دست داشت. او بزرگترین نویسنده درباری بود که سبکی بدیع در نثر را پدید آورد. ابونصر مشکان در عهد سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی از سال 401 - 431 هـ.ق. متصدی « دیوان رسائل » در بار بود. و تا آخر عمرش این شغل را با کمال امانت و تدبیر بر عهده داشت. ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود بارها « ابونصر مشکان » را ستوده و او را استاد خود خوانده و چند نامه از او را نیز در این کتاب آورده است.

از آن جمله است « نامه اعیان دولت غزنوی بسلطان مسعود و دعوت او بغزنین » ، « نامه سلطان مسعود بقدر خان » ، « نامه سلطان مسعود به آلتونشاه خوارزمشاه » (71)

بهرام گور

بهرام گور - بهرام فرزند یزدگرد سابور، وهرام، بهرام پنجم - پانزدهمین پادشاه ساسانی آریایی بود که جلوس او (421 وفات او 438 م.) اتفاق افتاده است. عوفی، شمس قیس، دولت‌شاه و رضا قلی‌خان هدایت او را نخستین شاعر پارسی‌گو دانسته‌اند و همگی بیت زیر را به او نسبت داده و آن را نخستین شعر فارسی خوانده اند:

منم آن پیل دمان ومنم آن شیر یله
نام من بهرام گور و پدرم بوجبله (72)

این بیت، با تفاوت در بعضی کلمات، به چند صورت نقل شده که احتمالاً در طی زمان اصلاح شده و تغییر یافته است. داستانهای بسیاری درباره شجاعت بهرام گور - در جنگها، عشق‌بازیه‌ها و شکارهای او نقل کرده‌اند که هم در ادبیات و هم در نقاشی سرزمین‌های فارسی‌زبانان رواج و شهرت یافته و قرنهای بسیار، زیور پرده‌های نقاشی و قالی‌ها بوده است. اندیشه بهرام گور و اندرزنامه مشهور او را در «شاهنامه» جست‌وجو کرد. او در این‌جا گوهر پاک اندیشه‌های عارفانه و انسان‌گرایانه خویش را بیان می‌دارد و سندی جاودانه از آیین کهن آریایی‌ها را به یادگار می‌نهد که از پاره‌های باشکوه شاهنامه است.

در زمان «بهرام گور» است که نوازندگان و رامشگران در کوچه و

بازار برای مردم شادی می‌آفرینند و برای نخستین بار در زمان ساسانیان به مردم عادی اجازهٔ آموختن و رفتن به مدرسه داده می‌شود. شهرسازی و پیشه‌ها رونق می‌گیرد. امنیت و آرامش گسترش می‌یابد. دوران وی بنا بر اسناد موجود از بهترین دوران‌های پیشرفت تاریخ کهن سر زمین آریان - خراسان است.

ذوق ادبی و موسیقی بهرام گورد در تاریخ آریانی بزرگ معروف است، چنانکه نوشته اند، چهار صد نوازنده و خواننده از هند به خراسان آورد. در زمان او موسیقی دان ها بر سایر طبقات مقدم بودند و او به آنها بسیار محبت می کرد.

بهرام گور ، در دوران ولیعهدی خویش در «حیره» نزد نغمان لخمی ، از ملوک «حیره» به سر می برد به دوشیزه ای خنیاگر (آواز خوان و نوازنده) به نام آزاده دلبسته بود. آوازه این مهر به حدی بود که هنرمندان و نگارگران آثار خود را به این مطلب مزین می کردند. بهرام گور به مقام موسیقی دانان توجه زیاد داشت و از شنکل (shankal) فرمانروای هند خواست تا عدد خنیاگر (آوازخوان و نوازنده) را به دربار او اعزام دارد. گویند دوازده هزار هنرمند به خراسان زمین آمدند.

به اتفاق نظر دوران پادشاهی بهرام گور، با نگاه دگردوستی ، یادآور عصر سعادت و بهروزی انسان سرزمین بزرگ آریان و خراسان بوده است .

از شاهنامه بر می آید که در دربار ساسانیان مثل زدن داستانهای کهن و تاسی جستن به رفتار و کردار قهرمانان آن رسم بوده و مثلاً بهرام گور به ویژه به آن حکایتها عشق می ورزیده است. حتی بنا بر ضبط برخی نسخه ها آموختن این تاریخ داستانی پس از آموختن دبیری و آئین و فنون شکار و چوگان و جنگ، بخشی بوده است از آموزش و تعلیم و تربیت بهرام گور .

در داستان های بهرام گور در شاهنامه می بینیم و می خوانیم که او هم این رامش و شادی تام را برای مردم می خواست و هم برای خود و از ستم و جنگ بیزار بود. (73)

بهرام گور خلاف دوران های کهن تر داستانی در شاهنامه ، شاهی است که خود قهرمان قدراول داستان هاست و نه پهلوان. از خود داستان ها بر می آید که دانسته و آگاهانه به ابداع و خلق این داستانها توجه می ورزیده است.

شکل گیری و مقبولیت چنین تصویری از يك پادشاه آرمانی، در گذر دوران، این انگیزه را در حکمرانان پس از بهرام به وجود آورده است که نسبت با او را، اگر چه بهره ای از واقعیت نبرده باشد، مبنای مشروعیت سیاسی خود قرار دهند. به این ترتیب علاوه بر دین، که اساس و بنیاد مشروعیت دولت ها را در آریانا زمین و خراسان بزرگ تشکیل می داده است، برخی از سلاطین و حکمرانان در صدد تمسك به منابع دیگری برای تقویت مشروعیت دولت خویش برآمده اند، چنان که بوئیان سعی داشتند با انتساب خود به بهرام گور، پادشاه ساسانی، مشروعیت مضاعفی برای خود پدید آورند. (74)

در **هفت پیکر نظامی** می خوانیم که بهرام گور در يك خشکسالی دهشتناک ، انبارهای غله را گشود و مواد غذائی به مردم ارزانی داشت و بدینوسیله اجازه نداد که طی چهار سال قحطی کسی از گرسنگی بمیرد. به پاس این خدمتی که بهرام به زندگی کرده بود، هاتفی (آواز دهنده) به او ندا داد که به مدت چهار سال مرگ از دیار وی رخت بر خواهد بست :

چون تو در چار سال خرسندی

مرده ای را ز فاقه نپسندی

چار سالت نوشته شد منشور
 کز دیار تو مرگ باشد دور
 از بزرگان ملک او با خرد
 کس شنیدم که چارسال نمرد (75)

باید دانست که در عرفان خراسان بزرگ، همواره موسیقی از نیروهای مهم معنوی بوده است. در همین روزگار پادشاهی ساسانیان فارس و وپادشاهی اشکانیان تاجیک، موسیقی بصورت کل درآریانا وخراسان رشد بسیار کرد.

رامتین، بامشاد، نکيسا، آزاد، چنگی، سرکش، باربد، پهلبد، ریذک، خوش آرزو، از موسیقی دانان و آهنگسازان این دوران اند.

از موسیقی خراسان زمین افسانه های مانده که اکثرشان از دو آهنگسازورامشگر معروف « باربد» و « نکيسا » صحبت می کند. این هردو متعلق به دوران سلطنت ساسانیان بودند.

آهنگهای « دستان داد آفرید »، « دستان پرتو پر خار »، « دستان سبز اندر سبز »، « دستان پیکارگرد » سرود ها و نغمه هایست که توسط موسیقی دان شهیر وقت « باربد » در دربارپادشاه ساسانی « خسروپرویز » خوانده و نواخته شده است :
 سرودی به آواز خوش برکشید

که اکنون تو خوانیش داد آفرید
 زننده دگرگون بیار است رود

برآورد ناگاه دیگر سرود
 که پیکار گردش همی خواندند

همی نام از آواز او راندند
 بر آمد دگر باره آواز رود

دگر گونه تر ساخت بانگ سرود

همان « سبز در سبز » خوانی کنون
 برین گونه سازند مکر و فسون

باربد موسیقی دان خاص خسرو پرویز بود که در کتاب های ادبی و تاریخی مانند شاهنامه فردوسی و خسرو و شیرین نظامی حکایاتی از او نقل شده است.

پروفسور بیلی (BAILY) در یکی از مقاله های خود که در سال 1934 میلادی نوشته شده، آورده است :

" باربد از موسیقی دانان و نوازندگان با نام و از بزرگترین آهنگسازان دوران خسرو پرویز بود. بسیاری از نواهایی موسیقی کنونی که هنوز بعضی از آنها با همان نام در ردیف دستگاه های موسیقی حاضر سرزمین ما باقیمانده است، از ساخته ها و پرداخته های او می دانند و برخی نیز اختراع مقامات را به او نسبت می دهند.

می گویند باربد برای هر روز از هفته آهنگی ساخته بود که آن را هفت خسروانی می گفتند و این آهنگ های هفت گانه در کتاب های تاریخ و موسیقی به نام طرق السلوکیه مشهور است. همچنین برای هر روز از سی روز ماه، لحنی ساخته بود که به نام « سی لحن باربد » معروف است. " در این رساله قید شده است که سازهایی نظیر دومبلک (DUMBALAK)، رباب ، شیشک (SESk) ، کانار (kannar)، تنبور (TANBUR)، بر بوت (BARBUT) و... از جمله سازهای موجود در خراسان بزرگ بوده است. گفته می شود که « باربد » سیستم موسیقی خاصی بنا کرد که شامل هفت مقام شاهی (خسروانی ساسانیان)، سی لحن و سیصد و شصت دستان یا لحن مترادف روزهای هفته، ماه و سال تقویم ساسانی بوده است.

هر روز یکی از آنها را که مناسب بوده می نواخته است تا خسرو از تکرار نغمات موسیقی خسته نشود. نغمه‌ها و مقام های مذکور امروزه شناخته شده نیست، اما بعضی از اسامی آنها در نوشته‌های **الکندی**، **ابن زیله و نظامی** ذکر شده است. نظامی اسامی سی لحن بارید را که برای سی روز ماه ساخته در کتاب خسرو و شیرین آورده و مطلب را با این شعر آغاز کرده است :

ستای بارید آواز در داد

سماع ارغنون را ساز در داد

نام هایی که نظامی در خسرو و شیرین آورده، معلوم نیست نغمات اختراعی بارید باشد اما چون نام اغلب آنها فارسی خالص است و دیگران هم همین نام ها را کم و بیش از او ذکر کرده اند، می توان با حدس نزدیک به یقین گفت که این نغمات و سروده ها یادگار دوره ساسانی است . و عبارت اند از : گنج باد آور، آرایش خورشید، مشکدانه ، نیمروز، رامش جان، نوشین باده، نوروز، شب‌دیز، کبک دری، کیخسروی، سبز در سبز، ماه ، شادروان مروارید ، اورنگ، تار نوروز، نوش باده، نیم روز، بانگ سبزه، کین سیاوش، باغ شیرین، و لا غیر می باشد . (76)

رهبر موسیقی‌دانان را در دوران ساسانیان خرمباش می‌گفتند. تنبور، زنگ، عود، بربط، چنگ، نای، قره‌نی، تمبک از سازهای این زمان‌اند. روایشین به ترانه‌هایی گفته می‌شد که با ساز اجرا می‌شدند. « دستان » نیز نام سروده ها و لحن ها و نغمه‌هایی بود که برای یک ترانه می‌ساختند.

« اورامان شیوه » برای خوانندگی بود و شعرهای آن را « فهلویات می‌خواندند. « لاسکو » نیز شیوه‌ای برای خوانندگی بود. (77) بیان پادشاهی بهرام گور در قالب منظوم ، در شاهنامه فردوسی در چهل و شش شماره به تحریر در آمده است. بگونه مثال ما از جمع کل به نشر شماره اول آن اکتفا میکنیم :

چو بر تخت بنشست بهرام گور
 برو آفرین کرد بهرام و هور
 پرستش گرفت آفریننده را
 جهاندار و بیدار و بیننده را
 خداوند پیروزی و برتری
 خداوند افزونی و کمتری
 خداوند داد و خداوند رای
 کزویست گیتی سراسر به پای
 ازان پس چنین گفت کاین تاج و تخت
 ازو یافتم کافریدست بخت
 بدو هستم امید و هم زو هراس
 وزو دارم از نیکوویها سپاس
 شما هم بدو نیز نازش کنید
 بکوشید تا عهد او نشکنید
 زبان برگشادند آریایان
 که بستیم ما بندگی را میان
 که این تاج بر شاه فرخنده باد
 همیشه دل و بخت او زنده باد

وزان پس همه آفرین خواندند
 همه بر سرش گوهر افشاندند
 چنین گفت بهرام کای سرکشان
 ز نیک و بد روز دیده نشان
 همه بندگانیم و ایزد یکیست
 پرستش جز او را سزاوار نیست
 ز بد روز بی‌بیم داریمتان
 به بد خواه حاجت نیاریمتان
 بگفت این و از پیش برخاستند
 برو آفرین نو آراستند
 شب تیره بودند با گفت‌وگوی
 چو خورشید بر چرخ بنمود روی
 به آرام بنشست بر گاه شاه
 برفتند آریایان بارخواه
 چنین گفت بهرام با مهتران
 که این نیک‌نامان و نیک‌اختران
 به یزدان گراییم و رامش کنیم
 بتازیم و دل زین جهان برکنیم
 بگفت این و اسپ کیان خواستند
 کیی بارگاهش بیاراستند
 سه دیگرچو بنشست بر تخت گفت
 که رسم پرستش نباید نهفت
 به هستی یزدان گواهی دهیم
 روان را بدین آشنایی دهیم

بهشتست و هم دوزخ و رستخیز
 ز نیک و ز بد نیست راه گریز
 کسی کو نگرود به روز شمار
 مر او را تو بادین و دانا مدار
 به روز چهارم چو بر تخت عاج
 بسر بر نهاد آن پسندیده تاج
 چنین گفت کز گنج من یک زمان
 نیم خواستار سرای سپنج
 نه از بازگشتن به تیمار و رنج
 که آنست جاوید و این ره گذار
 تو از آز پرهیز و انده مدار
 به پنجم چنین گفت کز رنج کس
 نیم شاد تا باشدم دستس
 به کوشش بجویم خرم بهشت
 خنک آنک جز تخم نیکی نکشت
 ششم گفت بر مردم زبردست
 مبادا که هرگز بجویم شکست (78)

ب - ادامه منابع و مآخذ بخش سوم

- 1 - فرهنگ فارسی ، دکتر معین ، جلد 5 ، ص 479 ،
- مجله شرق ، سال اول ، ص 136 .
- « تاریخ ادبیات در ایران » ذبیح الله صفا ، ص 398 ، 399 ، 400 .
- 2 - تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر محمد معین ، ج 1 ص 399 و 400 .
- 3 - ترجمه تاریخ طبری ص 40 . مجمع التواریخ ص 2 . تاریخ
سیستان ص 35 . قابوسنامه ص 2 . رجوع شود به مقدمه تاریخ سیستان
بتصحیح مرحوم ملک الشعراء بهار طاب ثراه ، چاپ تهران 1314
شمسی .
- 4 - لغت فرس اسدی ، ص 286 .
- 5 - صفحه : /
nilloofaraneh.persianblog.co 23k
- فرهنگ فارسی ، داکتر محمد معین ، ص 881 ، 91 .
- مجمع الفحوصا ، ج 1 ، ص 81 .
- تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ص 401 - 402 .
- 6 - فرهنگ معین ، ص 94 .
- صفحه : از ویکی پدیا، دایرةالمعارف آزاد.
Jump to : search , navigation
- تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ص 403 - 408 .
- لبّالالباب ، ج 2 ، ص 21 .
- لغت فرس ، اسدی ، چاپ تهران ، ص 320 .

-
- مجمع الفحصا، عوفی، ج 1، ص 25.
 - از ویکی‌پدیا، دایرةالمعارف آزاد.
 - (تغییر مسیر از دقتی بلخی)
 - search, navigation : Jump to
 - لباب الباب، عوفی، ج 1، ص 11.
 - 8 - شاهنامه فردوسی، نشر قطره متن کامل، ص 646.
 - فرهنگ فارسی، دکتر معین، ص 532.
 - لباب الالباب، عوفی، جلد 2، ص 33.
 - 9 - تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا، جلد 1، ص 409.
 - ورجوع شود به: کتب اسلام در ایران، اثر پطروشفسکی، ص 274.
 - فلسفه زرتشت، داکتر فرهنگ مهر، ص 141.
 - 10 - جهت معلومات بیشتر به منابع زیر رجوع شود:
 - سایت بنیاد فرهنگ ایران
 - فخرالدین بناکتی، تاریخ بناکتی، ص 28 - الهامه - مفتاح جغرافیایی
 - تاریخی بلخ و جیحون ص 103.
 - تاریخ سیستان از مؤلف: نا معلوم به تصحیح ملک الشعرا بهار ص 220.
 - ترجمان البلاغة، چاپ ترکیه، سال 1949 م. ص 133.
 - 11 - تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ج 1، ص 411.
 - 12 - لباب الالباب، عوفی، جلد 2، ص 16. فرهنگ معین، ج 6، ص 1997.
 - 13 - ترجمان البلاغة، (چاپ استانبول 1949 م.) ص 44.
 - 14 - لباب الالباب، عوفی، جلد 2، ص 16.
 - تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ص 420.

- 15 - فرهنگ معین ، ج 5 ، ص 248 .
- تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ج 1 ، ص 423 .
- 16 - فرهنگ معین ، ص 2026 .
- 17 - تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ص 424 - 425 .
- 18 - ترجمان البلاغه ، ص 38 ، 50 ، 80 .
- 19 - فرهنگ فارسی ، مؤلف : دکتر معین . ص 81 - 82 .
- 20 - فرهنگ معین ، ص 94 و 882 .
- 21 - فرهنگ معین ، ص 90 .
- رجوع شود بمقاله « ابوالعلاء شوشتری در مجله شرق ، سال اول ، ص 265 - 268 ،
- تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، 438 - 439 .
- 22 - فرهنگ معین ، ص 1576 .
- 23 - تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ص 446 .
- 24 - فرهنگ فارسی ، دکتر معین ، جلد 5 ، ص 567 .
- 25 - AfghanWebPlanet Forums-viewtopic - afghanwebplanet.com/modules.php?name=Forums&file=viewtopic&t=1942 - 43k -
- مجمع الفصحا ، ج 1 ، ص 171 ، 222 .
- مجله شرق ، سال اول ، ص 182 .
- تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ص 450 و 451 .
- 26 - از ویکی پدیا ، دانشنامه آزاد
- fa.wikipedia.org/wiki/فردوسی 18k -
- 27 - فرهنگ فارسی ، دکتر معین ، ص 1337 - 1338 .
- 28 - همان کتاب ، دکتر معین ، ص 90 .

- 29 - صفحه بنیاد فرهنگ ایران .
- صفحه :
shahnameh.recent.ir/default.aspx?browse - 8k -
30 - کتاب « تاریخ ایران کمبریج » ، (گردآورنده): ر. ن. فرای (جلد 4)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، 1366.
- فردوسی حکیم ابوالقاسم، «شاهنامه فردوسی» ، تهران : امیرکبیر ، 1383 .
- فردوسی ، ابوالقاسم ، شاهنامه فردوسی ، براساس نسخه مسکو ، به کوشش ناهید شادمهر ، بی جا : محمد ، 1377 .
31 - کتاب : تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سعدی، نیمه دوم)، نویسنده : براون، ادوارد ، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، مروارید، 1368.
- فردوسی، ابوالقاسم : شاهنامه، تهران، نشر قطره، 1376.
32 - تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، جلد اول ، ص 695 . ج2 ، ص 458 - 498 .
- حماسه سرایی در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، چاپ دوم تهران ، ص 222 - 225 .
33 - مشاهیر. نت ، صفحه ستارگان علم ، ادب ، و هنر ایران ، بحث : فردوسی 23 جولای 1384 .
- تاریخ ادبیات ایران ، رضازاده شفق ، صادق : شیراز، دانشگاه پهلوی ، 1354.
- مجله کاوه سال 2 دوره جدید شماره های 10 ، 11 ، 12 مقاله « تقی زاده » راجع به فردوسی .
- مجله باختر ، مقاله فردوسی بقلم مرحوم ملک الشعراء بهار ، شماره 12 سال اول .

- تاریخ سیستان ، بتصحیح مرحوم ملک الشعراء بهار ، چاپ تهران .
- هزاره فردوسی چاپ تهران .
- « الشانامه » - (ترجمه البنداری چاپ مصر 1932) بقلم استاد عبدالوهاب عزام .
- مقاله ب. نیکیتین B.Nikitine در باب نشریه مؤسسه خاورشناسان آکادمی علوم روسیه بافتخار فردوسی در سال 1934 م. مجله آسیایی شماره 228 ، ص 162 - 164.
- چهار مقاله عروضی ، چاپ لیدن ، با حواشی مرحوم میرزا محمد خان قزوینی ، ص 47 - 51 .
- 34 - فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین، ص 1332 .
- 35 - رجوع شود بمنابع :
- چهار مقاله، تألیف احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی با تصحیح مجدد دکتر محمد معین استاد دانشگاه ، چاپ تهران 1341.
- دیوان فرخی سیستانی، سید محمد دبیر سیاقی، زوار، 1371 ه.ق.، در 519 صفحه .
- حدائق السحر فی دقائق الشعر ، تألیف رشید الدین محمد عمری کاتب بلخی معروف به وطواط با تصحیح مرحوم عباس اقبال ، چاپ تهران سال 1308.
- سخن و سخنوران جلد اول، نگارش استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ تهران سال 1308 .
- 36 - جهت بیشتر معلومات رجوع شود به :
- دیوان فرخی سیستانی، سید محمد دبیر سیاقی، زوار، 1371 ه.ق.، ص 519 .

- تاریخ ادبیات در ایران جلد اول تألیف دکتر ذبیح الله صفا ، چاپ تهران سال 1342. ص 531 - 546 .
- دیوان حکیم فرخی سیستانی ، به تصحیح علی عبدالرسولی ، چاپ تهران سال 1311.
- دیوان حکیم فرخی سیستانی ، به کوشش محمد دبیر سیاقی ، چاپ تهران سال 1335
- فرخی سیستانی ، بحثی در شرح احوال و روزگار و شعر او ، تألیف دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ مشهد سال 1341
- 37 - تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، جلد اول 547 و 548 ، - لباب الالباب ، ج 2 ، ص 494 .
- فرهنگ فارسی ، دکتر معین ، ج 6 ، ص 1804 .
- 38 - تاریخ بیهقی ، چاپ دکتر فیاض و دکتر غنی ، صفحات : 131 ، 274 ، 280 .
- ترجمان البلاغه ، ص 8 ، 23 ، 24 ، 29 ، 30 ، 35 ، 41 .
- تاریخ ادبیات در ایران ، ص 550 ، 551 ، 552 .
- 39 - حدائق السحر ، مؤلف : مرحوم عباس اقبال ، ص 20 ، 101 - 103 .
- 40 - فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، ج 6 ، ص 1977 .
- 41 - تاریخ ادبیان در ایران، ذبیح الله صفا ، ج 1 ، ص 557
- تاریخ بیهقی ، چاپ مرحوم دکتر غنی و آقای دکتر فیاض ، ص 94 و 611 .
- 42 - لباب الالباب ، ج 2 ف ص 29 .
- تذکرة الشعرا ، ص 24 ،
- مجمع الفحصا ، ج 1 ، ص 366 .
- تاریخ ادبیات در ایران ، ص 559 - 566 .

- 43 - فرهنگ فارسی ، داکتر محمد معین ، ص 1219 .
- صفحه ویکی‌پدیا، دایرةالمعارف آزاد.
- 44 - کتاب « برگزیده اشعار استاد عنصری بلخی » تحت نام « دیوان عنصری بلخی » با حواشی و توضیحات ، بکوشش : دکتر دبیر سیاقی
- 45 - فرهنگ فارسی ، دکتر معین ، ج 5 ص 303 .
- المعجم فی معاییر اشعارالعجم ، چاپ تهران ، ص 135 و 141 .
- 46 - مجمع الفصحا ، ج 1 ، ص 173 .
- 47 - فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، ج 5 ، ص 1175 .
- 48 - حدائق السحر ، ص 148 - 150 .
- تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ج 1 ، ص 577 - 580 .
- 49 - تذکرة الشعرا ، مؤلف : دولت‌شاه ، چاپ هند ، ص 19 .
- 50 - فرهنگ فارسی ، داکتر محمد معین ، ص 2037 .
- 51 - رجوع شود به صفحه :
- (- k43 tarikhaneh.com/Farsi/Damghan/MANOCHEHRI.ht
- 52 - تاریخ ادبیات در ایران ، ج 1 ، ص 595 ، 596 .
- 53 - رجوع شود به :
- دیوان منوچهری دامغانی ، نویسنده : سید محمد دبیر سیاقی، زوار، 1375 ه.ق. ، ص 414 .
- k17 - 38.php www.khazzeh.com/archives/text/0003
- 54 - لباب الالباب ، عوفی ، ج 2 ، ص 42 .
- 55 - تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا ، ج 1 ، ص 600 . و لباب الالباب ، عوفی ، ج 2 ص 57 .
- 56 - تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا ، ص 601 ، 602 .
- 57 - مجله دانشکده ادبیات تهران ، شماره 4 ، سال اول .
- 58 - فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، ج پنجم ، ص 93 .

- 59 - صفحه : بنیاد فرهنگی کمال» هم اندیشی ، ادبیات ، دگراندیشی « ، و تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ص 605 و 606 .
- 60 - نشریه میهن ، شماره 77 ، سرطان 1383 برابر جولای 2004 .
- 61 - رجوع شود به صفحه :
- www.hamedan-tebyan.ir/mashahir/ - 77k
- 62 - رجوع شود به : تاریخ نظریات فلسفی ، نوشته این قلم ، 1381 هـ . ش . بنگاه انتشارات میوند کابل ، ص 241 ، و مجله :
- WissenschaftsGeschichte Spektrum der Wissenschaft Mai 2001 ، متن آلمانی ص 74- 81.
- 63 - فرهنگ فارسی ، معین ، ص 309 .
- 64 - رجوع شود به : رساله البیرونی فی فهرست کتب محمد فرزند زکریاء الرازی بتصحیح پول کراوس (Paul Kraus) پاریس 1936 م. ص 29 - 43 .
- کتاب تاریخ هند ، مؤلف : ایلدو و دونسون ، دهلی جدید ، سال 1996 م. ص 3 ، 5 .
- Elliot and Dowson. *The History of India as told by its own historians*. New Delhi: Low Price Publications, 1996, vol. II.
- 65 - و کتاب البیرونی هندیا ، مؤلف : دکتر ساخو ، دهلی جدید ، سال 1993 ، ص 80 ، 185 .
- Sachau E. C., trans. *Alberuni's India*. New Delhi: Low Price Publications, 1993
- رجوع شود به کتاب : ابوریحان بیرونی (افکار و آراء) ، نویسنده : پرویز اذکائی چاپ دوم 1375 ، ایران، ص 25 - 34 .
- 66 - سه حکیم مسلمان ، مؤلف : سید حسین نصر ، ترجمه : احمد آرام ، تهران 1975 ، ص 24 ، 25 .

- رجوع شود به کتاب « جشن نامه ابن سینا » ، مؤلف : دکتر ذبیح الله صفا (مجلد اول ، سرگذشت و تألیفات و اشعار ابن سینا ، تهران 1331 شمسی) .
- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، دکتر ذبیح الله صفا ، ج 1 ، چاپ اول ، ص 206 - 281 .
- 67 - رجوع شود به کتاب : « جشن نامه ابن سینا » ، تألیف دکتر صفا ، مجلد اول ص 75 - 107 .
- 68 - دایرة المعارف بزرگ اسلامی ، جلد چهارم ، ص 1 ، منبع دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تهران ، معاونیت پزشکی .
- 69 - عالم ارواح تا آخرین منزل هستی ، مؤلف : محمد تقی یوسفی ، جلد دوم ، تهران چاپخانه حیدری ، سال 1344 ص 44 .
- رجوع شود به کتاب : تحولات فکری در ایران ، دکتر موسی بروخیم ، ترجمه : ابوذر صداقت .
- 70 - تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، ج 1 ، ص 307 - 312 .
- 71 - تاریخ بیهقی ، چاپ مرحوم دکتر غنی و دکتر فیاض ، ص 402 ، 78 - 84 ، 88 - 91 .
- فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، ج 5 ، ص 95 .
- 72 - صفحه : - 8k - www.paarsi.com/eloquent_view.asp?ID=26
- 73 - 54k - saeed.persianblog.com/ سال 1382 ه.ق. .
- 74 - «سلسله های اسلامی در ایران و مسئله ی مشروعیت، علیرضا شجاعی زند، فصلنامه ی حکومت اسلامی، شماره ۲»
- 75 - کلیات خمسه ی نظامی، چاپ چهارم، انتشارات امیر کبیر، تهران 1366 ، ص 662 تا 664 .

76- رجوع بمنابع :

- سرگذشت موسیقی ایران ، روح اله خالقی، انتشارات ماهور.
- ایران در زمان ساسانیان، آرتور کرستین سن، ترجمه رشید یاسمی، نشر قصه پرداز.
- نگرشی بر پیشینه موسیقی ایران، مجموعه مقالات، انتشارات میراث فرهنگی.
- پایگاه اینترنتی هارمونی.
- موسیقی در تمدن ساسانی، کرستین سن، بولتن انجمن فرانسیس دوسنداران شرق .
- برهان قاطع- انتشارات امیر کبیر.
- سیزده صدو هشتاد و سه .
- صفحه :

[www.persianartmusic.com/](http://www.persianartmusic.com/Archives/Articles_Archives_43.aspx)

Archives/Articles_Archives_43.aspx - 100k

77 - رجوع شود بمنابع :

- فروغ دو هفته نامه فرهنگی ، سال سوم ، شماره 77 سال 1384
- نگاهی به ریشه ها : بخش یازدهم ، محمود کویر ،
- صفحه جستجوی الگو ، پادشاهی بهرام گور ، 16 - 20
- 78 - رجوع شود به صفحات :

shahnameh.recent.ir/default.aspx?item=494 - 8k و

www.mehrrargham.com/dorjonline/Shahnameh/part

poem49.html - 22k و

- 16k - fa.wikipedia.org/wiki/بهرام_گور - 16k -

بخش چهارم نگرشی بر روند تکامل علوم ادبی، علمی و فلسفی خراسان در قرن پنجم الی قرن هشتم هجری

قرن پنجم هجری، قرن رشد و تکامل علم و معرفت در حوزه تمدنی آریانا و خراسان بزرگ و اسلام می باشد و از حیث رشد علوم عقلی از جمله قرن های طلایی تاریخ علوم در جهان شمرده می شود. قرون (پنجم - هشتم) شاهد ظهور بزرگترین حکماء، عقلاء، ادباء و خردمندان و فرهنگیان فرهیخته در همه عرصه های معرفت بشری بوده است. در این مرحله از تکامل علوم عهد تحقیق و تعمق علمای این خطه باستانی معرفت، کامل ترین آثار پر ارزش و ناب را در علوم پدید آوردند.

ابداع علوم و رواج علم و نقش و تأثیر آن در حیات اجتماعی در عرصه های:

1 - علوم شرعی: علم قرائت، علم تفسیر، علم حدیث، علم فقه، علم کلام،

2 - علوم عقلی: شعر و فلسفه، علوم ریاضی، طب،

3 - علوم ادبی: علم لغت، صرف و نحو، علم بلاغی

و ایجاد مراکز تعلیمی، مدارس نظامیه و مدارس مشهور دیگر، خانقها، کتابخانه ها و استفاده بری از کتب، ترجمه آثار علمی و کتب، از جمله ارزشهای معرفتی ست در بیان عظمت فرهنگی و علمی خراسان و جهان اسلام. آثار مشهوریکه در این عهد پدید آمده بیان همه

آنها از حوصله این بحث بیرون است . اما جهت آگاهی هرچه بهتر و بیشتر نسل نو و دگر اندیش از شناخت :

منبع ، ریشه و هویت و اصلیت و چیستی خویش ، درک و پیوند عینی هویت اش با ارزشهای فرهنگی و علمی و تاریخی میهن ، رسالتی است که در برابر همه ما قرار دارد.

بنأ ما با شناخت عمیق از این هویت و ارزشهای وابسته به آن و نقش سازنده آن در رهبری سیاست و اقتصاد و ساختار حاکمیت و قدرت ، خود را مکلف میدانیم که آن ارزشهای فرهنگی و علمی پنهان شده راکه هستی ما را می سازد از نهانگاه بیرون آوریم و برای مردم ما معرفی نمائیم . با توجه به این رویکرد معرفی برخی از این جواهر هویت فرهنگی و علمی فاصله ما را به ادای دین وطنی نزدیک تر می سازد .

و آن جواهر عبارت اند از:

- 1 - ترجمه رساله قشیری (نوشته هوازن قشیری در سال 437 هجری در ذکر مبانی تصوف)
- 2 - تاریخ بیهقی (نوشته ابوالفضل بیهقی 385 - 470) در 30 مجلد در شرح آل سبکتگین نوشته شده و در آن از تشکیل دولت عزنوی تا اوایل سلطنت ابراهیم بن مسعود سخن رفته است .
- 3 - کشف المحجوب (نوشته جلایی عزنوی هجویری م. 465 اثر مهم متصوفه است)
- 4 - قابوسنامه (نوشته عنصر المعانی 475 هجری)
- 5 - تفسیر سور آبادی (نوشته محمد هروی سور آبادی در حدود سالهای 455 - 465)
- 6 - لغت فرس (نوشته اسد طوسی)
- 7 - تاج التراجم (تفسیر اسفزاری)

- 8 - تاریخ برامکه (نوشته عمر هروی)
- 9 - ترجمان البلاغه (نوشته محمد بن عمر الرادویانی) در ذکر مباحث معانی و صنایع لفظی و معرفت بدایع شعر فارسی
- 10 - بیان الادیان (ابوالمعانی محمد بن عبدالله بسال 489 تألیف نموده)
- 11 - فارسنامه (نوشته « ابن البلخی ») یکی از ناب ترین اثر زبان فارسی است .
- 12 - کفایه (نوشته امام البغوی الشافعی م . 516) منسوب بشهر « بغ » واقع حومه هرات .
- 13 - اسکندر نامه (نوشته شده بوسیله محرری)
- 14 - تفسیر ده جلدی « کشف الاسرار » معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری (مؤلف ابوالفضل رشیدالدین احمد میبدی که بسال 520 به نوشتن آن آغاز کرد ...) این اثر از جمله مهمترین تفاسیر فارسی در اوایل قرن ششم هجری است که صحائف پاره از آن از دو هزار متجاوز است .
- 15 - مجمل التواریخ والقصص یکی از کتب بسیار معتبر تاریخ آریایی ها و خراسانیان بزبان فارسی است . در سال 520 هجری تألیف شده است .
- 16 - آثار عین القضاات که به اسم خودش مسماست و یکی از مشایخ متصوفه در آغاز قرن ششم هجری بوده است .
- 17 - ذخیره خوارزمشاهی اثر بسیار مهم و معتبر طبیبی در زبان فارسی است . و جرجانی با تألیف این اثر در سال 502 هجری ثابت کرد که زبان فارسی آماده تألیف مفصل ترین کتاب در علم پزشکی است . این اثر در دوازده کتاب و شامل جمیع مباحث طب و تشریح و بهداشت است .

18 - کلیله و دمنه بهرام شاهی (معروف ترین ترجمه و تهذیب کلیله و دمنه است) . ترجمه این اثر در اوایل قرن ششم یکبار دیگر با نثر منشیانه بلیغ بدست ابوالمعالی نصرالله صورت گرفته و از مردم غزنین بوده است .

18 - **قراضة طبیعات** اثریست در مباحث طب و بدست غانمی تألیف گردیده است .

19 - **تاریخ بخارا** از جمله کتب مهم تاریخ در زبان فارسی است . این کتاب را جعفر نرشخی بتازی نوشته و در اوایل قرن ششم هجری توسط محمد بن نصرالقبای از مردم بخارا آنرا با تلخیص و حذف بعضی مطالب بفارسی ترجمه کرد .

20 - **سمک عیار** اثر بسیار پر ارزش داستانی زبان فارسی در قرن ششم هجری است . این کتاب داستانی در سه مجلد است . و نسخه یی منحصر از آن در کتابخانه بودلین آکسفورد (بشماره های 380 و 379 Ms, Ouseley) موجود است .

21 - **ترجمه فتوح ابن اعثم** اثریست تاریخی در شرح خلفای راشدالدین و فتوح مسلمین . این اثر بدست اعثم کوفی بزبان تازی نوشته شده و بوسیله مستوفی هروی بزبان فارسی ترجمه گردیده است .

22 - **آثار فارسی امیرک سهروردی**

23 - **آثار ظهیری سمرقندی**

24 - **آثار حبیش**

25 - **روضة العقول** آثار مهم نثر مصنوع فارسی است

26 - **مرزبان نامه**

27 - **راحة الصدور** مهمترین و معتبر ترین و سود مند ترین کتب فارسی پیش از حمله مغل است . مؤلف آن محمد الراوندی از راوند کاشان است .

28 - ترجمه تاریخ یمینی بهترین نمونه های نثر مصنوع فارسی در آغاز قرن هفتم است (نوشته ظفر بن سعد المنشی الجر فاذقانی 603 هجری است)

29 - رسایل نجم الدین کبری

30 - آثار امام فخر

31 - تاریخ طبرستان (نوشته حسن بن اسفندیار کاتب است)

32 - المعارف : بوسیله حسین خطیبی بلخی معروف به بهاء الدین ولد تألیف شده و از مهمترین و بهترین کتاب فارسی از آثار صوفیان است .

33 - تذکرة الاولیا : نوشته عطار نیشابوری است . این کتاب بعد از کتب « کشف المحجوب جلالی » و « طبقات الصوفیه » سومین کتابی است که در ذکر مقامات صوفیه بزبان فارسی داریم . کتاب تذکرة الاولیا حاوی مطالب بکر در تصوف و معرف نود و شش تن از مشایخ صوفیه با بیان اندیشه های اخلاقی و نصایح و مواعظ آنها است .

34 - المعجم : معروف ترین و جامعترین اثریست در باب علوم ادبی زبان فارسی .

35 - تبصرة العوام از کتب نامدار فارسی در ذکر ملل و نحل است .

اینها و صد ها اثر علمی و ادبی و فرهنگی دیگراییکه در سیستم های فکری خراسان زمین پدید آمده وبوسیله فیلسوفان وخردمندان و عارفان و مشایخ ما ابداع گردیده خشت های طلایی ایست که بنگاه هویت و عظمت فرهنگی و علمی و تاریخی مارا می سازد وشایسته سالاری ، نجابت واصلت علمی ، اخلاقی و فرهنگی و سیاسی مارا جاویدانه بنمایش می گذارد . ما در این مبحث افتخارداریم که از جمعی آن پیشوایان علم ومعرفت وطریقت و ادب مان نامی بریم وبه مردم ما منبع تولید واقعی :

غرو ، عزت و کرامت شان را باز گویی نمائیم و در این جا بذکر برخی از ادباء ما اکتفاء می کنیم و عبارت اند از :

فخرالدین گرگانی ، بابا طاهر عریان ، لامعی ، بوحنیفه اسکافی ، اسدی ، قطران ، برهانی ، ازرقی ، جوهری ، بلفرج رونی ، عطاء بن یعقوب ، مسعود سعد ، مختاری ، معزی ، عمیق ، رشیدی ، کافی همدانی ، بلمعالی ، رازی ، خالد ، محمد بن ناصر علوی ، روحانی ، شاه بورجا ، یمینی ، سوزنی ، سیفی ، شطرنجی ، رفیع مروزی ، روحی ، صابر ، جبلی ، انوری ، کمالی ، سمائی ، فتوحی ، ابوالحسن طلحه ، تاج الدین باخرزی ، سعید طائی ، قوامی رازی ، اثیراخیسکتی ، عبدالرافع هروی ، فرقدی ، مجیر ، بیغوملک ، جمال الدین اصفهانی ، شرف الدین شفرو ، عمادی ، شرف الدین حسام ، مؤید نسفی ، شهاب مؤید ، فلکی شروانی ، سیف اسفرنکی ، شمس خاله ، ضیاء خجندی ، عمر فرزند مسعود ، شمس طبسی ، ابوعلی مروزی ، رفیع لنبانی ، رضی الدین نیشابوری ، شمس الدین شست کله ، سیف الدین باخرزی ، عطار ، کمال الدین اسمعیل و غیره می باشند . وجهت آگاهی بیشتر مردم ما از عظمت و شایسته سالاری فرهنگ خراسان معرفی مختصر اندیشه های فلسفی و علمی و ادبی برخی از پیش کسوتان این سر زمین را به سلسله باز یابی هویت اصلی خراسانیان به تأمل می گیریم .

عنصر المعانی

کیکاوس فرزند اسکندر فرزند قابوس فرزند وشمگیر فرزند زیار ادیب و شاعر توانای سرزمین خراسان در 462 ه.ق. متولد گردید. چون زن او فرزند سلطان محمود غزنوی بود بمدت هشت سال در دستگاه سلطان مودود بسر برد و چندی در گنجه، هندوستان، سفر حج و سرحدات روم زندگی را سپری کرد.

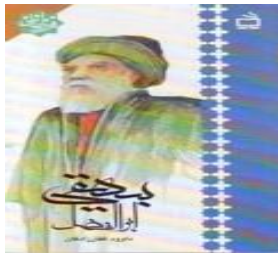
عنصر المعانی مرد مطلع و دانشمند بود و بزبان های فارسی و طبری اشعار متوسط میسرود. وی پسری بنام «گیلان شاه» داشته و خود کتاب «قابوسنامه» بین سالهای (457 و 462 ه.ق.) را بنام او تألیف کرده است.⁽¹⁾

قابوسنامه کتابی است در آداب معاشرت و رسوم دوستی و تربیت زندگانی و کسب فضایل و تهذیب اخلاق.

گونه ای از پند اخلاقی "قابوسنامه" عنصر المعالی کیکاووس را اینجا نقل می کنیم: "اگر طالب علم باشی، پرهیزکار و قانع باش و علم دوست و بردبار و حنیف روح، و دیر خواب و زودخیز و حریص به کتابت و متواضع و ناملول از کار و حافظ و مکرر، کلام متفحص سیر و متجسس اسرار، عالم دوست و با حرمت و اندر آموختن حریص و حق شناس استاد خود. و هرچه بشنوی یاد گرفتن و باز گفتن و کم سخن و دوراندیش باش و به تقلید راضی مشو.

سخن ناپرسیده مگوی و از گفتار خیره پرهیز کن. و چون باز پرسند جز راست مگوی و تا نخواهند کس را نصیحت مگوی و پند مده؛ خاصه کسی را که پند نشنود که خود اوفتد. و بر سر ملاء هیچ کس را پند مده. و اگر کسی به کژی برآمده باشد، گرد راست کردن او مگرد، هر درختی که کژ برآمده باشد و شاخ زده به کژی بالا گرفته، جز به بریدن و تراشیدن راست نگردد و از جای تهمت زده پرهیز کن و از یار بداندیش و بدآموز بگریز. و به خویشتن در غلط مشو. و به غم مردمان شادی مکن تا مردمان نیز به غم تو شادی نکنند. اما نیکی از سزاوار نیکی دریغ مدار و نیکی آموز باش."

ابوالفضل بیهقی



ابوالفضل بیهقی فرزند حسین تاجیک تبار آریایی ، در سال 385 ه.ق. در حارث آباد بیهق (سبزوار قدیم) متولد شد. و در سال 470 ه.ق. چشم از جهان بست.

ابوالفضل اوائل عمر را در قصبه بیهق و سپس ، در شهر نیشابور به تحصیل پرداخت ، او که از دریافت و هوشمندی خاصی برخوردار بود و به کار های فرهنگی و نویسندگی عشق می ورزید ، در جوانی از نیشابور به غزنین رفته (حدود 412 ه.ق.) جذب کار دیوانی گردید . وبا شایستگی و استعدادی که داشت به زودی به دستگیری بونصر مشکان گزیده شد که صاحب دیوان رسالت محمود غزنوی بود و حدود 19 سال بصفت منشی دیوان رسالت غزنویان زیر دست بونصر مشکان کار کرد . که بعد خود از دبیران نام آور روزگار شد .

ابونصر مشکان تا هنگام مرگ لحظه ای بیهقی را از خود جدا نساخت و چندان گرامی و نزدیکش می داشت که حتا نهفته ترین اسرار دستگاه غزنویان را نیز با وی در میان می نهاد، و این خود بعدها کارمایه

گرانبهایی برای تاریخ بیهقی گردید، چنانکه رویدادهایی را که خودشاهد و ناظر نبوده از قول استاد فرزانه خویش نقل کرده که پیوسته «در میان کار» بوده است و در درستی و خرد بی‌همتا.

ودر زمان مسعود غزنوی - پس از وفات بونصرمشکان ، زیردست « بوسهل زوزنی » کار کرد. پس از مرگ مسعود - در زمان عبدالرشید - رئیس دیوان رسالت شد ولی پس از حمله مغول اموالش مصادره و خودش محبوس شد. بیهقی پس از آزادی از زندان ظاهراً دیگر وارد دربار نشد و اواخر عمر را به انزوا در منزل خود در غزنین به سر برد و به نوشتن کتاب پرداخت.

مهمترین اثر بیهقی « تاریخ آل سبکتگین » یکی از نوادر کتب تاریخ و ادب فارسی است .

کتاب موجود - به نام « تاریخ بیهقی » قسمتی از آن است. دوره کامل این کتاب به گفته « ابن فندق » بیش از سی مجلد بوده است. تاریخ بیهقی مستند به مدارك صحیح است و از موثق ترین مدارك تاریخی دوره غزنویان به شمار می رود . سبك انشای بیهقی بسیار لطیف و نمونه ای عالی از روش انشای دربار غزنوی است.

از دیگر آثار منسوب به او « مقامات بونصرمشکان » و « زینة الکتاب » است.

وی در « تاریخ مسعودی » دو جا از کتابی به نام « مقامات » یا « مقامات محمودی » یاد می کند که شاید قسمت محمودی این کتاب باشد. بیهقی دلیل نوشتن تاریخ را آیندگان می داند و بارها آن را بیان می کند. دو شرط عمده مورخ، صداقت و اطلاع است که بیهقی- شاید بیش از خوانندگان خود- متوجه اهمیت آن بوده است و بدین جهت در هر فرصتی خاطر خوانندگان را از راستگویی و حقیقت دوستی و نیز

احاطه و اطلاع خود بر اخبار اطمینان می دهد. آنچه در کتاب بیهقی آمده یا از مشاهدات و مشهودات خود او است یا اطلاعاتی که با کنجکاوی

بسیار از اشخاص مطلع و مربوط به دست می آورد و یا از کتابهایی که غالباً نام آنها را ذکر می کند و حتا راجع به ارزش آنها نظر خود را می گوید.

نثر بیهقی از نظر فصاحت و بلاغت نیز همواره بسیار مورد توجه بوده است. با آنکه به ذکر تاریخ می پردازد گاه از ایجازهای رسا بهره می گیرد که هرگز به اصل موضوع آسیبی نمی رساند. گاه نیز که به اطناب می پردازد نه در ذهن خواننده کسالت بار می نماید و نه از موضوع دور می شود.

بیهقی هشتاد و پنج سال زیسته و به تصریح « ابوالحسن بیهقی » در « تاریخ بیهقی » به سال 470 هـ.ق در گذشته است و به این ترتیب نوزده سال پس از اتمام تاریخ خویش زنده بوده و هرگاه به اطلاعات تازه‌ای در زمینه کار خود دسترسی می‌یافته، آن را به متن کتاب می‌افزوده است. (2)

بیهقی نویسنده ای فروتن و کم ادعاست. در همان زمان که او به نوشتن کتاب خود مشغول بود، دو مؤرخ بزرگ دیگر نیز در حال نوشتن تاریخ دوران غزنویان بودند، زیرا ایشان نیز پایان کار غزنویان را نزدیک می دیدند. یکی از این دو تن گردیزی و دیگری مؤلف ناشناس تاریخ سیستان است و هر دو کتاب نیز در نوع خود نکات تاریخی بسیار دارد. اما بیهقی که تاریخی چنین ارزنده و کم نظیر پرداخته خود از ایشان و دیگر کسان که به کار تاریخ مشغول بودند چنین یاد می کند :

"مرا مقرر است که امروز که من این تألیف می کنم... بزرگانند که اگر به راندن تاریخ این پادشاه مشغول گردند... ایشان سوارانند و من پیاده... و چنان واجب کنی که ایشان بنوشتندی و من بیاموزم و چون سخن گویندی من بشنوم ... " .

ناصر خسرو «بلخی»



حکیم ابو معین ناصر فرزند خسرو قبادیانی بلخی (394 ه.ق. - 481 ه.ق.) تاجیک تبار آریایی نژاد ملقب به «حجت» از علما و حکمای خراسان و از گویندگان درجه اول زبان فارسی است. اودر قبادیان حوالی بلخ تولد یافت، و از آوان جوانی بتحصیل علوم وفنون و فضایل و تحقیق ادیان و عقاید و مطالعه اشعار شعرای خراسانی و عرب پرداخت.

ناصر خسرو از ابتداء جوانی در کسب علم و معرفت رنج برده بود. قرآن را از حفظ داشت و در تمام علوم متداول زمان خود - علم کلام، حکمت متألهین، علوم اوایل و حکمت یونان را خوب میدانست و در باره ملل و نحل تحقیقات عمیق و اطلاعات دقیق داشت.

ناصر خسرو «بلخی» در دربار محمود و مسعود غزنوی و به مرو به دربار «چغری بیگ» تقرب داشت و بخدمت دیوانی گماشته شده بود. در سال 437 ه.ق. کارهای دیوانی را رها کرد و به جهانگردی و سیر آفاق و انفس پرداخت و در سفر هفت ساله خود حجاز، آسیای صغیر، سوریه، و مصر را دید. و در ابتدا مذهب حنفی داشت، در مصر با اسماعیلیان فاطمی روابطی پیدا کرد و پیرو مذهب آنان گردید و از دعوت

سرسخت اسمعیله شد و «حجت» زمین خراسان گردید . ناصر خسرو در مراجعت از این سفر به بلخ رفت و آشکارا شروع به تبلیغ عقاید اسمعیلی کرد .

ولی با مخالفت فقهای متعصب سنی مذهب مواجه گردید و امرای سلجوقی در صدد کشتن او برآمدند . او از سختی شرایط روزگار به «یمکان» بدخشان مسکن گرفت و در آنجا عزلت جست و پس از گذشت روزگاران پر از رنج و آزار از متعصبین و سایر مردم روزگار خود در آنجا وفات کرد.

مهمترین امری که از حیث بیان عواطف در رویکرد های منظوم ناصر خسرو بنمایش گذاشته می شود تأثر عمیق و شدید او از بدرفتاریهای معاصران و تعصب و سبک مغزی آنان و عدم توجه آنان بحق و حقیقت است .

اوبارها در ابیات مختلف مراتب احساسات و حُسن دوستی و محبت قلبی و علاقه مندی خویش را نسبت به زادگاهش شایسته بیان کرده است .:

ای باد عصر اگر گزری بر دیار بلخ
بگذر بخانه من و آنجای جوی حال
بنگر که چون شدست پس از من دیار من
با او چه کرد دهر جفا جوی بد فعال
ترسم که زیر پای زمانه خراب گشت
آن باغ ها خراب شد آن خانها تلال
بنگر که هست منکر من ، یا ، برادرم
دارد چنانکه داشت همی با من اتصال...

از اشعار اوست :

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا
 گویی زبون نیافت زگیتی مگر مرا
 در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم
 صفرا همی برآید زانده بسر مرا
 گویم چرا نشانه تیر زمانه کرد
 چرخ بلند جاهل بیداد گر مرا
 گر در کمال و فضل بود مرد را خطر
 چون خواروزار کرد پس این بی خطر مرا ...
 نام قضا خرد کن و نام قدر سخن
 یا دست این سخن زیکی نامور مرا
 اکنون که عقل و نفس سخن گوی خود منم
 از خویشتن چه باید کردن حذر مرا

از آثاریکه از او باقی مانده عبارت اند از :

- 1- « **خوان اخوان** » ، این کتاب ناصر خسرو را آقای دکتر یحیی الخشاب بسال 1359 در قاهره بطبع رسانیده است .
- 2- **گشایش ورهائش** ، یکی از اثرات فارسی ناصر خسرو است . این کتاب شامل سی سؤال و جواب از مسائل مذهبی است که او خود در کتاب خوان الاخوان دوبار (ص 28 و 85) بدان اشاره کرده است . (3)
- 3- **جامع الحکمتین** را ناصر خسرو در شرح قصیده معروف « **خواجه ابوالهیثم** » (4) بخواش امیر بدخشان عین الدوله ابوالمعانی علی فرزند اسد فرزند حارث در سال 462 ه.ق. نوشته است .
- 4- « **سفر نامه** » نخستین اثر موجود از آثار منثور ناصر خسرو است .

که بعد از مراجعت از سفر هفت ساله خود (437 - 444 ه.ق.) تألیف کرد .

5 - « زادالمسافرین » که یاد گار دوره آوارگی او بعد از سفر در خراسان و مازندران و طبرستان است . تألیف این کتاب در سال 453 ه.ق. صورت گرفته و در بیست و هفت قول نوشته شده است. و مؤلف در این اقوال از اقسام علم و بحث در حواس و اجسام و اجسام و متعلقات آن و نفس و هیولی و مکان و زمان و ترکیب و حدوث عالم و اثبات صانع و خلقت عالم و کیفیت اتصال نفس بجسم و دیگر مسائل حکمت و کلام بحث نموده است .

6 - « وجه دین » ، یکی از مهمترین اثر ناصر خسرو در مختصری از مسائل کلامی و تأویلات و باطن عبادات و احکام شریعت است.

7 - **بستان العقول ،**

8 - **« دلیل المتحیرین » ،**

9 - **« دیوان اشعار »** اوست که مقدار ابیات او را تا (30000) بیت نوشته اند ، ولی آنچه اکنون در دست است حدود (11047) بوده که بتصحیح و اهتمام مرحوم حاج سید نصرالله تقوی فراهم آمده است .
دو منظومه دیگر هم از ناصر خسرو در دست است یکی بـ_____نام « روشنائی نامه » و دیگری موسوم به « سعادتنامه » .

- « روشنائی نامه » منظومه یست کوتا از 592 بیت بحر هزج و موضوع آن پند و حکمت است .
نمونه شعر اوست :

بدان خود را که گر خود را بدانی

ز خود هم نیک و هم بد را بدانی

شناسای وجود خویشتن شو

پس آنگه سرفراز انجمن شو

چو خود دانی همه دانسته باشی
چو دانستی ز هر بدرسته باشی ...

- « سعادت نامه » مشتمل بر 300 بیت است بهمان طریقه روشنایی
نامه در پند و حکمت .

و نمونه شعر اوست :
چو خواهی کرد با کس دشمنی ساز
میفکن دوستی با او ز آغاز
فگندن دوستی با کس سلیمست
وفا بردن بسرکاری عظیمست
مرنجان کس خواهش عذر از آن پس
که بد کاری بود رنجاندن کس ...

اینک قصیده شاذ درک اهمیت خرد و علم را در حدود هزار سال قبل از
امروز ، از زبان فیلسوف و سخنور توانای تاجیک تبار خراسان خردمند
ناصر خسرو بلخی را بخوانش می گیریم :

نکوهش مکن چرخ نیلو فری را
برون کن ز سر باد خیره سری
بری دان ز افعال چرخ برین را
نشاید نکوهش زدانش بری را
همی تا کند پیشه عادت همی کن
جهان مرجفارا، تومرصابری کن

چو تو خود کنی اختر خویش را بد
 مدار از فلک چشم نیک اختری را
 بچهره شدن چون پری کی توانی
 بافعال مانده شو مر پری را
 ندیدی بنو روز گشته بصر را
 بعیوق مانند لاله طری را
 اگر لاله پر نور شد چون ستاره
 جزا زوی نپذیرفت صورتگری را
 توباهوش و رای از نکومحضران چون
 همی برنگیری نکومحضری را
 نگه کن که ماند همی نرگتس نو
 زبس سیم وزر تاج اسکندری را
 درخت ترنج از برو برگ رنگین
 حکایت کند کله قیصری را
 سپیدار ماندست بی هیچ چیزی
 ازیرا که بگزید مستکبری را
 اگر تو ز آموختن سر نتابی
 بجوید سر تو همی سروری را
 بسوزند چوب درختان بی بر
 سزا خود همین است مر بی بری را
 درخت تو گر بار دانش بگیرد
 بزیر آوری چرخ نیلوفری را
 نگر نشمری ای برادر گزافه
 بدانش دبیری ونه شاعری را ...

صفت چند گویی زشمشاد و لاله
 رخ چون مه و زلفک عنبری را
 بعلم و بگوهـر کنی مدحت آنرا
 که مایه است مر جهل و بد گوهـری را
 بنظم اندر آری دروغ و طمع را
 دروغست سـرمایه مرکافری را
 پسند است با زهد عمار و بوذر
 کند مدح محمود ، مر عنصری را ؟
 من آنم که در پای خوکان نریزم
 مـرین قیمتی در لفظ دری را
 تراره نمایم که چنبر کرا کن
 بسجده مـرین قامت عرعری را
 کسی را کند سجده دانا که یزدان
 گزیدستش از خلق مر رهبری را
 کسی را ، که بسترد آثار عدلش
 زروی زمین صورت جائری (*) را
 امام زمانه که هرگز نراندست
 برشیعتش سامری ساحـری را
 بین گـرت باید که بینی بظاهر
 ازو صورت و سیرت حیدری را (5)

(*) جائری : بیدادگری

خواجه عبدالله انصاری

شیخ الاسلام ابواسماعیل عبدالله فرزند محمد انصاری هروی معروف به پیر انصار و پیر هرات «خواجه انصاری» دانشمند و عارف (متولد هرات 396 هـ.ق. / 1006 م. - فوت هرات 481 هـ.ق. / 1088 م.). مادرش از مردم بلخ بود. او از کودکی زبان گویا و طبعی توانا داشت. چنانکه شعر فارسی و تازی را خوب میسرود.

خواجه عبدالله انصاری



وز جمله ای خلق بر گزیدن خود را
عیب است بزرگ بر کشیدن خود را (6)

عبدالله انصاری دارای حافظه خیلی قوی بود . و در جوانی در علوم ادبی و دینی و حفظ اشعار عرب مشهور بود. هر نظم و نثر مغلق و پیچیده را بعد از باری خواندن از حفظ داشت. هفتاد هزار شعر عربی را حفظ نموده بود. و خودش نیز هزار بیت در آن زبان سروده بود. وی یکی از بزرگان بی بدیل زبان و ادب فارسی خراسان بزرگ بشمار می رود. و کارکرد های فرهنگی و ادبی او به زبان و ادبیات فارسی غنامندی و بالندگی خاص بخشید.

پیر هرات باستان در فقه روش احمد حنبل (*) را پیروی میکرد . وی در تصوف از شیخ ابوالحسن خرقانی تعلیم گرفته و جانشین او بود و علاوه بر اواز مشاهیر متصوفه عهد خود مانند شیخ ابوسعید ابی الخیر فایده ها برگرفت.

چنانچه بسیاری از رباعیات ایکه به عمر خیام منسوب است ، بقول اغلب کارشناسان شعر و ادب فارسی از خود او نیست ، بل سروده های استاد سلطان ابی سعید ابوالخیر و خواجه عبدالله انصاری و دیگران می باشد. انصاری شعر میسرود و بسیاری از اشعار خود را در رسالات خود آورده است.

از اشعار اوست :

(*) احمد حنبل : مؤسس فرقه حنبلیه است. اصل او از مرو و تاجیک تبار بود ، ولی ولادت و نشأتش در بغداد بوده است . (تولد 164 - فوت 241 ه.ق.). کارکرد علمی و سعی بلیغ او بیشتر در علم حدیث بود و در راه جمع حدیث به : کوفه و بصره و مکه و مدینه و شام و یمن و الجزیره سفر کرد. احمد حنبل اساس اندیشه خود را بر کتاب و حدیث و سنت قرار داد . و در این راه خدمات ارزنده بی انجام داد .

در عشق تو گه مست و گهی پست شوم
 وزیاد تو گه نیست و گهی هست شوم
 در پستی و مستی ار نگیری دسـستم
 یکبارگی ای نگار از دست شوم
 دی آمدم و نیامدم از من کاری
 امروز ز من گرم نشد بازاری
 فردا بروم بی خبر از اسراری
 نا آمده به بودی از این اسراری
 هر دل که طواف کرد گرد در عشق
 هم خسته شود در آخر از خنجر عشق
 این نکته نوشته ایم بر دفتر عشق
 سردوست ندارد آنکه دارد سر عشق
 ای هر چه ترا مراد آن باید کرد
 دیدار ترا نثار جان باید کرد
 گر کار بر غم پاسبان باید کرد
 جان در سرکار دوستان باید کرد (7)

مناجاتها و مجالس او به سبب دربرداشتن نثر مسجع لطیف و پر معنا از اهمیت خاص ادبی برخوردار است . او به زبان عربی و فارسی آثار منظوم و منثور دارد و از آن جمله از آثار اوست :

1 - کتاب طبقات الصوفیه ، که یکی از آثار بسیار معتبر فارسی و از کتب مشهور خواجه عبدالله انصاری است. [طوریکه معلوم است کتاب طبقات الصوفیه را اصلاً ابو عبدالرحمان محمد فرزند حسین سلمی نیشابوری (متولد 412 ه.ق.) بزبان عربی تألیف کرده است .]

ولی عبدالله انصاری این اثر بارزش را به فارسی لهجه هروی برگردانده است.

2 - تفسیری که برقرآن نوشته و آن همان است که اساس کار « ابوالفضل رشیدالدین میبدی » در تألیف کتاب « **کشف الاسرار** » ، معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری قرار گرفته .

3 - کتاب اسرار که آن نیز بزبان فارسی و منتخباتی از آن باقیست. پیر هرات این خردمند خراسانی بزبان عربی و فارسی تصانیف بسیار داشته مگر آنچه بالفعل موجود است یکی « **ذم الکلام** » است که به عربی است و در موزیم بریتانیا موجود می باشد و دیگری « **منازل السائیرین الی اسحق المبین** » که آن نیز به عربی و نسخ متعدده از آن در کتابخانه های اروپا موجود است.

ازرسایل منثور او که بنشر مسجع نوشته عبارت اند از : (8)

1 - مناجات نامه ، بزبان فارسی است .

2 - نصایح ،

3- زادالعارفین ، بزبان فارسی و در موزه بریتانیا میباشد.

4 - کنز الساکنین ،

5 - قلندر نامه ،

6 - محبت نامه،

7 - هفت حصار ،

8 - رساله دل و جان،

9 - رساله واردات ،

10 - الهی نامه ، و رباعیات ، قطعات و قصاید فارسی .

چندی از سخنان خردمندانه این دانشمند و ادیب خراسان و اسلام را بخوانش می گیریم :

- 1 - دنیا را به سگی ده که پایت را نگیرد و یا به کسی ده که دستت را بگیرد .
 - 2 - اگر مردی عیب پوش باش نه عیب فاش ، خدا می بیند و می پوشد و همسایه نمی بیند و می خروشد.
 - 3 - اگر در آب روی خسی باشی و اگر در هوا روی مگسی باشی ، دل بدست آور تا کسی باشی .
- او مراتب خواستن حق را با دید معنویت اخلاقی خویش در قالب منظوم زیر، اینطور شرح میدهد.:

نه هر طالب تواند اشک ریزی
 نه هر عاشق تواند صبح خیزی
 ترا آن به که چون مردان سر مست
 شبی از خود بسوی حق گریزی

چند نمونه از مناجات دلنشین پیر طریقت و ابرمرد تصوف خراسان :

- 1 - الهی از آنچه نخواستی چه آید؟
 و آنرا که نخواندی کی آید؟
 تا کشته را از آب چیست؟
 و نا بایسته را جواب چیست؟
 تلخ را چه سود اگر آب خوش در جوار است؟
 و خار را چه از آن کش بوی گل در کنار است .(9)

- 2 - الهی کدام زبان به ستایش تو رسد ؟
 کدام خرد صفت تو را بر تابد ،
 کدام شکر با نیکوئی تو برابر آید ،

کدام بنده به گزاردن عبادت تو رسد.

3 - الهی نسیمی دمید از باغ دوستی دل را فدا کردیم ،
بویی یافتیم از خزینه دوستی به پادشاهی بر سر عالم ندا کردیم ،
برقی تافت از مشرق حقیقت آب و گل کم انگاشتیم و دو گیتی بگذاشتیم ،
یک نظر بسوختیم و بگذاختیم بیفزای نظری و این سوخته را مرهم
ساز و غرق شده را دریاب که می زده راهم بمی دارد و مرهم بود .

4 - الهی تودوستان را به خصمان می نمایی ، درویشان را به غم و
اندوهان میدهی بیمار کنی و خود بیمارستان کنی ، درمانده کنی و خود
درمان کنی از خاک آدم کنی و با وی احسان کنی سعادتش بر سر دیوان
کنی و به فردوس او را مهمان کنی مجلسش روضه رضوان کنی نا
خوردن گندم با وی پیمان کنی و خوردن آن در علم غیب پنهان کنی
آنگه او را بزندان کنی و سال ها گریان کنی جباری تو کار جباران کنی
خداوندی کار خداوندان کنی تو عتاب و جنگ همه با دوستان کنی .

5 - الهی بود من بر من تاوان است ، تو یک بار بود خود بر من تابان ،
مصیبت من بر من گران است ، تو آب خود بر من باران .

6 - الهی چون با خود نگرم و کردار خود بینم گویم از من زار تر
کیست ؟

بندگی تو بینم گویم از من بزرگوار تر کیست ؟
گاهی که به طینت خود افتد نظرم
گویم که من از هر چه در عالم بترم
چون از صفت خویشتن اندر گذرم
از عرش هی به خویشتن در نگرم (10)

اسدی توسی



ابونصر علی فرزند احمد اسدی توسی آریایی نژاد - از شاعران و حماسه سرایان خراسان است که پس از فردوسی به شیوه او به حماسه سرایی پرداخت و در میان مقلدین فردوسی، شعر او انسجام و پختگی بیشتری دارد.

ولادت او در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم صورت گرفته است. از احوال و زندگی اسدی اطلاع زیادی در دست نیست جز اینکه دوره بلوغ او در شاعری مصادف بود با انقلابات خراسان بزرگ و انقراض غزنویان و به قدرت رسیدن سلجوقیان در آن سرزمین. به همین دلیل اسدی ناگزیر از خراسان به آذربایجان رفت. در آنجا به مدح امیر بودلف- پادشاه نخجوان- پرداخت و اثر «**کرشاسپنامه**» خود را نیز به نام او به نظم درآورد.

اسدی در علوم عربی و نظم و نثر عربی و نیز در ریاضی و فلسفه الهی دست داشت و بیشتر اشعار او هم با تاثیر از همین علوم سروده

شده است. او اندیشه های دور و دراز بشر را نمی پسندد و انسان را به اغتنام فرصت و بهره گیری از عمر و مال می خواند.

آثاراسدی توسی :

1 - کرشاسپنامه : این کتاب داستان حماسی راجعست بسرگذشت کرشاسپ پهلوان بزرگ سیستان خراسان جدّ اعلای رستم - که نسخ مختلف آن از 7 تا 10 هزار بیت ببحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف دارد واسدی آنرا از سال 456 هـ.ق. شروع تا 458 هـ.ق. بپایان برده و چنین گفته است :

شد این داستان بزرگ اسپری
به پیروزی و روز نیک اختر
ز هجرت بدور سپهری که گشت
شده چارصد سال و پنجاه و هشت

سرمشق کاراسدی درسروتن این اثر- بی شك « کرشاسپ نامه » ابوالموید بلخی بوده است واسدی نیزدراین داستان تغییری نداده ، چنانکه درمقایسه آن با تاریخ سیستان و کرشاسپ نامه ابوالموید بلخی ، تفاوتی دیده نمی شود. (11) .
قهرمان این داستان قسمیکه درفوق تذکاررفت - کرشاسپ- از پهلوانان بزرگ سیستان خراسان وجدّ اعلای رستم است که در هند و کشورهای دیگر جنگها کرده و نامش به پهلوانی و گردن کشی مشهور است.
اسدی درآغاز منظومه خود، گذشته از وعظ و حکمت، به تحقیق مسائل الهی از توحید و کیفیت خلقت پرداخته و در ضمن کتاب - نیز سخنان

مختلفی درباره اولین مخلوق و چگونگی ترتیب موجودات آورده است. که میگوید :

مهی بُد سَر داد و بنیاد دین
گَرانمایه دستور شاه زمین
محمد مه جود و چرخ هنر
سماعیل حقی مر او را پدر
بیکماز(*) یک روز نزدیک خویش
مرا هردو مهتر نشانند پیش
بسی یاد نام نکو رانده شد
بسی دفتر باستان خوانده شد

بیان همچو داستانهای عجیب و شگفتی آور از ویژگیهای خالص « کرشاسپنامه » است که نمایانگر تصورات آریایی های قدیم در مورد نواحی دوردست اقیانوس هند و دیگر ممالک اطراف خراسان کبیرمی باشد.

کرشاسپنامه اسدی یکی از آثار معتبر و پر ارزش حماسی خراسان زمین و از جمله منظومهای مشهور زبان فارسی بحساب می آید.

2- لغت فرس :

فرهنگ لغت فرس از مهمترین و قدیمی ترین کتابهای لغت فارسی است. اسدی این کتاب را بتحریض اردشیرین دیلمسپار القطبی النجمی شاعر (پس از سال 458 هـ. ق) تألیف کرده و این شاعر ظاهراً شاگرد اسدی بود.

این کتاب را یکبار « پول هورن » بسال 1898 م. در آلمان طبع کرد و بار دیگر طبع مصححی از آن با مقاله چند نسخه بدست مرحوم

(*) بیکماز : شراب

مغفور عباس اقبال آشتیانی بسال 1329 در تهران صورت گرفت. (12) لغت فرس از دو جهت مورد توجه و تحسین بوده است، یکی به خاطر جمع آوردن لغات بسیاری از زبان فارسی و دیگر به خاطر در برداشتن اشعار مزیدی از گذشتگان که به عنوان شاهد مثال واژه ها آورده است. بدین ترتیب بسیاری از اشعار که از شاعران پیشین به ما رسیده به همت اسدی طوسی می باشد.

3 قصاید مناظره :

اسدی توسی نخستین کسی است که به سرودن مناظره پرداخت. او در این قصاید، مناظراتی را بین دو طرف تخیل کرده و دلایل هر يك را بر برتری خود نسبت به دیگری آورده و سرانجام یکی را مجیب و دیگری را مجاب ساخته، آنگاه به مدح ممدوح تخلص کرده است. رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحا، چهار قصیده مناظره از اسدی بین « آسمان و زمین » ، « مغ و مسلمان » ، « نیزه و کمان » و « شب و روز » آورده است. وفات او را به سال 465 هـ. ق نوشته اند . (13)

عمر خیام



غیاث الدین ابوالفتح عمر فرزند ابراهیم موسوم به خیام آریایی نژاد ، شاعر ، دانشمند ، فیلسوف ، فقیه ، منجم و ریاضیدان ، از بزرگترین و مشهورترین شعرای تاریخ خراسان در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم است . که معروفیت وی مرزها را در نور دیده و در سرتاسر گیتی به عنوان شاعری خردگرا شناخته شده است. حکیم عمر خیام اگرچه بیشتر به عنوان شاعری رباعی سرا شهره گشته است ولی وی در واقع فیلسوف و ریاضیدانی بزرگ بود که در طول عمر دراز خویش کشفیات مهمی در ریاضیات و نجوم انجام داد.

زندگی حکیم همچون عقاید و اندیشه‌های ژرف و پوینده او در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است و افسانه‌هایی که به این دانشمند بزرگ نسبت داده‌اند حقایق و زندگی او را تا حدودی با داستان‌هایی غیرواقعی در آمیخته است.

تاریخ زندگی حکیم معلوم نیست ولی بنابر شواهد امر « خیام » در سال 439 هـ.ق در نیشابور ، به دنیا آمده و وفات او بین 509 و 517 هجری اتفاق افتاده است. (14)

بقول نویسنده کتاب « تاریخ الفی » به روایتی اشاره کرده است که براساس آن اصل و نسبت خیام از روستایی به نام شمشاد در نزدیکی بلخ بوده ولی حکیم خود در نزدیکی استرآباد در کرانه شمال و شرقی دریای خزر به دنیا آمده است.

دوران کودکی و نوجوانی حکیم نیز کاملاً مشخص نیست ولی بطور قطع وی مطالعات خود در زمینه علوم معمول آن روز را در نیشابور سپری کرده و به سبب نبوغ ذاتی و ذهن خلاق و استعداد والای خویش به دستاوردهای شگرفی نایل آمده است.

خیام ظاهراً کماکان به مطالعه و تدریس مشغول بوده و بویژه کتابهایی فلسفی ابوعلی سینا را، که او وی را استاد خود می دانسته است، عمیقاً مطالعه و بررسی می کرده و یکی از **خطبة الغراء** وی را نیز بفارسی ترجمه کرده است . تنها روایت موثقی که طی این مدت در دست است از « نظامی عروضی » است که پیشگویی معروف حکیم خیام را در مورد منزلگاه ابدی اش نقل کرده است . وی بیشتر عمر خود را در تدریس ریاضیات و فلسفه گذراند .

عمر خیام بابوحامد غزالی ملاقات و برخورد داشته است . آوازه علمی « خیام » ، سبب شد که بدربار « سلجوقیان » راه یابد. (15)

بزرگترین فعالیت نجومی حکیم عمر خیام محاسبه و تعیین جدول موسوم

به تقویم جلالی (*) بود که در سال (476 ه.ق .) به دستور سلطان جلال الدین ملک‌شاه سلجوقی مأمور انجام آن گشت و با ابو المظفر اسفزاری ، میمون فرزند نجیب واسطی و گروهی از دانشمندان دیگر مطالعاتی درخصوص تأسیس رصدخانه‌ای بزرگ انجام داد.

وی سپس حاصل مطالعات خود و سایر دانشمندان را به خدمت شاه بدین گونه ارائه نمود که به علت اینکه در حرکات کواکب به مرور ایام تفاوت‌های فاحش پدید می‌آید هر سی سال يك بار باید رصدی انجام گیرد و این امر به جهت سپری شدن عمر وی و دیگر اعضاء این هیئت مطالعاتی امکان‌پذیر نیست. از این روی به پیشنهاد خیام قرار بر آن شد که تاریخی وضع گردد که اول سال آن در هنگام اعتدال ربیعی یعنی در هنگامی که آفتاب به اول برج بره وارد نشود قرار گیرد و کیبسه‌های لازم به گونه‌ای وضع شوند تا اول سال همواره در يك موقع باشد و به مرور زمان تغییر نیابد و نام ملک‌شاه نیز که بر این تاریخ قرار می‌گیرد ابدی شود.

خیام و دیگر منجمانی که در تنظیم تاریخ جلالی مشارکت داشتند تاریخ جلالی را با در نظر گرفتن اینکه بر حسب زیج جدید طول دقیق سال 365 روز و 5 ساعت و 48 دقیقه و 45 ثانیه است تنظیم نمودند و مقرر

(*) در تقویم جلالی، سال شمسی تقریباً برابر با 365 روز و 5 ساعت و 48 دقیقه و 45 ثانیه است. سال دوازده ماه دارد 6 ماه نخست هر ماه 31 روز و 5 ماه بعد هر ماه 30 روز و ماه آخر 29 روز است. هر چهار سال، یکسال را کیبسه می‌خوانند که ماه آخر آن 30 روز است و آن سال 366 روز می‌شود در تقویم جلالی هر پنج هزار سال یک روز اختلاف زمان وجود دارد در صورتیکه در تقویم گریگوری هر ده هزار سال سه روز اشتباه دارد.

داشتند کبیسه‌ها طوری چهار سال به چهار سال انجام شوند که ماههای این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد... یعنی مبدأ هر ماه روزی باشد که آفتاب در نصف النهار آن روز در درجه برجی باشد از بروج دوازده گانه به شرطی که نصف النهار پیشتر در آخر برج مقدم باشد. ولی چون مکث آفتاب در بروج مختلف بود... نخواستند که ایام اوراق در تقویم مختلف باشد. بنابراین هر ماهی در این تاریخ را به سی روز گرفتند بی تفاوت و پنج روز باقیمانده را به اتفاق پیشنهاد کردند که در آخر ماه (فبروری) یعنی دلو افزوده شود.

دستاورد های علمی خیام برای جامعه بشری متعدد و بسیار درخور توجه بوده است. وی برای نخستین بار در تاریخ ریاضی به نحو تحسین برانگیزی معادله های درجه اول تا سوم را دسته بندی کرد (16)، و سپس با استفاده از ترسیمات هندسی مبتنی بر مقاطع مخروطی توانست برای تمامی آنها راه حلی کلی ارائه کند.

عمر خیام برای معادله های درجه دوم هم از راه حل هندسی و هم از راه حل عددی استفاده کرد، اما برای معادلات درجه سوم تنها ترسیمات هندسی را به کار برد؛ و بدین ترتیب توانست برای اغلب آنها راه حلی بیابد و در مواردی امکان وجود دو جواب را بررسی کند.

خیام همچنین توانست با موفقیت تعریف عدد را به عنوان کمیتی پیوسته به دست دهد و در واقع برای نخستین بار عدد مثبت حقیقی را تعریف کند و سرانجام به این حکم برسد که هیچ کمیتی، مرکب از جزء های تقسیم ناپذیر نیست و از نظر ریاضی، می توان هر مقداری را به بی نهایت بخش تقسیم کرد.

خیام اولین کسی است که هندسه تحلیلی را برای حل معادلات بکار برده

است. و از این حیث نیز قریب چهار قرن پیش از « دکارت » (1637 میلادی) ریاضیدان و فیلسوف فرانسوی ، هندسه تحلیلی را وضع کرده است.

همچنین خیام ضمن جستجوی راهی برای اثبات "اصل توازی" (اصل پنجم مقاله اول اصول اقلیدس) (*) (در کتاب شرح اصول مشکل آفرین کتاب اقلیدس، مبتکر مفهوم عمیقی در هندسه شد. در تلاش برای اثبات این اصل، خیام گزاره هایی را بیان کرد که کاملاً مطابق گزاره هایی بود که چند

قرن بعد توسط والیس و (جوانی جرو لاموساکری (1667 - 1723 م . ریاضیدانان اروپایی بیان شد و راه را برای ظهور هندسه های نااقلیدسی در قرن نوزدهم هموار کرد. بسیاری را عقیده بر این است که مثلث حسابی پاسکال (1623 - 1662 م.) را باید مثلث حسابی خیام نامید و برخی پا را از این هم فراتر گذاشتند و معتقدند، دو جمله ای نیوتن را باید دو جمله ای خیام نامید. البته گفته می شود بیشتر از این دستور نیوتن و قانون تشکیل ضریب بسط دو جمله ای را جمشید کاشانی و نصیرالدین طوسی ضمن بررسی قانون های مربوط به ریشه گرفتن از عددها آورده اند.

خیام افزون بر انگاره های تحلیلی و رویکرد های فکری در مورد پرابل علم ریاضی ، او با دید عمیق از اهمیت شناخت حیات، - انسان را در غلبه و مبارزه با زندگی دعوت می کند و به این باور است که

(*) اصول اقلیدس که در برخی از نوشته ها از آن به « اسطفسات » نیز تعبیر می شود، کتابی است که قریب سیصد سال قبل از میلاد توسط اقلیدس، ریاضی دان و منجم شهر یونانی تصنیف شده است.

وقت را غنیمت شمرد و به مرگ اعتنا نکرد. او میگوید : احمق در پی جاه و جلال و ثروت می رود و بارفتن به این بازیچه ها ، سعادت خود را پایمال و سلامتی خود را به خطر می اندازد ، ولی عاقل بدون رساندن زیان به دیگران ، دم را غنیمت می شمرد و می کوشد از مظاهر و زیبایی طبیعت استفاده کند و برای فرار از بیابان سوزان حیات به « واحه هنر » پناه می برد .

عمر خیام میگوید : ... حرص و آز نباید داشت ، قانع باید بود، بیش از حاجت نباید خواست ، مناعت و عزت نفس و استقلال طبع را نباید از دست داد او نه وعظ میکند نه مناجات نه تضرع و زاری مینماید نه عرفان می بافد ، همه مستغرق فکر از دهر است که برای چه آمدیم و چرا می رویم ، هیچ کس حقیقت را ندانست و از این شب تاریک راه بیرون نبرد همه افسانه گفتند و مردم را در خواب کردند و خود نیز بخواب رفتند.

اما گذشته از همه اینها، بیشترین شهرت خیام در طی دو قرن اخیر در جهان به دلیل رباعیات اوست که نخستین بار توسط « فیتزجرالد » به انگلیسی ترجمه و در دسترس جهانیان قرار گرفت و نام او را در ردیف چهار شاعر بزرگ جهان یعنی (هومر، شکسپیر، دانته و گوته) قرار داد. اینک به نقل بخشی از اندیشه های خیام میپردازیم که در رباعیات او بازتاب روشن یافته است

پیش از من تو لیل و نهاری بودست

در هر قرنی بزرگواری بودست

هر جا که قدم نهی تو بر روی زمین

آن مردمک چشم نگاری بودست

تا چند ز نـم بروی دریا ها خشت
بـیزار شـدم زُبت پرستان کنشت
خیام که گفت که دوزخی خواهد بود
که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت

گویند کسان بهشت با حور خوشست
من میگویم که آب انگور خوشست
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار
کاآواز دهـل شنیدن از دور خوشست

آنها که کهن شدند و این ها که نو اند
هرکس به مراد خویش یک تک بدونند
این کهنه جهان بکس نماند باقی

رفتند و رویم و دیگر آیند و روند (17)
حکیم در فلسفه اسلامی و فلسفه یونانی نیز تبـحر خاصی داشت و اصول
پیچیده فلسفه یونانی و افکار و عقاید علمای بزرگ یونان را با زبانی
ساده به شاگردان خود می آموخت. خیام در فلسفه دارای بینش ژرفی
بود و معتقدات دینی خود را نیز با همین بینش مورد بررسی قرار می
داد.

در اشعار خیام که سالها پس از مرگ او منتشر شد افکار فلسفی او که
تصویری روشن و شفاف از پوینده یی شك اندیش، آگاهی ناخرسند از
محدودیت های روش علمی، عالمی که به عبث در جستجوی یافتن ،
بیان عقلی تناقضات زندگی و مرگ، آفرینش و انهدام، ترکیب و
گسیختگی، وجود و عدم می باشد به خوبی جلوه گر است .

اشعاری که از وی برجای مانده است بیشتر در قالب رباعی و بصورت دو بیتی هایی ساده و کوتاه است که بدور از هرگونه فضل فروشی و تلاش برای لفاظی، عمیق ترین اندیشه ها و معانی فلسفی متفکری بزرگ و وارسته را در مقابل اسرار عظیم آفرینش به تصویر کشیده است. مضمون عمده اشعار منسوب به خیام همچون عقاید فلسفی وی توجه به قانون جبر مرگ و فنا (نفی نفی) ، شك و حیرت، افسوس از گذر عمر و..و.. است.

اشعار فعلی منسوب به خیام بیش از هزار رباعی را در بر می گیرد ولی اکثر محققان تنها 178 رباعی را از آن شاعر دانسته و سایر اشعار را اگرچه تفاوت چندانی با رباعیات واقعی خیام ندارند سروده برخی از شاعران و عارفان زمان وی و اندکی پس از مرگ خیام دانسته اند که بدلیل گستاخی و زیاده روی در ابراز عقاید فلسفی خود این رباعیات را به حکیم خفته در خاک نسبت داده و خود را از مجازات های سخت احتمالی و ممکن رهانیده اند.

رباعیات خیام در قرن نوزدهم توسط « ادوارد فیتز جرال د » شاعر بزرگ انگلیسی و در نهایت هنرمندی به زبان انگلیسی ترجمه شد و مورد استقبال شدید محافل علمی و ادبی « اروپا » قرار گرفت به صورتی که رباعیات خیام در مدتی کوتاه به زبان های ایتالیایی، روسی، فرانسوی، آلمانی، عربی، ترکی و ارمنی و اسپانیایی نیز ترجمه شد و این دانشمند خراسانی شهرتی جهانی یافت.:

اجزای پیاله ای که در هم پیوست

بشکستن آن روا نمی دارد مست

چندین سر و پای نازنین از سر دست

بر مهر که پیوست و به کین که شکست

ز آوردن من نبود گردون را سود
 وز بردن من جاه و جمالش نفزود
 وز هیچ کسی نبود و گوشم نشنود
 کآوردن و بردن من از بهر چه بود

در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست
 آن را نه بدایت نه نهایت پیداست
 کس می نزد و می در این معنی راست
 کین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

دارنده چو ترکیب طبایع آراست
 از بهر چه او فگندش اندر کم و کاست
 گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود
 ورنیک نیامد این صور عیب کراست

در یاب که از روح جدا خواهی رفت
 در پرده اسرار فنا خواهی رفت
 می نوش ندانی از کجا آمده ای
 خوش باش ندانی بجا خواهی رفت

آثار عمر خیام :

1 - رساله در جبر و مقابله که مهمترین کتاب ریاضی حکیم است . این کتاب را « ف . ویکه » بزبان فرانسوی ترجمه کرده و مقدمه در تاریخ علم ریاضی در اسلام بر آن نوشته و با متن عربی کتاب مذکور بطبع

رسانیده است.

- 2 - رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات اقلیدس که نسخه یی از آن در کتابخانه «لیدن» در «هلند» موجود است .
- 3 - رساله فی الاحتیال لمعرفة مقدارى الذهب والفضة فی جسم مرکب و منها ، که نسخه یی از آن در « کتابخانه گوته » در « آلمان » محفوظ است . این رساله بیان دستور : ارشمیدس (*) و ترازوی اوست برای تعیین اوزان اشیاء با توجه بوزن مخصوص هریک .
- 4 - لوازم الامکنة ، در باره فصول و علت اختلاف هوای بلاد واقالیم .
- 5 - رساله یی کوتاه در حل یک مسئله جبری بوسیله قطوع مخروطی .
- 6 - رساله ای در وجود
- 7 - رساله ای در کون و تکلیف
- 8 - الجواب عن ثلاث المسایل
- 9 - الضیاء العقلی
- 10 - تاب زیج ملکشاهی

(*) ارشمیدس دانشمند و ریاضیدان یونانی در سال 212 پیش از میلاد در شهر سیراکوز یونان چشم بجان گشود و در جوانی برای آموختن دانش به اسکندریه رفت . بیشتر دوران زندگیش را در زادگاهش گذراند و با فرمانروای این شهردوستی نزدیک داشت . ارشمیدس در جریان تجربه یکی از چشمگیرترین رازهای طبیعت را کشف کرد . آن هم اینکه میتوان وزن اجسام سخت را با کمک مقدار آبی که جا بجا می کنند اندازه گیری کرد این قانون وزن مخصوص را که امروز به آن « چگالی یا تکاثف » میگویند ، اصل ارشمیدس می نامند .

11 - رساله‌یی در معراج

12- نوروزنامه از کتابهای معروف خیام در بیان اسباب پیدایش جشن نوروز و کشف حقیقت آن ، و اینکه کدام یک از شاهان قدیم واضع آن بوده ، و آیین آن جشن و آداب پادشاهان ساسانی در این باب و نحوه برگزاری جشن‌های این عید بزرگ باستانی آریایی ها را توضیح داده است.

از این کتاب نسخه‌یی در کتابخانه « برلین » موجود است که در تهران با مقدمه و حواشی « آقای مجتبی مینوی » بسال 1312 شمسی بطبع رسید . (18)

غزالی



ابوحامد فرزند محمد فرزند محمد غزالی توسی آریایی نژاد در سال (450 - 505 هجری قمری) مصادف به (1058 - 1111 میلادی) در تابران توس بدنیا آمد و در آنجا درگذشت . او مقدمات علوم دینی و ادبی را در کودکی نزد ابوحامد احمد فرزند محمد رادکانی فرا گرفت و بعد چندی تحصیل در طوس و جرجان و نیشابور فنون جدل و خلاف و کلام و مقدماتی از فلسفه را بیاموخت و در علوم متداول زمان خویش سرآمد عصر شد. او از جمله متفکرین و مشایخ بزرگ و از اقطاب مشهور خراسان زمین می باشد.

غزالی به سن سی و پنج سالگی منصب تدریس در نظامیه بغداد بدو محول گشت و چهار سال درین سمت افزون بر آموزش کتب فلاسفه ، بتدریس و تذکر و وعظ و مناظره و تألیف و تصنیف اشتغال داشت . غزالی با همه علوم حکمی از در عناد در آمد . بگونه مثال در کتاب « المنقذ من الضلال » خود در باره ریاضی متذکر است که " دو آفت از آن منبعث میگردد و آن چنانست که هرکس در آن نظر کند از نکات دقیق

وبراهین ودلائل آن بعجب میافتد وبسبب این اعجاب نظر خوب بفلاسفه پیدا می کند و می پندارد که همه علوم آنان در وضوح واستواری برهان مانند این علم ریاضی است ، آنگاه بتقلید آن قوم طریق کفر میسپارد و میگوید اگر دین حق بود با همه تدقیق این قوم که در علم ریاضی دارند از نظر ایشان نهان نمی ماند ... "

همچنان غزالی علم فقه را در زمره علوم دنیوی محسوب داشته و علم کلام را زیانبخش و خطرناک شمرده است.

او در مواضع آزاد اندیشی و دفاع از رویکرد های فکری خود به گفته خودش « درو دیوار به معادات بر میخیزد » به مقابل اعتراضات فقیهای متعصب قشری آن عصر از قبیل « ابن قیم » و « ابن جوزی » عالمانه وبا ثبات ایستادگی میکند. در آثار این خردمند متفکر اندیشه های ژرف وعمیقی بیان گردیده که برای رشد افکار فلسفی حائز اهمیت است .

به غزالی اشعاری بفارسی نسبت داده اند واز آنجمله است این رباعی :

کس را پس پرده قضا راه نشد

وز سرّ قدر هیچکس آگاه نشد

هرکس ز سرّ قیاس چیزی گفتند

معلوم نگشت وقصه کوتاه نشد

ما جامه نمازی بسر خم کردیم

وز خاک خرابات تیمم کردیم

شاید که در این میکده ها در یابیم

آن عمر که در مدرسه ها گم کردیم

سخن غزالی در اعتقاد به اخبار واحادیث در خطاب به خداوند میگوید :
 مرا تو راحت جانی معاینه نه خیر
 که را معاینه باشد خبر چه سود کند

باری او در اثر کوچک خود بنام « الفیص التفرقه » باز شناختی «
 وجود» را در پنج حالت تبیین میکند :

1 - وجود ذاتی ،

2 - وجود حسی ،

3- وجود خیالی ،

4 - وجود عقلی ،

5 - وجود شبهی .

در نظر این فیلسوف متبحر ، اشخاص به عقل خود متکی بوده و در
 تقسیم این مهبط ، از خداوند راضی و خوشنود اند . عین آنچه غزالی
 در اینجا ابراز داشته در آثار « مصلح الدین سعدی » منعکس گشته
 است . سعدی در کتاب « گلستان » خود می نویسد :

گراز بسیط زمین عقل منعدم گردد

به خود گمان نبرد هیچکس که نادان است

سخن و روش نقادانه غزالی یک نوع سرآغاز فلاسفه نقد و سنجش است
 که بعد ها در قرون جدید پس از گذشت (539 سال) ، بوسیله
 دانشمندان اروپایی رنه دکارت (1596 - 1650 م .) ریاضی دان
 و فیلسوف فرانسوی تحت مفهوم « روش راه بردن عقل » ،
 و فرانسویس بیکن (1561 - 1621 م) فیلسوف و دولتمدار انگلیسی با
 نغمه نو آغاز شد و به فلسفه نقادانه امانوئل کانت (1724 - 1804 م .)
 فیلسوف آلمانی رسیده است . (19)

از خردمند غزالی آثار متعددی قریب به صد جلد کتاب و رساله فارسی و عربی در باره اخلاقیات ، تصوف ، علم اصول ، اصول فقه ، فلسفه و منطق از خود بیاد گار گذارده است که مهمترین آنها از این قرار است :

1 - کیمیای سعادت به فارسی ، این کتاب خلاصه یی از احیاء العلوم است ک بسالهای 490 - 500 ه.ق. نوشته شده و غزالی آنرا در چهار عنوان :

- شناختن نفس خویش

- شناختن حق تعالی

- شناختن دنیا

- شناختن آخرت و در چهار رکن :

عبادت ، معاملات ، بریدن عقبات راه دین و **منجیات** نهاده است.

2 - نصحیة الملوك (20) از آثار معتبردیگر فارسی غزالی است که در حدود سال 503 ه.ق. تألیف این کتاب صورت گرفته و متضمن اندیشه های او در پایان زندگانی است . موضوع این کتاب بیان حکمت عملی بر مبنای دین می باشد. این کتاب هم عبری و هم بترکی ترجمه شده است.

3 - احیاء علوم الدین (عربی) ،

4 - تهافت الفلاسفه ، در این کتاب در رد قواعد فیلسوفان عربی پرداخته و در بیست مسئله از مسائل فلسفی تناقض آراء و تهافت عقاید فلاسفه را بیان کرده است.

5 - مجموعه مکاتیب فارسی غزالی است که نسخی در دست است .

6 - المنقذ من الضلال ،

7 - جواهر القرآن ،

8 - شفاء العلیل ،

9 - منهاج العابدین ،

-
- 10 - الجام والعوام عن علم الكلام ،
 - 11 - المستفى من علم الاصول ،
 - 12 - عقيدة اهل السنة ،
 - 13 - الاقتصاد فى الاعتقاد
 - 14 - اسرار
 - 15 - لم الدين
 - 16 - فضائح الباطنية
 - 17 - الدرج در ردّ همان مذهب وكتاب فضائح الا باحيّه
 - 18 - فيصل التفرقة بين الاسلام والزندقة
 - 19 - كتاب مستظهرى در ردّ باطنيه
 - 20 - كتاب مواهم الباطنية
 - 21 - كتاب المقصد الاسنى فى شرح اسماء الحسنى
 - 22 - كتاب مقاصد الفلاسفه
 - 23 - كتاب الاربعين فى اصول الدين
 - 24 - كتاب اجوية الغزالية فى المسائل الاخرية مشهور به المضمون الصغير حاوى جواب به نوزده سؤال
 - 25 - كتاب المضمون الكبير در باره خداوند وفرشتگان و اعجاز و رستاخيز
 - 26 - كتاب مشكوة الانوار وقسطاس مستقيم
 - 27 - غزالي نامه ،
 - 28 - كتاب تمهيدات ، وغيره وغيره . (21)

سنائی غزنوی



ابوالمجد مجدود فرزند آدم سنایی غزنوی تاجیک تبار آریایی نژاد در سال 473 هجری قمری ، به دنیا آمد . وی از اوایل جوانی به سوی دربار غزنوی جذب شد وبا رجال و معاریف آن دستگاه آشنائی حاصل نمود و برخی از پادشاهان آن سلاله را مانند مسعود فرزند ابراهیم (492 - 508 ه.ق.) و بهرامشاه فرزند مسعود (511 - 552 ه.ق.) در اشعارش مدح کرد . در سال 545 ه. ق . در غزنین دیده از جهان فرو بست. مقبره سنائی در غزنین و زیارتگاه خاص و عام است . (22)

سنائی چند سال از دوره جوانی خود را در شهر های بلخ ، سرخس ، هرات و نیشابور گذرانید و هرجا چندی در سایه تعهد و نیکو داشت بزرگان محل بسر برد .

دیوان سنایی که عمده اشعارش را تا سی هزار بیت نوشته اند و امروزه نسخه چاپی آن بالغ بر چهارده هزار سیصد و چهل و شش بیت است ، حاوی مدائح و زهدیات ، قصاید ، غزلیات ، رباعیات و مقطعات

محکم و متین و اشعار پخته و روان است که بتصحیح آقای مدرس رضوی استاد فاضل دانشگاه تهران بطبع رسیده است. در مقدمه که سنائی بر دیوان اشعارش نوشته نموداری از نثر استادانه و منشیانه او و نمونه‌های فصیحی از رسائل اخوانی فارسی در عهد وی است. مهارت استادی و بلاغت سنائی در مثنوی سرایی مخصوصا در اثر مشهورش «حديقة الحقیقه» ظاهر است.

به طور کلی می توان سنایی را از نخستین شاعران نامی اهل تصوف خراسان دانست. تاثیر عقلانی و عرفانی شیوه دید و اندیشه «سنایی» در شاعری چون نظامی، در بزرگ ترین منظومه اش یعنی مخزن الاسرار مشهود است:

«نظامی با نگاه به آثار سنایی مخزن الاسرارش را با حال و هوای عارفانه و حکمی خلق می کند این ها محصول غزل قلندری سنایی است که هم در حوزه زبان و هم در حوزه اندیشه وارد شده است. در حقیقت بجاست که بگوئیم زبان و اندیشه سنایی باعث احیای شعر فارسی می شود. سنایی شعر فارسی را احیا و آن را با نگاه تازه خودش همراه می کند. اما مهم ترین نوآوری سنایی در شعر فارسی، وارد کردن بحث عرفان و انسان شناسی در آن است. به نظر استاد دانشگاه الزهرا» مریم حسینی :

"سنایی در بحث شعر عرفانی پیش قدم است. همین طور نوگرایی هایی در زبان سنایی وجود دارد که پیش از او سابقه ندارد، مثل وارد کردن لغات سمبلیک همچو خرابات و مغ و مغ بچه و دیر مغان و ... که بعد ها در شعر حافظ برجسته می شود. او مانند ابوسعید ابوالخیر از جمله شاعرانیست که مباحث عرفانی را وارد شعر فارسی می کند."

در آثار او دو سبک مختلف مربوط بدو دوره زندگی او دیده می شود. در مرحله نخستین « سنایی » شاعر درباری بود و برای تحصیل امکانات مادی از مدح کسی امتناع نداشت. در مرحله دوم شاعر افکار اخلاقی و عرفانی خود را اظهار داشته و سبک حقیقی خویش را بدین وسیله ایجاد کرده است. از آثار او عبارت اند از :

1 - **حديقة الحقيقة** و **شريعة الطريقة** که آنرا الهی نامه نیز مینامند (*) ، سنائی این مثنوی را در بحر خفیف مخبون مقصور در ده هزار بیت در سالهای 524 - 525 هـ. ق. سروده است. که در ابواب عقل و علم و حکمت و عشق و نعمت خداوند و پیغمبر سخن گفته است. این کتاب از جمله منظومه هایی است که در ادبیات فارسی تأثیر فراوان داشته و در ایجاد منظوم هایی از قبیل « تحفة العراقین - خاقانی » و « مخزن الاسرار - نظامی » اثر مستقیم کرده است.

و در آن کتاب چنین مینویسد:

دیدد وقتی یکی پراگنده

زنده یی زیر جامه ژنده

گفت این جامه سخت خُلقانست

گفت هست آن من چنین زانست

چون نجویم حرام و ندهم دین

جامه لابد نباشدم به ازین

(*) در این دو بیت از مولوی جلال الدین بلخی :

ترک جوشی کرده ام من نیم خام

از حکیم غزنوی بشنو تمام

در الهی نامه گوید شرح این

آن حکیم غیب و فخر العارفین

هست پاک و حلال و ننگین روی
 نه حرام و پلید و رننگین روی
 چون نمازی (*) و چون حلال بود
 آن مرا جوشن جلال بود

2 - **طریق التحقیق** مثنوی است بروزن « حدیقه » ، در سال 528 هـ.ق. نوشته شده و این کتاب یکبار در تهران بچاپ سنگی و بار دیگر در سال 1318 در شیراز بطبع رسید. از این مثنوی :
 دوش ناگه نهفته از اغیار
 یافتم بر در سرایش بار
 مجلسش ز آنسوی جهان دیدم
 دور از اندیشه و گمان دیدم
 مجمعی دیده ام پر از عشاق
 جسته از بند گنبد زرق
 چار تکبیر کرده بر دوجهان
 گشته فارغ ز شغل هر دو جهان ...

3 - **سیرالعباد الی المعاد** مثنوی است هم بروزن **حدیقة الحقیقة** ، عدد ابیات این منظومه متجاوز از هفتصد است و شامل بحث خلقت انسان و اقسام نفوس و عقل و مسائل اخلاقی می باشد. این کتاب یکبار در سال 1316 در تهران بطبع رسیده است. چند بیت از این مثنوی را بخوانش می گیریم :
 دان که در ساحت سرای گهن
 چون تهی شد زمین (*) مشیمه گن

(*) نمازی : پاک

(**) مراد آدمی است .

سوی پستی رسیدم از بالا
حلقه در گوش ز ابطو امنها (*)

4 - کارنامه بلخ (مطایبه نامه) مثنوی است بروزن « حدیقه » در
پانصد بیت سروده شده و مبنای آن بر مزاح است . (23) و چند بیت آنرا
نقل می کنیم :

چون گذشتی ز خلقت ایشان
برگذر بروطای (**)

تا یکی قوم بینی از خود پاک
باتو برخاک و برتر از افلاک

همه نقاش آتشین خامه
همه خورشید آسمان جامه

ورق حرف در نوشته همه
محض معنی و روح گشته همه...

وبه اقوال دیگر، مثنوی های دیگری هم مانند :

- 1 - کارنامه ،
- 2 - عشق نامه ،
- 3 - عقل نامه ،
- 4 - غریب نامه ،
- 5 - عوف نامه ،
- 6 - تجربه العلم را سنائی نیز در دست آورد های فرهنگی خود دارد .

(*) اشاره است به آیه 36 از سورة البقرة : « قُلْنَا اِهْبُطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاَمَّا
يَاۤتِيۤنَكُمْ مِّنۡیْ هُدًیۡ فَمَنْ تَبَعَ هٰۤذَآۤیۡ فَلَاخُوفَ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ »
(**) و طأ : فرش

غزالی را از سنائی می خوانیم :
 ساقیا دل شد پر از تیمار پر کن جام را
 بر کف ما نه سه باده گردش اجرام را
 تا زمانی بی زمانه جام می بر کف نهی
 بشکنیم اندر زمانه گردش ایام را
 جان و دل در جام کن تا جان به جام اندر نهیم
 همچو خون دل نهاده ای پسر صد جام را
 دام کن بر طرف بام از حلقه های زلف خویش
 چون که جان در جام کردی تنگ درکش جام را
 چرخ بی آرام را اندر جهان آرام نیست
 بند کن در می پرستی چرخ بی آرام را

سنایی غزنوی ؛ در کتاب معتبر " حقیقه الحقیقه " داستانی خویش ،
 داستان شگفت انگیزی در باب حقیقت و بیان ناگزیری و ناگزیری
 انسان از پدیده ای بنام مرگ را ، به خوانش می گیرد : (24)

آن شنیدم که از کم آزاری
 رندی اندر ربود دستاری
 آن دوید از نشاطی بستان
 وین دوان شد بسوی گورستان
 آن یکی گفتش از سرسردی
 که : بدیدم سلیم دل مردی
 تو بدین سو همی چه پویی تفت ؟
 کانکه دستار برد زان سو رفت

گفت : ای خواجه ! گرچه زان سو شد
 نه ز بند زمانه بیرون شد
 چه دوم بیهوده سوی بستان ؟
 چو همی یابمش به گورستان
 که بد اینجا ، خود از سرای مجاز
 مرگ ، سیلی زنانش آرد باز

« غزل »

جمالت کرد جانان هست ما را
 جلالت کرد ماهها پست ما را
 دل آرا مانگارا چون تو هستی
 همه چیزی که باید هست ما را
 شراب عشق روی حرمت کرد
 بسان نرگس تو مست ما را
 اگر روزی کف پایت ببوسم
 بود بر هر دو عالم دست ما را
 تمنای لببت شوریده دارد
 چو مشکین زلف تو پیوست ما را
 چو صیاد خرد لعل تو باشد
 سر زلف تو شاید شست ما را
 زمانه بند شست کی گشاید
 چو زلفین تو محکم بست ما را

« رباعی »

عشقا تو در آتش نهادی ما را
 درهای بلا همه گشادی ما را
 صبرا به تو در گریختم تا چکنی
 تو نیز به دست هجر دادی ما را

آنی که قرار با تو باشد ما را
 مجلس چو بهار با تو باشد ما را
 هر چند بسی به گرد سر برگردم
 آخر سر و کار با تو باشد ما را

ای کبک شکار نیست جز باز ترا
 بر اوج فلک باشد پرواز ترا
 زان می‌توان شناختن راز ترا
 در پرده کسی نیست هم آواز ترا

چون دوست نمود راه طامات مرا
 از ره نبرد رنگ عبادات مرا
 چون سجده همی نماید آفات مرا
 محراب ترا باد و خرابات مرا

در منزل وصل توشه‌ای نیست مرا
 وز خرمن عشق خوشه‌ای نیست مرا

گر بگریزم ز صحبت ناهلان
کمتر باشد که گوشه‌ای نیست مرا

در دل ز طرب شکفته باغیست مرا
بر جان ز عدم نهاده داغیست مرا
خالی ز خیالها دماغیست مرا
از هستی و نیستی فراغیست مرا

اندوه تو دلشاد کند مرجان را
کفر تو دهد بار کمی ایمان را
دل راحت وصل تو مبیناد دمی
با درد تو گر طلب کند درمان را (25)

جان بی علم تن بمیراند	شاخ بی بار دل بگیراند
علم باشد دلیل نعمت و ناز	خنک آنرا که علم شد دمساز
حجت ایزد ست در گردن	خواندن علم و کار ناکردن
آنچه دانسته ای بکار در آر	پس دیگر علم جوی از پی کار
با همه خلق روی نیکو دار	خونکودار و رای چون خودار
خوی نیکو ترا چو شیر کند	خوی بد عالم از تو سیر کند

حسن غزنوی

حسن غزنوی، اشرف الدین ابومحمد حسن فرزند محمد حسینی غزنوی تاجیک تبار آریایی مشهور به «اشرف» شاعر معروف در سال 556 هـ.ق. وفات نموده است. وی شاعر دربار مسعود فرزند ابراهیم غزنوی (492 - 508 هـ.ق.)، کمال الدوله شیرزاد (508 - 509 هـ.ق.) و سلطان الدوله ارسلان (509 - 511 هـ.ق.) و یمین الدوله بهرام شاه (511 - 552 هـ.ق.) بود. آورده اند: "که او از علماء و وعاظ بزرگ زمان بود و در مجلس و عظمی و قریب هفتاد هزار کس! جمع میشدند که از آن چهار هزار تن مرید خاص او بودند و چون این خبر به سلطان بهرام شاه رسید دو شمشیر برهنه نزد او فرستاد تا در یک غلاف کند یعنی دو شمشیر در غلافی و دو پادشاه در اقلیمی نگنجد. حسن غزنوی قصد سلطان را در یافتن واز غزنین بحرین شریفین روی نهاد واز آنجا به بغداد و سپس بمکه و مدینه رفت و بار دیگر در عهد خلافت مقتفی لامرالله (530 - 555 هـ.ق.) به بغداد شد واز سلطان غیاث الدین مسعود سلجوقی (527 - 547) - نواخت و احسان دید." (26)

اوچندی در عراق و مدتی در خراسان زمین بود. و بمدح سنجر و ملکشاه فرزند محمود سلجوقی و دیگر ارکان دولت سلاجقه در عراق و خراسان اشتغال داشت و در بازگشت از همدان به خراسان در قصبه «آزادوار» از ولایت جوین وفات یافت. و مقبره او در آن قصبه باقی است. دیوان حسن غزنوی شاعر خراسان قریب به چهار هزار بیت شامل

قصاید و غزلیات و ترجیعات در دست است و آن به اهتمام آقای مدرس رضوی در تهران به سال 1328 به طبع رسیده است. آقای مدرس پس از اتمام متن دیوان ، آن را به نظر علامه « دهخدا » و استاد « فروزانفر » رسانیدند و یادداشت های ایشان را در تصحیح اشعار در پایان کتاب جای دادند .

حسن غزنوی سبکهای غالب استادان معاصر یا قریب العهد خود را - مانند مسعود سعد ، معزی و سنائی - تتبع کرده ، و خود سبک استوار مخصوص خویش را بکمال رسانیده است. (27) از اشعار اوست :

آرام دل مرا بخوانید

بر مردم چشم من نشانید

آوازه عشق من شنیدید

اندازه حُسن او بدانید

از دور در او نگاه کردن

انصاف دهید کی توانید

از دیده و جان و از دل و تن

این خدمت من بدو رسانید

ای خوبان او چو آفتابست

در جمله شما باو چه دانید

عشق انده و حسرتست و خواری

عاشق مشوید اگر توانید

آرامگه دل خم موییت دیدم

بینایی دیده خاک کوییت دیدم

سبحان الله هیچ ندانم امروز
تاروی که دیده ام که رویت دیدم

ای کرده بسی جفا بجای دل من
در عشق تو شد ز جای پای دل من
یک روز خجسته ای رضای دل من
اینست و ازین بتر سزای دل من

داند جهان که قره عین پیمبرم
شایسته میوه دل زهرا و حیدرم
دریا چو آب بار دگر آب شد ز شرم
چون گشت روشنش که چه پاکیزه گوهرم
دری پر از عجایب دریا شود بحکم
هر قطره بی که در صدف دل بپرورم
طبعم چو آتش تر و هر دم خلیل وار
خوشبو گلی دگر دمد از آتش ترم
روید نبات نیشکر از جویبار گوش
چون نایزه گشاد زبان شکر گرم ...

نظامی عروضی

نجم الدین احمد فرزند عمر فرزند علی سمرقندی مشهور به نظامی عروضی تاجیک تبار آریایی نژاد . نویسنده و شاعر قرن ششم خراسان زمین به سال 560 ه.ق. در گذشت . در اواخر قرن پنجم در سمرقند ولادت یافت، و پس از تحصیلات مقدماتی بخدمت « عمر خیام » در سال (506 ه.ق.) در بلخ رسید و در سال (510 ه.ق.) در طروق توس خدمت « معزی » را ترک کرد .

نظامی عروضی بدربار ملوک آل شنسب یعنی پادشاهان غوری تاجیک تبار آریایی نژاد وابسته بود ، و کتاب مجمع النوادر مشهور به « چهار مقاله » (28) را بنام فخرالدوله مسعود برادرزاده ملک شمس الدین محمد غوری (551 و 552 ه.ق.) تألیف کرد. یکی از متون ادبی مهم زبان فارسی است .

محتوا و مطالب آن بیان شرایطی است که در چهار طبقه از مردم که بزعم مصنف پادشاهان محتاج بدیشان میباشند ، یعنی - دبیر ، شاعر ، منجم ، طبیب باید مجتمع باشد.

چهار مقاله عروضی علاوه بر آنکه جنبه یک کتاب انتقادی متقن درباره هریک از چهار فن مذکور واصحاب آنها دارد. عین حال بسیاری از مطالب تاریخی و تراجم مشاهیر اعلام را که در کتب ادبی و تاریخی یافت نمیشود نیز شامل است. (29)

همین محتویات باارزش این کتاب باعث شده که این اثر گرانقدر از قدیم از شهرت و عظمت فرهنگی و تاریخی برخوردار بوده چنانیکه نقل های از آن در آثار معتبری مانند تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، تاریخ

گزیده ، تذکرة دولتشاه ووو صورت گیرد .

ایا بدیع زمانه که در سخا و هنر
 ترا نظیر ندانیم جز نیا و پدر
 چو هفت هشت حریفیم در یکی خانه
 شناخته به خراسان به هفت هشت هنر
 دبیر و شاعر و درزی ، طبیب و دانشمند
 ادیب و نحوی و قوال و گازر ، آهنگر
 سه چاره گنده نیکو در اوفتاده ستند
 زباده های گران مست گشته جای دگر
 شرابمان برسیده ست و ما ز اندیشه
 بمانده ایم سرانگشتهها به دندان در
 به یک دو دور دگر هر سه چار گاده شوند
 به پنج شش من می هفت هشت بنده بخر

نظامی عروضی مؤلف کتاب چهارمقاله که در دربار امیران غوری آل
 شنسب درقلب خراسان بزرگ می زیست درحکایت مربوط به بدیهه
 گویی خودش درشعر از زبان مهترزاده بلخ امیرعمید صفی الدین می
 گوید:

« ای پادشاه نظامیان را بگذار من ازجمله شعرای ماوراء النهر
 وخراسان وعراق هیچ کس را نشناسم که بر ارتجال، چنین پنج بیت
 تواند گفت. » (30)

ابوالحسن بیهقی

ابوالحسن علی فرزند زید فرزند محمد بیهقی، معروف به «ابن فندق» تاجیک تبار آریایی نژاد و «فرید خراسان»، حکیم و ادیب مشهور و از ریاضی دانان بزرگ قرن 6 هجری است.

وی در فقه، اصول، طب، لغت، عروض، حکمت، کلام، تاریخ و سایر علوم رایج زمان تبحر داشت، مرد دقیق النظر و جامع الاطراف بود. ولادت او را «یاقوت» به بنقل قول او در کتاب مشارب التجارب «نسب نامه» کامل او را آورده و نیز از قول او گفته است که ولادتش در سال 499 ه.ق در قصبه سبزوار از ناحیه بیهق اتفاق افتاده و بسال 565 ه.ق. چشم از جهان بست. (31)

اما از قرائن چنین برمی آید که باید پیش از این تاریخ بوده باشد. بیهقی در جوانی به کسب علوم مختلف پرداخت و در فنون ادب و حدیث و کلام و ریاضیات و حکمت سرآمد عهد خویش گردید و دارای تألیفات متعدد و مشهور شد. بسیاری از استادان بزرگ زمان خود را در بیهق، نیشابور، مرو، سرخس و دیگر مناطق خراسان بزرگ ملاقات کرد و از آنان بهره جست، از جمله دیداری با «حکیم عمر خیام» در سال 507 ه.ق. داشت که شرح آن را در کتاب «تتمه صوان الحکمه» بیان کرده است. بیهقی مدتی را نیز در بیهق به قضاوت گذراند.

مهمترین اثر او کتاب فارسی «تاریخ بیهق» در تاریخ و جغرافیای ناحیه بیهق و ذکر رجال علم و ادب و کتاب و نیز سادات و خاندانهای مشهور و دیگر اطلاعات تاریخی آن سرزمین است. از این کتاب نسخ معدودی باقی مانده و طبعی بتصحیح مرحوم احمد بهمن یار با مقدمه

محمد خان قزوینی بسال 1317 صورت گرفته است. برخی آثار دیگر او عبارتند از:

- 1 - تتمه صوان الحکمه (به زبان عربی و ذیلی است بر قصد تکمیل کتاب صوان الحکمه ابوسلیمان محمد فرزند طاهر فرزند بهرام سجستانی منطقی، با نام درة الاخبار ترجمه شده است)، و طبع منقحی از آن کتاب با حواشی و تعلیقات پرارزش بفارسی بهمت پرفیسور محمد شفیع دانشمند پاکستانی بسال 1351 هـ.ق. در لاهور صورت گرفت.
- 2 - جوامع الاحکام نجوم در 3 مجلد از جمله آثار ریاضی او بزبان فارسی است.
- 3 - لباب الانساب، 4 - تفسیر نهج البلاغه،
- 5 - مشارب التجارب (که در دست نیست و ذیلی بود بر تاریخ یمینی)،
- 6 - شاح دیمة القصر (این کتاب نیز در دست نیست و ذیلی بود بر دیمة القصر باخرزی)،
- 7 - الامانات فی شرح الاشارات، الاناده فی کلمه الشهادة،
- 8 - اسئله القرآن مع الاجوبه،
- 9 - اصول الفقه، 10 - ازهار اشجار الاشعار، 11 - آداب السفر،
- 12 - اعجاز القرآن، 13 - الافاده فی اثبات الحشر و الاعادة،
- 14 - اسرار الحکم، 15 - معرفة الكرة وذات الحق والاصطرلاب،
- 16 - قواعد علوم الطب، 17 - مناهج الدرجات فی شرح کتاب النجات،
- 18 - تنبيه العلماء على تمويه المتشبهين بالحكماء،
- 19 - عرايس النفايس فی اصناف العلوم،
- 20 - امثلة الاعمال النجومية... ولاغير. (32)

رشیدالدین وطواط

امیرامام رشیدالدین سعدالملک محمد فرزند محمد فرزند عبدالجلیل عمری معروف به رشید وطواط بلخی تاجیک تبار آریایی نژاد است. این دانشمند خراسان در بلخ متولد شده و در سال 573 ه.ق. وفات نموده است. (33)

او در مدرسه نظامیه بلخ تحصیلات خود را اتمام بخشید و جهت کسب مهارت در فارسی و عربی بخوارزم رفت و در اوایل عهد ابوالمظفر علاءالدوله اتسز فرزند قطب الدین محمد خوارزمشاه بخدمت او پیوست و تا آخر عمر سمت دیوانی رسائل داشته و مقرب سلطان همواره در سفر و حضر بود.

رشید الدین وطواط از شاعران عهد خود با خاقانی و ادیب صابر وامام حسن قطان مروزی و جارالله زمخشری ادیب و متکلم بزرگ قرن ششم ارتباط دوستی و مشاعره و مکاتبه داشته که بعضی از آنها در مجموعه رسائل « وطواط » و در کتاب جهانگشای جوینی ج 2 ص 6 - 7 آمده است.

رشید وطواط علاوه بر دیوان شعر دارای آثار متعددی است :

1 - منشآت فارسی اوست (مجموعه نامه ها اعم از رسائل سلطانی و اخوانی) . [بنسبت وقوع جنگها و حوادث تاریخی بندرت میتوان آثار ذیقیمت را حفظ کرد . مگر خوشبختانه از آنجمله در موزه انجمن علوم سنت . پیترسبورگ روسیه مجموعه یی از بعضی رسائل وقصائد فارسی وجود دارد که سابقاً در اداره السنه شرقیه « لیننگراد » موجود بوده و بهمت آقای « بارون روزن » در فهرستی که از کتب فارسی آن

- اداره طبع کرده ، مجموعه منشآت فارسی وطواط را نیز معرفی نموده و فهرست مطالب آنرا آورده استهكذا از این مجموعه سه نسخه عکسی در کتابخانه ملی تهران نیز موجود است . [" (34)
- 2 - کتاب معروف فارسی او **حدائق السحر فی دقائق الشعر** در بدیع و صنایع شعری است. چند بار بچاپ رسیده و آخرین طبع آنرا مرحوم عباس اقبال آشتیانی بسال 1308 بطبع رسانیده است .
- 3 - **فصل الخطاب من کلام عمر بن الخطاب** .
- 4 - **تحفة الصديق الى الصديق من الکلام ابی بکر الصديق** .
- 5 - **انس الھفان من کلام عثمان بن عفان** .
- 6 - - **نثر الالالی من کلام امیر المؤمنین علی** که هر یک از کلمات آن حضرت را بنثر فارسی در آورده و در دو بیت فارسی منظوم ساخته و بصد کلمه یا مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابیطالب موسوم است و چند بار بطبع رسیده است .
- 7 - **مجموعه رسائل عربی** که در سال 1315 ه.ق. در دو جلد در مصر طبع شده است .
- 8 - **منظومه یی در عروض فارسی** که شامل شانزده بحر از بحور عروضی معمول شاعران فارسی گویند .
- 9 - **ابکار الافکار** نسخه یی است از مجموعه رسائل و اشعار او در 69 ورق که رشید وطواط خود آنرا در عهد سلطنت « اتسز خوارزمشاه » گرد آورده است.
- علاوه بر آنچه گفته شد ، وطواط چندین رساله معروف نیز به عربی دارد که غالب آنها در مسائل ادبی و کلام است و همه آنها را استاد فقید عباس اقبال در مقدمه « حدائق السحر » بر شمرده است .

رشید الدین وطواط یکی از دانشمندان بزرگ و از ادباء نامبردار و مشهور در زبان فارسی و عربی است. همین دانش کثیر مایه آن شده بود که وطواط در عهد خود از شرق تا غرب نواحی خراسان بزرگ شهرت حاصل کند و از مشاهیر عهد خود گردد. (35)

شعر فارسی رشید وطواط استادانه و در برگزیدن کلمات و قوت ترکیب و ایراد صنایع مختلف کم نظیر و در کمال انسجام است. از دیوان او که هفت هزار بیت دارد نسخی در دست است. از اشعار اوست:

زین سینه پراتش وزین دیده پر آب
 دردا که گشت قاعده عمر من خراب
 از بیم حرق و غرق نیاید مرا همی
 در سینه هیچ شادی و در دیده هیچ خواب
 گردون دهد ز سفره حسرت مرا طعام
 گیتی دهد ز ساغر محنت مرا شراب
 زنبور وار بود بعالم چو شهد و چرخ
 چون مار زهر کرد مرا در دهان لعاب
 امثال من مکرّم و من سخره هوان
 اقران من مرفه و من طعمه عذاب
 گفتم که در شباب کنم دولتی بدست
 نامد بدست دولت و از دست شد شیباب

همه کار گیتی بود بر قرار
 چو با عدل و دانش بود شهریار
 هر آنکس که در دست فرمان او
 زمام خلائق نهاد کردگار

همان به که کوشد بنام نکو
 که آن مانند از خسروان یاد گار
 تو اصلاح گیتی از آنکس مجوی
 که بر نفس خود نیستش اقتدار

جانا لب چون شراب داری
 رخسار چو آفتاب داری
 در پیشش ضیاء آفتابیت
 از ظلمت شب نقاب داری
 بی آن لب چون شکر تنم را
 همچون شکر اندر آب داری
 پشت طربم شکسته خواهی
 قصر خردم خراب داری
 ای روی تو رحمتی الهی
 تا چندانم در عذاب داری
 در انده تو درنگ دارم
 درکشتن من شتاب داری (36)
 ای تافته زلف یار آخر
 تاکی دل من بـتاب داری
 صبرم چو عقاب صید کردی
 گرچه صفت غراب داری
 ای تن بجزع مباش اگرچه
 اندیشه بی حساب داری
 خوش باش که بار گاه خسرو
 از حادثها مآب داری

انوری ابیوردی



اوحدالدین محمد یا علی فرزند اسحاق انوری ابیوردی، قصیده سرای بزرگ نیمه دوم قرن ششم، در قریه بدنیه از ولایات ابیورد خراسان در سال 520 هجری قمری متولد شد و در سال 583 هجری قمری (1188 میلادی) (37) در بلخ در گذشت و در مقبره سلطان احمد خسرویه دفن گردید. چون ابیورد در جنب دشت خاوران بود، در آغاز «خاوری» تخلص می کرد.

دوران جوانی انوری، در توس به تحصیل علوم رایج روزگار از جمله ریاضی، نجوم، ادبیات، فلسفه، ادبیات عرب، علوم عقلی و نقلی و موسیقی گذشت. در جوانی به دربار سلطان سنجر راه یافت و بخش اعظم زندگیش در دربار او سپری شد.

ویژگی شعر انوری - دارای طبعی مقتدر و فکری نیرومند و مدام در پی معانی دیرفهم بود. با همه اقتدار طبع با نظر دقیق و غور کامل شعر

می گفته است و به گفته خود تا از عهده يك سخن برون آید، صد بار به عهده در می شد. در نتیجه این دقت، توانسته سبکی مخصوص اختراع کند. بزرگترین وجه اهمیت او در استفاده از زبان محاوره در شعر است و بدینوسیله توانست تمام رسوم پیشینیان را در شعر بنویسد. او در قصیده و غزل و قطعه سرآمد شاعران خراسان و از ارکان استوار شعر و ادب فارسی شد و با شناخت عینی از عظمت فرهنگی و ادبی او، وی را یکی از سه پیامبر شعر فارسی دانسته اند و گفته اند:

در شعر سه تن پیمبرانند

قولی است که جملگی برآیند
فردوسی و انوری و سعدی

هر چند که لانی بعدی

انوری خود از اهمیت و مقام شایسته ادبی و فرهنگی خود واقف بود و آنرا چنین توصیف می کند:

خاطری چون آتشم هست و زبانی همچو آب
فکرت تیز و ذکاء نیک و شعر بی خلل
ای دریغا نیست ممدوحی سزاوار مدیح

ای دریغا نیست معشوقی سزاوار غزل

از او دیوان شعری به جای مانده است که شامل قصاید، غزلیات و قطعات اوست. انوری در بیشتر آثار خود به مدح شاهان عصر خود پرداخته است.

انوری ابیوردی که خود مداح ستاینده سنجر سلجوقی بود نیز در قصیده ای که امروزه در میان تاریخ پژوهان و ادیبان به «اشکهای خراسان»

اشتهار دارد از هجوم ترکان غزنوی و ویرانگریهای بسیار آنان سخن
به میان آورده و بر نابودی خراسان دردمندانه نالیده است . بخشی از
این قصیده هفتاد و سه بیتی چنین است :
شاد الا به در مرگ نبینی مردم
بکر جز در شکم مام نیابی دختر
مسجد جامع هر شهر ستورانشان را
پایگاهی شده نه سقفش پیدا و نه در
نکنند خطبه به هر خطه غزان، از پی آنک
در خراسان نه خطیب است کنون نه منبر (38)

انوری ابیوردی را بیشتر به قصاید و قطعاتش در ادبیات فارسی می
شناسند و در این نوع شعر اقسام مفاهیم و معانی بکر را در بیان اندیشه
خود به بهترین وجه بکار برده است و بعد از او کمتر کسی توانست در
این نوع از کلام همطراز او گردد.
از اشعار اوست :
آن شنیدستی که روزی ابلهی با زیرکی
گفت کاین والی شهر ما گدایی بی حیاست
گفت چون باشد گدا آن کز کلاهش تکمه پی
صد چو ما را روز ها بل سالها برگ و نواست
گفتش ای مسکین غلط اینک از اینجا کرده ای
آنهمه برگ و نوادانی که آنجا از کجاست
درو مروارید طوقش اشک طفلان منست
لعل و یاقوت ستامش خون ایتم شماست

او که تا آب سبو پیوسته از ما خواستست
 گر بجویی تا بمغز استخوانش از نان ماست
 خواستن کدیه (*) است خواهی عشرخوان خواهی خراج
 زانکه گرده نام باشد یک حقیقت را رواست
 چون گدایی چیز دیگر نیست جز خاوندگی
 هرکه خواهد گر سلیمانست و گر قارون گداست

سفر مربی مردست و آستانه جاه
 سفر خزانه مالست و اوستاد هنر
 در آن دیار که در چشم خلق خوارشوی
 سبک سفر کن از آنجا برو بجای دگر
 بشهر خویش درون بی خطر بود مردم
 بکان خویش درون بی بها بود گوهر
 درخت اگر متحرک شدی ز جای بجای
 نه جور اره کشیدی و نه جفای تبر
 بجرم خاک و فلک در نگاه باید کرد
 که این کجاست ز آرام و آن کجاست ز سفر

آلوده منت کسان کم شو
 تا یکشبه در وثاق تو نمانست
 ای نفس برسته قناعت شو
 کآنجا همه چیز نیک و ارزانست

(*) کدیه : گدایی ، حرفه گدایی

تا بتوانی حذر کن از منت
 کاین منت خلق کاهش جانست
 در عالم تن چه میکنی هستی
 چون مرجع تو بعالم جانست
 شک نیست که هر که چیزکی دارد
 و آنرا بدهد طریق احسانست
 لیکن چو کسی بود که نستاند
 احسان آنست و بس نه آسانست
 چندان که مروتست در دادن
 در ناستدن هزار چندانست

باغبانی بنفشه می بویید
 گفت ای گوژپشت جامه کبو
 این چه حالست از زمانه ترا
 پیر ناگشته در شکستی زود
 گفت پیران شکسته دهر اند
 در جوانی شکسته باید بود

یک شب مه گردون برخت می نگرید
 وز رشک ز دیده خون دل می بارید
 یک قطره از آن بر رخ زیبایت چکید
 و آن خال بدان خوشی از آن گشت پدید

با روی تو از عافیت افسانه بماند
 وز چشم تو عقل شوخ دیوانه بماند

ایام ز فتنه تو در گوشه نشست
خورشید ز سایه تو در خانه بماند

بیا ای جان بیا ای جان بیا فریاد رس مارا (39)
چو مارا یک نفس باشد نباشی یک نفس مارا
ز عشقت گرچه با دردم و در هجرانت اندر غم
وز عشق تونه بس باشد ز هجران توبس مارا
کم از یک دم زدن مارا اگر در دیده خواب آید
غم عشقت بجنباند بگوش اندر جرس مارا
لبت چون شمه نوش است و ماه اندر هوس مانده
که بروصل لبت یک روز باشد دسترس مارا
به آب چشمه حیوان حیاتی انوری را ده
که اندر آتشی عشقت بکشتی زین هوس مارا

گر باز دگر باره ببینم مگر اورا
دارم ز سر شادی برفرق سر اورا
با من چه سخن گوید جز تلخ نگوید
تلخ از چه سبب گوید چندین شکر اورا
سوگند خرم من به خدا و به سر او
کاندر دو جهان دوست ندارم مگر اورا

چندان که رسانید بلاها به سر من
یارب مـرسان هیچ بلایی به سر او
هر شب زیر شام همی تا به سحر گه
رخساره کنم سرخ ز خون جگر او

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر
نامه اهل خراسان به بر خاقان بر
نامه ای مطلع آن رنج تن و آفت جان
نامه ای مقطع او درد دل و سوز جگر
نامه ای بر رقمش آه غریبان پیدا
نامه ای در شکنش خون شهیدان مضمّر
نقش تحریرش از سینه مظلومان خشک
سطر عنوانش از دیده محرومان تر
ریش گردد ممر صوت از او گاه سماع
خون شود مردمک دیده از او وقت نظر

میبدی

ابوالفضل رشید الدین میبدی آریایی نژاد عارف و نویسنده و مفسر قرآن* در نیمه اول قرن ششم است. در مورد زندگی و فعالیت های علمی وی اطلاع زیادی در دست نیست. شهرت بزرگ او به خاطر تفسیر عرفانی

(*) مهم ترین تفسیرهای قرآن بزبان فارسی عبارت اند از : ابوالفتح دیلمی ، انوار درخشان ، البرهان ، بیان السعاده ، پرتوی از قرآن ، تبیان ، تسنیم ، جوامع الجامع ، روشن ، روض الجنان ، سورآبادی ، شبر ، صافی ، عیاشی ، فرات کوفی ، الفرقان ، قمی ، گازر ، محیط الاعظم ، مجمع البیان ، مقتبس الانوار ، منهج الصادقین ، المیزان ، نعمانی ، نمونه ، نور ، نور الثقلین ، نوین ، تفسیر مشکاة ، تفسیر الباقر ، تفسیر العسکری ، مواهب الرحمن ، آلاء الرحمن ، جلالین ، سیوطی ، طبری ، تفسیر کشاف ، تفسیر کبیر ، نیشابوری ، کشف الاسرار ، بیضاوی ، قرطبی ، ابوالسعود ، ابن کثیر ، روح البیان ، روح المعانی ، فتح القدير ، علی بن ابراهیم ، محمد بن مسعود سمرقندی (عیاشی) ، شیخ طبرسی ، شیخ توسی ، ابوالفتوح رازی ، علامه طباطبایی ، ملا فتح الله کاشانی ، جوادی آملی ، مکارم شیرازی ، ابوبکر عتیق نیشابوری ، محمد صادقی تهرانی ، محمود طالقانی ، محسن قرائتی ، میر حیدر آملی ، عبدالله شبر ، محمدتقی شریعتی ، محمد مؤمن مشهدی ، محمدعلی انصاری ، عبدالاعلی سبزواری ، محمدجواد بلاغی ، محمدصادق سعیدی ، سیوطی ، فخر رازی ، زمخشری ، محمد عبده ، رشیدالدین میبدی ، عبدالله بیضاوی ، حسین واعظ کاشفی ... و دیگران .

او بر قرآن کریم به نام « کشف الاسرار و عدة الابرار » که کاملترین و مهمترین تفسیر فارسی از تفاسیر صوفیه است ، تاریخ شروع تحریر این کتاب بسال 520 هجریست و معلوم نیست چند سال بدین کار دشوار سرگرم تحقیق و تدقیق بوده است. او تفسیر خواجه عبدالله انصاری را اساس کار خود قرار داده و آن را به پارسی دری شرح کرده است. میبیدی کلام پیر طریقت شیخ الاسلام انصاری را توسعه داده و بنشر و بسط آن مبادرت جسته است. میبیدی در نوبت اول به تفسیر هر سوره- که در این تفسیر آمده- مانند همه تفسیرهای قدیم فارسی ، از نظر لغوی بشرح آن پرداخته است. در نوبت دوم، احکام، اخبار و آثار و نوادری را که در آن باره میان مفسران شهرت داشته، آورده و در نوبت سوم به تاویلات صوفیان درباره آیات پرداخته است. (40)

میبیدی در مورد ذیل بنقل کلام خود از پیر هرات « انصاری » تصریح می کند :

" پیر طریقت و جمال اهل حقیقت شیخ الاسلام انصاری سخنی نغز گفته در کشف اسرار « الف » و پرده غموض از آن بر گرفته . گفت الف امام حروفست ، در میان حروف معروف است ، الف بدیگر حروف پیوند ندارد ، دیگر حروف باالف پیوند دارد ، الف از همه حروف بی نیاز است ، همه حروف را باالف نیازست ، الف راستست ، اول و آخر یکی ، یک رنگ و سخنها رنگانگ ... " (41)

ظهیر فاریابی

ظهیرالدین ابوالفضل طاهر فرزند محمد فاریابی تاجیک تبار آریایی نژاد شاعر معروف و سخنور بلیغ و یکی از جمله بزرگان و قصیده سرایان و غزلگویان پایان قرن ششم ه.ق. خراسان زمین است. (42) وی متولد فاریاب در اواسط نیمه اول قرن ششم بزرگ بوده است. دوره ظهور او در شعرمقارن با دوره شهرت انوری در خراسان می باشد وفوت او بسال 598 ه.ق. در تبریز اتفاق افتاد.

فاریابی از جوانی بتحصول علوم و شعرو ادب پرداخت و ادب عرب و حکمت و نجوم بیاموخت. و علاوه بر ادب در علوم عقلی نیز بلوغی یافته بود و در خراسان، عراق و مازندران و آذربایجان سفرهای داشت وی با عده یی از شاعران نامی قرن ششم از قبیل: جمال الدین اصفهانی، خاقانی شروانی و مجیرالدین بیلقانی و نظامی گنجوی و جز آنان معاصر بود و بارها در رویکرد های ادبی و فرهنگی خود، خویش را برتر از همه میدانست.

از ممدوحان وی حسام الدوله ابوالحسن اردشیر فرزند حسن از مشاهیر ملوک آل باوند، طغانشاه حاکم نیشابور، اتابک قزل ارسلان فرزند اتابک ایلدگز، ظهیر طغرل فرزند ارسلان آخرین پادشاه از سلاجقه عراق (573 - 590 ه.ق.) را میتوان نام گرفت. دیوان اشعاروی که غالباً در مدح شاهان و بزرگانست روان، محکم و متین و پر از معانی دقیق و غزلهایش مطبوع است. قدرت او در مدح بسیار است و او در این مورد خلاق معانی گوناگون و قادر بر مبالغه های

شگفت انگیز و ایراد معانی و مضامین بدیع است .
 فاریابی از سرودن غزل‌های دل انگیز و شیوا خوشش می آمد و در این
 نوع شعر روش شاعران اواسط قرن ششم هـ. ق. را با ایراد معانی
 لطیف و الفاظ نرم و هموار در غزل ادامه داد که این شیوه ادبی او
 بجایی رسید که وی واسطه میان انوری و سعدی در تکامل غزل شمرده
 می شود. دیوان ظهیر یکبار در تهران بخط نستعلیق و چاپ سنگی طبع
 شد. این نسخه چاپی ممزوجی است از آثار ظهیر فاریابی و (ظهیر
 اصفهانی که در عهد صفویان میزیست) .

از اشعار اوست :

باز بر جانم فراق پادشاهی می کند
 و آنچه در عالم کسی کرد او تباهی می کند
 شهر صبرم تا سپاه عشق تو غارت زند
 بر آن کردی که با شهری سپاهی می کند
 بیگناهم کشت عشقت وای اگر بودی گناه
 حال چون بودی چو این در بی گناهی می کند
 چشم تو دعوی خونم کرد ابرو شد گواه
 کز چرا شد گرنه میلی (*) در گواهی می کند
 بر غم گفתי صبوری کن بلی شاید کنم
 هیچ جای صبر اگر بی آب ماهی می کند
 بر ظهیر این غصه کمتر نه که طبع اوز نظم
 بر سپهر مهر مدح پادشاهی می کند
 شهریارا شیر کینه نصره الدین بیشکین
 آنکه شمشیرش ز شیران کینه خواهی می کند

غم کشت مرا و غمگسار آگه نیست
 دل خون شد و دلدار ز کار آگه نیست
 این با که توان گفت که عمرم بگذشت
 در حسرت روی یارو یار آگه نیست
 بس دل که ز تو خون شد و در بر ماندست
 بس دست که از هجر تو بر سر ماندست
 ای بس سخنان نغز همچون گوهر
 کز گشوش تو همچو حلقه بر در ماندست

ما قبله ز خانه قلندر کردیم
 وز خاک در مصطبه افسر کردیم
 لب بر لب ساغر چو صراحی جان را
 خندان خندان فدای ساغر کردیم

ای شب نه زلف اوست در پای تو بند
 بس دیر و دراز در کشیدی تا چند
 ای صبح تو نیستی چو من عاشق زار
 من می گیریم بس است باری تو بخند

نه برگ شکایت از تو گرفتن دارم
 نه طاقت درد دل نهفتن دارم
 آگنده چو غنچه گشتم از غم دریاب
 کز تنگدلی سر شکفتن دارم

(*) میل : بر گشتن و خمیدن و از راه بیرون رفتن .

خاقانی شروانی



افضل الدين بدیل (ابراهیم) فرزند نجیب الدین علی خاقانی حقایقی شروانی ملقب به « حسان العجم » یکی از بزرگترین و نام دار ترین قصیده سرایان تاریخ شعر و ادب فارسی به شمار می آید ، تاجیک تبار ایرانی نژاد در حدود سال 520 هـ.ق در شروان متولد و 595 هـ.ق . در تبریز وفات نمود. به گفته او پدرش مردی درودگر (نجار) و مادرش عیسوی نسطوری بوده است. خاقانی همواره از مهر و عطوفت مادر خویش یاد می کند و علیرغم رنجیدگی از شروان و شروانیان، به خاطر مادرش بدان دیار اشتیاق دارد.

خاقانی در تعلیم و تربیت از عم خود کافی الدین عمر فرزند عثمان طیب و فیلسوف بود - بهره بسیار برد و ظاهراً لقب « حسان العجم » را نیز او به خاقانی داده است چنانکه خود می گوید :

چون دید که در سخن تمامم

حسان عجم نهاد نامم

خاقانی نیز به او علاقه و اعتقاد زیادی داشت و در مرگ او مراثنی سوزناکی نیز سرود.

خاقانی پیش از آنکه به «خاقان اکبر منوچهر شروانشاه» بپیوندد، «حقایقی» تخلص می کرده و پس از آن به «خاقانی»، چنانکه همه معاصرین او و تذکره نویسان او را به همین نام- خاقانی- شناخته اند. خاقانی از جمله بزرگترین شاعران قصیده گوی و از ارکان شعر فارسی است و حتا در میان بزرگترین شاعران فارسی هم کمتر کسی به اندازه خاقانی مورد استقبال و حتا اقتباس دیگر شاعران قرار گرفته باشد. حتا شاعرانی به بلندپایگی سعدی و حافظ از بسیاری از ابداعات و مضامین و ساختهای خاقانی استقبال کرده و از آنها مستقیما در اشعارشان استفاده کرده اند.

قوت اندیشه و مهارت او در ترکیب الفاظ، خلق معانی، ابتکار مضامین جدید و پیش گرفتن راههای خاص در توصیف و تشبیه، مشهور است. مهارت او در وصف نیز در میان دیگر شاعران قصیده سرا، مرتبه والایی دارد.

خاقانی بر اثر احاطه به بیشتر علوم و اطلاعات مختلف زمان خود و نیز قدرت خارق العاده ای که در استفاده از آن اطلاعات داشته، توانسته مضامین علمی خاصی در شعر ایجاد کند که بیشتر آنها پیش از آن سابقه نداشته است. از سویی دیگر به علت آگاهی از زبان عربی، از لغات عربی در شعر فارسی نیز بدون محدودیت استفاده کرده است. خاقانی شروانی چکامه سرای نامی سده ششم هجری که - شعر، آئینه عبرت یا همان ایوان مدائن وی بسیار معروف است نیز از ترکان بدگویی بسیار نموده و آنان را بیگانه خوانده است:

آشنای دل بیگانه مشو (43)
 آب و نان از در بیگانه مخور
 نان ترکان مخور و بر سر خوان
 با ادب نان خور و ترکانه مخور*

خاقانی در زهد و وعظ، پیرو سنایی بوده و بسیار کوشیده که از این
 حیث با او برابری کند و قسمتی از قصایدش به تقلید سنایی است.
 غزلیات او اگرچه يك دست نیست اما دربردارنده ابیات لطیف
 شورانگیز هم هست چنانکه می توان او را از غزلسرایان خوب عهد
 خویش پنداشت.

چون زمان عهد سنایی در نوشت
 آسمان چون من سخن گستر بزاد
 چون به غزنین شاعری شد زیر خاک
 خاک شـروان ساحری دیگر بزاد
 بلبل زین بیضه خاکی گذشت
 طوطی ای نو زین کهن منظر بزاد
 ماه چون در جیب مغرب، برد سر
 آفتاب از دامن خاور بزاد

(*) بنظر ما ملیت ترک مردم باعزت و با فضیلتی هستند . برداشت و قضاوت نزدیک به هزار سال
 پیش خاقانی شروانی ، ناشی از سیاست نامتعادل حاکمان وقت ترکتباران و انعکاس عملکرد ضد
 انسانی آنها در شعر « آئینه عبرت » او ، آراء و موافقت اخلاقی ما را با خود ندارد .

خاقانی در اواخر عمر در تبریز به سر می برد، در همان شهر درگذشت و در مقبرة الشعرا محله سرخاب تبریز دفن شد. سال وفات او را (595 هـ.ق.) نوشته اند. (44)

خاقانی قصیده های بسیار عمیقی گفته که درک آنها بسیار مشکل است. حتا بعضی بر آن شدند که از این چندین هزار ابیات فقط پانصد تا از آن معنا دارد. این خطا است این نادانی ما است که این اشعار را درک نمیکنیم.

دیوان خاقانی از مشکل ترین دیوانهای شاعران فارسی گو است و به همین دلیل هم خاقانی به نسبت بلندپایگی اش از دیدگاه سخنوری و توانایی، از محبوبیت کمتری برخوردار است چون هم فهم درست و لذت بردن از بسیاری از اشعارش نیاز به سطح بسیار بالایی از چیرگی به زبان فارسی و دیگر دانشها (طب کهن که بیشتر بر مبنای گیاهشناسی و داروشناسی بود، نجوم، تاریخ، علم کلام و حدیث شناسی و لا غیر) دارد؛ و هم اینکه خواننده باید با شعروادب فارسی از دیدگاه فنی و به اصطلاح «صنعت شعر» آشنائی خوبی داشته باشد تا بتواند پی ببرد که خاقانی برآستی چه مفاهیم بکر و بغرنج معرفتی دائره هستی رادر عرصه فرهنگ و ادب به بازنگری گرفته است.

خاقانی شاید تنها شاعر کلاسیک فارسی باشد که دیوانش بازتابی صادقانه از زندگی واقعی خود شاعر است. بسیاری از قطعات و قصیده های خاقانی بازگو کننده رخدادها و اتفاقات واقعی زندگی شاعر هستند و نه اشعاری انتزاعی و خارج از زندگی واقعی.

از همین رو، با وجود اینکه کلاً سبک شعر خاقانی تصنع است (بطور کلی در قصیده تصنع «طبیعی» است!) باز هم خواننده آشنا با کل اشعار خاقانی بدون شک با بسیاری از خصوصیات زندگی شاعر، ویژگیهای

اخلاقی او، احساسات واقعی او و بطور کلی با شاعر از دیدگاه روانشناسی و جامعه‌شناسی زمان او هم آشنائی قابل توجهی حاصل می‌کند. قصاید خاقانی در بالاترین سطح قرار دارند. از او قطعات بسیار خوبی هم در دست است ولی در غزل باید گفت که خاقانی در آن سطحی که در قصیده است قرار ندارد. خاقانی در اشتیاق به خراسان حس ناب و وطنپرستی خود را در قصیده‌ای ذیل بنمایش می‌گذارد:

چه سبب سوی خراسان شدم نگذارند
 عندلیبم به گلستان شدم نگذارند
 روضة پاک رضا دیدن اگر طغیان است
 شاید ار بر ره طغیان شدم نگذارند
 دلم از عشق خراسان کم اوطان بگرفت
 وین دل و عشق به اوطان شدم نگذارند

همچنان قصیده‌ای بسیار معروف استاد بزرگ شاعر دلسوز خراسان بزرگ، در مورد ایوان مدائن:
 هان ای دل عبرت بین، از دیده نظر کن هان
 ایوان مدائن را، آئینه عبرت دان
 یک ره ز لب دجله، منزل به مدائن کن
 وز دیده دوم دجله، بر خاک مدائن ران
 خود دجله چنان گرید، صد دجله خون گوئی
 کز گرمی خون آبش، آتش چکد از مژگان
 بینی که لب دجله، چون کف به دهن آرد
 گوئی ز کف آهش، لب آبله زد چندان

از آتش حسرت بین، بریان جگر دجله
 خود آه شنیدستی؟ که آتش کندش بریان؟
 بر دجله گری نونو، وز دیده زکاتش ده
 گر چه لب دریا هست، از دجله ز تاکستان
 تا سلسله ایوان، بگسست مدائن را
 در سلسله شد دجله، چون سلسله شد پیچان

این سلسله ایوان همان زنجیر عدل انوشیروان است که هرکس به او
 ستمی میشد این زنجیر را به حرکت در می آورد (در فارسی سلسله به
 معنی زنجیر است) در سلسله شد یعنی دیوانه شد :
 گه گه به زبان اشک، آواز ده ایوان را
 تا گو، که به گوش دل، پاسخ شنوی زیوان
 دندان هـر قصری، پندی دهدت نو نو
 پند سر دندان، بشنو ز بن دندان

این در مورد پیر زنی است که خانه اش در آنجائی بود که کاخ مداین را
 خواستند بسازند. انوشیروان در مورد آن زن ستم نکرد که زمینش را
 بگیرند. زال مداین اشاره ای است از این داستان :

این هست همان ایوان، کز نقش رخ مردم
 خاک در او بودی ، دیوان نگارستان
 این هست همان درگه ، کو راز شهان بودی
 دیلم ملک بابل، هندو شهه ترکستان

این است همان سفره ، کز حیرت او بردی
 بر شیر فلک حمله، شیر تن شادوروان
 پندار همان عهد است، از دیده فکردین
 در سلسله درگه، در کوکبه میدان

از اسب پیاده شو، بر نقد زمین نه رخ
 زیر پی پیلش بین، شه مات شده نعمان
 نی نه که چو نعمان بین، پیل افکن شاهان را
 پیلان شب و روزش، کشته ز پی دوران

ای بس شه پیل افکن، کف کنده ز شه پیلی
 شطرنجی تقدیرش، در ماتگه هرمان
 مست است زمین زیر، خوردست بجای می
 در کاس سر هرمز، خون دل نوشروان

بستند که بود آنگه، در تاج سرش پیدا
 صد پند نواست اکنون، در مغز سرش پنهان
 کسرای و ترحم زر، پرویز و به زری
 برباد شده یک سر، با خاک شده یکسان

پرویز به هر خانی، زرین تره آوردی،
 کردی ز بساط زر، زرین تره را بستان

پرویز کنون گم شد، زان گم شده کمتر گوی
 زرین تر کو برخوان، روکمر کو برخوان

این زرین تره اشاره ای است از سفره و خان خسرو پرویز تزئیناتی بود
 از گیاهان که با طلا و نقره میساختند و این زرین تره که خاقانی اشاره
 کرده مربوط است به آن .

در ادبیات حوزه تمدنی خراسان از خسرو پرویز زیاد اشاره شده. داستان
 عشق و عاشقی خسرو و شیرین از نظامی گنجوی از همین خسرو
 پرویز است. خسرو پرویز که زندگی پر ماجرائی داشت یکی از آخرین
 پادشاه بزرگ و محتشم دوره ساسانیان بود که در تشریفات درباری کار
 را به اوج رسانید و خزاین خود را سه برابر کرد. این نشان میدهد که
 در بار او چقدر گسترش داشته و چه میزان مالیاتهای اضافه از مردم
 نیز دریافت میکردند .

البته تنها مرجع و مأخذ ما راجع به داشته های تاریخی و فرهنگی
 خراسان مطالبی است از شاهنامه فردوسی و آثار نظامی گنجوی و
 تاریخی که مورخان اسلامی بر جای گذاشته بودند.

و هیچ یک از دانشمندان سرزمین مان قادر به خواندن خطوط میخی و
 خطوط پهلوی و زبان اوستائی قدیمی نشدند. اما مستشرقان آمدند و این
 خطوط را خواندند. و کلیدهای آنها را کشف کردند. و در مورد ساسانیان
 و هخامنشیان و اشکانیان تحقیقات ارزنده و علمی را انجام دادند . مثل
 پروفیسور « گریشمت و پروفیسور « هرتسفیلد » آلمانی .

گفتی که کجا رفتند، آن تاجوران اینک

زیشان شکم خاک است، آبستن جاویدان

بس دیر همی زاید، آبستن خاک آری

دشوار بود زادن، نطفه ستدن آسان

خون دل شیرین است، آن می که دهد رزوان
 زاق دل پرویز است، آن خم که نهد دهقان
 چندین تن جباران، کین خاک فرو برداشت
 این گرسنه چشم آخر، هم سیر نشد زیشان
 از خون دل طفلان، سُرخاب رخ آمیزد
 این زال سپید ابرو، وین مام سیه پستان

همین اندیشه های تشبیه گونه ای خاقانی شروانی در اندیشه های عمر
 خیام به نحو دیگری، در راستای هستی خلقت به تأمل گرفته می شود.
 خیام میگوید:

جامی است که عقل آفرین میزندش
 صد بوسه زمهر بر جبین میزندش
 این کوزه گر دهر چنین جام لطیف
 میسازد و باز بر زمین میزندش

خاقانی به گونه ای دگر آورده و درد روزگار و تألم جبری جهان را به
 زالی پیرو مادری پیر تشبیه کرده که کودکان خود را میکشد:
 از خون دل طفلان، سُرخاب رخ آمیزد
 این زال سپید ابرو، وین مام سیه پستان
 خاقانی از این درگه، دریوزه عبرت کن
 تا از سر تو زین پس، دریوزه کند خاقان
 امروز گر از سلطان، رندی طلبد توشه
 فردا ز در رندی، توشه طلبد سلطان
 گرزادِ ره مکه، توشه است به هر شهری
 تو زادِ مداین بر، تحفه ز پی شروان

إخوان که ز ره آیند، آرندره آوردی

این قطعه ره آوردیست، از بهر دل إخوان (45) مهارت و قدرتی که خاقانی در التزام ردیف های مشکل نظم و در وصف از خود نشان داده کم نظیر است. در اکثر قصائد خود یک فعل « برافگند » ، « برنخاست » ، « نیامده است » ، « نمی یابم » ، « برافروز » ، و امثال آنها ، بایک فعل و متعلق آن مانند « در کشم هر صبحدم » (*) و « بر نتابد پیش ازین » (**) یا اسم و صفت را ردیف قرار داده است.

اوصاف مختلف او مانند : وصف آتش ، مجالس بزم ، بادیه ، صبح ، طلوع آفتاب ، بهار ، خزان ... در شمار اوصاف رائج زبان فارسی است. ترکیبیات او که غالباً با خیالات بدیع همراه و باستعارات و کنایات عجیب آمیخته است در برگیرنده معانی ویژه است که تا عهد او سابقه نداشته است.

آثار او :

1. دیوان قصاید و غزلیات معروف به « کلیات خاقانی » که بزرگترین نسخ خطی آن حاوی بیست و دو هزار بیت است.
2. « تحفه العراقین » (46) که منظومه ایست در قالب مثنوی که بنام جمال الدین ابوجعفر محمد فرزند علی اصفهانی وزیر صاحب موصل که از رجال معروف قرن ششم بوده سروده. و خاقانی حوادث نخستین

(*) از دو عالم دامن از جان در کشم هر صبحدم

پای نومیدی بدامان در کشم هر صبحدم

(**) کوی عشق آمد شد ما برنتابد پیش ازین

دامن تر بردن آنجا بر نتابد پیش از این

مسافرت خود را به مکه و منازلی که پیموده شرح می دهد. در آخر منظومه نیز راجع به خاندان و حوادث عمر خود اطلاعات مفیدی بیان می کند.

از اشعار اوست :

ای دوست غمی تو سر بسر سوخت مرا

چون شمع بیزم درد افروخت مرا

من گریه و سوز دل نمی دانستم

استاد تغافل تو آموخت مرا

غم کرد ریاض جان مه و سال مرا

آینه ندارد دل بد حال مرا

صیاد ز بسکه دوستم میدارد

بسته است در آغوش قفس بال مرا

امشب شب آن نیست که در خانه روند

وزیار یگانه سوی بیگانه روند

امشب شب آنست که جانهای عزیز

در آتش اشتیاق مستانه روند

نظامی « گنجوی »



حکیم ابو محمد الیاس فرزند یوسف فرزند زکی فرزند مؤید نظامی از شاعرانی است که او را در شمار ارکان شعر فارسی و از استادان مسلم این زبان دانست. این خردمند بزرگ قرن ششم ه.ق. / در گنجه (شهر کیروف آباد) امروزی در (530 - 614 ه.ق.) متولد گردید . (47)

نظامی که نظم دری کار اوست

دری نظم کردن سزاوار اوست

نظامی گنجوی آریایی تبار از بزرگترین شاعران پارسی سرای تاریخ خراسان بزرگ میباشد . او سبک و روش خاص داستان سرایی در زبان فارسی را که قدامت تاریخی دیرینه داشت در شکل شعر تمثیلی به پایه کمال رسانید . بیان نظریات و اندیشه های او در قالب منظوم افزون بر انعکاس جنبه های علمی و اخلاقی و فرهنگی ، نمودی از تشریح درد

اجتماعی آن مقطع از تاریخ وطن مان می باشد . که با حسن مردم گرائی از نظام حاکم وقت شکوه مینماید . و بدین مناسبت اشعاری در نکوهش فرمانروایان ترکان سروده است. اما از شاعران معاصر خود نظامی تنها با خاقانی شروانی ارتباط داشته است . چنانکه بعد از فوت آن استاد در سال 595 ه.ق. در مرثیت او گفت :

همی گفتم که خاقانی دریغا گوی من باشد

دریغا من شدم آخر دریغا گوی خاقانی

نظامی گنجوی در انتخاب مفاهیم و مقولات مناسب و ایجاد ترکیبات خاص تازه و ابداع و اختراع معانی و مضامین و استعارات مطبوع و نو در شمار کسانی است که بعد از خود نظیری ندارد. بطوریکه از اشعارش پیداست ، از نجوم ، تاریخ ، عربی ، فقه و اصول ، فلسفه و حکمت اطلاع کافی داشته است. و شاعریست که مطالعات وسیعی در تمام زمینه های عقلی و نقلی داشت که بر این اصل با غنای ژرف از معرفت زمان با ظرفیت معنایی بهتر ، بطن اندیشه های قهرمانان داستانهای خویش را به تأمل میگیرد .

نظامی در حقیقت ذوفنون بوده و در شرح بزم و رزم ، تصوف ، فلسفه ، و حقیقت مذهب ، اعجاز کرده است . و در میان شاعران فارسی زبان ممتاز و منحصر بفرد است.

او یگانه شاعر و سخن سرایی است ، عشق را می شناسد و جذبه های گرم دنیای نفسانی جنسی را عمیقاً درک می کند و روابط عاشقانه میان زن و مرد و هیجان و خلجانات روحی آیندو را تجزیه ، تحلیل و موشکافی مینماید .

اشعارش همه سراپا مغز ، بکر و نستو است که خواننده در هر زمان

خویش را هم عصر فکر می کند. تجلی فلسفه یونان ، الهیات و فلسفه اسلامی بخوبی در آثارش نمایان است . او در افسانه سرایی و تحلیل و تجزیه روحیات قهرمانان استاد است .
 نظامی با زبان روان و ساده که طبع و سلاست بیانش را منعکس می سازد ، اشعار خویش را سروده است . چنانچه در افسانه « خسرو شیرین و فرهاد » میگوید :

ای باد بگوز راه دلـداری من
 آنرا که نباشد غمی از یاری من
 تو خفته بخواب نـاز شـبهـای دراز
 آیا داری خبر ز بیداری من ؟

در داستان « لیلا و مجنون » چنین میگوید :

آراسته کن عروس وارم
 بسپار بـخاک پـرده دارم
 دانم مجنون ز سـوگواری
 بر تربت من کند گذاری
 چون بر سر خاک من نشیند
 هر سو نـگـرد مرا نبیند

مهمترین آثار نظامی عبارت اند از :

اول - دیوان پنج گنج (خمسۀ نظامی) :

که شامل 28000 بیت است . که عناوین زیر را در خود دارد :

1- مخزن الاسرار :

در سال 570 ه.ق. سروده است و مشتمل بر حدود 2260 بیت در بحر سریع که شاعر آنرا بنام فخرالدین بهرامشاه فرزند داود پادشاه ارزننگان که از متابعان قلج ارسلان پادشاه سلجوقی آسیای صغیر بوده و بسال 622 ه.ق. در گذشته است نامیده (48).

این مثنوی مشحون از ابیات شیوا در حکمت و توحید و عرفان و موعظه و ذم ظلم و جور و ستمکاری و ترغیب بزه و نیکو کاری و انساندوستی می باشد در بیست مقاله . نمونه آن عبارت اند از:

ای همه هستی ز تو پیدا شده
خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات
ما بتو قائم چو تو قائم بذات
هستی تو صورت و پیوندی
تو بکس و کس بتو مانند نی

آنچه تغیری نپذیرد تویی
آنکه نمرده است و نمیرد تویی
ما همه فانی و بقاء بس تراست
ملک تعالی و تقدس تراست

دایره کردار میان بسته باش
در فلکی با فلک آهسته باش
تیز تگی پیشه آتش بود
باز نمایی زتگ آن خوش بود

آب صفت باش و سبکتر بران
کآب سبک هست بقیمت گران...

عمر بخشنودی دلها گذار
تا ز تو خشنود شود کردگار
سایه خورشید سواران (*) طلب
رنج خود و راحت یاران طلب
درد ستانی کن و درماندهی
تات رسانند بفرماندهی
گرم شو از مهر و زکین سرد باش
چون مه و خورشید جوانمرد باش
هرکه بنیکی عمل آغاز کرد
نیکوی او روی بدو باز کرد
گنبد گزیده ز روی قیاس
هست بنیکی و بدی خود شناس

2- داستان خسرو شیرین :

نظامی این مثنوی را بسال 576 ه.ق. در 6500 بیت بحر هزج
مسدس مقصور و محذوف است و راجع بداستان عشق بازی خسرو پرویز
با شیرین ساخته. شاعر ضمن داستانسرایی خوانندگان و شنوندگان
کلمات و اشعار نغز خویش را بفرآگیری علم و دانش و انسانیت دعوت می
کند. مقصود نظامی از این اسلوب القاء هدف های اخلاقی خویش است .

(*) خورشید سواران : زحمتکشان آفتاب گرد که پای بر آفتاب روی زمین می نهند .

او در همه جا به پند و راهنمایی انسان گشوده است ، و در پی بی اعتباری جهان وزود گذری بودن لذات چنین گفته است :

چه خوش باغیست باغ زندگانی
 گرایمن بودی از باد خزان
 چه خرم کاخ شد ، کاخ زمانه
 گرش بودی اساس جاویدانه
 از آن سرد آمد این کاخ دلاویز
 که چون جا گرم کردی گویدت خیز

یک امروز است مارا نقد ایام
 براو هم اعتمادی نیست تا شام
 بیا تا یک دهن پر خنده داریم
 یک امشب را بشادی زنده داریم

پری دختی ، پری بگذار ، ماهی
 بزیر مقنعه صاحب کلاهی
 شب افروزی چو مهتاب جوانی
 سیاه چشمی چو آب زندگانی
 کشیده قامتی چون نخل سیمین
 دوزنگی بر سر نخلش رطب چین
 زبس کآورد باد آن نوش لب را
 دهان پر آب شکر شد رطب را

3- داستان لیلا و مجنون :

این داستان در بحر تقارب بسال 584 ه.ق. در 4700 بیت سروده شده است . « خود نظامی (*) میگوید که : این چهار هزار و هفتصد بیت را در کمتر از چهار ماه سروده ام ، اگر میخواستم تمام اوقات خویش را صرف آنکار کنم ، آنها را در چارده شب سروده بودم . » . (49)

سلطان سریر صبح خیزان
 سرخیل سپاه اشک ریزان
 متسـواری ره دلـنوازی
 زنجیری کـوی عشقـبازی
 قـانون مغنیان بغداد
 بیـاغ معـامـلان بفریاد...

مجنون چو شنید پند خورشید
 از تلخی پند شد پریشان
 زد دست و درید پیرهن را
 کاین مرده چه می کند کفن را
 آن کز دو جهان برون زند تخت
 در پیرهنی کجا کشت رخت

(*) این چار هزار بیت اکثر شد گفته بچار ماه کمتر
 گر شغل دگر حرام بودی در چارده شب تمام بودی

4 - هفت پیکر :

خمیره واصل مثنوی « هفت پیکر یا هفت گنبد و یا بهرامنامه » ملهم از افسانه ها و اسطوره های زمان ساسانی است. این داستان نیز در بحر تقارب که در 5136 بیت است بسال (593 ه.ق.) سروده شده و بیان عیش و عشرت « بهرام گور » (بهرام پنجم پانزدهمین پادشاه سلسله ساسانی جلوس 420 - 438 فوت) را بتشریح میگیرد.

داستان « هفت پیکر » نظامی با این بیت آغاز می شود :

ای برآرنده سپهر با نند

انجم افروز وانجمن پیوند

5 - اسکندر نامه :

اسکندر نامه نظامی مشتمل بر 10500 بیت در دو قسمت بیان شده ، یکی « شرفنامه » و دیگری « اقبال نامه » .

نظامی خود در باره « شرفنامه » چنین میگوید :

ازین آشنایان روی تر داستان

خُنیده (*) نباشد بر راستان ...

... از آن خسروی می که در جام اوست

شرفنامه خسروان نام اوست

نظامی در کتاب « شرفنامه » آنچه از داستان اسکندر پسر فیلفوس را که فردوسی ناگفته گذاشته بود برشته نظم در آورد. شرفنامه حاوی داستان اسکندر از ولادت تا فتح ممالک و بازگشت بروم است.

و در اقبالنامه سخن از علم و حکمت و پیغامبری اسکندر و مجالس او با حکماء بزرگ و انجام زندگانی وی و انجام روزگار حکمایی است که

(*) خُنیده : مشهور

با او مجالست داشته اند.

و کتاب « اقبال نامه » با این بیت آغاز میگردد :

خدایا جهان پیاد شاهی تراست

ز ما خدمت آید خدایی تراست

نظامی مطالعات کافی در موسیقی دوره ساسانی داشت . که نام
دستگاههای موسیقی و آواز آندوره را طی قصیده طولانی سروده است:

ســنای باریــد آواز در داد

سماغ ارغنون را ساز در داد

ز صد دستان که او را بود دمساز

گزیده کرد سی لحن خوش آواز

چو باد از (گنج باد آورد) راندی

ز هر بادی لبش گنجی فشاندی

ز (گنج سوخته) چون ساختی راه

ز گرمی سوختی صد گنج را شاه

چو (گنج گاو) را کردی نواسنج

برافشاندی زمین هم گاو و هم گنج

چو (شاد روان مروارید) گفتی

لبش گفتی که مروارید سفتی

چو (تخت طاقدیسی) ساز کردی

بهشت از طاقها در باز کردی

« گنج باد آورد ، گنج سوخته ، گنج گاو ، شادروان مروارید ، تخت طاقدیسی » - گوشه های از آوازاها و آهنگهای دوران ساسانیان می باشد.

دیوان دوم اوست :

شامل قصاید ، غزلیات ، قطعات ، رباعیات میباشد که به طبع رسیده. و به زبانهای : عربی ، اردو ، آلمانی ، انگلیسی ، فرانسوی و روسی ترجمه شده است . (50)

از دیوان او :

در این چمن که زپیری خمیده شد کمرم
ز شاخهای بقا بعد ازین چه بهره برم
نه سایه بیست ز نخل نه میوه یی کس را
که تند و باد حوادث بریخت برگ و برم
سپهر با قدّ خم گشته می کند لحدم
بیاض موی ز کافور میدهد خبرم
ز نافه مشک تر آید پدید و این عجبست
که نافه گشت عیان از سواد مشک ترم
گهر بریخت ز درجم ستاره سان که دمید
ز صوب مشرق حرمان ستاره سحرم...

ای ماه بدین خوبی مهمان که خواهی شد
وای آیت نیکویی در شان که خواهی شد
بالای سر از عنبر چتر ملکی داری
با چتر سیه امشب سلطان که خواهی شد

قندت نتوان خواندن کـاز نیشکری خوشتر
دلبر نتوان گفتن در جان که خواهی شد
تو میروی و جانم خواهد شدن از هجرت
ای درد «نظامی» را درمان خواهی شد

امام فخر رازی

ابوعبدالله محمد فرزند عمر فرزند حسین فرزند حسن فرزندعلی طبرستانی رازی آریایی نژاد ، دانشمند علوم معقول و منقول، معروف به ابن الخطیب و « فخر رازی » در سال 543 یا 544 هـ.ق در « ری » متولد شد و در سال 606 هـ.ق. (51) در « هرات » دیده از جهان بست . وی در عصر خوارزمشاهیان می زیست و جاه و منزلت و نفوذ کلام او در نزد سلطان محمد خوارزمشاه بسیار بود. اودر علم کلام و معقولات سرآمد عصر بود و در فنون مختلف ، تألیفات مهمی دارد. فخر رازی بر وفق حکمت و با ذوق کلامی و حکمی خویش به تأویل و توجیه آیات قرآن پرداخته است . از جمله تفاسیر وی یکی : « التنبیه علی بعض الاسرار المودعة فی بعض سورالقران » و تفسیر کبیراست .

فخر رازی در بیشتر اصول مسلم فلسفی شک کرده و بر فلاسفه متقدم نظیر ابن سینا و دیگران از راه استدلالات عقلی و فلسفی در آمد و برد ایراد منطقی نسبت به ابن سینا پرداخت چنانچه حکیمانی چون « خواجه نصیر توسی » ، « قطب الدین رازی » ، « میرداماد » و « ملاصدرا » مدتها سرگرم جواب دادن به شبهات و ایرادات او بوده اند. به سبب همین قدرت تفکر در تشکیک است که وی را « امام المشککین » لقب داده اند.

از آثار اوست :

1 - نهاية العقول ،

- 2 - کتاب الاربعین ،
 - 3 - المطالب العالیة ،
 - 4 - محصل افکار المتقدمین و متأخرین ،
 - 5 - البیان و البرهان فی الرد علی اهل الزيغ و الطغیان ،
 - 6 - المباحث العمادیه فی المطالب المعادیه ،
 - 7 - تهذیب الدلائل و عیون المسائل ،
 - 8 - ارشاد النظر الی لطائف الاسرار ،
 - 9 - تحصیل الحق ،
 - 10 - الزبدة ،
 - 11 - المعالم ،
 - 12 - **مفاتیح الغیب معروف به تفسیر کبیراست** که اگر چه خود نتوانست آنرا بپایان برد لیکن بعد از او بدست مفسرینی از قبیل ابن الخوئی (فوت 637 ه.ق.) و سبوطی (فوت 911 ه.ق.) تمام شده است .
- تفسیر کبیر امام فخر رازی در حقیقت دائرة المعارفی از علوم واطلاعات دینی آن مرد خردمند است . اودر آغاز تفسیر گفته است که وقتی گفته بودم :
- " میتوان ازسوره حمد ده هزار مسئله استنباط نمود ، جمعی بر این گفتار من انکار کردند ، اینک که به تصنیف آغاز کردم سوره حمد را بتفصیل تفسیر کرده ام تا برهانی بر دعوی من باشد . " (52)
- 13 - نهاية الايجاز فی علم البیان ،
 - 14 - المسائل الخمسون ،
 - 15 - شرح کلیات قانون ابن سینا،
 - 16 - ستینی یا حدائق الانوار فی حقائق الاسرار، این کتاب را « امام فخر رازی »

- بنام علاءالدین تکش خوارزمشاه در سال 574 ه.ق. تألیف کرده .
- 17 - الملخص : در منطق و فلسفه ،
- 18 - شرح الاشارات ، در این کتاب ایراداتی بر ابن سینا وارد کرده که بعداً خواجه نصیرالدین طوسی آنها را جواب داده است ،
- 19 - شرح عیون الحکمة ،
- 20 - مباحث المشرقیة : در دو مجلد نوشته شده و شامل مسائلی در مبحث وجود ، در ذکر اقسام ممکنات و الیهات و بایستی مشتمل بر بیان ضرورت نبی و اختصاصات و شرایط او است . (53)
- 21 - اجوبة المسائل النجایة
- 22 - السر المکنون
- 23 - شرح اسماء الله الحسنى در طلسمات
- 24 - شرح مفصل زمخشری در نحو
- 25 - شرح الوجیز غزالی در فقه
- 26 - شرح سقط الزند معری
- 27 - رساله روحیه در ده فصل در ماهیت روح و اثبات حقیقت و بقاء و مراتب تجلی و ارواح و امثال این مسائل ،
- 28 - الاختیارات العلائیة یا الاحکام العلائیة فی الاعلام السماویة
- در باب مسائل نجومی است. (54) ، این کتاب را بعربی نیز ترجمه کرده اند .
- نمونه ای از رباعی ایشان :
- هرگز دل من ز علم محروم نشد
کم مانند ز اسرار که مفهوم نشد
- هفتاد و دو سال درس گفتم شب و روز
معلوم شد که هیچ معلوم نشد

مولانا جلال الدین بلخی



مولانا جلال الدین محمد « بلخی » مشهور به (مولوی یا مولانای روم) فرزند سلطان العلماء بهاولدین محمد فرزند حسین فرزند احمد خطیبی تاجیک تبار آریایی نژاد ، یکی از بزرگترین و آگه ترین عارف ژرف نگروبی بدیل علم و معرفت در جهان ، و درخشنده ترین ستاره فروغ هستی در آسمان ادب و شعر فارسی و سرآمد آموزش شناختی وحدت وجود ، و رویکرد های اخلاقی و فلسفی در همه اعصار می باشد .
و مشهور ترین ستاره درخشنده فروغ هستی جهان معرفت

جلال الدین محمد در ششم ربیع الاول 604 هـ. ق . مساوی به 1224 میلادی در بلخ باستان متولد یافته بود و در یکشنبه 5 جمادی الاخر 672 هـ. ق . مساوی به 1292 میلادی در شهر « قونیه » واقع در جنوب ترکیه وفات نمود . (55)

پدر وی از علما و صوفیان بزرگ زمان خود بود. جلال الدین بلخی تحقیقات مقدماتی را نزد پدر به پایان رسانید و پس از فوت پدر تحت ارشاد برهان الدین محقق « ترمذی » درآمد .

برهان الدین محقق ، « مولانا » را مدتی برای تکمیل علوم و معلومات به شام (سوریه) در « حلب » و « دمشق » که از بزرگترین مراکز علمی و ادبی آن زمان بود فرستاد. و مولانا پس از پایان این سفر که از حدود 630 تا 637 ه.ق. طول کشیده بود به « قونیه » باز گشت و بعد از تحصیلات ظاهر و تربیت باطن بدستور سید برهان الدین بتدریس تعلیم و وعظ و تذکیر مشغول گشت .

مولانا در سال 642 ه. ق . با شمس الدین محمد فرزند علی فرزند ملکداد معروف به شمس تبریزی ملاقات کرد . این ملاقات انقلاب روحانی در مولانا پدید آورد .(*) این جرقة ، اندیشه ژرف معنوی جذب و کشش دریای طبع مولانا را به خروشان در آورد ، مولانا به بدیه خاطر شعر میسرود و رموز و اشارات عالم غیب را بشیوه سخن گستری بیان می کرد. و بعد با صلاح الدین فریدون قونوی معروف به « زرکوب » (56) و حسام الدین حسن فرزند محمد معروف به « چلیپی » که اصلاً از زمره فقیان قونیه و از سران آنان بود معرفی شد در این دوره از عمر یک چند او را مشغول داشت و به تشویق همین حسام الدین « چلیپی » مولانا به سرودن « مثنوی » پرداخت .

(*) چنانکه از آن پس مولانا پشت پا بمقامات دنیوی زد و دست ارادت از دامان ارشاد شمس تبریزی برنداشت و در ملازمت و صحبت او بود تا آنکه شمس در سال 645 ه.ق. بردست عده پی از شاگردان متعصب مولانا که گویا فرزندش علاء الدین نیز در میان آنان بود ، پنهان از مولوی و بی اطلاع او کشته شد ...

آثار مولانا از نظم و نثر عبارت انداز :

1 - مثنوی درشش جلد و شامل « ده هزار و نود و دو » عنوان و « 26000 » بیت که در بحر رمل مسدس سروده شده و آنرا بحق باید یکی از بهترین زادگان اندیشه بشری دانست .

2 - دیوان غزلیات معروف به دیوان کبیر یا کلیات شمس که نخستین چاپ این دیوان در هندوستان انتشار یافته بود ، مشتمل است بر « 50 000 » بیت.

3 - رباعیات . مجموعه رباعیات مولوی در بعضی از نسخ واز آنجمله در طبعی که از آن بسال 1312 ه.ق. در استانبول شده به 1659 شماره می رسد . در چاپ کتاب « شرح احوال مولانا جلال الدین محمد » از مرحوم فروزانفر شماره این رباعیات به 1983 رسیده یعنی عدد ابیات آنها 3966 است.

4 - مکتوبات مولانا . مجموعه مراسلات او به معاصرین است . که در آن بخش ابیات پر معنی سروده شده است.

5 - فیه ما فیه (مجموعه تقریرات مولانا) که در مجالس خود بیان فرموده ، شامل مسایل اخلاقی ، طریقت ، تصوف و عرفان میباشد.

6 - مجالس سبعة ، که عبارت از هفت مجلس از مواعظ مولانا است. (57)

بدون شک « مثنوی » یکی از بزرگترین آثار عرفانی کلیه اعصار تاریخی است و در هیچ اثر به اندازه « مثنوی » افکار تازه و بکر و معارف سنجیده و اعلی نتوان یافت. بقول « بوته » عالم آلمانی مولوی را « بزرگترین نویسنده وحدت وجود در تمام قرون خوانده است ... همچنان آمده است که : « مثنوی معنوی » بزرگترین میوه افکار و بهترین جلوه اشعار...، و کاملترین منظوم تصوف و عرفان در زبان فارسی است ... » (58)

مولانا اشکال مختلف تمثیل را برای بیان افکار فلسفی و عرفانی و جامعه شناسی خود بکار برده و در بکارگیری مناسب این اسلوب تبیینی بیانی خود مسلماً یکی از استادان شهیر جهان بشریت است .

مرغی که خبر ندارد از آب زلال

منقار در آب شور دارد همه سال

شیوه تفکر مولانا سیر آزاد و بی قید فکر ، یعنی سیر برحسب تداعی معنا شئی بوده است، او بوجود « حس درونی » که افزار اشراق و الهام و درک حقایق باطنی است معتقد بود. و میگوید که در روح انسان دو حس وجود دارد :

یکی « حس دنیا »

دو « حس عقبا »

که با یکی میتوان امور دنیاوی را شناخت و با دیگری امور آسمانی و اُخروی را .

بنظر مولانا : عشق بزرگترین فضیلت آدمی است ، که بوسیله عشق عواطف انسانی از هر نوع آلائش پاک میگردد .

او میگوید مراسم مذهبی و عبادت نیک است ولی مسجد معبد و کلیسا جایگاه اقامت خداوند نیست بلکه ، محل اقامت خدا « دل پاک » است ، هدف اصلی آدمی در زندگی باید آن باشد که بوسیله ایمان و عبادت به تهذیب نفس پردازد. او در رویکرد های فکری و ویرگی رشته های ارتباط میان عشق ناب و دل پاک را در فضای محبت واقعی دور از تعصب و تظاهر بازشناسی میکند . و در سرفرازی راهبردی پاکیزگی اندیشه نیک ، انسان را به مواسات و ملایمت دعوت می نماید و سخت

گیری کردار و رفتار را نوعی از ناپختگی می‌شمرد(*) بقول مولانا: اساسات عینی معرفت خودی، خود شناسی است. او خود شناسی را کلید غیر شناسی میداند، میگوید انسان نخست باید خود را شناخت، آنگاه بشناسایی دیگران پرداخت، بهترین وسیله غیر شناسی همانا خود شناسی است.

بعقیده مولانا اگر عقل در اطاعت روح امری، صافی نشود و از دام و اوهام آزاد نگردد، و حس نیز در تحت اداره عقل، از شبهات و اغلاط حسی و اندیشه‌های واهی، و شهوات طبیعی پاک و پیراسته نشود، انسان هرگز بدرک ماهیات اشیاء و وصول به مرتبه کشف و شهود عینی حقایق امور توفیق نخواهد یافت. و چون به نیروی عقل صافی (پاکیزه سازی عقل) زنگ حس و خیال از دل زدوده شد، حقایق اشیاء در خواب و در بیداری بر ما کشف خواهد گردید.

چشم حس همچون کف دست است و بس

نیست کف را بر همه او دست رس (59)

مولانا رویدادها، دنیا، هستی، حیات، و در یک کلمه جهان آفرینش را با دیده وحدت مینگرد. او میگوید دنیا پیوسته نو میشود و ما از نو شدن غافلیم و در بقاء مانده ایم. عمر چون جویباری در گذر است ولی در اثر سرعت در جسد مستمری مینماید. (60)

فریدریخ هیگل (1770 - 1788 میلادی) فیلسوف آلمانی توصیفی از مکتب عرفان شرقی (خراسان بزرگ) میدهد. وی میگوید: وحدت وجود شرقی دیدن «جوهر واحد» است در همه ظواهر.

(*) سخت گیری و تعصب خامی است

تا جینی کار خون آشامی است

این امر منجر به آن می شود که انسان خود را هرباره وقف این جوهر واحد کند .

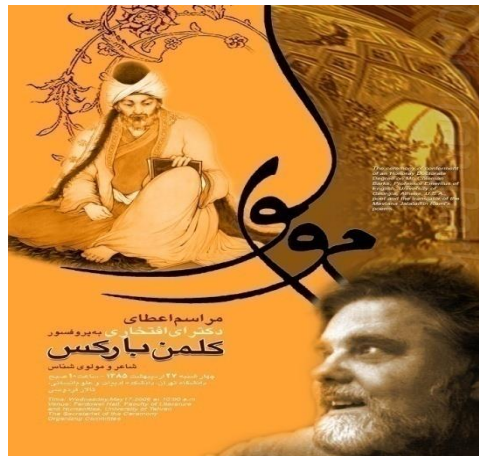
مولانا معتقد است : « این جهان ، جهان دیگری میزاید و این توده ومحشر را نمایش میدهد ، من اگر تا قیامت شرح این قیامت را بشمارم نتوانم ... » (61)

او « ... تنازع مداوم در پهنه هستی وتحرك دایمی ماده را با دیده باطن بین دیده است . خاک بادهان خدا داد ، آب میخورد وصد گونه گیاه میرویند. حیوانات گیاهان را میخورند وسبتر میگردند ، تا انسان را لقمه باشند . انسان میبald وآنگاه که روح وبصر از وی جدا گشت ، خاک او را به کام خود میکشد . » (62)

خوشا وقتا ! که سیاست گسترش حقوق فرهنگی زمینه سازشد که پخش معلومات علمی و فرهنگی ، ببرکت پیشرفت های علوم مثبتة ، بوسیله « ارتباط جمعی ماهواره ای » در اواخر قرن بیستم به عنوان یک سرمشق جهانی و فراگیر مطرح شده است . زمینه های ذهنی و رفتاری ومعیار ارزیابی مناسبی را برای توسعه وتبادل فرهنگ تمدنی ، میان قاره ها فراهم آورده است. از همین برخورد راهبردی رهیافتی است که انسان های متمدن وتکامل پذیردراعتقاد به علم مثبتة به عنوان ابزار هایی برای شناخت ، از محدودیت های اعتقادی و معارف سنتی خودی بیرون آمده ، با استفاده معقول از این امکانات به آموزش فرهنگ ناب معارف جهانی فرامرزی بدون سرحد میگرایند .

که اینک در زیاده از ده سال اخیر با استفاده ازچنین امکانات ماهواره ای ، مردم آمریکا واروپا با نیاز عمیقی که به اصالت فرهنگ جهانی دارند ، دارد که آهسته آهسته با روشنایی معارف پربار آریایی های قدیم وحوزه تمدنی « خراسان زمین » آشنایی حاصل میکنند.

چنانکه استقبال گسترده از اشعار مولانا ی بلخ در آمریکا به اندازه‌ای زیاد بوده که این شاعر وفیلسوف ایران زمین ("قاره کهن ") با شاعرانی مثل : شیموس هینی ، شاعر ایرلندی و برنده جایزه نوبل و رابرت بنسکی و ماری اولیور شاعران آمریکایی رقابت می کند. « استیو هولگیت » خبرنگار « گزارشهای ویژه واشنگتن » که از سوی وزارت خارجه آمریکا منتشر می شود، در مطلبی تحت عنوان : مولوی شاعر « خراسان بزرگ » آمریکا را تسخیر می کند و از شهرت روز افزون مولانا جلال الدین محمد بلخی در آمریکا می نویسد و آن را مدیون ترجمه اشعار او توسط یک شاعر و استاد پیشین ادبیات در آمریکا می داند.



« کلمن بارکس » مترجم اشعار مولانا به انگلیسی

« کلمن بارکس » به همراه همسرش Ruth در مینیاپولیس زندگی می کند(*) ، خبرنگار « گزارشهای ویژه واشنگتن » گفته است که اشعار مولوی پاسخگوی نیاز معنوی و روحی آمریکایی هاست و این یکی از عواملی است که بسیاری را در آمریکا شیفته اشعار مولانا ساخته است. فیلیس تیکل سر دبیر « هفته نامه ناشر » معتقد است که محبوبیت مولوی در آمریکا ناشی از عطش معنوی مردم این کشور است. به دنبال حملات یازدهم سپتامبر 2001 در چند تفسیر نوشته شد که مولوی پل مهم ارتباط بین آمریکایی ها و مسلمانان است و بسیاری با این گفته : « هانس ماینکه » شاعر آلمانی موافقت می گوید - «اشعار مولوی تنها دریچه امیدی است که در این دوران سیاهی و تبااهی به روی ما باز است » .

« کلمن بارکس » شاعر و استاد پیشین ادبیات با اشتیاق و شیفتگی از مولوی صحبت می کند: « شعر او حاصل خلاقیت آن نیمه ای از روح انسان است که نه از شخصیت بلکه از چیزی ماوراء آن و درک انسان الهام می گیرد » .

(*) اعطای دکترای افتخاری :



دانشگاه تهران در رشته زبان و ادبیات فارسی به آقای پروفیسور « کلمن بارکس » استاد دانشگاه جورجیا ، آمریکا ، شاعر و مترجم آثار مولانا جلال الدین بلخی مشهور به مولوی در 1385 اهدا گردید .

کلمن بارکس به همین موضوع اشاره داشته و می گوید که جذبه معنوی مذهبی اشعار مولوی، آمریکایی ها را شیفته او ساخته است. وقتی مولوی در شعر خود این پرسش را مطرح میکند که:

« زکجا آمده ام آمدنم بهر چه بود؟ »،

با بسیاری از آمریکایی ها که دارای احساسات معنوی شدید هستند ارتباط برقرار می کند.

به گزارش سرویس نگاهی به ویلاگ های ایسنا صفحه www.jamejamonline.ir به نقل از البیان نوشته است: « شعرهای مولوی با ترجمه کلمن بارکس (63)، شاعر، رکورد دار فروش کتاب های این کشور است. و این کتاب در سال 1995 اولین بار به وسیله انتشارات هربر کلینز در سین فرانسیسکو منتشر شد.

ویلیام دالرمبل طی مقاله ای می نویسد: راز توجه آمریکایی ها به جلال الدین بلخی، شاعر فارسی زبان و یکی از شاعران صوفی مذهب در جهان اسلام چیست؟ چه چیزی باعث می شود شرکت های تولید لباس یا ابزارهای موسیقی شعرهای مولوی را بر آثار خود بنویسند تا فروش شان بالا برود؟

آیا روح تشنه مردم آمریکا باعث این استقبال فراگیر و گسترده از شعرهای مولانای بلخ شده است؟ چرا آمریکایی ها چنین عشقی را دوست دارند؟

آیا زمان آن فرا رسیده که فرهنگ غرب به این سوال پاسخ دهد که زمان توجه بیشتر به فرهنگ ناب شرق فرا رسیده است؟ ».

از اشعار اوست:

بشنو از نی چون حکایت می کند

وز جداییها شکایت میکنند

کز نیستان تا مرا ببریده اند
 از نفیرم مرد و زن نالیده اند
 سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
 تا بگویم شرح درد اشتیاق
 هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش
 باز جوید روزگار وصل خویش
 من بهر جمعیتی نالان شدم
 جفت خوشحالان و بدحالان شدم
 هر کسی از ظنّ خود شد یار من
 وز درون من نجست اسرار من
 سر من از ناله من دور نیست
 لیک چشم و گوش را آن نور نیست
 تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
 لیک کس را دید جان دستور نیست...

عاشقان مستند و ما دیوانه ایم
 عارفان شمع اند و ما پروانه ایم
 چون نداریم با خلاق الفتی
 خلق پندارند ما دیوانه ایم
 در ازل دادند چون جام الست
 تا ابد ما مست آن پیمانه ایم
 ظاهر سستی ما را خود مبین
 در شکست نفس خود مردانه ایم
 کس نگردد واقف اسرار ما
 زانکه همچون گنج در ویرانه ایم

ما در ره عشق تو اسیران بلائیم
 کس نیست چنین عاشق بیچاره که ما ئیم
 بر ما نظری کن که درین شهر غریبیم
 بر ما کرمی کن که درین شهر گدائیم
 ز هدی نه که در کنج مناجات نشینیم
 وجدی نه که بر گرد خرابات بر آئیم
 حلاج و شانیم که از دار نترسیم
 مجنون صفتانیم که در عشق خدائیم
 ترسیدن ما چونکه هم از بیم بلا بود
 اکنون ز چه ترسیم که در عین بلائیم
 ما را بتو سریست که کس محرم آن نیست
 گر سر برود سرتو با کس نگشا ئیم
 ما رانه غم دوزخ و نه حرص بهشت است
 بردار ز رخ پرده که مشتاق لقائیم

گریبا تو بُوم نخسبم از یاریها و ر بی تو بُوم نخسبم از زاریها
 سبحان الله هر دو شب بیدارم تو فرق نگر میان بیداریها

تا رهبر تو طبع بد آموز بود بختی تو مپندار که پیروز بود
 تو خفته بصبح و شب عمرت کوتاه ترسم که چو بیدار شوی روز بود

اول بهزار لطف بنواخت مرا
 آخر بهزار غصّه بگذاخت مرا

چون مُهره مهر خویش می باخت مرا
چون من همه او شدم برانداخت مرا

انصاف بده که عشق نیکوکار است
ز آنست خلل که طبع بدکردار است
تو شهوت خویش را لقب عشق نهی
از عشق تو تا عشق رهی بسیار است

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند
لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی زکشتن مگریز
مردار بود هر آنکه او را نکشند

سعدی



سعدی منسوب به سعد فرزند ابوبکر فرزند سعد - مشرف الدین مصلح فرزند عبدالله آریایی نژاد بزرگترین شاعر، نویسنده و گوینده قرن هفتم ابداع رویکرد های فکری او در قالب منظوم اساس گذارانديشه انسانگرایی (Humanism) (*) در جهان بشریت است. زبان گویا فصیح و بلیغ او زبان مهر و پاکیزگی، عشق و محبت و مهر و «آدمیت» (**) است. سال تولد او را از 571 تا 606 هجری قمری احتمال داده اند و درباره تاریخ درگذشتش هم سالهای 690، 691، 692، 693، 694 و 695 را نوشته اند. (64)

(*) بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی
(**) تن آدمی شریفست بجان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اجداد وی عالم دینی بودند (*) و پدرش در دستگاه دیوانی اتابک سعد فرزند زنگی، فرمانروای فارس کار می کرد. پس از درگذشت پدر، سعدی که هنوز نوجوان بود، به توصیه اتابک برای ادامه تحصیل عازم بغداد شد و در مدرسه مشهور نظامیه و دیگر حوزه های علمی آن شهر به دانش آموزی پرداخت. تا (623 ه.ق. / 1226 میلادی) سعدی به عنوان طالب علم در بغداد ماند و از محضر استادانی چون شیخ ابوالفرج جوزی و شیخ شهاب الدین سهروردی (متوفی بسال 632 ه.ق. بهره برد.

سعدی طبعی نا آرام داشت و بسیر در آفاق و انفس متمایل بود. پس از ختم تحصیل تصمیم به ترک بغداد گرفته و به یک رشته سفرهای طولانی آغاز نمود.

در این که سعدی از چه سرزمین هایی دیدن کرده میان پژوهندگان اختلاف نظر است و به حکایات خود سعدی هم نمی توان چندان اعتماد کرد، زیرا بسیاری از آنها پایه نمادین و اخلاقی دارند. مسلم است که شاعر به عراق، شام، حجاز، هندوستان، ترکستان زمین، آسیای صغیر، غزنه، و غیره سفر کرده است.

پس از حدود سی سال جهانگردی، وقتی سعدی به زادگاه خود بازگشت، مردی کهنسال بود. سال های باقیمانده عمر سعدی به موعظه و نگارش گذشت. با استفاده از تجربه ها و آموخته های کتاب « بوستان » یا سعدی نامه را در سال (655 ه.ق. / 1257 میلادی) به نظم، و کتاب « گلستان » را در سال (656 ه.ق. / 1258 میلادی) به نظم و نثر نگاشت.

(*) همه قبیلۀ من عالمان دین بودند

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

آثار سعدی بدو دسته منظوم و منثور تقسیم می شود .
 سعدی با دید نوین و پالایندۀ که داشت در نثر و شیوۀ بیان آن ، روش
 میانه یی بوجود آورد و شیوۀ جدید منشیانه در فن انشاء را ایجاد کرد
 که نیازمندی های فرهنگی و ادبی عصرش را جوابگو بود. نثر سعدی
 مانند نظم او سهل و ساده ولی با فصاحتی اعجازآمیز و شگفت انگیز
 است . اثر پرارزش و شهکار « گلستان » او نمای ازین اسلوب
 نوشتاریست .

آثار منثور سعدی عبارت است از :

- 1 - مجالس پنجگانه که بشیوه مجالس صوفیان و مذکران ترتیب یافته
 و تذکیر های وی بر منبر وعظ بوده و مجموعه هایی از آنها در دست
 است . (65)
 - 2 - رساله در پاسخ صاحب دیوان که متضمن چند سؤال صاحب دیوان
 شمس الدین محمد جوینی و جوابهای حضرت سعدی است .
 - 3 - رساله در عقل و عشق که پاسخ سعدی است ، به سؤال شاعر
 معروف وقت سعدالدین که بنظم ازوی پرسیده بود .
 - 4 - نصیحة الملوك یا « نصایح الملوك » ، رسالۀ است در نصیحت
 درباب سیاست ، که متضمن مقداری نصایح و مواعظ است همراه با
 حکایات کوتاه و در حقیقت آن رویکرد های تفسیرییش را دستورسیاسی
 مملکت داری شمرد .
- در کلیات سعدی بررسالات متعددی بر می خوریم که بعض از آنها حکم
 نامه یی از او دارد ، ولی تشریح همه آنها از حوصله این مقال خارج
 است .

آثار منظوم سعدی عبارت است از:

- 1 - سعدی نامه یا « بوستان » ، این منظومه درده باب :
- 1 - عدل ، 2 - احسان ، 3 - عشق ، 4 - تواضع ، 5 - رضا ،
- 6 - ذکر ، 7 - تربیت ، 8 - شکر ، 9 - توبه ، 10 - مناجات و ختم
- کتاب به بیان گرفته شده است . این اثر در سال 655 هـ.ق. به اتمام
- رسید ولی تاریخ شروع آن معلوم نیست .
- 2 - مجموعه دوم از آثار منظوم سعدی قصائد عربی اوست که نزدیک
- به 700 بیت است .
- 3 - قصائد فارسی در موعظه و نصیحت و توحید و مدح پادشاهان .
- 4 - مرثی (ریاکار) که مشتمل است بر چند قصیده در مرثیه شاهان .
- 5 - ملمعات و مثلثات
- 6 - ترجیعات
- 7 - طبیات
- 8 - بدایع
- 9 - خوانیم
- 10 - غزل قدیم
- 11 - صاحبیه که مجموعه ای است از بعضی قطعات فارسی و عربی .
- 12 - خبیثات مجموعه ای است از اشعار هزل
- 13 - رباعیات
- 14 - مفردات .
- کلیات سعدی که به مجموعه آثار منظوم و منثور او داده شده است شامل
- 16 کتاب و شش رساله می باشد. (66)
- ویژگی های اندیشویی سعدی خیلی زیاد است مگر بصورت ایجاز در
- دو مؤلفه زیرآنها را ارزشبندی می کنیم :

یک - سعدی گوینده ایست که با زبان فصیح و شیرینی کلام و معرفت واقعی ، وقت گرانیهای خود را صرف مشغول تشریح احساسات عاشقانه و انگیزه های نفسانی و شهوانی و امثال این مفاهیم نکرد ، بلکه هنجار ها و انگاره های ناب انسان دوستی و نوع پروری را بتأمل گرفت و با غنای هر چه بیشتر آنها در راه سعادت و خوشبختی انسان رشد و تکامل داد .

دو - او با استفاده از تجارب آموختی و کسب اطلاعات مفید از زندگی و سفر های طولانی وی توانست اندیشه های پیشرو نگر اخلاقی را برای صلاح کار و فلاح مردم و جامعه هدایت فرماید . و با ابداع سخنان موجز و اصل و پاکیزه در قالب نظم و نثر ، آگاه چنان روشنگر افکار و آرمان های مقدس خراسانیان گردید که تا امروز دستاورد های فرهنگی و ادبی و اخلاقی او مایه سربلندی و عزت و افتخار ما و جهان بشریت می باشد.

از اشعار اوست :

خوشست عمر دریغا که جاویدانی نیست

بس اعتماد برین پنج روز فانی نیست

درختِ قدّ صنوبرِ حرامِ انسان را

مدام رونق نوباه و جوانی نیست

گلیست خرّم و خندان و تازه و خوشبوی

ولیک امید ثباتش چنانکه دانی نیست

دوام پرورش اندر کنار مادر دهر

طمع مکن که در او بوی مهربانی نیست

مباش غرّه و غافل چو میش سر در پیش

که در طبیعت این گرک گله بانی نیست

چه حاجت است عیان را باستماع بیان
 که بی وفایی دور فلک نهانی نیست
 کدام باد بهاری وزید در آفاق
 که باز در عقبش نکبتِ خزانی نیست
 اگر ممالک روی زمین بدست آری
 بهای مهلت یک روز زندگانی نیست

خرما نتوان خوردن ازین خار که کشتیم
 دنیا نتوان کردن ازین پشم که رشتیم
 بر حرف معاصی خط عذری نکشیدیم
 پهلوی کبائر حسناتی ننوشتیم
 ما کشته نفسیم و بس آوخ که بر آید
 از ما بقیامت که چرا نفس نکشیم
 افسوس برین عمر گرانمایه که بگذشت
 ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم
 دنیا که درو مرد خدا گل نسرشت ست
 نامرد که مائیم چرا دل بسرشتیم
 ایشان چو ملخ در پس زانو ی ریاضت
 ما مور میان بسته دوان برادر و دشتیم

همه عمر بر ندارم سراز این خمار هستی
 که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی
 تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد
 دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی

چه حکایت از فراق که نداشتم ولیکن
 تو چو روی باز کردی در ماجرا ببستی...
 گله از فراق یاران و جفای روزگاران
 نه طریق تست سعدی کم خویش گیرورستی

ای دلت شاه سراپرده عشق
 جان تو زخم بلاخوردۀ عشق
 عشق پروانه شمع ازل است
 داغ پروانگی اش لم یزل است
 بیقراری سپهر از عشق است
 گرم رفتاری مهر از عشق است
 خاک یک جرعه از آن جام گرفت
 که درین دایره آرام گرفت

دل بی عشق، تن بی جان است
 جان از او زنده جاویدان است
 گوهر زندگی از عشق طلب!
 گنج پایدگی از عشق طلب!
 عشق هر جا بود اکسیر گریست
 مس ز خاصیت اکسیر، ز رست
 عشق نه کار جهان ساختن است
 بلکه نقد دو جهان باختن است
 عشق نه دلق بقا دوختن است
 بلکه با داغ فنا سوختن است

عاشق آن دان که ز خود باز رهد!
 نغمه ترک خودی ساز دهد
 نه ره دولت دنیا سپرد
 نه سوی نعمت عقبا نگر
 قباله همت او دوست بود
 هر چه جز دوست همه پوست بود
 آنچه با دوست دهد پیونددش
 شود از فرط محبت بندش
 ترک خشنودی اغیار کنند
 به رضای دل او کار کنند
 هر دم اش حیرت دیگر زاید
 هر نفس شوق دگر افزاید (67)

از بوستان :

بخشی که زهرش ز دندان چکید بخیل اندرش دختری بود خرد که آخر ترا نیز دندان نبود؟ بخندید کای مامک دلفروز دریغ آدم کام و دندان خویش که دندان بیای سگ اندر برم ولیکن نیاید زمردم سگی (68)	سگی پای صحرا نشینی گزید شب از درد بیچاره خوابش نبرد پدر را جفا کرد و تنندی نمود پس از گریه مرد پراگنده روز مرا گر چه هم سلطنت بود بیش محالست اگر تیغ بر سر خورم توان کرد با ناکسان بدرگی
---	--

که در آفرینش ز یک گوهرند دگر عضوها را نماند قرار نشاید که نامت نهند آدمی	بنی آدم اعضای یکدیگرند چو عضوی به درد آورد روزگار تو کز محنت دیگران بی غمی
--	--

امیر خسرو دهلوی



امیر ناصرالدین ابوالحسن خسرو فرزند امیر سیف الدین محمود دهلوی، بی تردید بزرگترین شاعر فارسی گوی هند و یکی از شاعران شیرین سخن و نیرومند فارسی در نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم است. او در سال 651 ه.ق در شهر دهلوی هندوستان به دنیا آمد. بقول مؤلف تاریخ فرشته محمد قاسم فرشته گفته است که: « پدرش امیر سیف الدین محمود از میرزاده های هزاره بلخ است و در حوالی قرش می بود. (69)

امیر خسرو اصلاً از قبیله لاچین ترکان ختایی ماوراءالنهر ساکن شهر «کش» از بلاد ناحیه سغد (در دوازده فرسنگی سمرقند) بود و پدرش سیف الدین محمود از امرای این ناحیه بوده است. بنابر قول دولت‌شاه سمرقندی که در کتاب تذکرة الشعراء گفته: پدر امیر خسرو هنگام حمله مغول به هندوستان مهاجرت کرده است و این مصادف بود با دوره پادشاهی شمس الدین التتمش (607 - 633 ه.ق.) بر دهلوی

ونواحی شمالی هندوناحیه سند .

امیر خسرو در دوران کودکی قریحه شاعری خویش را بروز داد ، و به تحصیل فنون و علوم وقت پرداخت ، در زبان وادب فارسی متبحر شد. در دوره جوانی به حلقه ارادت یکی از مرشدان متصوفه هند به نام « سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیاء» (متوفی بسال 725 هـ .) درآمد و به ریاضت و طلب کمال پرداخت.

امیر خسرو چنانکه خود در مقدمه « دیوان غرة الکمال » خود گفته است "چندین استادان رامتابع بوده است " که عبارت اند از : در بخش غزل سعدی ؛ در مثنوی نظامی ؛ در موعظ و حکم سنائی و خاقانی ؛ و در قصائد رضی الدین نیشابوری بسیار تأثیر گرفته است.

و در این باره خود در پیروی از « سعدی » در غزلی چنین گفته است :

خسرو سرمست اندر ساغر معنی بریخت

شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود

امیر خسرو را به دلیل کثرت اشعار و آثار ، « سعدی هندی » نامیده اند ولی با این همه خسرو دهلوی در زبان شیوه ای خاص دارد که بعدها سرآغازی بر سبک هندی می شود.

امیر خسرو علاوه براطلاعات وسیع ازرزبانهای فارسی و ترکی و عربی وادبیات هر سه زبان ، بزبان هندی و ادب آن نیز تسلط داشت. امیر خسرو در نظم و نثر هردو استاد بود . علاوه بر شعر و ادبیات، او در موسیقی نیز دست بالاداشته بدو آوازی خوش نسبت داده و گفته اند که پرده ها و نغماتی که شماره آنها به 13 بالغ می شده است ابداع کرد.

امیر خسرو دهلوی یکی از پرکارترین شاعران فارسی گوی است . جامی گوید که او « 99 کتاب » تصنیف کرده است و از قول امیر خسرو نقل کرده اند که اشعارش از « 400 000 » بیشتر و از « 500 000 » کمتر است . (70)

به همت میرزا بایسنقر پسر شاهرخ از این شماره کثیر فوق « 122000 » بیت را فراهم آورده شده که اکنون در دست است . مجموع آثار امیر خسرو دهلوی از نظم و نثر چنین تقسیم بندی شده است :

اول - دیوان اشعاروی دربردارنده مدایح پادشاهان بوده که مشتمل بر 5 قسمت است :

- 1- تحفة الصغر: اشعار دوره جوانی .
- 2- وسط الحیاة : اشعار در مدح « شیخ نظام الدین اولیاء » .
- 3- غرة الکمال : اشعار دوران 40 سالگی او که از شاعران بزرگی چون سنایی، نظامی و خاقانی یاد کرده است.
- 4- بقية نقيه : اشعار دوران پیری او.
- 5- نهاية الکمال : آخرین اشعار او و قصایدی در مدح سلطان غیاث الدین .

دوم - امیر خسرو به نظامی گنجوی اعتقادی تام داشت و به تقلید او پنج مثنوی ساخته شامل :

- 1- مطالع الانوار: ، منظومه بیست و یک بحر سریع در جواب مخزن الاسرار نظامی در « 3310 » بیت که در سال 698 ه.ق. بمدت دو هفته سروده شد . این اثر شامل اشعار دینی و اخلاقی و موضوع آن توحید و تحقیق و تربیت ، و مدح و مرشد ثنای سلطان می باشد .

- 2 - مجنون و لیلا :** این منظومه را نیز امیر خسرو بتقلید از منظومه « لیلی و مجنون نظامی » که شامل « 2660 » بیت است در سال 698 هـ.ق. سرود.
- 3 - شیرین و خسرو :** این منظومه ببحر هزج مسدس مقصور یا محذوف است بتقلید از خسرو شیرین نظامی در سال 698 هـ.ق. در « 4124 » بیت به انجام رسانید .
- 4 - آیینة اسکندری :** منظومه بیست ببحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف در « 4450 » بیت در جواب اسکندر نامه نظامی (شرفنامه و اقبال نامه) در سال 699 هـ.ق. سرود .
- 5 - هشت بهشت :** این منظومه را امیر خسرو بسال 701 هـ.ق. در « 3352 » بیت در جواب هفت پیکر نظامی باتمام رسانید .

سوم - منظومه های دیگر به نامهای :

- 1 - تاج الفتوح :** منظومه بیست ببحر هزج مثنی مقصور یا محذوف که در سال 689 هـ.ق. سروده است. این اثر در اوصاف سلاطین هند بوده و دارای ارزش تاریخی و ادبی می باشد .
- 2 - قران السعدین :** مثنویست که امیر خسرو آنرا بمدت شش ماه در سال 688 هـ.ق. سروده است.
- 3 - نه سپهر :** منظومه بیست که امیر خسرو آنرا در سال 718 هـ.ق. بنام قطب الدین مبارکشاه خلجی (1716 - 1720 هـ.ق.) بانجام رسانید .
- 4 - تغلق نامه :** این اثر را امیر خسرو در ذکر احوال غیاث الدین تغلق شاه (720 - 725 هـ.ق.) نوشت .
- 5 - منظومة دُول رانی خضر خان یا « عشقیه » :** امیر خسرو این اثر را در « 4519 » بیت بسال 715 هـ.ق. سرود .

چهارم - جواهر خسروی : این بحث نام مجموعه یی است از اشعار امیر خسرو در باب :

نصاب بدایع العجایب - گهریال امیر خسرو که منظومه کوتاهیست در حساب انگشتان - مثنوی شهر آشوب مرکب از « 67 » رباعی - خالق باری که نصابی است برای زبان هندی - چیستان مرکب از قطعاتی به هندی .

امیر خسرو دهلوی افزون بر آثار منظوم کتاب های بنثر دارد که عبارت اند از :

1 - اثر خزان الفتوح معروف بتاریخ علائی در تاریخ سلطان علاءالدین محمد خلجی .

2 - افضل الفوائد متضمن ملفوظات نظام الدین اولیاء مراد امیر خسرو دهلوی .

3 - رسائل الاعجاز خسروی : در فن قواعد انشاء زبان فارسی . این کتاب را امیر خسرو در سه مجلد بسال 719 هـ. ق. باتمام رسانید .

پنجم - قصیده شکوائیه : در هزل و انتقاد.

از اشعار اوست :

منتخب از منظومه مطالع الانوار:

هرکه درو سیرت نیکو بود

آدمی از آدمیان او بود

وآنکه مزاجش همه زورست و زور

دور زما آدمیان است دور

نیکی مردم نه نکورویی است

خوی نکو مایه نیکویی است

مرد درون تیره و بیرون سلیم
 زشت بود استر دیبا گلیم
 بخل عیان به که بعشوه نوید
 روی سیه به که ز پیسی سفید
 بس بد خو که نکو رو نمود
 با خط بد کلک منقش چه سود
 باز بسا تلخ که جوشد چومی
 لیک صفا روی نماید ز وی

منتخب از منظومه بقیه نقیه او :

کجا بود من مدهوش را حضور نماز
 که کنج کعبه ز دیر مغان ندانم باز
 چو صوفی از من صافی نمی کند پرهیز
 مباح منکر دُردی کشان شاهد باز
 بس است مطرب مفلس نوای سوختگان
 چو بلبل سحری می کند سماع آغاز
 بدان طمع که کند مرغ وصل خوبان صید
 دو دیده ام شده از شام تا سحرگاه باز
 خیال زلف دراز تو گر نگیرد دست
 که بر سر آرد ازین ظلمتم شبان دراز
 تو در تنعم و نازی زما کی اندیشی
 که ناز ما به نیازست و نازش تو بناز
 اگر زخمت تو چون موی سربگردانم
 ببیند و چون سر زلفم بر آفتاب انداز

گذشته شعر ز شعری وسوزش از گردون
 چرا که از پی آوازه می رود آواز
 خرد مجوی ز خسرو که اهل معنی را
 نظر بعشق حقیقت بود نه عقل مجاز
 اگر ز خط تو چون موی سربگردانم
 ببیند و چون سر زلفم بر آفتاب انداز
 گذشته شعر ز شعری وسوزش از گردون
 چرا که از پی آوازه می رود آواز
 خرد مجوی ز خسرو که اهل معنی را
 نظر بعشق حقیقت بود نه عقل مجاز

مائیم که از قبله به بُت خو کردیم
 دیباچه نام و ننگ یکسو کردیم
 دل را که همی خزینه معرفتست
 بازیچه کودکان بُت رو کردیم

مائیم خراب جرعه می خواران
 مارا چه غم از طعنه نیکو کاران
 این سر که لگد می خورد از خمّاران
 کی غم خورد از سرزنش هشیاران

ابن یمین

امیرفخرالدین محمود فرزند امیر یمین الدین سبزواری مستوفی بیهقی فریومدی (*) متخلص به ابن یمین ، یکی از شاعران مشهور و معروف خراسان زمین است .

امیر فخرالدین محمود که در اواخر قرن هفتم هجری قمری در فریومد ولادت یافته بود ، پدرش مردی فاضل و متصدی تحریر طغرا در آغاز حکم ها بود و وی نیز به طغرای شهرت یافت.(71)

ابن یمین از جوانی در شمار شاعران و منشیان عهد خویش درآمد و چنانکه خود در مقدمه دیوانش گفته منصب استیفاء و تحریر طغرا هارا در خدمت خواجه علاء الدین محمد فریومدی وزیر خراسان بر عهده داشت و بهمین سبب « مستوفی » خوانده می شد.

ابن یمین جهت کسب علوم و تجربه حیات به سیر آفاق و انفس پرداخت. او مراحل کودکی و نوجوانی را در خراسان بسر برد و در ایام جوانی به تبریز و عراق سفر کرد . مگر از فحوای بیان شعری این خردمند پیداست که اقامت او در خارج از خراسان چندان خوش آیند و او از اهل کرم برخوردار نبوده است . و قسمت اخیر از زندگانی ابن یمین در سبزواری و فریومد بپایان رسید.

(*) منسوب به « فریومد » قریه یی از ناحیه بیهق سبزواری بود .

دیوان ابن‌یمین (72) در جنگی که بسال 743 هـ. ق. میان : [امیروجیه الدین مسعود سربداری (738 - 745 هـ. ق.) و ملک معزالدین حسین کرت (732 - 771 هـ. ق.) رویداد] به غارت رفت (*) و او ناگزیر شد با گرد آوردن شعرهای پراکنده خویش و افزودن اشعاری که بعد از این واقعه سروده بود دیوانی جدید ترتیب دهد.

دیوان جدید او که اکنون در دست است با مقدمه ای که شاعر بر آن نوشته است، از قصیده، غزل، ترکیب بند، قطعه و رباعی، در حدود پانزده هزار بیت دارد. ابن‌یمین علاوه از قصیده سرایی، مثنوی‌هایی هم دارد که از آن میانه « مثنوی مجلس افروز » بحر خفیف مخبون محذوف یا مقصور است در تحقیق و عرفان، و مثنوی دیگری هم در این موضوع بحر هزج مسدّس مقصور یا محذوف؛ از او باقی مانده است. همان گونه که مصحح دیوان او نگاشته است:

" ... مضامین بکرومنسجم و بدیع در اشعارش فراوان، خاصه بیشتر رباعیاتش در روانی چون آب و در لطف و صفا، چون روانست و گویی از چاشنی معانی و فلسفه خیام، همان نزدیکی و قرب، که نیشابور را با سبزوار است در رباعیات ابن‌یمین هم اثر و نشانست. " سخن او روان، منسجم و خالی از تکلف و علم فروشی و به تمام معنی دنباله سبک ساده گویان خراسانی است. ابن‌یمین شاعری بسیار باخلاق بوده و دارای خویی پسندیده و نیکو بوده است.

(*) بچنگال غارتگران او فتاد

وزان پس کسی زو نشانی نداد

او در انواع شعر مسلط بوده و باید گفت در باب «رباعی» دستی قوی داشته است.

ابن یمین بزرگترین شاعر رباعی پرداز قرن هشتم است، چرا که در این قرن، رباعی سرایی به نسبت قرن هفتم و پیش از آن، افول می کند. یکی از علل افول رباعی در این قرن، بی شک توجه اکثر، بلکه تمامی شاعران این قرن به غزل معطوف است. همین مسئله انگیزه ای است که طبع شاعران در آن نوع شعر میل کند. در این میان، تنها «ابن یمین» است که رباعی هایش به لحاظ نوع بیان و تعداد رباعی حائز اهمیت است.

در دیوان «ابن یمین» 671 رباعی موجود است، او همچون دیگر شاعران قرن 7 و 8 هـ.ق تحت تاثیر رباعی ها و اندیشه های خیامی است.

ابن یمین، تا حدود بسیار زیاد، رباعی هایش رنگ فلسفی به خود می گیرد، رباعی زیر از همین مقوله است:

در کارگه وجود، هر نقش، که هست

نقاش الست بی تو آن نقش بیست

در حیرتم از حال تو، تا خود، تو کئی

نی بی توبود کارونه کاریت به دست

درد شناختی نوعی نتیجه مستقیم شرایط و احوال پرفتنه و آشوب عصر شاعر باشد که موجب بروز این افکار و سخنان شده است و یادآور این رباعی زیر است :

خوش باش، که پخته اند سودای تودی
 ایمن شده از همه تمنای تو دی
 تو شاد بزی که بی تقاضای تو دی
 دادند قرار کار فردای تو دی

باید اذعان داشت که گله گذاری «ابن یمین» از روزگار و جور و ستم و
 رنج از فلك كشیدن در رباعیات او بسیارست. او به اغتنام فرصت در
 رباعیاتش اشاره دارد :

افسوس! که آفتاب عمرم به زوال
 نزدیک رسید و دیده در خواب و خیال
 بشناس دلا! قیمت این عمر، که هست
 باز آمدن عمر، دگر باره محال

قطعه های ابن یمین به سبب در برداشتن پند و اندرز و طعن و طنز،
 رواج و شهرت بسیار یافت. اینها مضامین و ایده هایی است که در
 رباعیات «ابن یمین» کاملاً ملحوظ و مشهود است و باید گفت اوضاع بد
 روزگار، که وی در آن می زیسته، تأثیر بسیار اکیدی بر او در این
 زمینه ها داشته است. اینك به جهت حسن ختام ، چند رباعی نغز دیگر
 از او نقل می شود:

ای دوست! بیا تا نفسی شاد شویم
 وز بند غم زمانه ، آزاد شویم
 بر آتش اندوه، زنیم آب طرب
 ز آن پیش، که همچو خاک بر باد شویم

در کار خودم ، گراختیاری بودی
پیوسته به دست من، نگاری بودی
مسکین دل تنگم ، ارنمندی بریار
باری زدهانش، یادگاری بودی

تا دستخوش کشاکش وسواسی
چون مور، اسیر این معلق طاسی
کی محرم اسرار الهی گردی
تا سر وجود خویش را شناسی

آن دم که خُمِ عشق بجوش آمده بود
جان از سرمستی به فروش آمده بود
روزی که بما کاسه می ، می دادند
از هر طرفی صدای نوش آمده بود

مردی که صلاح خود نداند درکار
و آن هم ننیوشد که بدو گوید یار
اورا بگذار و خیر ازو چشم مدار
کاو سیلی روز گار یابد بسیار

« آزاده »

سیرت آزادگان از سفلگان هرگز مجوی
کی بودچون سرو و سوسن هرکجا خار و خسی

آبروی از آتش شهوت چرا ریزی به خاک
 از هوا چون بگذری ز آن پس صفا یابی بسی
 شوربای چشم خود خوردن بر ابن یمین
 به که باید خورد سک پای رخ هر ناکسی

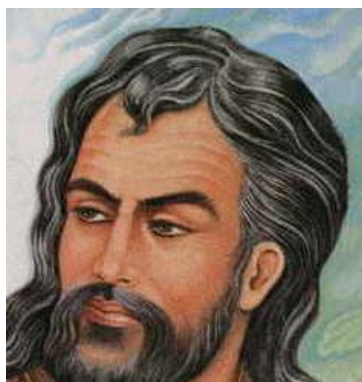
هرکرا در جهان همی بینی
 گر گدایی و گر شهنشاهی است
 طالب لقمه ییست، وز پی آن
 در تک چاه یا سَر چاهیست
 مقصد خلق جمله یک چیز است
 لیک هر یک فتاده در راهیست
 اهل عالم بنان چو محتاجند
 پس به نزدیک هر که آگاهیست
 شاه را بر گدا چه ناز رسد
 چون گدا شاه نیز نان خواهیست

آخرین قسمت زندگی ابن یمین در زادگاهش بقناعت اخلاقی به سرآمد.
 تاریخ درگذشت ابن یمین را « دولتشاه » (73) در سال 745 ه.ق. نوشته ، مگر بقول دکتر ذبیح الله صفا تاریخ در گذشت وی آنست که در
 مجمل فصیحی ضمن حوادث سال 769 ه.ق . همراه قطعه زیرین آمده
 است :

بود از تاریخ هجرت هفتصد با شصت و نه
 روز شنبه هشتم ماه جمادی الآخرین
 گفت رضوان حور را بر خیزو استقبال کن
 خیمه بر صحرای جنت می زند ابن یمین

از اشعار اوست :
 سود دنیا و دین اگر خواهی
 مایه هر دو شان نیکو کاریست
 راحت بندگان حق جستن
 عین تقوی و زهد و دین داریست
 گر در خلد را کلیدی است
 بیش بخشیدن و کم آزاریست

حافظ شیرازی



خواجه شمس الدین محمد فرزند محمد حافظ شیرازی (74) آریایی نژاد، از بزرگترین شاعران نغزگوی ادبیات فارسی و معرفت عرفانی و وحدت وجود است. حافظ در اوایل قرن هشتم هـ.ق - حدود سال 727 - در شیراز زاده شد وی در سال 792 هـ.ق. در گذشت. (75)

حافظ که بسال ، کوچکتر از برادران خود بود بعد از مرگ پدرش بهاءالدین پسران او پراکنده شد و شمس الدین محمد (حافظ) که خُرد سال بود با مادرش در شیراز ماند و روز گار آندو به فقر می گذشت. حافظ همین که به سن بلوغ رسید به شغل نانوائی پرداخت.

در همین دوران به کسب علم و دانش علاقه مند شد و به فکر درس و مدرسه افتاد . بعد از تحصیل علوم ، زندگی او تغییر کرد و در جرگه طالبان علم درآمد و مجالس درس علمای بزرگ شیراز را درس کرد. او به تحقیق و مطالعه کتابهای بزرگان آن روزگار - از قبیل « کشف زمخشری » ، « مطالع الانظار قاضی بیضاوی »

و « مفتاح العلوم سکاکی » و امثال آنها- پرداخت. همچنین در مجالس درس « قوام الدین ابوالبقا عبدالله فرزند محمود فرزند حسن اصفهانی شیرازی نیز حضور داشت. حافظ - همچنانکه از تخلص او برمی آید- قرآن را از حفظ داشت و به چهارده شکل (قرآت هفتگانه) می خواند. حافظ دارای زن و فرزندان بود. در غزلیاتش به مرگ یکی از فرزندان اشاره کرده است :

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند
چه دید اندر خم این طاق رنگین
بجای لوح سیمین در کنارش
فلک بر سر نهادش لوح سیمین

حافظ به سیر و سیاحت های طولانی علاقه ای خاصی نداشت مانند هر شاعر و متفکر دیگر به گوشه نشینی و بعوالم تخیلات شاعرانه دلچسپی زیاد داشت. غیر از سفر های محقق و محتمل زیر ، تقریباً تا آخر عمر از شیراز خارج نشد . او یکبار به شهر یزد سفر کرد ولی به خاطر ملالت از یزد و یزدیان به شیراز بازگشت . و در غزلی بازگشت خود را به زاد گاهش بدینگونه آرزو کرد:
دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

همچنین باری به دعوت سلطان محمود دکنی (780 - 799 ه.ق.) پسر علاءالدین حسن کانگو بهمنی ، راهی دکن شد .حافظ از شیراز به « هرمز » رفت ولی در جزیره هرمز گرفتار طوفان گردید و به همین دلیل سفر خود را آغاز نکرده به پایان برد و به شیراز بازگشت.

حافظ مردی بود ادیب، عالم به علوم ادبی و شرعی و آگاه از دقائق حکمی و حقایق و معارف عرفانی و اسلامی . استعداد خارق العاده او در تلفیق مضامین و آوردن صنایع گوناگون بیانی در غزل او را سرآمد شاعران زمان خویش و حتی تمامی شاعران زبان فارسی کرده است. او بهترین غزلیات خاقانی ، نظامی ، سنایی ، عطار ، مولوی، عراقی ، سعدی ، امیر خسرو دهلوی ، هماد ، کمال ، اوحدی، خواجوی کرمانی ، سلمان ساوجی را استقبال کرده است .

اما دیوان او به قدری از بیتهای بلند و غزلیات عالی و مضمونهای نو پر است که این تقلیدها و تأثرها در میان آنها کم و ناچیز می نماید. علاوه بر این، مرتبه والای او در تفکر عالی و حکمی و عرفانی و قدرتی که در بیان آنها به فصیح ترین و خوش آهنگ ترین عبارات داشته، وی را به عنوان یکی از بزرگترین و تاثیرگذارترین شاعران عصر خود قرار داده و دیوانش را مورد قبول خاص و عام ساخته است.

این نکته را نباید فراموش کرد که عهد حافظ با آخرین مراحل تحول زبان فارسی و فرهنگ اسلامی خراسان بزرگ مصادف بود. از این روی زبان و اندیشه او در مقایسه با استادان پیش از وی به ما نزدیک تر است و به این سبب است که ما حافظ را بیشتر از شاعران خراسانی پیشین درك می کنیم و سخن او را بیشتر می پذیریم .

از دیگر نکات اشعار او، توجه خاص او به استفاده از صنایع مختلف لفظی و معنوی است به نحوی که کمتر بیتی از او می توان یافت که خالی از نقش و نگار صنایع باشد. اما چیره دستی او در به کار بردن الفاظ و صنایع به حدی است که صنعت در سهولت سخن او اثری ندارد و کلام او را متکلف نمی نماید.

برخلاف اطلاعات حافظ از دقایق عرفانی و اشارات مکرر او به نکات عرفانی، حافظ پیرو طریقتی خاص نبوده است بلکه به عقیده بسیاری، خود او به تنها مراحل سلوک و کمال را طی کرده و به درجاتی نیز رسیده است.

دیوان حافظ از ابیات شاذ و تفکرات اعلی حکمی واز فصیح ترین و خوش آهنگترین عبارات بکر و بلاغت و توانایی معجزه آسای بی نظیر پر است. و آن مرکب است از :

غزلیات و پنج قصیده، مقطعات، ورباعیات و دو مثنوی کوتاه با نامهای « آهوی وحشی » و « ساقی نامه ». از نکات قابل توجه درباره دیوان حافظ، موضوع رواج تفاؤل بدانست (76).

« فال گرفتن » از دیوان حافظ سنتی تازه نیست و از دیرباز در میان آشنایان شعر او متداول بوده است و چون در هر غزلی از دیوان حافظ می توان- به هر تأویل و توجیه- بیتی را حسب حال فال گیرنده یافت، و بدین سبب گوینده دیوان را « لسان الغیب » لقب داده اند.

از اشعار اوست :

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
 که در این دامگه حادثه چون افتادم
 من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
 آدم آورد در این دیر خراب آبادم
 سایه طوبی و دلجویی حورو لب حوض
 به هوای سر کوی تو برفت از یادم
 نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
 چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
 کوکب بخت مرا هیچ منجم شناخت
 یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم
 تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق
 هر دم آید غمی از نو به مبارک بادم
 می خورد خون دلم مردمک دیده سزا است
 که چرا دل به جگر گوشه مردم دادم
 پاک کن چهره حافظ بسر زلف زاشک
 ورنه این سیل دمامم ببرد از یادم

منم که شهره شهرم بعشق ورزیدن
 منم که دیده نیالوده ام ببید دیدن
 وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
 که در طریقت ما کافر است رنجیدن
 به پیر میکرده گفتم که چیست راه نجات
 بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن

مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست
 بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
 بمی پرستی از آن نقش خود زدم بر آب
 که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
 رحمت سر زلف تو واقفم ورنه
 کشش چون بود از آن سوچه سود کوشیدن
 عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجلس
 که وعظ بی عملان واجبست نشنیدن
 ز خط یار بیاموز مهر بارخ خوب
 که گرد عارض خوبان خوشست گردیدن
 مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ
 که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

امشب ز غمت میان خون خواهم خفت
 وز بستر عافیت برون خواهم خفت
 باور نکی خیال خود را بفرست
 تا در نگرده که بی تو چون خواهم خفت

گر همچو من افتاده این دام شوی
 ای بس که خراب باد و جام شوی
 ما عاشق و رند و مست و عالم سوزیم
 با ما منشین اگر نه بد نام شوی

عبدالرحمان « جامی »



نورالدین عبدالرحمان فرزند نظام الدین احمد فرزند محمد تاجیک تبار آریایی نژاد شاعر و نویسنده معروف خراسان در شهر تاریخی « جام » هرات در سال (متولد 817 هـ. ق. / 1437 میلادی - وفات 898 هـ. ق. / 1517 میلادی) می باشد.

هرات در آن اوقات حوزه تمدنی ادب و فرهنگ خراسان بزرگ بوده و کمیت زیاد از مشایخ صوفیه و علما و خردمندان در آنجا بسر می بردند و هر کدام صاحب خانقاه و مکاتب عرفانی مهمی بودند.

« جامی » در مدرسه نظامیه آنجا به تحصیل مقدمات علم و ادب پرداخت و در علوم دینی و ادب و تاریخ کمال یافت. و پس از آموزش علوم متداول و کسب دانش در سلک عرفاء در آمد و از مکتب عرفاء مشهور آن زمان خواجه علی سمرقندی وقاضی زاده رومی بهره مند گشت و به مرتبه ارشاد رسید. او ارادت باطنی بشیخ الاسلام « احمد جام » داشت و به همین سبب نام « جامی » را بعنوان تخلص اختیار کرد، زیرا نام مراد و نام مولدش بود:

مولدم جام ورشحه قلمم
جرعه جام شیخ الاسلامی است
لاجرم در جریده اشعار
بدو معنی تخلص جامی است (77)

جامی از صوفیان واصل پیروطریقه نقشبندیه بود و به « سعدالدین کاشغری (متوفی بسال 860 هجری) ارادت می ورزید ، نامبرده که آثار کمال نبوغ را در او مشاهده و درمشرب عرفان او را مرید واصل میدانست ، و به همین جهت پس از فوت سعدالدین کاشغری ، « جامی » بصورت پیشوای روحانی و مراد طریقه نقشبندی در آمد . طریقه نقشبندیه نام یکی از سلسله های صوفیه است که مؤسس این طریقه مذهبی خواجه بهاو الدین محمد بخاری نقشبند (718 هـ . ق . - 791 هـ . ق .) تاجیک تبار و عارف و صوفی معروف قرن هشتم هجری میباشد . وی در دهی بنام قصر عارفان در بخارا متولد شد . مریدان زیاد داشت که مشهور ترین ایشان از « خواجه علا والدین عطا » شروع و تا « بایزید بسطامی » میرسد . طریقه نقشبندیه در هند و چین ، ترکستان ، ترکیه ، و نیز ایران ، عراق ... پیروان زیادی دارد . خلافت این طریقت شهرت « جامی » را شایع ساخت . و مورد احترام بزرگان عصر گردید . جامی هم عصر ابوالغازی سلطان حسین بایقرا و وزیر عصر امیر علیشیر بود . جامی بزرگترین شاعر ، استاد سخن و ادیب قرن نهم هجری خراسان بزرگ و جهان اسلام محسوب می شود (78) .

جامی بسبب مقام ادبی و علمی و معنوی که داشت در همه ممالکی که آن زمان زیر پوشش زبان فارسی قرار داشت ، یعنی از شاهنشاهی عثمانی تا اواسط قاره آسیا و هندوستان ، شهرت یافت .

جامی به زبان عربی تسلط کامل داشت و آثار بسیاری از شاعران عرب را ب زبان فارسی در آورده است. اشعار وی حکایت از علم و اطلاع کاملش در صرف و نحو عربی ، منطق ، حکمت مشائی ، حکمت اشراق ، حکمت طبیعی ، حکمت ریاضی، علم فقه و اصول ، علم حدیث و علم هیئت دارد.

جامی در سرودن مثنوی ، غزل و قصیده تبحر داشت و نام استادان سخن را با احترام و تجلیل بسیار ذکر می نمود .

جامی ، استادی حکیم خاقانی را در قصیده سرایی می ستاید و در غزلسرایی طرز و اسلوب کمال خجندی را اختیار می کند . مثنوی سرایی خود را مدیون حکیم نظامی و امیر خسرو دهلوی دانسته است. او همچنین از رودکی ، معزی ، انوری ، سعدی ، سنایی ظهیر فاریابی و سلمان ساوجی تعریف و تمجید کرده و از نبوغ و عظمت فکر عارف بزرگ جهان مولوی جلال الدین بلخی سخن گفته است . او در رشته های مختلف علوم تألیفاتی دارد که بعض تذکره نویسان عددش را به « پنجاه و چهار » کتاب رسانیده اند .

آثار منظوم او قرار زیر است :

اول - دیوانهای سه گانه جامی (فاتحة الشباب ، واسطة العقد و خاتمة الحیوة) نامدارند که شامل : قصائد ، غزلیات ، ترجیح بندها ، ملمعات ، مثنویات و رباعیات است.

دوم - هفت اورنگ جامی شامل این هفت مثنویهاست :

1 - « سلسلة الذهب » مثنوییی است ب بحر خفیف در موارد مسائل عرفانی ، دینی و اخلاقی .

2 - مثنوی « سلمان و ابسال » ب بحر خفیف مسدس و محذوف یا مقصور ، که داستانیست اخلاقی و فلسفی ، که ابن سینا بلخی در کتاب « الاشارات والتنبیها » اشاره بدان داشته .

- 3 - « تحفة الاحرار » منظومه بیست به بحر سریع مشتمل بر مطالب عرفانی ، دینی و محتوی بر بیست مقاله است ، در مقدمه آن به نثر از حکیم نظامی و امیر خسرو دهلوی نامبرده و از آنان تجلیل کرده است .
- 4 - « سبحة الابرار » منظومه بیست در یکی از اوزان بحر رمل (فاعلاتن فعلاتن فعلن) مشتمل بر مثنوی های عرفانی و اخلاقی است . که شاعر آنرا در چهل « عقد » تنظیم کرده و در آن گونه هایی از بیان سلوکی و رفتاری تهذیب نفس را مطرح کرده است .
- 5 - مثنوی « یوسف زلیخا » ببحر هزج مسدس مقصور یا محذوف آفریده شده ، یک داستان گیرای عاشقانه است . جامی این مثنوی عالی را برای نظیره سازی بر خسرو و شیرین و نظامی سروده است .
- 6 - مثنوی « لیلا و مجنون » بیکی از اوزان بحر هزج یعنی برون و پیرویی لیلی و مجنون « نظامی » (مفعول مفاعیلن فعولن) سروده شده است .
- 7 - « خرد نامه اسکندری » ببحر متقارب ، در ذکر رویکردهای زبانی فیلسوفان یونان که هریک را خردنامه ، نامیده است .

آثار منشور جامی این شاعر و خرد مند خراسان زمین خیلی زیاد است و مهمترین آنها عبارت اند از :

- 1 - « بهارستان » ، این کتاب را جامی بنام فرزندش ضیالالدین یوسف در پیروی از سبک « گلستان » سعدی (فوت 691 و 695 هـ . ق.) گوینده بزرگ قرن هفتم هجری ، در هشت روضه ، مقدمه و خاتمه نگاشته است .

- 2 - نفحات الانس - تذکره ایست در بیان حقایق عرفانی و ذکر احوال عرفاء و دانشمندان عهد مؤلف . این کتاب را جامی به پیش نهاد امیر کبیر علیشیر نوایی نگاشت و کار تألیف آنرا بسال 883 هـ.ق. بپایان رسانید. استاد جام چنانکه در مقدمه این کتاب آمده که قسمت بزرگ از مطالب این بخش را از کتاب « طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری » اقتباس نموده است.
- 3 - نقد النصوص - در شرح فصوص الحکم (79) که تألیف شیخ محی الدین عربی است ، در این کتاب نثر عربی و فارسی در هم آمیخته و اشعاری از بزرگان و مشایخ صوفیه را برای تأیید مطلب نقل کرده است.
- 4 - لوايح - که رساله مختصریست بنشر مسجع و مشتمل برسی لایحه ، حاوی مقالات عرفانی است.
- 5 - شواهد النبوه - در سیره پیغمبر و اصحاب او و همچنین ذکر دلایل نبوت و لاغیر .
- 6 - اشعة المعات - در شرح و تحشیه کتاب « لمعات » شیخ فخرالدین عراقی است . که طی آن در بیست و هشت لمعه نکات دقیق عرفانی و دینی را گنجانیده است . اشعة اللمعات را بسال 886 هـ.ق. در 69 سالگی نوشت.
- 7 - رساله کبیر در معما موسوم به حلیله حل .
- 8 - رساله صغیر
- 9 - رساله در فن قافیه
- 10 - لوامع در شرح قصیده خمیره « ابن فارض »
- 11 - رساله در ذکر فرائض و مناسک و مستحبات ارکان حج در هشت فصل .

12 - شرح مخزن الاسرار

13 - معميات مير حسين معمائی

14 - شرح مثنوی

15 - رسالة النائيه - اثريست در معنای حقيقت « نی » وبا شرح
نخستين مثنوی مولوی جلال الدين بلخی :

بشنواز نی چون حکایت میکند

وز جدایها شکایت می کنند

معلوم است که « جامی » در این رساله از رشحات طبع بلند مولانا
بهره فراوان برده است .

16 - رساله منشاء - که مشتمل بر نامه ها ، مراسلات و مکاتبات
است .

جامی تغزلات شور انگیز که نمای از ذوق وقاد طبع شیرین اوست زیاد
سروده است . که به چنین سبک بیان یافته :

ریزم زمزه کوکب ، با ماه رخت شبها

تاریک شبی دارم با اینهمه کوکبها

و نمونه از سبک درد شناختی زمان وثبات استقلالیت اراده ، آزاد زیستی
اخلاقی او که در اشعارش طور ذیل تجلی می یابد به بیان می گیریم . :

بدندان رخنه در پولاد کردند

بناخن راه درخارا بریدن

فرو رفتن به آتشدان نگونسار

به پلک دیده آتش پاره چیدن

به فرق سر نهادن صد شتر بار
 زمشرق جانب مغرب دوییدن
 بسی بر جامی آسان تر نماید
 ز بار منت دوانان کشیدن

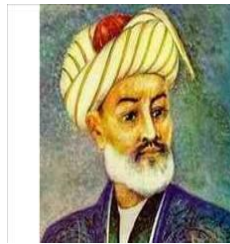
نمایی نغزی از اصول اخلاقیات او را در شعر زیر
 بخوانش می گیریم :
 نیست اندر اصول دینداری
 هیچ بدتر ز مردم آزاری
 باشد آزار خلق غم فرسود
 خار و خاشاک کشتزار وجود
 پاک شو پاک کاین خس و خاشاک
 ندمد جز ز طینت ناپاک
 ای که همت بسوی آن داری
 که شوی شهره در نکو کاری
 غیر از اینست مباد اندیشه
 که کم آزاریت شود پیشه

ساقیا زین هنرو فضل ملولیم ملول
 ساگری ده که بشویم ز دل نقش فضول
 مشکل عشق چو حل می نشود چند نهیم
 گوش ادراک بر افسانه او هام و عقول

سحر از کوی خرابات برآمد مستی
 لایح از ناصیه اش پرتو انوار قبول
 گفتمش عاشق در مانده چه تدبیر کند
 که کشد رخت ارادت بمقامات وصول

گفت این مسئله از پیرمغان پرس که اوست
 واقف جمله مراتب چه فروغ و چه اصول
 در ره حشمت او خاک شو و همت خواه
 تا شود غایت مأمول تو مقرون بحصول

امیر علی شیرنوائی



امیر علی شیر نوائی جغتائی ، ملقب به نظام الدین فرزند امیر کیچکنه از امرای بسیار معروف سلطان حسین بایقراوندیم و مقرب خاص او بود . در سال 844 هـ.ق. در هرات متولد و بسال 906 هـ.ق. به سکنه دچار شد و در هرات فرمان یافت. اواز کودکی با « سلطان حسین بایقرا » همدرس و هم مکتب بود و پس از اینکه او به سلطنت رسید به وزارت او منصوب شد.

علی شیرنوائی شاعر و نویسنده ذواللسانین (ترکی و فارسی) ، ادیب و دانشمند ، صاحب خیرات و مبرات بسیار و مشوق بزرگ ادیبان و شاعران و نویسندگان و اهل معرفت و کمال بود. محضرش محل اجتماع خردمندان ، روحانیون ، نقاشان و موسیقی دانان بود . او متواضع با ادب و نیکوکار بود و وجود مبارکش با داشت حسن نیت و تواطونیک

و عشق ورزی به رشد فرهنگ ادب و هنر ناب خراسانیان در دوران سلطان حسین میرزای بایقرا تأثیر سازنده داشت و همگامی سلطان با وی در این راه هرات را در پایان قرن نهم و آغاز قرن دهم بصورت یکی از بزرگترین مراکز حوزه تمدنی ادب و هنر در منطقه جهان در آورد. وی که شعر ترکی و فارسی می سرود در دیوان ترکی خود « نوائی » و در دیوان فارسی خود « فانی » تخلص می کرد . (*)

جامی از خاصان علیشیر بود. امیر علیشیر شرح حال « جامی » را در کتاب « خمسة المتحیرین » آورده و جامی نیز در اشعارش او را ستوده و به دستور وی « نفحات الانس » را به فارسی گردانید. امیر علیشیر، به فارسی و ترکی شعر می سرود.

آثار او عبارتند از:

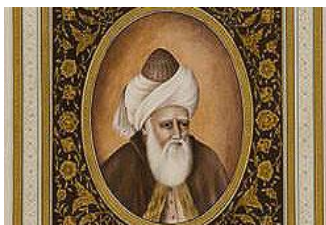
- 1 - تاریخ الانبیاء (ترکی)،
- 2 - تاریخ ملوک عجم (ترکی)،
- 3 - ترجمة اللغة التركية بالفارسية،
- 4 - خمسة نوائی به تقلید و استقبال از خمسة نظامی سروده و آن پنج مثنوی است به زبان ترکی جغتایی، شامل مثنویهای : حیات الابرار

(*) در باره تخلص فانی (امیر علی شیر نوائی) افزون بر شهره بودنش در قرن نهم و دهم ، مقالات قابل توجه درباره او نگارش یافته ، بویژه مجموعه مقالات و اطلاعاتی که بمناسبت پانصدمین سال ولادتش در سال 1948 میلادی (1327 شمسی و هجری) در تاشکند ازبکستان فراهم آمده و شرح آن در شماره چهارم و سال چهارم پیام نو در تهران بجای رسیده است.

- (در برابر مخزن الاسرار) ، فرهاد و شیرین ، لیلی و مجنون ، سبعة سیاره در برابر هفت گنبد ، ، سد سکندری ؛
- 5 - خمسة المتحیرین (رساله ای به ترکی جغتایی در شرح حال جامی) ،
- 6 - دیوان ترکی غزلیات (شامل چهار دیوان) :
- اول - دیوان فارسی نزدیک به (6000 بیت) شامل قصیده و غزل و مسدس و ترکیب و مقطعات و رباعیات ،
- دوم - دیوان سراج المسلمین ،
- سوم - مثنوی لسان الطیر ،
- چهارم - دیوان محاکمة اللغتين (محاکمه بین زبان فارسی و زبان ترکی) ،
- 7 - محبوب القلوب ،
- 8 - منشآت ترکی ،
- 9 - تواریخ ،
- 10 - عروض ترکی ،
- 11 - مفردات (در فن معما) ، (80)
- 12 - وقفیه و مجالس النفائس را در شرح حال شاعران عهد خود بترکی نوشته و ترجمه یی از آن بنام لطائف نامه از فخری هراتی و ترجمه دیگری از حکیم شاه محمد قزوینی داریم و هر دو به همت استاد علی اصغر حکمت تحت عنوان « مجالس النفائس » در تهران بطبع رسیده است .

یک غزل از دیوان اشعار فارسی او نقل میشود :
 شکفت چون گل رخسار ساقی از می ناب
 بنای زهد من از سیل باده گشت خراب
 مرا که نقد دل و دین برفت در سر می
 ز نام و ننگ در این کهنه دیر خود چه حساب
 بنوش باده و دیوانه باش در عالم
 که بهر عالم دیوانگیست بزم شراب
 چو امن خواهی از این کار گاه پر آشوب
 میا زمیکده بیرون و باش مست و خراب
 اگر خراب بود خانه جهان چه عجب
 که دید خانه که آباد ماند بر سر آب
 اگر فنا شدنش میل هست چون فانی
 برویت آنچه دهد از سپهر روی متاب

عبدالقادر «بیدل»



ابوالمعانی میرزا عبدالقادر فرزند عبدالخالق معروف به «بیدل» (1057 هـ.ق. / 1644 م. - 1133 هـ.ق. / 1720 م.) شاعر و فیلسوف فارسی گوی حوزه تمدنی خراسان بود. این شاعر و خردمند شهیر ، عارف و صوفی نامدار به احتمال قریب در خواجه رواش، از تیره جغتائی ارلاس بدخشان بود؛ وی در دهلی متولد شد و تربیت یافت و بیشتر عمر خود را در شاه جهان آباد دهلی به عزت و آزادی زندگی کرد و با اندیشه های ژرف آثار منظوم و منثور خود را ایجاد نمود.

با توجه به درآمدی به معنای باز بینی اندیشه بیدل دیدگاه بکر « وجود شناختی » و « جهان شناختی » که با نقد عرفان به بیان گرفته شده نقش انسان و جایگاه شایسته آن در رویکرد های فکری او قابل درک و ستایش است .

نوشتار آن : مثنویهای ، عرفات ، طلسم حیرت ، طور معرفت ، محیط اعظم ، تنبیه المهوسین ، و دیوان قصاید و غزلیات و ترجعیات و ترکیبیات و مقطعات و مستزاد و تواریخ و مربع و مخمس و هزلیات و رباعیات ، می باشد.

وی در نظم و نثر سبک خاصی داشت و در آثارش که مشتمل بر « نود هزار بیت » میباشد ، افکار عرفانی با مضامین پیچیده و استعارات و کنایات درهم آمیخته است در دفاع از « انسان » همچو مفاهیم ، آزادی ، تعلق ناپذیری ، فروتنی ، دلگرایی ، آزاد اندیشی و روشنگری و خود شناسی وده ها ارزشها و سجایای اخلاقی را به تشریح گرفته است.

" بیدل و آن نحلۀ فکری که وی بدان وابستگی اشراقی و معنوی دارد ، خرد را بمثابة یگانه ابزار شناخت حقیقت نفی میکنند و در نظام مقوله های هستی شناختی خویش چه در رابطه بمسائل عدم غیب و چه در پیوند بمسائل جهان شهادت به نظرگاهی شهودی و غیر استدلالی رسیده اند وابسته دانست . " (81) زیرا حضرت « بیدل » خود می فرماید :

چندان نرمیدم ز تعلق که پس از مرگ
خاکم به بر خویش کند نقش قدم را

یک گل بهار دارد این رنگ و بو چه حرفست

تهمت کشان نامند بیرونی و درونی (82)

حضرت بیدل در بسیاری از آیات عرفانی و اشراقی شعری خویش تلقی های عرفانی و اشراقی دینی، را رد مینماید و بحث آمیخته به خرد را به میان می آورد :

بدل ز مقصد موهوم خار خار مریز

در امید مزن خون انتظار مریز

مبند دل به هوای جهان بی حاصل

ز جهل تخم تعلق بشوره زار مریز

به یکدو اشک غم ماتم که خواهی داشت
 گل چراغ فضولی بهرمزارمریز
 حدیث عشق سزاوار گوش زاهد نیست
 زلال آب گهر در دهان مار مریز
 بعرض بی خردان جوهری کلام مبر
 بسنگ و خشت دم تیغ آبدار مریز
 بتر دماغی کر وفر از حیا مگذر
 زواج ناز به پستی چو آبشار مریز
 ز آفتاب قیامت اگر خبر داری
 بفرق بیکلهان سایه کن غبار مریز
 خجالت است شگفتن به عالم او هام
 در آن چمن که نئی رنگ این بهارمریز
 خراب گردش آن چشم نشه پرورباش
 بساغر دگر آب رخ خمار مریز
 اگرچه جرأت اهل نیاز بی ادبیست
 ز شرم آب شو و جز به پای یار مریز
 بهرچه ناز کنی انفعال همت است
 غبار ناشده در چشم انتظار مریز
 بهربنا که رسد دست طاقتی بیدل
 بغیر ریختن رنگ اختیار مریز(83)

تحلیل ، سبک و روشهای حقیقت شناختی « بیدل» در پهنه های اشکال
 شعور اجتماعی و اخلاقی زمانه اش ، شاخصه کاملاً کم نظیر دارد. از
 آنجاکه « تمثیل » وسیله اساسی اثبات احکام در فرهنگ و ادبیات

کلاسیک ماست که از دوران تجمعات اولیه و نظام های طایفه یی ، به ارث مانده است . این روش از گونه های اساسی و فراگیر روشی دیوان « بیدل » است. که نمونه آنرا را در زیر به خوانش می گیریم :

امان خواه از گزند خلق در گرم اختلاطی ها
که عقرب بیشتر در فصل تابستان شود پیدا

بنای وحشت این کهنه منزل عبرتی دارد
که صاحب خانه گر پیدا شود مهمان شود پیدا (84)

ز چاک دانه خرما شد اینقدر معلوم
که از وفا دل سخت شکر لبان خالی است

گهرزیاس کمر بر شکست موج نه بست
دلی که پر شود از خود ز دشمنان خالیست (85)

به وقت رخصت یاران تواضع می شود لازم
قد پیران به آهنگ وداع عمر خم دارد (86)

" ... با توجه به موج همه سویه جهانی روشنگری ، میتوان گونه های معتنابهی از جوه اشتراک روند اروپایی عصر روشنگری را در رویکرد های بینشی بیدل بازیافت و یا بعبارت دیگر میتوان در رویکرد های بیدل ، گرایش های مشخصی در جهت روشنگری و خرافه ستیزی و انسان سالاری بازیافت که بعد ها در اروپا پدیدار گردید، چنانکه از جمله

روشن اندیشی ، آزادمثنی ، تعصب زدایی ، تسامح دینی و خرافه ستیزی - فرانسواماری آروئه مشهور به ولتر (1694 - 1778 م.) را چون امتثال رویکرد های بینشی « انسانگرایی » بیدل برشمرد ... می شود میان فراموش ناشدنی ترین کارنامه های ولتر و بیدل مقایسه کرد ، از جمله اینکه باوجود فراخوان های فراوان حکام وقت بیدل نتنها خود جبین به آستان دربار ها نسایید و بمدح شاهان نپرداخت ، بلکه از شکم پرستان لاشخوار و کاسه لیسان دربار بانفرتی ویژه اشمئزاز مینماید و آنان را همچون « دم » حیوان ، دنباله رو دونان می شناسد (87) :

زیردست التفات چترشاهی نیستم

موی سر در سایه پرورد است مجنون مرا (88)

هوس به لذت جا هم نکرد دعوت حرص

مگس نداد فریب از لعاب شیرینم (89)

امروز هیچ کس نیست شایسته ستودن

مضمون تهمت چند باناقصان چه بندیم (90)

بیدل باشناخت درست از آزادی و شایسته سالاری انسان ، بابانگ رسای وجدان پاکیزه انسانی ، نیاز زمان خویش را درک میکند و با روشن بینی عقلانی با ایراد زیرکانه از نظام حاکم وقت اسلوب بالارفت در فراسوی قله های آزادی را به تأمل می گیرد ، و میگوید:

به هوش باش که دیوانگان غره دولت

مرس گسسته سگانند بی قلاده به هرسو (91)

به پیش خلق ز انداز عالم معقول

زبان ببند که افسار این خران باز است (92)

بر خلق بی بصیرت تاچند عرض جوهر

باید ز شهر کوران چون نور دیده رفتن (93)

کو گوش که کس بر سخنم فهم گمارد

مشغول نواسنجی خویشند کری چند (94)

غزلیات بیدل، شورانگیز ترین غزلیات می باشد ساقی نامه او از بهترین آثار او بجاست. رباعیات بیدل رویهمرفته به سه هزار و هشتصد و یک رباعی میرسد. رباعیات بیدل با همه رفعت و اتفاق خود باز هم بیایه غزل او نمیرسد. زیرا بیدل شاعر غزل است و اوج برین اقبال خود را در غزل می یابد.

صور خیال در اندیشه و سیستم فکری بیدل مراتب خاصی را بخود باز می کند. گرچه صور خیال تصویری از صورت دنیای مجرد است که در ذهن و مخیله به جولان در می آید. و در روان شناسی قدیم آنرا « علم النفس » خوانند، نگرانی و ترس، دغدغه خاطر، گفتگو، گمان، حدس، صورت یا شکل کسی یا چیزی در ذهن، هنگامی که خود آن در جلو چشم نیست. اندیشه انجام کاری، قصد و فکر، ویکی از خواص باطن، یا قوه ایکه در غیاب اشیاء تصویر آنرا در ذهن حفظ می کند، و یا برداشت های تصویری که بی پایه و فاقد ارزش علمی در ذهن تولید می شود، می باشد.

در شعر بیدل انواع مختلف از خیال وجود دارد. طبع دراک بیدل به قله های بلند معانی به پرواز آمده تخیلات و افری را در جهان ادبی و شعر

به تصویر میکشد، همچنان ابعاد مختلف دیگر، حقیقت انسان و طبیعت نیز از زیور آفرینش تخیل و تصاویر او بهره ها برده اند. در دنیای معرفت و عرفان، تشبیهات با تصاویر ناب و تخیلات عارفانه بیدل، فروغ بخش چشم های باطن روشن ضمیران و راهنمای راهروان راه طریقت و حقیقت شده اند.

شعرا در آفرینش تصاویر از تجربیات حسی، عقلی و عینی در حیات خود استفاده میکنند. تمرین و ممارست در آثار قدما و پیشکسوتان و خداوندان شعر و ادب، نیز آنها را در این امر دستگیری و یاری میرساند تا کار شان از درجه سخنان عادی به درجه تخیل میرسد و خواننده با ذوق از خوانش آن محظوظ میگردد. فهم و ادراک تصاویر خلق شده در کلام شاعران نسبی است، یعنی به قول مولانا هر کس سپر دانشش بیشتر باشد، دریافتش به آن تصاویر و معانی بهتر است. لازم است چند بیتي از مولانا را که برای علاقمندان مثنوی خود گوشزد نموده است، اینجا بیان نمائیم :

نکته ها چون تیغ الماس است تیز

گر نداری تو سپر واپس گریز

پیش این الماس بی اسپر میا

کز بریدن تیغ را نبود حیا

زان سبب من تیغ را کردم غلاف

تا نخوانی کج نخواند برخلاف

گوشزد مولانا برای مخاطب خیلی بجا بوده بگفته او بدون سپر دانش ممکن نخواهد بود کلام رادمردان راه طریقت و حقیقت را که طبیبان دلها اند، فهمید و به تصاویر خلق شده آن پی برد.

چون بحث ما بصورت ایجازمدخلی برزمینه های بیان عظمت هویت فرهنگی خراسان با توجه به اصل روند محوری رشد اندیشه و ارزش شناختی آن است ، معرفی همه جانبه این معرفت پر بار از توان این نوشته بیرون است .

چون میزان توجه به زندگی و آثار وسبک بالنسبه پژوهشی ارجناک ولی اندک در موردانتشار ابعاد ادبی و فکری و اخلاقی « بیدل » این اندیشمند فارسی گویی حوزه تمدنی خراسان برعلاوه افغانستان درمطبوعات برون مرزی همچو هند ، پاکستان، ایران ، مسکو ووو ، نیز موجود است ، جهت تکمیل رهنمائی علمی و مسلکی نسل دگرااندیش در مورد رویکرد های فکری این خردمند ادب و فرهنگ اصیل زبان فارسی مان ، ذکر منابع و مأخذ ذیل را ضروری میدانیم : (95)

منابع و مأخذ بخش چهارم

- 1 - فرهنگ فارسی ، مؤلف : دکتر محمد معین ص 1218.
- 2 - رجوع شود به : فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، ص 314 ،
- و صفحه : ویکی‌پدیا، دایرةالمعارف آزاد.
search ,navigation : Jump to
- 3 - رجوع شود به : نمونه سخن پارسی ، تألیف : آقای دکتر مهدی بیانی ، ص 233 - 238 .
- 4 - جهت معلومات بیشتر رجوع شود : به تحقیقات آقایان : هانری کربن و دکتر محمد معین در مقدمه فارسی و فرانسه جامع الحکمتین (چاپ تهران 1332 شمسی) ص 17 ، 19 ، 86 ، 217 ، 313 ؛
- شرح قصیده فارسی خواجه ابوالهیثم (چاپ تهران 1334 شمسی) ؛
- و مقاله آقای دکتر غلام محسین صدیقی در مجله یغما سال چهارم و مقاله آقای مجتبی مینوی در شماره 8 از سال 2 مجله یادگار و مقدمه مرحوم عباس اقبال آشتیانی بر مقاله اخیر در همان مجله.
- 5 - فرهنگ فارسی ، دکتر معین ص 2094 .
- تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ج 2 ، ص 453 و 454 ، 459 ، 459 ، 468 ، 469 .
- دیوان ناصر خسرو ، سید حسن تقی زاده ، طبع تهران ، 1304 - 1307 شمسی .
- 6 - رجوع شود به :
- k21 - www.herat.co.uk/ansari/ansari.htm
- 7 - تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، ج 2 ، ص 912 .
- 8 - فرهنگ فارسی ، مؤلف : دکتر محمد معین ، ص 1150 .

- 9 - رجوع شود به :
(- k101 - zahidy.persianblog.com/)
- « ریحانه ادب فی تراجم المعروفین بالکنیه واللقب »
مؤلف : استاد علامه میرزا محمد علی مدرس .
- 10 - رجوع شود به :
eimenrahi.persianblog.com/ - 86k -
« مناجات خواجه عبد الله انصاری »
- 11 - مقدمه « ژول مول » بر شاهنامه فردوسی ، ج 1 ، ص 58 . و تاریخ سیستان ص 1 ، 5 ، 7 ، 35 ، 36 .
- 12 - تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، ج 2 ، ص 903 .
- جهت معلومات بیشتر رجوع شود به :
- 13 - کتاب « مجمع الفحصا » بحث « اسد طوسی » ، ص 107 .
- « فرهنگ فارسی » ، مؤلف : دکتر محمد معین ، ص 140
- 14 - رجوع شود به مقاله « راجع باحوال حکیم عمر خیام » بقلم مرحوم عباس اقبال ، مجله شرق ، ص 479 - 486 .
- 15 - سیری در افکار علمی و فلسفی حکیم عمر خیام نیشاپوری ، مؤلف : جعفر آقایانی چاوشی ، تهران 1358 ، ص 7 ، 8 .
- 16 - رجوع شود به :
- خیام ریاضیدان ، هشترودی ، جلد 12 ، ص 239 .
- معادله های جبری ، پژوهش احمد شرف الدین ، چاپ تهران ، سال 1351 هجری شمسی ، ص 90 - 95 .
- 17 - رباعیات عمر خیام ، مؤلف : محمد علی فروغی ، چاپ آسمان ، ، نشر فرهنگ ایران ، 1363 ، ص 53 ، 57 ، 62 ، 66 .

- 18 - جهت معلومات بیشتر به منابع زیر مراجعه فرمائید :
- « تاریخ ادبیات ایران » ، مؤلف : رضازاده شفق ، صادق : ، شیراز ، دانشگاه پهلوی ، 1354.
- « تاریخ ایران ، کمبریج » ، (گردآورنده) بویل ، جی ، آ ، (جلد 5) ، ترجمه حسن انوشه ، تهران ، امیرکبیر ، 1366.
- « تاریخ ادبیات در ایران » ، صفا ، دکتر ذبیح الله ، تهران 1373 ، جلد 2 ، ص 915 .
- « رباعیات عمر خیام » ، مؤلف : محمد علی فروغی چاپ آسمان ، نشر فرهنگ ایران ، 1363 ، ص ، 53 ، 57 ، 62 ، 66 .
- « خیام ریاضیدان » ، هشترودی ، جلد 12 ، ص 239
- « معادله های جبری » ، پژوهش احمد شرف الدین ، چاپ تهران ، سال 1351 هجری شمسی ، ص 90 - 95 .
- « سیری در افکار علمی و فلسفی حکیم عمر خیام نیشابوری » ، مؤلف : جعفر آقایی چاوشی ، تهران 1358 ، ص 7 ، 8 .
- « نگاهی به عمر خیام » ، مؤلف : پروفسور رضا ، انتشارات کویر .
- « زندگی نامه ریاضی دانان اسلامی » ، مؤلف : ابوالقاسم قربانی ، مرکز نشر دانشگاهی .
- « آشنایی با تاریخ ریاضیات » ، مؤلف : ایوز ، ترجمه وحیدی - اصل ، مرکز نشر دانشگاهی .
- « گوشه های از ریاضیات دوره اسلامی » ، مؤلف : برگرن ، ترجمه وحیدی اصل ، انتشارات فاطمی .
- چهارمقاله نظامی عروضی
- 19 - سیر حکمت در اروپا ، مؤلف : محمد علی فروغی ، چاپ زوار ، ص 129 .

- 20 - درباره نصیحة الملوك رجوع شود به : مقدمه آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه بر کتاب نصیحة الملوك (تهران سال 1315 - 1317) که بتصحيح ایشان طبع شده است.
- 21 - رجوع شود به :
- فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، ص 1252.
- تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ص ، 219 ، 257 ، 268 ، 269 ، 277 ، 278 و 920.
- 22 - رجوع شود به :
- دیوان سنائی ، چاپ آقای مدرسی رضوی ، ص 3 .
- سخن و سخنوران ، ج 1 ، ص 267 .
- مقدمه سیر المعاد ، بتصحيح و مقدمه آقای سعید نفیسی ص : د .
- كشف الظنون ، چاپ ترکیه ، ج 1 ، ص 161 .
- 23 - رجوع شود به :
- فرهنگ ایران زمین ، مدرس رضوی ، مقدمه در مجلد سوم از دفتر چهارم ، سال 1334 .
- فرهنگ فارسی ، داکتر محمد معین ص 803 .
- 24 - رجوع شود :
- به نوشته « گیله مرد » صفحه : PM 07:42 | نظرات (167) .
- 25 - رجوع شود به :
- دیوان سنایی غزنوی، محمد تقی مدرس رضوی، سنایی، بی تا ، ص 1227 .
- وبه صفحه زیر:
- www.bamdad.org/~digilib/index.php?page=view&-k4-0mod=classicpoems&obj=poet&id=28
- تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ج 2 ، ص 589 .

- 27 - فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، ص 460 . ولغت نامه دهخدا .
- 28 - رجوع شود به مقدمه علامه فقید میرزا محمد خان قزوینی طاب ثراه بر کتاب چهار مقاله نظامی عروضی ، چاپ لیدن ، 1909 میلادی.
- 29 - فرهنگ فارسی ، مؤلف: دکتر محمد معین ، ص - 2132.
- 30 - رجوع شود به : - صفحه : « کابل زمین » .
- 31 - رجوع شود به : معجم البلدان ، ج 1 ، ص 816 ، چاپ لایپزیک .
- 32 - رجوع شود به :
- فرهنگ فارسی ، مؤلف : دکتر محمد معین ، ص 314 .
- تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ج 2 ، ص 312 .
- 33 - رجوع شود به : کتاب معجم الادبار ، یاقوت ، چاپ مصر ، ج 19 ، ص 30 .
- 34 - رجوع شود به : مقدمه عباس اقبال آشتیانی بر کتاب حدائق السحر .
- 35 - معجم الادبا ، یاقوت ، چاپ مصر ، ج 19 ، ص 29 . شرح حال و آثار و طوایط در این کتاب از ص 29 تا 36 آمده است.
- 36 - تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ج 2 ، ص 635 .
- 37 - رجوع شود به :
- لباب الالباب ، ج 2 ، ص 125 .
- کشف الظنون ، حاج خلیفه ، چاپ استانبول ، ج 1 ، ص 777 .
- تذکرة الشعرا ، عوفی ، چاپ هند ، ص 50 .
- فرهنگ فارسی ، مؤلف : دکتر محمد معین ، جلد 5 ، ص 191 .
- (38) - تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سعدی ، نیمه دوم) ، مؤلف : براون ، ادوارد ، ترجمه غلامحسین صدری افشار ، تهران ، مروارید ، 1368 ، ج 2 ، ص 82 .

- 39 - رجوع شود به :
 - به ترانه های انوری ابیوردی در سایت :
www.gagesh.com/Farsi/PDF/EnweryEbiwerdi.pdf
 - وبه سایت خبرگزاری مهربخش فرهنگ و ادب ، تهران
 1382/10/15 .
- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا ، ج 2 ، ص 669 - 680 .
- 40 - جهت معلومات بیشتر رجوع شود به :
 کتاب : «جلوه های تشیع در تفسیر کشف الاسرار» اثر ابو الفضل
 رشید الدین « میبیدی » ، نویسندگان : محمد مهدی و رکنی یزدی ، سال
 نشر : 1373 هـ. ق.
- 41 - رجوع شود به کتاب :
 کشف الاسرار ، آقای علی اصغر حکمت ، ج 1 ، تهران ، 1331 هـ. ،
 ص 54 .
- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، ج 2 ، ص 883 ، 930 - 932 .
- 42 - برای کسب معلومات بیشتر از زندگی و کارکرد های ادبی و
 عقلانی « ظهیر فاریابی » رجوع شود به :
 - معجم البلدان ، یاقوت حموی ، چاپ لایپزیگ آلمان ، ج 3 ، ص 840 -
 841 .
- تاریخ الادب فی ایران من الفردوسی الی سعدی ، ترجمه ج 2 ، از
 تاریخ ادبیات برون چاپ قاهره 1954 ، ص 525 - 543 .
- دیوان ظهیر فاریابی ، چاپ سنگی ، بتصحیح موسی انصاری
 - تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، چاپ مرحوم عباس اقبال آشتیانی ، ج
 1 ، ص 120 - 121 .
- مقاله اجتماع کواکب ، بقلم آقای مجتبی مینوی ، در مجله دانشکده
 ادبیات ، شماره 4 ، سال دوم .

-
- تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ج 2 ، ص 750 .
- تذکرة الشعراء ، دولتشاه ، چاپ هند ، ص 69 - 72 .
- فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، ج 5 . ص 1117 .
- 43 - دیوان خاقانی شروانی، نویسنده : ضیاء الدین سجادی، زوار، 1368 هـ.ق. شامل 1085 صفحه ، شده ، ص 239 .
- 44 - فرهنگ فارسی ، « مؤلف : دکتر محمد معین ، جلد 5 ، ص 473 .
- 45 - « فرهنگ اصیل و هویت ایرانی » در مورد خاقانی شروانی .
- « دیوان خاقانی شروانی » ، تهران : انجمن آثار ملی ، بی تا .
- 46 - جهت کسب اطلاعات جامع در باره خاقانی شروانی از منابع ذیل استفاده شود :
- سخن و سخنوران ، آقای بدیع الزمان فروزانفر ، ج 2 ، ص 300 - 403 .
- مقدمه دیوان خاقانی ، چاپ تهران سال 1316 ، بتصحیح مرحوم عبدالرسولی .
- مقدمه مثنوی تحفة العراقین ، بتصحیح دکتر یحیی قریب ، تهران 1333 .
- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، ص 776 - 794 .
- 47 - فرهنگ فارسی ، مؤلف : داکتر معین ، ص 2132 .
- 48 - مختصر سلجوقنامه ابن البیہی ، لیدن 1902 ، ص 21 ببعد .
- 49 - نظامی گنجوی ، حسین لعل ، چاپ فرائن ، انتشارات پدیده ، ص 10 .
- 50 - جهت معلومات اضافه رجوع شود به :

- « تاریخ ادبیات در ایران » ، مؤلف : داکتر ذبیح الله صفا ، ج 2 ، تهران، فردوسی ، 1373. ص 798 - 824 .
- « ریاحی ، لیلی » : قهرمانان خسرو و شیرین، تهران، امیرکبیر، 1376.
- « تاریخ ایران کمبریج » ، گردآورنده : بویل، جی ، آ: ج 5 ، ترجمه حسن انوشه ، تهران، امیرکبیر، 1366.
- « تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سعدی ، نیمه دوم) » ، مؤلف : براون، ادوارد ، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، مروارید، 1368.
- « تاریخ ادبیات ایران » ، رضازاده شفق، صادق : ، شیراز، دانشگاه پهلوی، 1354.
- 51 - رجوع شود به : کتاب مفتاح الله السعاده ، ج 1 ، ص 420 - 421 .
- 52 - همانجا : ص 421 .
- 53 - فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین، جلد ششم ، چاپ یازدهم ، ص 1310 - 1312 .
- 54 - کشف الظنون ، چاپ ترکیه 1941 ، بند 19 .
- 55 - رجوع شود به :
- مثنوی معنوی ، مولانا جلال الدین بلخی رومی ، تصحیح کننده حاجی محمد رمضانی ، چاپ : تهران - ایران 1361 ، ص 7 .
- رساله در تحقیق احوال و زندگانی جلال الدین محمد ، تألیف مرحوم بدیع الزمان فروزانفر ، تهران 1315 شمسی، ص 8 ببعد.
- 56 - در باره صلاح الدین زرکوب رجوع شود به « مثنوی ولدنامه از سلطان ولد » ، بتصحیح آقای جلال الدین همائی استاد دانشگاه تهران چاپ تهران 1315 شمسی از صفحه 63 ببعد ؛ و کتاب « مولانا جلال الدین محمد » ص 100 - 111 .

- 57 - رجوع شود به :
- فرهنگ فارسی ، مؤلف : دکتر معین ، ص 2049 .
- تاریخ ادبیات فارسی تألیف : ارمان اته (Hermann Ethe) ،
- ترجمه مرحوم دکتر رضازاده شفق ، تهران 1337 شمسی ،
- ص 159 - 166 .
- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران ، ج سوم ، از آقای ابن
- یوسف شیرازی صحایف 500 - 504 و 641 - 650
- 58 - دوره تکامل مثنوی معنوی : چاپ خانه آینده ، از اصل نسخه
- رینولد الین نیکلسیون ، تاریخ نشر 1373 ، مقدمه ص 9 .
- 59 - دوره تکامل مثنوی معنوی : چاپ خانه آینده ، از اصل نسخه
- رینولد الین نیکلسیون ، تاریخ نشر 1373 ، ص 384 .
- 60 - مثنوی اول ص 71 ، بیت از 1144 تا 1149 .
- 61 - مثنوی دوم ، ص 311 ، بیت 1187 ، از نثر و شرح مثنوی استفاد
- صورت گرفته است.
- 62 - مولانا جلال الدین (زندگی ، فلسفه ، آثار و گزیده از آنها) ، مؤلف
- : زندیاد عبدالباقی گولپینارلی ، ص 287 .
- 63 - برگرفته از : سایت انترنیتی « ایسنا » ، تاریخ : 1384/08/22
- ؛ و سایت انترنیتی « انجمن ادبی قند پارسی » ، مولوی در آمریکا .
- 64 - رجوع شود به :
- فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، ص 763 .
- تاریخ درست در گذشت سعدی بقلم مرحوم سعید نفیسی ، مجله
- دانشکده ادبیات تهران شماره اول سال ششم ، مهرماه 1337 ص 64 -
- 82 .
- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران ، ج سوم ، از آقای ابن
- یوسف شیرازی ص 563 .

- 65 - تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، جلد سوم قسمت دوم ، ص 1219 .
- 66 - منقول از نسخه کتاب خانه ملی پاریس مورخ بتاریخ جمادی الاولی 767 بشماره . Supplement Pers.1778
- 67 - رجوع شود به صفحه :
- bamdad.org/~digilib/index.php?page=view&k4-mod=classicpoems&obj=book&id=41
- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، جلد سوم قسمت یک ، ص 622 .
- 68 - برگرفته شده از « بوستان » سعدی :
- rira.ir/rira/php/?page=view&mod=classicpoems&obj=book&id=42-5k
- 69 - رجوع شود به :
- سیر اولیاء ، تألیف : مولانا سید محمد مبارک علوی کرمانی معروف به « امیر خُرد » خلیفه سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء ، چاپ دهلی ، سال 1302 قمری ، ص 301 - 305 و ص 125
- فرهنگ فارسی ، مؤلف : دکتر محمد معین جلد اول ، ص 478 و 79 .
- تاریخ فرشته ، تألیف : محمد قاسم فرشته ، ج 2 ص 754 .
- دیوان امیر خسرو دهلوی ، با مقدمه و تصحیح محمد روشن ، انتشارات نگاه ، 1380
- (70) رجوع شود به :
- نفحات الانس جامی ، چاپ تهران ، ص 610
- بهارستان سخن ، چاپ مدارس ، 1958 ، ص 316 - 325
- 71 - دکتر معین ، فرهنگ فارسی در شش مجلد ، جلد پنجم ص 88 .
- 72 - همانجا . و رجوع شود به اثر مجمع الفصحاء ج 2 ، ص 2 .

- 73 - دکتر ذبیح الله صفا ، تاریخ ادبیات ایران ، جلد سوم قسمت دوم ، ص 951 .
- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ، چاپ دانشگاه تهران ، ج 2 ، ص 12 ؛
- 74 - رجوع شود به :
- هفت اقلیم امین احمد رازی، چاپ تهران، ج 1 ، ص 211
- تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی ، چاپ تهران ص 338 - 344
- شعر العجم شبلی نعمانی ، ترجمه : فخر داعی ، ج 2 ، ص 165 - 245 .
- 75 - رجوع شود به :
- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، ج 3 قسمت 2 ، ص 1066
- کتاب « از سعدی تا جامی » چاپ دوم ، بحاشیه ص 363 .
- ویکی پدیا، دایرةالمعارف آزاد. بخش حافظ .
- فرهنگ فارسی ، مؤلف : دکتر محمد معین ، جلد پنجم ، ص 450 .
- شرح عرفانی غزل های حافظ، نوشته ابوالحسن عبدالرحمن ختمی لاهوری، با تصحیح و تعلیقات بهاءالدین خرّمشاهی، کورش منصوری، و حسین مطیعی امین، در 4 مجلد، تهران : نشر قطره ، 1374
- و کتاب : Wilberforce Clarke, The Divan-I- Hafiz, The Octagon Press Ltd., London, 1891 A.D.
- Shehzad Ahmad Khan, Studies in persian Poetry, Royal Book Company, Karachi
- 76 - کشف الظنون ، چاپ استانبول ، 1941 میلادی ، بند 783 - 784
- 77 - « جامی » حسین لعل ، افسست : از آریا ، چاپ فرائن ، انتشارات پدیده ، تهران - ایران . ص 8 .

- 78 - رجوع شود به :
- رساله « جامی » استاد علی اصغر حکمت ، تهران ، 1320 .
- تاریخ نظم و نثر در ایران ، سعید نفیسی ، ص 287 - 289
- 79 - تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، ج 3 قسمت 1 ، ص 169 .
- 80 - فرهنگ فارسی ، مؤلف : داکتر معین ، چاپ یازدهم ، 1376 ، ایران تهران ، در شش مجلد ، ص 1204 و 1205 .
- 81 - واصف باختری ، گزارش عقل سرخ ، ص ، 118.
- 82 - دیوان اشعار مولانا عبدالقادر بیدل ، تصحیح کننده : استاد خلیل الله خلیلی ، ج دوم ، ص 1188 ؛
- و رجوع شود به : « فرهنگ معین » جلد پنجم ، ص 308 .
- 83 - دیوان مولانا عبدالقادر « بیدل » دهلوی ، به تصحیح : استاد خلیلی ، با مقدمه : منصور منتظر ، ناشر : نشر بین الملل ، چاپ : مقدم ، ج 2 ، ص 720 - 721 .
- 84 - همانجا ، ج اول ، ص 103 .
- 85 - همانجا ، ص 234 .
- 86 - همان کتاب ، ج دوم ، ص 622 .
- 87 - آئین زاهد در آئینه دیوان بیدل ، دکتر نورالحق کاوش ، نشر نیما - آلمان ، چاپ اول ، 2002 ، ص 20 - 21 .
- 88 - بیدل ، میرزا عبدالقادر ، دیوان اشعار ، بتصحیح استاد خلیلی ، به اهتمام حسین آهی ، تهران ، چاپ سوم ، نشر فروغی ، 1371 ، ص 133 .
- 89 - همانجا ص 823 ،
- 90 - همانجا ص 962 ،
- 91 - همانجا : ص 1091 ،
- 92 - همانجا : ص 221 ،

- 93 - همانجا : ص 1012 ،
- 94 - همانجا : ص 539 .
- 95 - رجوع شود به آثار :
- « آیین زاهد در آیین دیوان بیدل » ، « نویسنده : داکتر نورالحق کاوش » ، چاپ : نشر نیما - آلمان / سال 2002 میلادی.
- غزلیات بیدل « نویسنده : یوسف علی میرشکاک / با اسم مستعار « منصور منتظر » از سوی نشر بین الملل در سال 1364 ه.ق.
- متن کامل غزلیات بیدل چاپ کابل با تیراژ مجموعی حدود هفده هزار نسخه و به کوشش « آقای حسین آهی » وبوسیله انتشارات فروغی در ایران ، تجدید چاپ شد .
- کتاب گزیده رباعیات بیدل ، انتشارات ترانه مشهد ، کتاب بوطیقای بیدل (1378 ه.ق. / مشهد)
- کتاب خوشه هایی از جهان بینی بیدل (1381 ه.ق. / مشهد) ، بوسیله نویسنده وشاعرافغانستانی مقیم ایران « عبدالغفور آرزو » به چاپ رسیده اند .
- گل چاربرگ « نویسنده آقای مهدی الماسی » در انتشارات مدرسه .
- عبدالقادر بیدل دهلوی « نویسنده پروفیسور نبی هادی » از ادبای هندوستان ، باترجمه « داکتر توفیق سبحانی » ، نشر قطره ، تهران ، 1376 ه.ق. .
- نقد بیدل ، « نوشته از علامه صلاح الدین سلجوقی » دانشمند متأخر افغانستان به همت یکی از ناشران افغانستانی ، در ایران تجدید چاپ شده است .
- اینها و ده ها اثر پر ارزش دیگر در مورد بیدل شناسی ، بچاپ رسیده است .

بخش پنجم :

کارنامه های ستمگسترشاهان و امیران قبیله گرای
افغان ، علیه نیروهای انسانی و عظمت فرهنگی
وتاریخی خراسانیان

اعمال امیر عبدالرحمان سخن
میگوید ؟ !!!



امیر عبدالرحمان

با یک نگاه گذرا به تاریخ افغانستان و ارزیابی بدون تعصب رویداد
های قومی نژادی و مذهبی دوران تسلط مستقیم و غیر مستقیم استعمار

کهنه و میراثخواران منطقه‌ی آنان میتوان به این واقعیت‌های تلخ دست یافت که تمرکزهای خونین فیودالی و قبیلہ سالاری هیچگاه از طریق انتخابات آزاد دموکراتیک و به اشتراک داوطلبانه و آگاهانه نماینده گان همه ملیت ها و اقشار مردم استقرار نیافته است ، بل هزاران هزار از فرزندان آگاه همه گروههای ملیتی و قومی برای نیل به حق حاکمیت ملی و تثبیت هویت ملی و فرهنگی خود قربانی خصومت ملی ، سیطره ملی تبعیض ملی و قبیلہ یی شاهان ، امیران و قشربوکچی از سربرآوردگان قبایل پشتون و موشی از نوکران، مبلغان و اجرا کننده گان سیاست استبداد استعماری شده اند .

تأثیرات روانی و تلفات جانی این قربانیان استبداد استعماری بسیار بیشتر از آن تلفاتی است که در اثر تهاجمات مغولان و ترکان غز و تیمورلنگ و دیگر جهانگشایان و آدمخواران تاریخ نابود شده اند .

زمانیکه امیر عبدالرحمان خان بر تخت امارت جلوس کرد « وضع عمومی کشور با احوال آن در موقع مراجعت جد او ، امیر دوست محمد خان از هند بی شباهت نبود. هر دو در خاتمه ، یک دوره تسلط اجنبی تخت و تاج را بدست آوردند و چون این مقام از طرف دولت انگلیس به ایشان سپرده شده بود به دوستی و دست نشاندگی « فرنگی » متهم بودند . » (1)

موافقت نامه اسارت آو امیر عبدالرحمان با هیأت انگلیسی : کلنل الیس ، دکتر فن ، لفتنانت سمت ، لفتنانت مکمهان ، مستر داند و مستر کلارک - به رهبری « سرمارتر دیورند » سکرتر امور خارجه هند برتانوی در کابل ، در سال 1893 میلادی در مورد سرحد شرقی و جنوبی افغانستان از « واکان تا سرحد ایران امروزی » انعقاد و بنام خط « دیورند » شهرت یافت . به موجب احکام این موافقتنامه ، مناطق :

صوات ، باجور ، چترال ، وزیرستان وچمن از بدنه وپیکر سرزمین ما و خلاف اراده آزاد مردم افغانستان جداساخته شد .

همچنان امیر عبدالرحمان در سالهای 1888 و 1895 به اساس توافقنامه « آمو دریا » خط مرزی پامیر (خط سرحدی غرب دریاچه زرکول را در امتداد رود خانه پامیر در شرق آن تا سرحد چین) تعیین و قبول کرد. (2) این موافقتنامه میان هیأت مختلطی برهبری : "ميجر جنرال جرارد انگلیسی " و " جنرال چایکوسکی روسی تعیین و قبول شده بود

امیر عبدالرحمان خان (1820 - 1901 میلادی) در بیست و دو سال حاکمیت خوداولین پادشاه از قبیله پشتون تبار بود که حرص و طمع روزافزون مطلق العنانی داشت در پشت پرده « جنگ برای اسلام » در اطاعت از سیاست تبار منشی خود جهت جاویدانه سازی حاکمیتش در تاریخ کشور مابه قتل عام ، آزار ، شکنجه مخالفان پرداخت تمام پیشوایان و رهبران ملیت های تحت ستم و افراد مترقی و وطنپرست مبارزان ملی و مجاهدان واقعی را که در برابر جنگهای نابرابر قوای انگلیس از خود شهامت و مقاومت نشان داده بودند ، اعدام و یا تبعید و تحقیر نمود.

او برای توجیه و استحکام قدرت خویش بیشترین کشتار و بدترین جنایات را مرتکب گردید. شصت و دو فیصد از مردم هزاره به دست او قتل عام شد . هزارستان با تمام منابع اقتصادی ، انسانی و فرهنگی آن نابود و تاراج شد و بیشترین ساحات و زمینهای های حاصلخیز آن توسط لشکریان امیر پس از نابودی و فرار ساکنان آن برای همیشه غصب و به تصرف شخص امیر عبدالرحمان درآمد .

تاراج نورستان در اثر حمله لشکر خشن، بی رحم و وحشی امیر عبدالرحمان خان ظالمانه صورت پذیرفت. و هزاران نفر از ساکنان آنجا قتل عام گردید و در پهلوی آن، هزاران دختر و پسر جوان نورستانی به بهانه مسلمان نبودن به غنیمت برده شد.

امیر عبدالرحمان خان این شخص بد گمان و بد نیت و بی اعتماد بخاطر تحکیم قدرت مطلقه خویش در عین حال صدراعظم، وزیر دفاع، وزیر خارجه، و وزیر سایر وزارت خانه ها بود. (3)

امیر از سال 1880 که زمام امور مملکت را بدست آورد و از 1881 میلادی قیام ها و عکس العمل های مختلفه در برابر او بوجود آمد و سیزده سال طول کشید. شورشها در نوع خود آزادی خواهانه، استقلال طلبانه و ملی گرایانه بودند. که از طرف رهبران جهاد ملی رهبری میشد. زیرا اینها بعد از آنکه روش و سازش امیر را با دولت انگلیس دیدند و هم رهبران واقعی مردم را که برخ دشمن شمشیر کشیده بودند تحت انتقام یافتند. آگاهانه بر ضد سیاست اجیر منشانه امیر به فعالیت آغاز نمودند. و آنها عبارت بودند از:

" جنرال محمد جانخان، محمد افضل خان وردکی، میر بچه خان کوهدامنی، میر درویش خان، بابہ قشقاری، برزو خان، و غلام محمد خان و جلندر خان تتمدره ئی، محمد عظیم خان و عبدالسمع و فتح محمد خان بایانی، عبدالغیاث خان جلال زائی، مشک عالم و عبدالکریم خان اندری، حسین علی خان سپه سالار و داود شاه خان نایب سالار و عبدالرحیم خان برگت، دلاور خان میمنه گی، محمد اکبر خان لعل پوری، پیر دوست محمد خان احمد زائی، محمد افضل خان و محمد موسا خان صافی، محمد شاه خان غلجائی، عصمت الله خان وارسلاح خان واهرام خان جبار خیل، و عده از روحانیون کوهستانی و قندهاری چون ملا امیر محمد خان و ملا عبدالرحیم خان و ملا عبدالاحد خان ... و لا غیر بودند. " (4)

امیر عبدالرحمان خان زمانیکه مصمم شد رهبران جهاد ملی جنگ دوم افغان و انگلیس نمایندگان حقیقی مردم هستند و از اعتماد و اعتبار کلی مردم برخوردار میباشند با نیرنگ های محیلانه و شیطانی انحصار طلبانه خویش ، همه را از صحنه فعالیت سیاسی و نظامی بالفعل کنار زد .

ملادین محمد مشک عالم اندری از رهبران برجسته مقاومت در دفاع از شرف و ناموس وطن در برابر تهاجم استعمار گر انگلیس جانانه مقاومت کرد و در میان قهرمانان ملی کشور مقام رفیع و شایسته را کسب نموده بود . با تأسف و درد از طرف امیر عبدالرحمان خان عنوان « موش عالم » گرفت .

چنانیکه در یک صحبت رویارویی مشک عالم خطاب به هیئات اعزامی امیر فرمودند:

" سه هزار تن بدون خطا و خیانت و جناح و جنایت از بزرگان وطن که در وقت استیلای دولت انگلیس بمدافعت گرائیده در حمایت ناموس و مملکت ، اسلام زحمات شاقه بپای برده اند ، امروز در زندان کابل محبوس و باعث یأس و هراس ناس شده اند بنابراین تمامیت مردم که یکی از ایشان منم خود را در محل خوف و خطر پنداشته ایم . "

در هر حال مشک عالم دو سال بعد (1886 میلادی) بمرد و پسرش عبدالکریم برهبری مردم بر ضد امیر قیام کرد . امیر سپاهی بقیادت جنرال غلام حیدر خان لندی سوق نمود و پسر مشک عالم شکست خورد . وبه حکم امیر عبدالرحمان خان از کله هزار کشته شدگان اندری در کابل مناری افراخته گردید . همچنین از هر خانواده اندری یک تفنگ و یک شمشیر اجباراً گرفته شد اراضی قیام گندگان اندری و لوهانی و خروتی در قره باغ غزنی ضبط و به زمینداران هزاره داده شد .

امر گردید که غله خریداری دولت از مردم اندری و تاجیک های غزنی آینده به نرخی گرفته شود که نسبت به سایر مردم در هر روپیه نیم چهارک غله بیشتر از این تحصیل گردد. (5)

امیر عبدالرحمان خان تمام شورشهای دوامدار را با تحمیل فشار و رفتار، سیاه و عجین با خون و خشونت و جنایت در موضعش خاموش نمود، در همه جا قلعه های مستحکم را تخریب کرد مردم را خلع سلاح، مواشی را تاراج، مقاومت کنندگان را اعدام و حتا زنان را در ردیف مردان اسیر گرفت، چنانکه منگلی های پکتیا و بلوچیهای چخانسور چنین شدند.

همچنین کرو خیل ها، پنجشیری ها، نجرای ها، جاجی ها، جدرانی ها، جمشیدی ها، فیروز کوهی ها، میمنه گی ها، بلوچی ها و غیره همه یکسان از این زهر قهر چشیدند. ولی قیام های قندهار و بلخ و هزاره جات دامنه وسیع تر داشت. (6)

امیر در جریان شورشهای غلجایی و هزاره به پیروی از سیاست ماکیاوولی «درانی ها» را علیه «غلجایی ها» و پشتون ها و سنی ها را بطور عام علیه مردم هزاره تحریک نمود و از تعصبات مذهبی و قومی اقوام به حد اکثر بهره برداری کرد، بعد ها خودش در زیر تأثر همین تبلیغات قرار گرفته برای افراد خانواده خود امتیازات داد. چنانچه در سال 1893 با وصف محدود بودن عواید دولت که از رعایای نادار هر پول مالیه به انبور کشیده می شد برای هر فرد از سرداران محمد زایی سالانه 400 روپیه و برای هر زن سالانه 300 روپیه مستمری (کمک سوسیال) معین کرد و دامنه این مستمری به قدری وسیع بود که علاوه بر اولاد سردار پاینده خان حتا اولاده برادران او را در بر می گرفت یا به عبارت دیگر، شامل تمام احفاد حاجی جمال می شد که معاصر احمد شاه درانی بود. (7)

اندیشه و اراده امیرمصلحت پذیر نبود. صلاحیت جان، مال، دارایی شخصی شهروندان کشور و از بیت المال همه بدست او بسته بود. سالانه یک ملیون و هشتصد هزار کلدار از (انگلیس) بدست می آورد. و بعد از مصارف بودجه نظامی که ثلث مصارف عمومی را تشکیل میداد مصرف دربار بزرگ وی بود که دستر خوان و نان آن وسعت و شکل عمومی داشت. بودجه پسران خرد سال امیر هریک:

1 - امین الله خان

2 - محمد عمر خان

3 - غلام علی خان، به این قرار بود، هر شهزاده ماهانه 200 روپیه نقد و ماهانه دو دست دریشی ماهوت و مخمل ساده و لیس و چرمه دوزی، یک جوهره بود، دو جوهره جراب، یک کلاه قره قلی، یک دستمال ابریشمی، یک جوهره پیراهن و تنبان سان سفید. و به همین ترتیب معاشات ماهانه غلام بچه ها و کنیزان با کمی تفاوت از بودجه دربار تمویل میگردد. در حالیکه مردم هزاره از تحمل فقر و گرسنگی و تنگدستی اجباری و پلانشده، جگر گوشه های عزیز خویش را بخاطر لقمه نانی منحیث شی بیجان در بازار بفروش میرساندند.

قیام رهایبخش مردم شنوار (1882 میلادی)

انگیزه قیام مردم آزاده شنوار از تحمیلات طاقت فرسای مالی و سختگیری های غیر ضروری و غیر انسانی دولت مثل قتل عامها و حبسهای دسته جمعی نشأت میکرد و مردم را به شورشهای مکرر

و ادار نموده خونریزی را بطور بیهوده ادامه میداد . اولین قیام بزرگ علیه امیر عبدالرحمان خان از طرف شنواری ها رخداد که مثل مهمند ها بر راه کابل - پشاور حاکم بوده از تجار ، راهداری اخذ می کردند . امیر بر اساس سیاست تمرکز قوا، این امتیاز را از ایشان گرفته و در نتیجه شنواری ها در سال 1882 میلادی با اتکا به موقعیت نظامیشان در دامنه سفید کوه علیه دولت قیام نمودند . در ابتدا ، قوای امیر به قیادت سپهسالار غلام حیدر خان چرخي به سهولت شورشیان را مغلوب ساخت . اما بعد از آنکه به امرامیراز سرهای کشتگان کله منار ساخته شد و اسرای شنوار را در سیاه چال مقید ساختند شنواری ها شورش را از سر گرفتند و دره به دره تا به قلعه کوه از خود دفاع کردند . (8)

سرکوب قیام آزادیخواهان بلخ (1888 میلادی)

قیام بلخ در برابر حاکمیت مطلق العنان امیر عبدالرحمان خان افزون بر داشت ماهیت آزادی خواهی ، انعکاس تنفر عمیق مردم از کارکرد های سیاسی کین توزانه ضد انسانی قبیله گرایی او بود که مردم شرافت مند ما را به ستوه آورده بود. این قیام که دامنه آن از بلخ تا فیض آباد و بدخشان امتداد داشت با نیرو مندی هرچه تمامتر به سرکردگی مجاهدین ملی منطقه و سردار اسحق خان والی بلخ و جنرال محمد حسین خان مقابل امیرسر بلند کرد ، با عدم بصیرت و سنجش دقیق نظامی رهبران

آن ، سرانجام آن قیام به شکست فاحش مواجه گردید . و سپاه آزادی خواه جنرال حسین خان به تعداد 8377 نفر از راه بندر پتکی جیحون را عبور نمودند و به بخارا مهاجر شدند . اما امیر انتقام سختی از طرفداران سردار محمد اسحق خان کشید . اسیرانی که از افسران وی بدست او افتاده بود روزانه پانزده نفر در میدان مراد خانی کابل به ضربت شمشیر افسران سپاه کابل پارچه پارچه میگردیدند. (9)

امیر عبدالرحمن بد نیت در ص 34 تاج التواریخ چاپ 1373 با افتخار فرعون گونه خود در قتل عام مردم بیگناه بدخشان چنین می نگارد :

" کسانی را که اسیر می شدند، من به دهن توپ می گذاشتم . در مدت سه سال اغتشاش (در بدخشان) تعداد کسانی که به این قسم من کشته ام ، تقریباً پنج هزار نفر می شدند و تعداد کسانی که از دست لشکر من کشته شدند ، ده هزار نفر بودند. " (10)

علاوه بر مجازات انفرادی مردم ایالات شمال کشور... ، بطور دسته جمعی نیز مورد خشم و غیظ و انتقام امیر قرار گرفتند . زمینداران شان مکلف شدند تا علاوه بر باقیات گذشته ، مالیه یک سال آینده را هم پیشکی تأدیه کنند ، یک تعداد مردم محلی که از یک تبار بودند مجبور ساخته شدند تا محل بود و باششان را در حواشی سرحد ترک نموده با خانواده شان به مناطق دیگری که امیر تعیین کرده بود کوچ نمایند . زمین های آنها به قبایل خانه بدوش افغان ، مثل صافی ، مهمند ، نورزائی ... داده شد . (11)

جنبش آزادیخواهی هزاره جات (1891-1893م)

مردم هزاره که مخلوطی از نژاد مغول و تاجیکان محلی کوهستان غورمی باشند یکی از ملیت های پر افتخار خراسان بزرگ محسوب می شوند، از دید موقعیت اقتصادی و نظام اجتماعی شان ، از صد ها سال بدینسومکان مشخص داشته و خانه بدوش نبوده بل قایم برزمین بوده اند .

بعد از سرکوب نمودن قیام آزادی بخش مردم ایالات شمال کشور، امیر که از قبل شمشیر اراده بدنیتش را از غلاف وجدان آلوده بنفس بروی مردم بومی آزاد اندیش خراسان کشیده بود ، با سیاست شوونیزم مستبدانه و ضد ملی خویش با قدرت تمام جنبش آزادی خواهی مردم با غیرت هزاره را نیز سرکوب نمود .

و همانگونه که قبلا تذکاریا فت 62 فیصد جامعه هزاره به دست او قتل عام گردید.

بدون شک امیر عبدالرحمان هزاره جات را با تمام منابع اقتصادی، انسانی و فرهنگی آن نابود و تاراج نمود و بیشترین ساحات و زمینهای های حاصل خیز آن مردم توسط لشکریان امیر به خاک و خون کشانیده و تصاحب و غصب و غارت گردید . دردا که تحقق برنامه سیاست شوونیستی غارت گرائی قبیله کنون تحت نام جابجائی کوچیان در سرزمین هزاره ها « بهسود و دایمیرداد » بصورت خشن آن در حمایت مستقیم حاکمیت تلون صفت حامد کرزی هنوز هم که هنوز است جریان دارد .

جنبش آزادیخواهی هزاره جات علیه حاکمیت ضد ملی امیر عبدالرحمان خان " برهبری رؤسای قومیشان دره به دره قریه به قریه با قوای دولتی جنگیدند. ... در حالیکه هزاره ها دست شان جز به افراد اردو به کسی نمی رسید ، نیروی حکومت و سران ایشان بر مردم ملکی بیداد میکردند . اینها علاوه بر قتل و شکنجه مردان محارب و غیر محارب ، بر زنان و اطفال هم ابقا نمی نمودند و ناموس زنان و دختران را با کمال بیباکی مورد تعرض قرار می دادند ، در هر منطقه که اردوی حکومت داخل می شد ، پس از کشتار مردان ، پسران و دختران و حتا زنان جوان را اسیر می ساختند و بعنوان غلام و کنیز در شهر ها به فروش می رسانیدند. در پایان جنگ امیر پنجاه دختر زیبا را به عنوان صورتی برای تمتع خود و شهزاد گان انتخاب کرد و پسران جوان میران و بیگ ها را بطور غلام بچه جزء عملۀ در بار ساخت. " (12)

امیر از سرزدن ، قتل و قتل شکنجه و آزار جانی و مالی مردم هزاره بسنده نکرد و به نحو خیلی زیرکانه و مکروری ، زمینه های تحدید روحی و روانی یعنی برده سازی مردم سر بلند وبا غرور هزاره را مساعد ساخت. و این هدف را از طریق ایجاد شرایط رقت بار فقر اجباری بالای مردم ومزدوری خانه گی به اجراء گذاشت. وبدین مناسبت با سوء نیت ولی آگاهانه فرمانی از طرف امیر مبنی بر اینکه " اگر مردم هزار بخوانند زن و دختر و پسر خود را بفروشند به سجن و مهر قاضی و حاکم هر قدر که (کارکنان دولت) می خواهند غلام و کنیز خریده ، ده یک بهای آن را محصول بدولت بدهند. " (13)

قرار سنجش نماینده دولت انگلیس از ماه جولای 1892 تا جون 1894 میلادی در حدود (9 هزار) نفر هزاره بطور کنیز و غلام در بازار کابل در محل بیع و شری (خریدن و فروختن) قرار گرفتند . (14)

بقول حاج کاظم یزدانی مؤلف « صحنه های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان » با استناد از بحرالفوائد (عین الوقایع) علاوه بر ارقام فوق الذکر مطبوعات انگلیسی ، در مورد فروش هزاره ها چنین می خوانیم :

مقارن با این احوال ملاسعید خان قاضی و ملا محمد مفتی و ملا عبدالسلام محرر محکمه شرعیه به امیر عبدالرحمان نوشتند :
 " هزاران زن و دختر و پسر هزاره در داخل و خارج مملکت به فروش رفته اند و اکنون بقیه شان مطیع گردیده اند . و چون طبق عقاید اهل سنت این طایفه مسلمان پنداشته می شوند خرید و فروش آنها در شرع شریف جایز نیست . امیر عبدالرحمان در جواب نوشت: شما از باطن این قوم چه خبر دارید ، هیچگاه عقیده شان درست نمی شود."

با استناد سندیکه از طریق قاضی محکمه قندهار به مرکز اطلاع داده شده بود تذکر رفته که : " به تعداد (46666 نفر) زن و دختر و پسر هزاره به فروش رسیدند و پولهای آن را غرض تقویه دستگاه حاکمیت به خزانه دولت تحویل میگردد. " (15)

در جای دیگر آقای یزدانی از قول سراج التوارایخ اینگونه مینویسد:
 " در این زمان ملا خواجه محمد قاضی محکمه شرعیه ارزگان 1940 روپیه و یک قرآن از محصول قیمت 1293 تن از زنان و دختران و پسران هزاره ارزگان که در محکمه آنجا فروخته شده بودند ، را ارسال به کابل نمود و تحویل خزانه دولت شد . " (16)

با کوچانیدن جبری مردم هزاره از مناطق آبایی شان ارزگان و جاغوری به مشهد در ایران ، و کویت در بلوچستان ، امیر عبدالرحمان

ملک و زمین و دارایی آنها را غصب نمود و با استفاده از سیاست تبار منشی تک محوری طبق فرمان علیحده " دوازده هزار خانوار درانی و چهار هزار خانوار غلجایی را به ارزگان کوچ داد و زمین هایرا که قبلاً ملک هزاره ها بود به آنها بخشید. " (17) .

امیر بدون ارجگذاری به خواست ملت و ارمان مقدس مدافعان راه حق و آزادی با کجروی های خُلقی خویش بوسیله وحشت و خون هرگونه صدای استقلال طلبانه و حق خواهانه و قیام های سیاسی و اقتصادی ابراز وجود را در گلو مردم آزاده ما قهراً خفه نمود . و تهداب دولت خود را بر بنیاد درک استحکام حاکمیت مرکزی قبیله سالار با اسلوب ناپاک - توهین ، تحقیر ، دشنام ، فحش ، تخویف و جاسوسی و زندان ، شکنجه و اعدام اساس گذاشت.

بقول میرزا گل محمد خان وردکی دفتری نظام قندهار راجع به شیوه های غیر انسانی و غیر اخلاقی امیر و وضع رقت بار زندان های امیر در سوانح خطی شخصی خود نوشته میکند که :

" ... بابه برق شاطرباشی و شاطرهای زیر دست او همه چرسی بودند. امیر عبدالرحمان بعضی محبوسین را تحویل آنها میکرد که قین و فانه و تیل داغ کرده اقرار بگیرند . اینها صد نفر محبوس را در یک اطاق می انداختند که یکی از آنجمله خود من بودم ، زیرا من بخواهش احمد جان نام فقط عریضه از طرف او بحضور امیر راجع به رهائی پدرش سید محمد از حبس تسوید کرده بودم . و هر دو محبوس شدیم . بعد از چند روزی با یکعده محبوسین دیگر بدربار برده شدیم . زنجیر وزولانه من چند سیر کابل وزن داشت . زمستان بود محبوسین استاده

ماندند تا هنگام شب امیر وقت یافت و همه پیش شدیم . اول فقره دزدی های کوهدامنی خوانده شد . امیر بدون سوال و جواب دیگر امر کرد که : دو نفر غرغره ، دستان چهار نفر و گوش های سه نفر قطع و چشمان دو نفر کشیده شود ، سه نفر دیگر را اشکم بدرند و روی اشتی در بازار ها تشهیر نمایند .

باز فقره دزدان دکان محمد کاظم بزاز خوانده شد . امیر امر نمود که : جلال الدین مامور و ناصر ملازم کوتوالی بدار زده شوند ، چشمان صاحبزاده های « پایان چوک » که مال مسروقه از خانه شان برآمده نشتر زده و چونه پر شوند ، سید محمد مامور کوتوالی کشته و پسرش احمد جان رها گردد ، و مرزا گل محمد نویسنده عریضه احمد جان دو هزار روپیه خون خود را بخرد والا کشته شود . (18) " طبق اسناد تاریخی دست داشته " سال 1318 ق . به خاطر زندانهای پر ازدحام و وجود لاشه های زیاد در داخل آنها ، عفونت و مرض وباء در آنجا پیدا شد و از آنجا به کابل و کوهستان و سایر نقاط سرایت کرد و باعث اتلاف (هلاک کردن) نفوس بسیار گردید .

" در سال 1319 ق. عدد محبوسین مرد در زندانهای کابل 12 هزار و محبوسین زن به 8000 نفر بالغ گردید " (19)

به اساس خاطرات قلمی سردار محمد رحیم نوه ء امیر عبدالرحمان این امیر به اصطلاح مورخان طرفدارقبیله سالاری و تمرکزهای خونین طی دوران استبداد استعماری 18 بار **شخصا جنبشهای [آزادیخواهی ملی] دهقانی را با کله منارها سرکوب کرده است** (20)

سر انجام امیر عبد الرحمان خان بعد از فرونشاندن اغراض و امیال غرنزی ذاتی و فطری خود (ایجاد حاکمیت ستمگستر قبیله) ، که در

چهره قتل و قتل مردم بیگناه کشور ما بنمایش گذاشته شد در تابستان سال 1901 میلادی در کابل بیمار و زمین گیر شد . بقول یکی از طبای محرم و معتمد امیر به اسم « مرزا محمد ابراهیم خان » مرد مورخ و ادیب بود که معالجه و ادویه امیر تحت نظر او قرار داشت ، علت و وقوع مرگ امیر را چنین حکایت مینماید :

" هنگام بیماری آخرین امیر در باغ بالا کابل ، مرزا محمد ابراهیم از اطاق امیر بغرض کاری خارج عمارت رفت و برگشت . در طی همین مدت بود که به امیر جامی از دوا نوشانده شده بود . مرزا در عودت جام خالی را در دست پیش خدمتی دید ، بگرفت و بیوئید و پرسید که چیست ؟ پیش خدمت جواب داد جام دوائی است که سردار صاحب کلان (سردار حبیب الله خان پسر امیر عبدالرحمان خان) به امیر صاحب داد . در همین لحظه سردار از اطاق امیر خارج شد و سیلی سختی بروی « مرزا » کشید و گفت امیر صاحب خواب است و تو بلند حرف میزنی . آنگاه پیش خدمت را با جام مرخص کرد و خود به اطاق امیر برگشت . فردای آن روز امیر عبدالرحمان از دنیا گذشته بود . "... مرزا محمد ابراهیم خان در 18 سال حاکمیت امیر حبیب الله خان خانه نشین بود ، وبا مهر خاموشی بر زبان راز وقوع مرگ امیر عبدالرحمان را حفظ کرد . بعد از کشته شدن امیر حبیب الله خان مرزا مجدداً طرف نوازش شاه امان الله خان قرار گرفت و آنگاه قضیه (زهر دادن) امیر را با دوستان نزدیک خود در میان نهاد . (21)

امیر حبیب الله خان بعد از کشتن پدر با وجدان آلوده و ضمیر سیاه خود بی شرمانه در چوکی قدرت نفسانی و شهوانی تکیه زد . و در 18 سال فرمانروائی اش در کشور فقیر و ماتم دیده ، مانند پدر جابر خود در تحکیم قدرت حاکمه کوشید . او با اعمال فرامین و دساتیر قرون وسطائی حقوق و آزادی و وارستگی های زن و مرد وطن را عمداً غضب نمود .

وقدرت مرکزی حاکمیت قبیله را تقویت بخشید .
 بدین منظور امیر حبیب الله در راه حفظ قدرت مطلقه خویش از هر اسلوب اخلاقی و غیر اخلاقی کار گرفت . با وضع کردن قوانین ضد انسانی و غیر واقعی عایدات بر مالیات خویش ، شیرازه مادی و معنوی مردم را نابود و کمزور و کمزورکنان کم زمین و بی زمین را خیم نمود .
 فرار نمودن ششصد خانوار هزاره در سال 1914 بجانب ایران ، املاک اجباری معامله گرایانه « اراضی سرسبز مردم جمشیدی » در هرات ، قیام سالهای (1912 - 1913 میلادی) ولایات پکتیا اهالی منگل (مقبل ، طوطاخیل ، جاجی میدان چمکنی) ، احمد زائی که منجر به کشته شدن 400 قیام کننده انجامید و صدای آزادی خواهی این قیام توسط جنرال نادر خان در گلو مردم گردیز قهراً خفه گردید . قیام مردم قندهار در سال (1912 میلادی) علیه حاکمیت حبیب الله و کردار های ضد انسانی و ضد اخلاقی والی قندهار سردار محمد عثمان خان ، وده ها جنبش های خود روی مردمی علیه سیاست جابرانه دولت صورت گرفته است .

در حالیکه مردم از دست فقر و گرسنگی ، در بدری و احتیاجی و امراض مختلفه اجتماعی فریاد می زدند ، برعکس وضع حیاتی مردم؟ حاکمیت قبیله سالار برای همکاران هم کاسه خود از خون و پوست و گوشت مردم بهترین زندگی مرفه و آرامی بوجود آورده بودند .
 " ... شهزاده ها در ولایات به خریداری جبری اشیاء میپر داختند عضدالدوله سالانه پنجهزار روپیه را روغن جبری از هزاره جات میگرفت ، شهزاده ها همه یک مقدار اسعار کلداری سهمیه داشتند که عوض معاش از خزانه گرفته و از هند سامان میخریدند . مثلاً سهمیه عضدالدوله « نه هزار کلدان » بود . همچنین اسلحه از میکزین ارک

وسایر اشیاء را از تحویل خانه دولت میخریدند و یا رایگان میگرفتند ، در حالیکه هریک معاش گزافی از خزانه ملت بقرار ذیل میبردند :

- معاش سالانه نایب السلطنه 360000 روپیه ،
- معاش علیا حضرت (ملکه) 200000 روپیه ،
- معاش معین السلطنه 200000 روپیه ،
- معاش ملکه مادر 100000 روپیه ،
- معاش عین الدوله 120000 روپیه ،
- معاش عضد الدوله 115000 روپیه ،
- معاش سردار محمد کبیر خان 80000 روپیه ،
- معاش سردار مدافع (امین الله خان) 60000 روپیه ،
- معاش سردار صنایع (محمد عمر خان) 55000 روپیه ... " (22) ولا غیر .

این است مرتبه توجه و علاقه قلبی حاکمان قدرت به هم خونان و هم تباران و عشایر و قبایل خود . و در مقابل به نسبت عدم توجه وبی میلی حاکمیت قبیله منش حبیب الله خان به حیات سایر ساکنین این کشور ، " ... چنانیکه در استیلای بیماری کالرای سال 1915 میلادی تنها در شهر کابل در مدت 41 روز 1422 نفر مصاب و 883 نفر (مردم عادی) بمرد ، این « وبا » سه ماه طول کشید . همچنین در «انفلوآنزا - نوعی سرماخوردگی شدید و ساری » 1918 تعداد بیشمار انسان در میهن تلف گردید . در قریه ده خداداد کابل که سه صد نفر نفوس داشت ، 250 نفر آن بمرد ، در پغمان در چهار روز 1500 نفر تلف شد . البته در لغمان ، کنر ، لوگر ، پکتیا و سایر ولایات کشور تلفات نسبی بیشتر بود . ولی چون مثل کابل احصائیه گیری نمیشد تعداد تلفات مجهول ماند . " (23)

به باور بسیار از کارشناسان مسایل سیاسی و اجتماعی افغانستان اغلب کینه ها نفاقها و کشتار های دهه اخیر مردم غیور ما از طرف حاکمان قبیله گرا ، ریشه ملول آن از چشمه زهر آگین و ناصاف تبار گرای امیر عبد الرحمان خان آب میخورد. امیر دیوارهای سیاست خود گردان قوم برتر را با استخوان و خون اقوام تکامل پسند و وطنپرست بلند نمود . وبا تیغ تیزکینه و نفرت جسم صحت مندکشور را زخمی ساخت. و فضای همبستگی ، همجوشی و همگرایی ملی رابه نفاق و بدبینی و انشقاق لایه های اجتماعی تبدیل کرد.

منبع تمام مؤلفه های زیر ساخت خصومت های قومی و قتل عام هزاره ها ، ازبکها و تاجیکها پس از سالهای 1997 در شمال کشور توسط طالبان و استمرار پیشبرد سیاست خشم و خشونت حکام برای تحکیم حاکمیت قبیله ، همه در ماهیت سیاست های امیر عبدالرحمان و خاندان آل یحیا نهفته میباشد .

این یک حقیقت تاریخی و انسانی است که زندگی صلح آمیز و مملو از سعادت و خوشبختی انسان ، صرف در باورمندی به اندیشه های انسانی مروت و مدارا با دوست و مخالف و رعایت تعدد اندیشه و کثرت گرایی سیاسی امکان پذیر است . اصرار به تعصب ، تک صدائی و سوء خُلق (جهل گرایی) جز پیامد بقاء و تکرار حاکمیت خود گردان و انشقاق ملی و جنگ و ناامنی ، چیز دیگر نخواهد بود.

تقویه سیاست شؤونیستی یحیا خیل

الحاق ننگین ایالت پشاور به هند برتانوی
(1832 میلادی)

هدف از طرح نکات زیر تلاش برای فراهم ساختن زمینه های درک واقعیتها از رویداد های تاریخی کشور ماست . در حال حاضر دلبستگی مردم ما در مورد طرح و باز شناختی آن مسائل و واقعیت های تاریخی ایست که پیوسته از طرف حاکمان ستمگستروابسته به استعمار - بی شرمانه تحریف شده و این داشته های تاریخی وارونه ، در تقویه و تحکیم پایه های قدرت و حاکمیت خود شان خائنه بکار گرفته میشده است و هنوز هم ازین پا لیزی خجلت آور استبدادی درینجا و آنجا دفاع صورت میگیرد .

برای دستیابی به واقعیت های تاریخی و باز شناختی عقلانی از آن ، معیار های را بایست رعایت کرد . که عدم رعایت آنها ماهیت عینی گرائی تأمل حوادث تاریخی را از ما می ستاند.

1 - معیار های سنجش میزان اصالت و خلوص ،

2 - پاکیزگی نیت و صحت فکر ،

3 - انعکاس آئینه وار حقایق

چون سر آغاز سخن ما از راهبرد ایجاد زیر ساخت گونه های مادی و معنوی صلح و همایش ملی است. نور انسانی معیار سنجش اصالت و خلوص ، معیار صحت فکر و نیت پاک ، رهنمای راه اخلاقی و تحقیقی ما در این نوشته قرار دارد. بدین اصل ، قبل از تشریح و تحلیل

گونه های تاریخی سیاست ضد ملی خاندان طلایی ، می پردازیم به خوانش ورقی از تاریخ درد آور کشور ما که درجه و مرتبه عشق او را به خاک و حُسن وطنپرستی « سلطان محمد خان طلایی » پدربزرگ این خاندان را به هموطنان ما باز گو می نماید :

در سال 1832 میلادی شاه شجاع برای بدست آوردن تاج و تخت در یک معامله و ظن فروشانه پشت پرده با انگلیسها و سیکهای هند ، حمایت مالی و نظامی آنها را جلب نمود و به قندهار لشکر کشید . سردار دوست محمد خان که در این وقت زمامدار کابل بود ، بزرگان و سرداران قندهاری جهت مقابله با قوای شاه شجاع از دوست محمد خان مطالبه کمک شدند. دوست محمد خان با تدبیر عاجل ، بتدویر جرگه بزرگان در کابل دست زد و از برادرانش هریک سلطان محمد خان طلائی (پدر یحیا خان) حاکم پشاور و نواب عبدالجبار خان حاکم جلال آباد در خواست نمود تا در جرگه مزبور شرکت نمایند. اما برادران « امیر دوست محمد » در این جرگه شرکت نورزیدند و در عوض پسران خود را به آن جرگه فرستادند.

امیر دوست محمد خان قبل از کمک به بزرگان قندهاری در دفع حمله شاه شجاع ، خواست که در قدمه اول مشکل ولایات جنوب شرقی را یکسره حل نماید. بنابراین او به جلال آباد حمله نمود و جلال آباد را پس از یک نبرد سخت از حاکمیت نواب عبدالجبارخان برادر علای اش خارج و او را اسیر گرفت و بکابل فرستاد و بجای وی سردار امیر محمد خان برادر عینی خود را حاکم جلال آباد ساخت . و این ولایت را ملحق به کابل نمود.

سردار سلطان محمد خان طلایی حاکم پشاور از سقوط حاکمیت جلال آباد اقدامات و سوقیات امیر دوست محمد خان بترسید و بدولت هند برتانوی سیکهای پنجاب توسل جستند . با این اقدام عجولانه

و وطن‌فروشانۀ سردار سلطان محمد خان طلائی ، از سال 1832 میلادی ببعد ایالت پشاور و حومه آن عملاً از بدنه افغانستان جدا شد و در دست سیکها قرار گرفت .

بعد ها استرداد پشاور و تصرف و الحاق مجدد آن به افغانستان چنان مشکل تاریخی را ایجاد کرد که توانست جان هزاران هزار هم وطن گرامی مارا (بدون دست آورد) قربان خود نماید . (24)

همچنان " در جنگ دوم انگلیس و افغانستانی ها (1878 - 1880 میلادی) هنگامیکه امیر محمد یعقوب پسر امیر شیر علی خان و نواسه امیر دوست محمد خان ، جبهه مدافعین صدیق افغانستان را ترک و معاهده گندمک (28 می 1879 م.) را امضا نمود . [که بر اثر آن بار دیگر معابری همچو (خیبر ، کرم ، پشین و سیوی) را که سنگر اصلی دفاع افغانستان در شرق کشور بود به انگلیسها وا گذاشت] . دولت انگلیس از وجود چنین پادشاه تسلیم شده بی نیاز ، وبا قیام مردم افغانستان مقابل گردید .

پس امیر محمد یعقوب خان اسیر را در سپتمبر 1879 میلادی از کابل به هندوستان تبعید نمود . و متعاقباً یحیا خان (یکی از پسران سردار سلطان محمد خان طلائی) خسر امیر محمد یعقوب خان را نیز از کابل به دیره دون هند فرستاد . " (25)

در توافق و تناسب شهادت واقعیت های عینی تاریخ ، میتوان گفت که سلطان محمد خان طلائی جد نادرخان و امیر محمد یعقوب خان اولین کسانی بودند که در همسوئی منافع انگلیس و قبیلۀ خویش عملاً جدائی بخش برزگ ایالات جنوبی کشور را مساعدت ساختند . از چنین یک فامیل بیگانه پرور و خود کش ، نادر خان پدر ظاهر خان سر بلند مینماید وبا هزار توطئه چینی و خدعه و نیرنگ تخت و تاج مملکت را

ریاکارانه با رهنمائی انگلیس و روحانیون دیوبندی کمپنی هند شرقی ، غضب مینماید و به پیروی از سیاست ضد ملی امیر عبدالرحمان خان پایه های مدرن قبیله سالاری وابسته به ارتجاع منطقه و جهان را اساس می گذارد.

نادر خان ، طغیان گروه های قومی ، اختناق و تحکیم حاکمیت قبیله



نادر خان از طرف راست به چپ نفر دوم

محمد نادر خان پسر محمد یوسف خان پسر محمد یحی خان (خسر امیر محمد یعقوب خان) پسر سردار سلطان محمد خان طلائی (برادر امیر دوست محمد خان) پسر سردار پاینده محمد خان است. که در سال 1883 م. در دیره دون هند برتانوی تولد یافت . (26).

خانواده یحیا خان از 1879 - 1901 مدت 23 سال در دیره دونه هند برتانوی با جیره که حکومت انگلیس بایشان میداد می زیستند . پس از یحیا خان پسر ارشد اش محمد یوسف خان در قطار روسای فامیل بحساب می آمد ، که افزون به « نادر خان » ، پنج فرزند دیگر داشت :

1 - محمد عزیز خان ،

2 - محمد هاشم خان ،

3 - شاه ولی خان ،

4 - شامحمود خان ،

5 - محمد علی خان .

در سال 1901 م. این خانواده از جانب امیرحبیب الله سراج الملله والدین مورد عفو قرار گرفته و اجازه یافت که از دیردونه هند برتانوی به افغانستان بیایند . در این وقت نادر خان هژده سال داشت .

امیر حبیب الله در سال 1902 م. خواهر محمد نادر خان را به عقد نکاح در آورد . [که ثمره آن سردار اسدالله خان بود که در کابینه شامحمود خان مامایش مدتی وزیر دفاع و وزیر داخله هم بود] . این وصلت با اعتبار این خاندان در نزد شاه افزود . وبعد ها زمینه های رشد تصاحب قدرت و حاکمیت قبیله را برای نادر خان و برادرانش مساعد ساخت .

نادر خان با نوع کنش غریزه ئی خود محوری ای که در وجودش زنده بود در بازگشت به سنت سلف خود ، خصیصه بیگانه پرستی و قبیله منشی را مبنای کار سیاسی و نظامی خود قرار داد . او با استفاده از اسلوب آداب شاه پرستی و کسب اعتماد و باور درباریان « در سال 1914 م. به مقام سپه سالاری (27) ارتقا کرد .

او در سال های 1919 - 1920 م. و 1921 - 1923 م. بحیث وزیر دفاع افغانستان کار کرد . مرتبه شهادت و پایمردی او را در حکایت ذیل بخوانش می گیریم :

ظفرحسین آیبک هندوستانی قبل از جنگ اول جهانی از شاگردان دانشگاه دولتی لاهور بود که در جنوری 1915 با 12 تن از شاگردان دیگر این دانشگاه پیمان بستند تا مطابق امر خلیفه مسلمین سلطان عثمانی بر ضد انگلیس ها به جهاد بپردازند. او به کابل آمد و در پهلوی سایر عناصر آزادیخواه و مبارز شبه قاره هند به فعالیت پرداخت. وی در جبهه جنگ استقلال 1919 میلادی با سردار محمد نادرخان همراهی کرد. او منحیث مشاور سیاسی ویاوربا اعتماد نادرخان که شب و روز همرا با شیخ المشایخ (حضرت شوربازار) با سپه سالار در جنگ «تل» یکجا بودند. و منحیث شاهد عینی به تفصیل از جریان جنگ در این جبهه سخن میگوید:

" به اساس حکم سپه سالار مرحوم (نادرخان) در آن شب (شام 27 می 1919 م.) خیمه هارا بر قاطر ها حمل کردیم و برآن تعداد حیوانات بارکشی که موجود بود، جنگ افزار ها، مرمی و باروت را انتقال دادیم. چون برخی سپاهیان، قاطر هارا سوار شده فرار نموده بودند مجبور شدیم، یک تعداد از وسایل جنگی را در میدان جنگ رها کنیم. مردم «خوست» از این وضع درهم و برهم آگاهی نیافتند و نه موضوع در حلقات رسمی کابل نفوذ کرد. همه گمان می کردند که لشکر در «تل» به پیروزی دست یافته و صرف به اساس فرمان امیر صاحب «امان الله خان» عقب نشینی صورت گرفته است. از خوش قسمتی سپه سالار صاحب (نادر خان) و کرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست در انظار مردم، رنگ فتح و پیروزی را به خود گرفت و بر عزت او افزود. ... " (28)

نادر خان در سال 1924 م. از طرف امیر امان الله خان به حیث سفیر فرانسه و بلجیم تعیین گردید. او با برنامه از قبل پلان شده انگلیس

در نوامبر 1926 م. به دلایل ذهن ساخت خودش از پُست سفارت کناره گیری کرد و بابرانش در فرانسه مسکن گزین شدند . انگلیسها در سال 1927 م. مخفیانه با او در پاریس ارتباط برقرار کردند . (29) هنگامیکه خبر سقوط حاکمیت امان الله خان و تاج پوشی حبیب الله کلکانی در 1928 م. به نادر خان و برادران رسید بلادرنگ جهت تحقق اهداف دو بُعدی (انگلیس و قبیله اش) همه یکجا عازم هند برتانوی شدند . تا زمینه های سقوط حاکمیت عبوری حبیب الله کلکانی را فراهم آورند.

نادر خان و برادرانش به کمک مالی و نظامی انگلیسها و روحانیون کمپنی هند شرقی در 14 اکتوبر 1929 م. (21 میزان 1308 هـ. ش.) توانست که نیروهای حبیب الله کلکانی را قلع و قمع نماید و حکومت ارتجاعی ضد ملی و ضد انسانی خود را ایجاد نماید. (30) نادر خان با گذشت سه ماه و چند یعنی زمستان 1308 هـ. ش. در یک توطئه خود ساخته ، 125 نفر بشمول ارکان حکومت حبیب الله کلکانی از قبیل عطا محمد خان کوهستانی والی بلخ کلکانی ، میر بابا صاحب چاریکاری والی قطغن و بدخشان کلکانی، خواجه میر علم خان برادر وزیر داخله کلکانی و امثالهم را بدسیسه عریضه گرفتار نمود و اعدام نمود. (31)

گونه های استقرار ارتجاع و ستم ملی

نادرخان که قدرت سیاسی را در کابل تصاحب کرد برای به چنگ آوردن حریف سیاسی اش و با شناخت تاریخی اینکه از صداقت و راستی آن عیاران اصیل خراسانی داشت با مکر و فریب ذاتی و کسبی خویش به روی قرآن خدا مهر نمود و فرمان عفو حبیب الله کلکانی و یارانش را صادر کرد . به آرمان اینکه به او آزار و گزند نخواهد رساند. مگر خلاف عفت کلام و شجاعت نفس و صداقت اخلاقی حبیب الله کلکانی و یاران عفو شده او را ، با شماتت خاص و قطع رحم بدست سران قبائل طرفدار خود سپرد . که اینک صورت مراتب اجراء اعدام و تیرباران حبیب الله و یارانش را در کتاب « سرنشینان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه ارگ » آمده است بخوانش می گیریم :

زنده یاد عبدالصبور غفوری، شاعر و نویسنده ، در اثر فوق الذکر که ، حادثه اعدام حبیب الله کلکانی و یارانش را که به چشم سر دیده بود ، چنین حکایت می کند :

" در حدود دروازه ای که بطرف دلگشا از ارگ باز می شود و يك جمعیت زیاد جمع شده بود، ما هم رفتیم . در اطراف خندق دیدیم که از هر طایفه مردم جمع اند. يك تعداد مردم منگل و جاجی و مردم مشرقی و گردیزی با اسلحه و جویه جویه ایستاده بودند، ما هم در جمله مردم تماشا بین موضع گرفتیم و منتظر شدیم . بعد از تقریباً يك ساعت در بین مردم شور و هیجان برخاست. از دروازه ارگ شاهی شاه ولی خان و شاه محمود خان خارج شدند و دنبال آنها محکومین اعدام معلوم می

شدند .

اول از همه شیر جان خان وزیر دربار حبیب الله کلکانی و عقب آن غلام صدیق برادر او درحالیکه در زیر بغل او چوب بود و دریشی خواب راهدار سرخ و سفید پوشیده بود، نمایان شد. نفر سوم محفوظ خان معین حربیه کلکانی و چهارم غلام قادر سرمنشی سید حسین و عقب او امیر حبیب الله کلکانی با يك واسکت مخمل سبز و عقب او سید حسین و از آن سردار اعلی برادر کلکانی و دو سه نفر و در اخیر ملك محسن والی کلکانی آمدند. آخرین نفر ملك محسن بود. وقتی که از طرف دروازه بجانب مقتل نزدیک شد ند، یونس خان به ریش او گوگرد زد و یکنفر آمد با چوب دست زولانه او را کش کرد. ریش ملك محسن سوخت و برزمین افتاد. محافظین او را ایستاده کردند و مردم سرکاری کلکانی را فحش های گوناگون دادند .

حبیب الله کلکانی از شاه ولی خان خواهش کرد که مردم را نگهدارند که او را فحش ندهند. بهر صورت محکومین اعدام در بین خندق ارگ کشانده شدند و يك صف برای نماز استاده بودند .

اول حبیب الله کلکانی رانشان گرفتند و به همدیگر می گفتند :

« هغه شین واسکت سقاو زوی دی » ، وقتی که « شاه ولی خان و شاه محمود خان » از بین آنها بر آمده و در يك گوشه استاده و بذریعه اشپلاق امر فیر و تیر باران آنها داده شد از هر طرف فیر شد. و محکومین که هدف هزار ها گلوله تفنگ قرار گرفته بودند، بخاک و خون افتادند مگر در فیر اول حمید الله پسر ریزه کلکانی هنوز نیفتاده بود در فیر دوم آنها کشته شد. « (32)

شهیدان راه آزادی حبیب الله کلکانی و یارانش آویزان بدار

اول نوامبر 1929 میلادی



بعداً به امر نادر شاه ، اجساد کشته شدگان جهت تخویف مردم برای چند روز در دار آویزان بودند .

تطبیق سیاست دهشت و ترور نادرخان

علیه مردم خراسان

بقول غلام محمد غبار : "حکومت نادرشاه بمجرد تشکیل شدن در کابل دست به عملیات خونین زد که معمولاً در آغاز هیچ سلطنتی مطلوب نبود ، از همان اول مرحله بیحوصلگی دیوانه وارشاه در ریختن خون ،

مردم را به این فکر آورد که گویا خاندان حکمران انتقامی بالای ملت خراسان طلب دارند. و قتیکه شاه مقتل محکومین را در خرابه زار بالا حصار کابل مقرر، و توپ های آدمکش را مستقر نمود، مردم کابل علناً میگفتند که شاه برای گرفتن انتقام خون «لونیس کیوناری» انگلیسی، اینکار را کرده است.³³

اولین اقدام سیاسی نادر خان در مورد تحکیم پایه های قدرت قبیله سالاریش از طریق ایجاد نفاق و تولید دشمنی بین اقوام در افغانستان بود. چنانکه در حمله به کابل بخاطر سقوط حکومت حبیب الله کلکانی عده از خوانین پکتیائی را به اغتنام و تاراج داخلی کابل واداشت، و از صعوبت زندگی این مردم سوء استفاده سیاسی نمود. با این معنی که تاراج ارگ سلطنتی و خانه های طرفداران حکومت حبیب الله کلکانی رادر کابل برایشان مباح نمود. اینها نیز بعد از استیلا بر کابل خزاین ارگ سلطنتی را به یغما بردند و خانه های متعددی را بعنوان طرفداری حکومت حبیب الله کلکانی تاراج نمودند و خوانین پکتیائی هریک به نوبه خود آنچه میخواستند از دیگران با دست باز تملک میکردند.

نادر شاه در همان اوایل ورود خود در کابل (خزان 1929 م.)، جنرال پنین بیک خان، میرزا محمد اکبرخان، امرالدین خان، عبداللطیف خان کوهاتی، محمد نعیم خان کوهاتی، عیسی خان قلعه سفیدی، تازه گل خان لوگری، سلطان محمد خان مراد خانی، محمد حکیم خان چهاردهی وال، احمد شاه خان کندکمشراحتیاط، دوست محمد خان غند مشر پغمانی، وسید محمد خان کندکمشر قندهاری را بدون محکمه گلوله باران کرد. و آقا سید احمد خان، میر احمد شاه خان، جانخان، وپسرش نیک محمد خان، عبدالرحیم خان محمد آغه ئی،

شیردل خان و نوردل خان لوگری و عبدالرحیم خان پیاروخیل را تبعید و محبوس کرد. (34)

محمد ولی خان وکیل شاه امان الله خان را که برای تحکیم استقلال کشور خدمات قابل قدری انجام داده بود در تابستان 1929 محبوس و بعد از شکنجه آزار و ترتیب محاکمات کذائی ساختگی و ریاکارانه گویا علنی مبنی بر اثبات به اصطلاح خیانت او ابتدا به هشت سال حبس محکوم و بالاخره در تابستان 1933 م. (24 سنبله 1312 شمسی) بدون علت و دلیل تازه ئی به امر شاه در کناره دهمزنگ کابل با چند نفر دیگر:

- 1 - جنرال غلام جیلانی خان چرخی ،
- 2 - جنرال شیر محمد خان چرخی ،
- 3 - فقیر محمدخان و میرزا محمد مهدی خان را یکی پی دیگری بدارآویخته شدند .

باری در تابستان 1930 م. (1309 شمسی) مردم شمالی در برابر فشار نقض عهد و پیمان ، بیدبختی و نمک حرامی ، خشم و قهر و تعرض حکومت نادرشاه تک تبار مرکزگرا ، قرار گرفت. و جهت ابراز وجود مقابل عمال حکومت به مقاومت آزادیخواهانه پرداختند. جهت سرکوب این جنبش از طرف نادر خان سید عبدالله شاجی (هندوستانی) و عبدالوکیل خان نایب سالار با یکدسته عساکریشمالی سوق گردید . در این جنگ نایب سالار کشته و شاجی فراری گردید. بعد جهت تقویه قوای دولت ، قوه تازه دمی به سرکردگی جنرال محمد غوث خان به شمالی اعزام شد. قوای تازه دم در عرض راه قلعه های مردم را آتش زد و اسرا را زنده خلاف نورم های انسانی از برج های بلند بر زمین پرتاب کرد.

محمد گلخان مهمند وزیر داخله وقت به امر نادرخان شعوری وپلان شده با عنوان رئیس تنظیمه شمالی (اسد 1309) جهت تطبیق برنامه و ایجاد شرارت ، توظیف گردید و بسنت امیر عبدالرحمان خان لشکر های حشری ولایت پکتیا از مردمان احمد زائی ، کروخیل ، جاجی ، منگل ، طوطا خیل ، وزیری ، وردک ... که بر 25 هزار تفنگدار میرسید با یک فرقه عسکر منظم و توپخانه دولتی در حومه کابل ، پروان و کاپیسا و پنجشیر چنان به عملیات نظامی دست زد که بقول « غلام محمد غبار » که در یک کشور فتح شده خارجی هم مجاز نیست ؟ . محمد گل مهمند قوای حشری و نظامی را در تاراج خانه ها ، انهدام دیوار باغها ، احراق قلعه ها بگماشت. و خود از شکنجه و لت و کوب و اهانت مردم فرو گذار نکرد. او از قیام کننده جان میخواست و از مطیع مال . انکار کننده را چوب میزد و دشنام میداد ، حتا تهدید به احضار سرزنش در مجلس عام مینمود . در خانه هایکه تلاشی میشد و اسلحه و پول بدست نمی آمد ، زنان خانواده تهدید به فرو بردن سوزن در پستان مبارک شان میشد .

محمد گلخان مهمند از مردم کاپیسا و پروان و شمال حومه کابل افزون بر قتل های دسته جمعی ، چوروچپاول ، جمع آوری اسلحه و زیورات ، پانزده نفر را در اینولایت بحکم شخص خود اعدام نمود ، و 617 نفر را زنجیر پیچ بکابل فرستاد ، 3600 نفر را محکوم باعمال شاقه شدند. محمد گلخان مهمند زمانیکه رسالت قبیله سالاری خویش را در سرکوب مردم شمالی بشکل فجیع آن پایان میرساند . بکابل برگشت و بنزد نادرشاه پیش شد . وشفاهاً مراتب احترام و گزارش انجام کار را چنین بیان کرد. او گفت :

" ... بعموم نقاط سمت شمال ... أمن و سکوت کامل روا داده است ... اهالی سمت شمالی از این عملیات مسالمت کارانه حکومت ، و مخصوصاً مراحم اعلیحضرت یقین و قناعت کلی حاصل نمودند. که اعلیحضرت نه تنها پادشاه و حکمدار عادل افغانستان هستند بلکه سمت یک پدر بزرگوار و مهربان را بر قاطبه ملت عزیز خواهد دارند ... " در زمان ایراد خطابه آقای محمد گل " ... صد ها نفر یرغمل و محبوس مردم شمالی در کابل نفس می‌شمردند. ، ودها نفر از اینمردم یکی پی دیگری در کابل بامر نادر شاه اعدام میشدند. مثلاً جریده اصلاح در شماره حوت 1308 گفت که 51 نفر از مردم شمالی در یک روز بکابل اعدام شدند ... " . (35)

حکومت نادر که نماد هستی اش در تولید تفرقه و انشقاق ملی و تضاد قومی و لسانی و سمتی و قبیلوی تبلور یافته بود . در همسوئی این هوای منفی شاه و برادرانش جهت سرکوب حس حق خواهی و ابراز وجود مردم شمال به بهانه قلع و قمع « قیام ابراهیم بیگ لقی » موفق گردیدند که مردم قطغن زمین کشور را نیز همچو شمالی به خاک و خون بکشانند :

" دولت از پایتخت شاه محمود خان وزیر دفاع رابا دسته جات حشری و آنهم مخصوصاً از مردم « پکتیا » از قبیل وزیری ، مسعودی ، جدرانی و لاغیربا قوای منظم عسکری به غرض خاتمه دادن این ماجرا (قوس 1309 شمسی) به آن منطقه سوق نمود.

شاه محمود خان که از (قوس 1309 تا اسد 1310 شمسی) مدت هشت ماه در این ولایت اقامت داشت . بحیث برادر شاه وسپه سالار اردوی مسلح افغانستان چنان دستگاهی برپاکرد که با سلطنت مرکزی افغانستان فرقی نداشت. این دستگاه بدون محاکمه زندانهای جدید الاحداث ، خان آباد را از صدها نفر مردم با گناه و بی گناه ولایت بشمول زنان و مردان مالا مال نمود ، شکنجه خانه پر از چوب و تازیانه و قین و فانه دایر

گردید کشتار ها و اعدامهای دسته جمعی بعمل آمد . تمام مصارف حشری و سپاه و دربار بالای مردم حواله گردید . زنان محبوس در سرای جمشید خان مورد تجاوز و هتک پاکدامنی و نیناد نگهبانان قرار گرفت . زنجیر و زولانه که در عصرامان الله خان قانوناً از بین برده شده بود ، مجدداً درگردن و پای محبوسین انداخته شد . " (36)

شاه محمود خان بانیت بد و بیگانه پرور و غیر بومی خویش ، مردم باغیرت قطعن زمین را در زیرشکنجه و قین فانه قرار داد ، دست برید، گردن زد و دست ناپاک و بی باک قوای حشری این سپاه کور زرخرید انگلیس را به حریم عفت و کرامت مادر سرزمین ما آزاد گذاشت. غرور و شهامت و سربلندی و عزت مردم آزادمنش را عمدآزمین گیر ساخت. شاه محمود خان تمام برنامه های سیاسی ضد انسانی ، ضد اخلاقی حاکمیت قبیله را بدست همان قوای حشری پکتیا بنام افغان و غیر افغان تحقق بخشید.

نادر خان و برادرانش آگاهانه و رضاکارانه خواستند که دست سپاه سر برآوردگان قبائلی های درون و بیرون مرز کشور ما ، به دامان پاک دختران و زنان مردمان باعزت و آزادیخواه شمالی و قطعن زمین برسد. وزن و فرزند ایشان بنام غنیمت به آنسوی مرز جنوبی انتقال یابد. با چنین طمع چور و چپاول ، قتل و قتال ، تعرض و تصاحب به مال و ناموس و شرف و عزت مردم خراسان ، و به غنیمت گیری های دختران و زنان میهن ما، این حاکمیت بربر صفت نه تنها تخم نفاق و بد بینی را میان مردم ما خلق نمودند بلکه یک بار دیگر عدم حُسن نیت ماهیت ضد اخلاقی ، ضد انسانی ، ضد وطنی خاصیت بیگانه منشی و تک محوری وابسته گی خود را به استعمار بریتانیا و ارتجاع دیوبندبه نمایش گذاشتند.

آل یحیا با این کردارهای ضد بشری قرون وسطائی ، ثابت نمودند که خون و پوست و گوشت و نیت و اراده ذاتی ایشان از این خاک و مرز و بوم شکل نگرفته ، بلکه مال بیگانه است. از آنجاییکه آنها از میان مردم برنخاسته بودند و از درد و آرزوی مردم آگاهی نداشتند . صرف خود را میخواستند و در یک بی هویتی محض و تعلیقت اغراض نفسانی ، در شرف انجام وظایف دنیائی آلودگیهای مادی ، شهوت و قدرت ، علیه منافع ملی مردم این سرزمین ، در خوش خدمتی و تطبیق و تضمین سیاست استعمار جویانه بریتانیایی وقت قرار گرفته بودند. وبدو وسیله کثیف توسل جستند :

یکی تحقق اهداف سیاسی دولت انگلیس ایجاد حاکمیت عقب گرایی قبیله که از نوع مطمئن ترین مدل و بی خاصیت ترین چهره حاکمیت خود گردان در حفظ منافع استعمار و تبار خود میباشد ، دیگری سرکوب تمام نیروهای وطنپرستیکه بخاطر تأمین استقلال و آزادی و تمامیت ارضی کشور خویش مبارزه بی امان و تسلیم ناپذیر کرده و میکرده اند .

نمائی از حکومت قومی آل یحیا

ایجاد حاکمیت قومی آل یحیا در افغانستان وابسته و منوط به سه نیرو اساسی میباشد.

1 - نیروی حمایتی مستقیم سیاسی و مالی و نظامی انگلیسها .
2 - نیروی حمایتی نظامی و قومی قوت های حشری بیرونی و درونی ولایت پکتیا .

3 - نیروی حمایتی تبلیغی روحانیون کمپنی هند بریتانوی شرقی و ملا نماهای وابسته به ارتجاع داخلی .

چنانیکه این نیروها در استقرار حاکمیت قبیله سالاری آل یحیا نقش تعیین کننده و حیاتی را بازی نمودند . بدین مناسبت موقعیت سیاسی این نیرو ها پیوسته در قدرت و حاکمیت این خاندان مقام و جای شایسته ای را احراز نموده بود. جهت روشن بینی مطلب مذکور اسلوب نصب سیاست کدري حاکمیت مطلقه نادرخان را مورد بازشناختی قرار میدهیم: از جلوس نادر شاه 1929 تا 1963 میلادی ، در فرآیند 33 سال افغانستان فاقد حکومت واقعی بود و طی این ایام فقط خاندان شاهی بود که هم سلطنت و هم حکومت میکردند.

حکومت در سپردن امهات امور افغانستان اعم از :

1 - قوه اجرائیه ،

2 - قوه قضائیه ،

3 - قوه مقننه و

4 - ارتش کشور

بدست مامور وعامل و افسر، نورم ها و مراتب ذیل را در نظر میگرفت :

اول - رؤوس ادارات داخلی و خارجی در دست اعضای خانواده شاهی باشد.

دوم - از عشیره انگشت شمار محمدزائی استخدام بعمل آید.

سوم - هندوستانی های خاصی در امور حیاتی کشور معتمدالیهای دولت شناخته شود.

چهارم - ملاک بزرگ در اداره ملکی و نظامی کشور سهیم گردد.

پنجم - عده محدودی ملا نما ها مثل ملاکین در صف اداره دولت قرار گیرد.

بگونه مثال تقرر کامندان عالیرتبه دولت و حکومت خاندان آل یحیا بقرار ذیل بود :

صدراعظم کشور یک برادر شاه (محمد هاشم خان) و وزیر دفاع افغانستان دیگر برادر شاه (شاه محمود خان) که بعد ها خود صدراعظم گردید . مقام وکالت شاه را برادر دیگرش (شاه ولیخان) در دست داشت و بعد ها سفیر افغانستان در لندن و پاریس شد. وزیر دربار کاکازاده شاه (احمد شاه خان) بود. و محمد اکبر خان یازنه شاه رئیس مستقل طبیه که بعد ها وزیر مختار افغانی درروم گردید. برادر دیگر شاه محمد عزیزخان سفیر ماسکو شد و بعد ها وزیر مختار افغانی در برلین گردید. احمد علی خان و علیشاه خان کاکازاده گان شاه یکی سفیر افغانستان در پاریس و لندن و باز وزیر دربار شد و دیگری قوماندان مکتب حربیه و باز والی و افسر قندهار و پکتیا گردید. خواهر زاده شاه (اسد الله خان) در نوزده سالگی جنرال گارد شاهی و باز سفیر و وزیر شد. برادرزادگان شاه (محمد نعیم خان و محمد داود خان) یکی به سن هژده سالگی مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه افغانستان و باز وزیر مختار در پایتخت ایتالیا گردید و بعد او وزیر معارف و وزیر فواید عامه و معاون اول صدراعظم افغانستان شد. برادر دیگرش محمد داود خان فرمانده سپاه ننگرهار و باز والی ملکی و قوماندان نظامی ولایت قندهار و فراه شد. و متعاقباً قوماندان قول اردوی کابل و سپس وزیر دفاع و وزیر داخله و بالاخره صدراعظم افغانستان گردید.

در نظر باید داشت که تمام این مراتب بزرگ دولتی بشکل مستمری برای مدت العمر بخاندان شاهی مخصوص گردیده بود و فقط مرگ و گاهی پیری زیاد میتواندست به ابدیت آن خاتمه دهد. چنانیکه محمد هاشم خان حدود هفده سال صدراعظم کشور ماند، و شاه محمود خان بیست و سه سال وزیر دفاع و صدر اعظم بود. محمد داود خان نیز سی و چهار سال قوماندان نظامی وزیر و صدراعظم افغانستان بود. و لا غیر. (37)

بقول غلام محمد « غبار » تاریخدان نامدار کشور ما :

" همچنین شجرهٔ محمدزائی که تعداد مجموعی آن از تقریباً هفت هزار نفر تجاوز نمی کند ، طبق ویژگیهای تک محوری نصب سیاست کدوری قبیله اشخاص ذیل در رأس ادارات کشور گماشته شدند :

غلام فاروق خان عثمان حاکم اعلی ننگرهار ، والی هرات ، والی قندهار و اخیراً وزیر داخله افغانستان ، فیض محمد خان زکریا وزیر خارجه و سفیر در ترکیه و بعداً وزیر معارف ، محمد عمر خان والی کابل ، محمد قاسم خان والی ننگرهار و سفیر در روم ، محمد عتیق خان وزیر زراعت ، نجیب الله خان وزیر معارف و باز سفیر کبیر افغانی در هند و امریکایی شمالی ، عبدالرزاق خان حاکم اعلی میمنه و باز حاکم اعلی فراه و بعد مصاحب و ندیم شاه ، سردار عبدالحسین عزیز سفیر روم و سفیر ماسکو وزیر معارف و وزیر فواید عامه ، سلطان احمد خان سفیر ترکیه و ماسکو و بالاخره وزیر خارجه ، غلام احمد خان اعتمادی سفیر در تهران ، عبدالرسول خان جنرال قونسل در دهلی ، محمد صدیق خان جنرال قونسل در مشهد و یارمحمد در تاشکند گردیدند .

محمد یحیی خان محمد عثمان خان و حبیب الله خان بالترتیب معین اول دوم سوم وزارت خارجه افغانستان شدند. البته ذکر نام محمد زائی هایکه

در مراتب دوم بوده و بعد ها بمقامات عالیه رسیدند در این جا منظور نیست .

باید دانست که این مشیت اقلیت وابسته به ارتجاع در افغانستان بعلاوه ثروت و سرمایه داری چنان صاحب امتیازات و مشخصاتی شدند که فقط انگلیسها در مستعمره هندوستان دارای چنین امتیازی بودند . ازین بعد بود که محمد زائی ها از نظر اقتصادی و سیاسی قشر فوقانی اجتماع افغانستان را تشکیل کردند . (38) که تاکنون این ماشین در اختیار آنها قرار دارد .

انگاره انسانگرایی به ما می آموزاند که محبت موافقت طبع است که عاقبت به عشق شدید : رحم ، دلسوزی ، بخشودن ، عفو کردن ، حُسن سیرت ، فروخوردن خشم ، انصاف ، صداقت و خدمت به خلق منتهی میگردد .

باتأسف که این احساس پاک محبت قلبی اندیشه انسان نگری در روح و روان و وجدان و ضمیر نادرخان و برادران و خاندان قبیله گرایش وجود نداشت . چیزیکه در دنیای درون آنها شعله ور بود صرف همان احساس جاویدانگی « من » بود و بس . آنها توانستند در رسیدن به این قله احساس خود محوری قدرت من ، از مکارم غیر اخلاقی نظیر : سوء استعمال ، بدخُلقی ، از حد خود تجاوز کردن (طغیان هدف) ، خشم و قهر ، حرکت نفس ، انتقام ، خود رائی و انانیت و لاغیر کارگیرند . و به این شیوه مکروزی در لباس تدلیس موفق گردیدند که به امیال و آرزوهای اغراض کورنفسانی خود فروخته خویش جامه عمل بپوشانند . چون بحث کلی مان ایجاد فضای باز وزنده حُسن نیت و محبت و تولید آن اندیشه و رویکرد های فکری و علمی ایست که در فراسوی تحکیم زیرساخت های مادی و معنوی همبستگی و همجوشی ملی ورشد متعادل شعور اجتماعی و بازشناختی عظمت فرهنگی خراسانی و تشکیل ملت خراسان خدمت مینماید .

در این جا راهبرد رهیافت مورد نظرها به خواست زمان ، بیان و تشریح همه حوادث ناگوار و ضد انسانی از قبیل قتل و کشتار مردم بیگناه و آزادیخواه - بوسیله حاکمان قبیله سالار وابسته ستمگستر نمی باشد.

صرف دانه های انگشت شماری از حقایق تاریخی در توجیه هدف کافی است. زیرا اسناد و مدارک معتبر تاریخ معاصر افغانستان قسمیکه در سده های اخیر به رشته تحریر در آمده وقایع و حوادث تاریخی را در حد کفایت به نسل دگر اندیش به بیان گرفته اند . و یادآوری مکرر مسایل تاریخی از دایره بحث مان بیرون است .

مگر باز شناختی درد اجتماعی آن درد تاریخی مردم ماست که در حوزه معرفت، کلاً و علماً ماهیت آنرا با دید روشنی به تأمل گرفت . در آنصورت از برداشت ها و مفاهیم کلی حوادث نامطلوب تاریخی استخراج آن معیار های سیاسی و اجتماعی را ضروردانست که از راه باز گشت دوباره به ارزشهای « هویت فرهنگی » به آن صحنه گذارد. و تلاش مان با این نگرش ابداع خط فکری ئی است معطوف به پیش طرح سیاسی « تغییر نام افغانستان به خراسان » ، باز شناسی و معرفی عظمت فرهنگی خراسان و ساخت ملت یک پارچه خراسانی .

تا باشد که این « طرح سیاسی صلح جاویدان » بی آلاینه در راه رفت بسوی وحدت واقعی ملی در فراخنای اندیشه نوین هویت شناسی ملی ، هرچه عاقلانه تر ، علمی تر و اخلاقی تر و انسانی تر توجیه عینی نماید. وبا روشنائی نور محبت و دگردوستی پذیرش آنرا برای مردم تشنه به صلح و آشتی قابل قبول گرداند.

فرآیند ظهور جنبش طالبان وحاکمیت قبیله در چهره اسلام ستمگستر

از بیان وقایع تاریخی دوران امیر عبدالرحمان خان و نادر خان ما آموختیم که چگونه حاکمان قبیله سالار در چهره های ریا و تزویر ، دور از فضایل اخلاقی پایه های مادی و سیاسی قدرت خود را بهر گونه ای که امکانش بود استحکام بخشیدند . این دو شاه ظالم هم فطرت و هم ذات ، حمایت و پشتیبانی انگلیسها را در تحکیم و مرکزی ساختن قدرت دولتی در افغانستان با خود داشتند.

چنانکه امیر عبدالرحمان خان با استفاده از پول ، سلاح و حمایت انگلیس یک اداره موثر و اردوی نیرومند تشکیل داد . اقوام هم‌تبار خود را بمناطق زراعتی شمال کشور در بین مردم بومی منطقه اسکان کرد تا وفاداری و حمایت آنها را با خود داشته باشد. که طالبان عین روش و عین هدف را در ایجاد حاکمیت قبیله در لباس اسلام ستمگستر اتخاذ نمودند.

میتوان تمامی قتل ها و کشتار ها و تصفیه های نژادی و قومی بعد از سالهای 1997 میلادی دوران طالبان را ادامه سیاست ضد انسانی قبیله سالاری امیر عبدالرحمان و خاندان آل یحیا دانست.

زمانیکه اختلاف در درون رهبری احزاب مجاهدین پشتون اعم از : حزب اسلامی گلبدین حکمتیار ، حزب اسلامی مولوی یونس خاص ،

حزب حرکت انقلاب اسلامی محمد نبی محمدی ، حزب محاذ ملی اسلامی سید احمد گیلانی ، در سالهای جهاد بروز کرد ، دوام مقاومت و جنگ در میدان نبرد مقابل شوروی ها و حاکمیت وقت کابل ضعیف گردید. مگر با سرازیر شدن سیل کمک های « سی آی ای » و حمایت همه جانبه پاکستان و عربستان سعودی، آنها قادر شدند که قدرت و نفوذ فوق العاده را دوباره بدست آورند. چون تنظیم ها از یک تشکیل منظم حزبی برخوردار نبودند اتحاد و همبستگی شان خیلی ناهمگون و بی پایه بود و صرف در صور ظاهری عهد و پیمان میان قوماندانان جهادی و روسا و بزرگان قبایل پشتون که اکثریت آنها تعلیمات اندک دینی داشتند برقرار بود. و بدین اساس در یک سردرگمی هدف و تاریکی اندیشه و نبود شناخت علمی و عینی از منافع ملی کشور در گرداب غرایز نفسانی و آلودگی های مادی غریق بودند. چنین شرایط زمینه ساز نبرد های شدید ذات البینی میان عنعنه خواهان و اسلامگرایان شد. تا اینکه در اخیر سال 1994 میلادی ، ساختار های دفاعی قدرت سنت گرایان یکسره نابود گردید و میدان را به گروه های متعصبین اسلامی تحت نام « طالبان » خالی نمودند.

ملا محمد عمر رهبر طالبان در سال 1959 میلادی در قریه « نوده » ولایت قندهار در یک خانواده بی بضاعت و بی زمین دهاتی مربوط به قوم هوتک ، غلجائی متولد گردید. او بخاطر تأمین اعاشه فامیل مشغول به وظیفه ملا امام مسجد « قریه سنگ حصار » حکومتی ولایت قندهار بود.

ملا محمد عمر به حزب اسلامی مولوی « یونس خالص » پیوست و علیه رژیم نجیب الله از سال 1989 - 1992 جنگید و چند بار زخم برداشت. (39)

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در آسیای میانه ، و ختم جنگ سرد میان کمپ های « امپریالیزم و سوسیالیزم » راهبردی منافع سیاسی و اقتصادی پاکستان بگونه مغرضانه تغییر ماهیت مینماید. پاکستان این بار با نقش پیشدارنده جدید به بجای تخته خیز آمریکا و کمپنی های فراملتی جهان سرمایه ، جهت دست یابی به منابع نفت و گاز آسیای میانه ، حوزه قفقاز و جنوب روسیه ، بدست گرفتن تجارت پر سود و کنترل بر مسیر لوله های آن ، و تولید تشنج و بی ثباتی در منطقه ، به فعالیت همه جانبه آغاز نمود.

افغانستان که در مسیر دهلیز وصل خط تجارت میان پاکستان و آسیای میانه واقع است ، از طرف آمریکا و انگلیس قربانی منافع کمپنی ها و اهداف امنیتی و راهبردی سیاسی ایشان انتخاب گردید . پاکستانی ها در تحقق اهداف این راهبردی سیاسی طویل المدت آمریکا و خودش ، عدم امنیت و حضور جنگ های داخلی مجاهدین را در افغانستان مانع بزرگی تلقی میکردند . و به تاسی از این امر بود که نظامیان و اردو پاکستان که بیست در صد آنرا پشتون ها تشکیل میدهند و از بنیاد گرایان اسلامی اند و در داخل اردو و « آی اس ای » برای به قدرت رسانیدن پشتون های همتیار خود در افغانستان مبارزه پیگیر می نمایند. معتقد شدند که صرف از طریق نژاد پشتون میتوان پلان های خود را به منصه اجرا گذاشت. گرچه تا سال 1994 میلادی پاکستان از گلبدین حکمتیار بصفت نماینده پشتون ها در جنگ و جهاد علیه شوروی و حاکمیت کابل ، حمایت مالی و نظامی همه جانبه میکرد . مگر با کجروی های خُلقی و بیماری های خود محوری ایکه عاید حال حکمتیار بود و هست ، اعتبار خود را میان اقوام پشتون از دست داد و میدان را باخت ، و نتوانست که نقش کلیدی را در عملی نمودن پلان های

پاکستان در افغانستان و منطقه بوجه احسن بازی کند . این جاست که پاکستان در صدد دریافت گروه دیگر پشتون برای عملی نمودن راهبردی خویش دست به کار می شود. و در همسوئی نیت آمریکا و کمک های مالی عربستان سعودی و خود پاکستان در سال 1994 موفق به تشکیل جنبش سیاسی طالبان در پاکستان و افغانستان میگردند.

چون بحث مان بصورت اخص بیان برخی از کارکرد های حاکمیت سیاسی قبیله در چهره اسلام ستمگستر علیه نابودی نیروی انسانی ، عظمت فرهنگی باستانی و تاریخی میهن خراسانیان میباشد . بناً تشریح همه جانبه عملکرد های ضد انسانی و ضد اخلاقی جنبش تولید شده طالبان از حوصله این نوشته بدور است.

ملا محمد عمر رهبر جنبش طالبان با حمایت همه جانبه لوژستیک ، لشکری و دفتری بنیاد گرایان پشتون تبار پاکستان در جریان دو سال توانست بدروازه های کابل برسد. ملا محمد عمر با تسخیر کابل توسط طالبان ، به هدایت ورهنمائی مستقیم پاکستان جهت مشروعیت بخشیدن به امارت خویش در سال 1996 میلادی ، از زیارتگاه خرقه حضرت محمد (ص) که در قند هار واقع است ، خرقه مبارک را از محفظه خارج نمود و خود را در آن پیچانید و وریاکارانه در برابر اجتماع طالبان ظاهر شد . بعد از آن ملا محمد عمر را بصفت امیر المومنین تعیین کردند.

قتل عام مردم خراسان توسط طالبان

حمله طالبان بر ولایات شمالی افزون بر وسعت حاکمیت سیاسی و تحکیم حاکمیت مرکزی ، تسلط یابی آنها به منابع سرشار طبیعی ، زراعتی و و فرآورده های صنعتی و معادن است . که حدود 60 % منابع زراعتی و 80 % منابع زیرزمینی و گاز در شمال کشور واقع است. کنترل حکومت مرکزی بر ولایات شمال افغانستان در صد سال اخیر و خاصتاً در زمان حکمرانی امیر عبدالرحمان خان و خاندان آل یحیی بمتابیه نمود هستی اعمار دولت و رشد اقتصاد و تأمین حیات اجتماعی تلقی میشد.

طالبان با دسترسی به این منابع سرشار با تسخیر هرات و کابل عجولانه بسمت ولایات شمال حرکت نمودند. در یک معامله ننگین شخصی با جنرال ملک پهلوان ازبک تبار (از طرف مادرپشتون) در 28 می 1997 م. داخل مزارشریف گردیدند . ولی مردم با شهامت مزار اعم از تاجیک ها ، ازبک ها و هزاره ها بادرک عینی از ماهیت معامله ضد منافع ملی ، متفقاً در مقابل این قوای مهاجم ساخت پاکستان از خود مقاومت نشان دادند . در طی 15 ساعت جنگ های شدید در حدود 600 طالب به قتل رسید. و بیش از یک هزار نفر دستگیر شدند. و ده نفر از رهبران طالب که ملامحمد غوث وزیر داخله و ملاعبدالرزاق قوماندان عمومی جبهه ولایات شمال ، وملا احسان الله رئیس بانک شامل آنها بودند بقتل رسیدند یا به اسارت رفتند. با شکست طالبان در مزار شریف قوای ملک پهلوان ، ولایات تخار ، فاریاب ، جوزجان و سرپل که پنج روز پیش بدست طالبان افتیده بود ، آزاد ساختند. جنگ شدید

برای تصرف بلخ و سمنگان و کندز ادامه یافت. در این نبرد ها با بند بودن راه فرار ، صد ها طالب و صد ها پاکستانی دستگیر گردیدند و بقتل رسانیده شدند و در قبر های دسته جمعی دفن گردیدند .

در این وقت قوای احمد شاه مسعود ، ساحات زیادی را در اطراف کابل و چندین شهر را در شمال شرق به تصرف خود در آورد . که یک هفته پیش در اختیار طالبان قرار گرفته بودند . صد ها طالب یا کشته شدند یا دستگیر گردیدند .

این بدترین شکست طالبان در 30 ماه گذشته بود. در ده هفته جنگ در بین ماه های می و جولای ، طالبان 3000 مرد جنگی خود را از دست دادند. و در حدود 3600 نفر دیگر طالب به اسارت رفتند . به اساس تخمین صلیب احمر جهانی ، بیش از 7000 افراد نظامی و ملکی از هر دو طرف زخمی شدند .

در جریان جنگها از قوای کمکی پاکستان که در صف طالبان می جنگیدند ، 250 نفر آن کشته و 550 نفر دیگر آنها دستگیر شدند.

ملا محمد عمر طی یک پیام عاجل از پاکستان اعزام نفر بیشتر کرد. یک بار دیگر مدارس مذهبی در پاکستان بسته ساخته شد و 5000 اجیر نو جنگی از میان افغان ها و پاکستانی ها استخدام و در اختیار طالبان قرار داده شدند. (40)

طالبان با بدست آوردن قوای جنگی و لوژستیکی از حاکمیت پاکستان ، بار دیگر هوای تسخیر ولایات شمال بسر کرد. و در اول ماه اگست 1998 مرکز فرماندهی دوستم رهبر ازبک ها را در شبرغان تصرف کرد و 800 مرد جنگی او را دستگیر نمودند و بعداً آنها را بقتل رسانیدند. و با شیوه ریا و با رشوه معامله قوماندانان خود فروخته دوستم را رام کردند و راه تعرض را بسوی مزار باز نمودند. قوای 1500 نفری مردم

هزاره در برابر قوای مهاجم طالب بمقاومت پرداخت و تا آخرین مرمی از خاک و ناموس خودمردانه دفاع کردند ، که در نتیجه این جدال وزد و خورد هزاران نفر مدافعین هزاره جان خود را از دست دادند. طالبان با شکست این دژ مقاومت بتاريخ 8 اگست 1998 بار دوم مزار شریف را به تصرف خود درآوردند .

با تسخیر شهر مزار شریف ، طالبان یک بار دیگر قتل عام و نسل کشی را با تمام وحشت و درنده خوئی در انتقام واقعات یک سال پیش شکست شان انجام دادند. به اساس تخمین ارگان های ملل متحد و صلیب سرخ بین 5000 الی 6000 نفر بقتل رسیدند . و بقول نویسنده کتاب « طالبان ... » احمد رشید : " ...من خود این کشتار ها را از 6000 تا 8000 نفر تخمین می نمایم که در ماه های جولای و اگست بشمول قوای مخالف از طرف طالبان کشته شده اند. " در اثر این جنگ ها 400 دختران جوان هزاره از مزار شریف ربوده شده و توسط طالبان بنام صیغه به مناطق جنوب و پاکستان برده شده اند.

عطش سیری ناپذیر طالبان تشنه بخون این سپاهیان اجیر سرمایه در مزار شریف از طریق نسل کشی و جریان ساختن جوی خون در کوچه ها بسنده نکرد . خواستند که شمال را از هزاره ها پاکسازی نمایند. همین بود که بعد از سقوط مزار ملا نیازی در آنجا بحیث والی مقرر شد. ساعاتی بعد از مقرری اش ، در مسجد جامع شهر اعلام نمود که شیعه های مزار سه راه در پیش دارند :

- 1 - مذهب سنی را قبول کنند ،
- 2 - به ایران شیعه مذهب بروند ،
- 3 - ویا بمیرند .

صفحه دیگر خیانت طالبان - یک یونت خرد گروه طالبان که شامل جنگجویان پاکستانی « سپاه صحابه » ، دشمن شیعه ها به قونسلگری ایران در مزار شریف داخل شده 11 نفر دیپلومات ، یک افسر ، یک نامه نگار ایرانی را دستگیر و بمنزل صفری عمارت قونسلگری بندی ساختند و در همانجا با فیرمرمی همه را بقتل رسانیدند . (41)

تعرض طالبان و ملیشه های پاکستانی بکابل و مناطق شمال افغانستان با مقاومت سلحشوران و دلیرانه سنگر های مقاومت آزادیخواهان مردم ما مواجه گردید . که در نتیجه جنگ های مدهش و تباه کن را بدنبال داشت . این حرکت طالبان متجاوز ، از سالهای 1996 به بعد ، در حقیقت پیروی و تعقیب از آن سیاستی بود که تقریباً 95 سال پیش بوسیله حاکمیت بربر صفت قوم گرایی عبدالرحمان خان ، و 67 سال قبل توسط دستگاه قبیله سالار نادر خان (خاندان آل یحیی) و محمد گل مهمند اساس گذاری و اعمال گردیده بود .

تحمیل جبری فاجعه شمال که قتل عام مردم بی گناه ملکی ، اعدام های صحرایی و کشتارهای دسته جمعی ، شکنجه های غیراخلاقی ، چور و چپاول و تصفیه قومی و نژادی را در بر داشت . توانست که بار دیگر فاصله نژادی را در میان ملیت های باهم برادر میهن ماعمیق ترگرداند . طالبان با تطبیق چنین سیاست ضد ملی ، فضای همبستگی ملی را مختل نمودند و مملکت را به خطوط شمال و جنوب ، پشتون و غیر پشتون تقسیم کردند . و با این کار زمینه های کشتار جمعی ، تعرض و تصاحب را میان ملیت ها و اقوام کشور قهراً خلق نمودند .

طالبان هزاران هزار دهاتی های شیعه مذهب و بی گناه را در هرکجای کشور که یافتند بقتل رسانیدند . تاکستانهای کوهدامن زمین را یکسره

های حاکمیت قوم گرای و تجاوز کار امیر عبدالرحمان 1820 - 1901 م. ، و آدم کشی های بی باکانه آل یحیا (1929 - 1978) ، دست مردم بی دفاع به رکاب این مرکب سواران بیگانه خواه نمی رسید . اگر مردم را قتل عام کردند. قین و فانه نمودند. بدار کشیدند. سر بریدند . خانه و کاشانه مردم را آتش زدند . جوی و کاریز مردم را منفجرو زهر آگین نمودند. به ناموس مردم تعرض و تجاوز کردند. در یک کلمه به فکر خود شان سرداری و پاد شاهی کردند. و هر چه بخواستند همان طور عمل کردند .

وتوده های ملیونی با دست خالی به اعمال ناجایز این حاکمان وارداتی وابسته به ارتجاع منطقه و جهان با چشمان باز خیره خیره نگاه میکردند ، غم می خوردند و تحمل مینمودند و رنج و عذاب میکشیدند و میکشند.

نتیجه گیری

اوراق تاریخ گواهی میدهد که در قلمرو جغرافیای سیاسی متغییرکشور ما آریانای قدیم (هزار سال قبل از میلاد تا قرن پنجم میلادی) ، خراسان دیروز (قرن پنجم تا قرن نهم میلادی) و به اصطلاح افغانستان امروز ، افراد ، دودمان و دولتهای مختلفی همچو پیشدادیان ، کیانیان ، مادها ، هخامنشی ها ، یونانی ها ، اشکانی ها (پارتها) ، کوشانی ها ، یفتلی ها ، ساسانی ها ، طاهری ها ، صفاری ها ، سامانی ها ، غزنوی ها ، سلجوقی ها ، غوری ها ، خوارزمشاهی ها ، امیر تیمور گورگان ، تیموری ها ، صفوی ها ، بابری ها ، نادر افشار ، هوتکی و ابدالی و ... حکومت کرده اند . و به همین دلیل است که فرآورد های فرهنگی ، ادبی و علمی اقوام و ملیت های گونه گون اعم از تاجیکها ، هزاره ها ، ازبکها ، ترکمنها ، نورستانیها ، بلوچها ، پشه یی ها ، عربها ، پشتونها ، هندوها ، و دیگر اقلیت های قومی و مذهبی در این خطه باستانی سرازیر شده اند و عظمت فرهنگی و غرور و افتخارتاریخی و هویت ملی همگانی ساکنان این سرزمین را ساخته اند . اما قسمیکه تا اینجا گفته آمدیم آشکارا و با افتخار اذعان باید کرد که در فرآیند متمادی هفت هزار ساله تاریخ مان آریایی ها مردمان بومی و اصلی این مرز و بوم ، ناب ترین و خالص ترین دانه پر مغز درخت بارور فرهنگی و علمی و ادبی را به منطقه جهان ، شایسته ارزانی

کرده اند . هیچ مکتبی تاکنون در جهان نیآمده که همه اندیشه و آئین خود را در سه کلمه بیان کند .

" زگفتار و رفتار و کردار نیک
فریدون فررخ فرهمند شد
خرد پیشگان نیز از راه او
برفتند تا دیو در بند شد
از این سه بجو راه به جنات عدن
رهی که از عدن تا خداوند شد "

که بر مبنای و ادامه راه این اندیشه های پاکیزه انسانگرایی قدیم مان بوده که شاعران و خرد مندان و فلاسفه شهیر خراسان زمین توفیق یافتند که ارزشهای فرهنگی ، فلسفی ، علمی و ادبی جدید خویش را ابداع و هویت ملی خراسانی ما را در قطار ملل سربلند جهان جاویدانه نمایند .

باربار گفته شد که عظمت فرهنگی ، و ظرفیت تمدن باستانی این سرزمین که نقش دوران سازش در زمره هفت کانون تمدن ساز جهان مقام شامخی را تحت نام « کانون پنجم فلات آریان و دوطرفه هندوکش » (افغانستان و ایران) احراز میکند ، تجلیگاه مدعای ماست .
ما با آگاهی عمیق تاریخی و فرهنگی از ارزشهای مشترک میهن خویش و بکارگیری همین پیوستگی میتوان راهبردی مؤلفه های زیر ساخت همبستگی ملی را استخراج نمائیم .
بکارگیری بی غش ارزشها و عظمت والای فرهنگی ادبی و علمی آریایی ها و خراسانیان در ایجاد انگیزه درونی عشق به آزادی انسان و خوشبختی وی در فکر و اندیشه و وجدان و ضمیر فرد فرد شهروندان

جامعه ما ، میتوانیم شور و احساس همبستگی عمومی ، کنار هم بودن ، باهم بودن و برای هم بودن را افتخار آمیز بوجود آوریم و میهن سر بلند خویش را بی نیاز سازیم .

مگر برخلاف کاربرد این امکان !

خلاف سیرمتعادل تاریخ ، تشکیل دولت های شاهی مطلقه پشتونها در زیاده از دو قرن گذشته در سرزمین ما با حفظ رویکرد های تک محوری حکومت به اصطلاح خود شان در جهت حفظ وحدت ملی عمل نموده اند . بگونه ای که فرایند مشارکت ملی را به چالش های جدی مواجه ساخته اند .

با این نیرنگ مضاعف تا امروز خود و جامعه ما را ؟ نه ! بسوی رشد و تکامل و ثبات همبستگی ملی ، بلکه بسمت خشونت و جنگ وانشقاق ملی سوق داده اند .

با این شیوه شؤونیزم افراطی مرکزگرای افغان جباریت و اراده تک محوری خود را در فراحفظ تحکیم و تقویه یی به اصطلاح « ملت افغان » بر تمامی ملیتها و اقوام میهن تحمیل و تداوم بخشیده است . با این هدف موجودیت هویت ملیتی و سراسری مردمان تحت ستم (هزاره ها ، ازبکها و ترکمنها و تاجیکها و نورستانی ها) درافغانستان در گذشته و حال آماج اقدامات پلان شده یی قرار گرفته بطوریکه آنان حتا از حد اقل حق و حقوق اساسی بشر و آزادی های حقه انسانی محروم گردیده اند . استبداد گرایی و تک تبار افغان وابسته به بغیر پیوسته

مانعی در برابر هر نوع رشد تحولی و یا رشد زیرساخت جامعه مدنی و در ضدیت علیه ترویج و تبلیغ فرهنگ باستانی خراسانیان ، بر حفظ نابرابریهای اثنیکی اصرار دارد. و از شناسایی و تحقق راهبرد حل اساسی مسئله ملی در افغانستان سرباز میزنند و در نفی اهمیت و نقش سازندگی ملیت های غیر افغان عمل سیاسی پلان شده مینمایند .

به همین منظور است که میزان جمعیت و احصائیه نفوس دقیق و علمی مربوط به ملیتها و لایه های مختلفه قومی در افغانستان رسمی و علنی آشکار نگردیده است ، و عظمت فرهنگی و ادبی و علمی آریایی های قدیم و خراسانیان متکامل پسند بر پایه اندیشه های منبعث واپسگرایانه ضد ملی حکام قبیله سالار آسیبهای جدی دیده است .

قسمی که در فوق متذکر شدیم : ملیت هزاره و ازبک و نورستانی ها این ساکنان بومی خراسان زمین ، حتا جهت کسب حد اقل حقوق شهروندی ؟ نه بر اخذ حق تساوی حقوق ملی ! در تمام دوران حاکمیت افغانها مورد تهاجم سرکوب و کشتار جمعی قرار گرفته و از حق تعیین سرنوشت محروم گردیده اند . از اینرو موقعیت و حضور و نفوذ حاکمیت خود محور افغانها قابل ارزیابی است . اینها هیچگونه طرح سیاسی یی برای دستیابی به همآیشی ملی و تأمین حقوق ملیت ها نداشته و ندارند .

نصب حامد کرزی و افغان ملیتی ها بر اریکه قدرت بوسیله آمریکا و انگلیسها استعداد بازتولید استبداد سیاسی و استمرار رهبری نژادپرستان افغان در آن به شدت بالاست.

حامد کرزی برخاسته از لایه قبیله با وجودی که خود را در لباس موزون اسلامی و دموکراسی ، ریاکارانه نمایش میدهد . و از حمایت صد در صد امریکا - انگلیس و مجامع غرب صنعتی برخوردار است .

در روند ده سال واندی که از عمر حاکمیت مرکزگرایش میگذرد کوچکترین گامی در راه حل اساسی مسئله ملی وحق تعیین سرنوشت ملیت های تحت ستم در کشور ما نگذاشت .

برخلاف با پلان از قبل سنجیده شده سیاسی با ساز و برگ جدید عملاً در پی تقویه حاکمیت " شوونیزم قبیله بر پاشنه درک موهوم نژاد پرستانه و نابودی زبان فارسی و عظمت فرهنگی خراسانیان این کشور قرار گرفته اند . و این عمل خشن و واپسگرای ضد ترقی و تکامل افغان نما های حاکم بر میهن ما در اشکال متنوع سیستم های سیاسی قدرت پیوسته به بنمایش گذاشته شده است .

ولی نسل جوان و طرفداران رشد مستقل و ناوابستگی افغانستان ازین بازیهای سیاسی آشکار، پشت پرده ، بیک سخن از تاریخ مبارزه و رویدادهای پر عمل آغاز سده 21 درسهای آموزنده گرفته است و گرایش اساسی تکامل تاریخ را به مقیاس ملی منطقه یی و بین المللی بیش از هر زمانی دیگری می شناسند .

نسل جوان و نسلی که از درون سیلاب خون و آتش واز ژرفای رنج بیماری آواره گی فقر سربلند کرده است امروز بروشنی وبه تجربه دریافته است که دوران نابودی سلطه سیاسی قبیله سالاران ، بنیادگرایان و عقب گرایان آغاز یافته است .

جنبش ابراز وجود و گرایشهای آزادی خواهانه در آسیا و افریقا و امریکای لاتین به شگوفه نشسته است و دیگر هزاران مدرسه مغزشویی نظامی - مذهبی پاکستان القاعده عربی و عجمی و افغانی به مانع عمده اجرای مقاصد سیاسی اقتصادی و فرهنگی اروپا و امریکا و جامعه جهانی مبدل گردیده است و روز تا روز نقابهای تقدس رهبران این

تنظیمهای افراطی توسط بازیگران بازیهای بزرگ سیاسی نوین منطقه و جهان ، پاره میشود و چهره های واقعی اندوخته های بانکی و ساز و برگ نا مشروع زندگی آنان به مظلومان و تخذیر شدگان کشور ما و جهان افشای گری سیاسی میگردد . " 42

زمان آن رسیده است که این همه تخذیر شدگان و ستم دیدگان کشور ارباب غنایم و دشمنان واقعی آزادی دموکراسی مردم را سلب ملکیت نمایند . و آنها را به پنجه عدالت قانون بسپارند .

دروود به معارف نوین و نسل بالنده و دگر اندیش میهن ما که آن روزهای تلخ و شبهای تاریک را صبورانه سپری کرد و تکرارش در تاریخ جایی ندارد .

موجز اینکه بیداری مردم میهن ما از دست آورد های علوم و تجارب جنبش های مترقی حق خواهی تاریخ کشور ما و بشریت ترقیخواه سرچشمه گرفته است . و شناخت آنها از گرایش حق مالکیت بر زمین و حق مشارکت متعادل در حاکمیت سیاسی ، نشانه روشن آگاهیهای دموکراتیک و انسانی ایست که در فرآیند تحولات تاریخی و اجتماعی به آنها دست یافته اند.

مردم ما اکنون بهتر و بیشتر از پیش اهمیت آزادی و اهمیت صلح و همبستگی ملی و عدالت اجتماعی را خوب درک مینمایند . و با شناخت ژرف تر و عقلانی تر از هویت ملی و تاریخی عظمت فرهنگی خراسانی دفاع می کنند . قوانین تکامل اجتماعی و اهداف و اندیشه های نوین آزادی و ترقی و ثبات را با آموزش عینی از مفاهیم مبارزه اضعاد پژوهش میکنند . و از تحقق راهبردی « حل اساسی مسئله ملی » و طرحهای سیاسی صلح آمیز :

- " تغییر نام افغانستان به خراسان " مدخلی در راه صلح جاویدان
- صرف با زبان فارسی ، پایه های اجتماعی و قومی " ملت خراسان "
- تقویت و صلح در افغانستان استوار می شود .
- " شناسایی خط دیورند آغاز طلوع آفتاب صلح بر فراز افغانستان و پاکستان " ،

وده ها رویکرد های سیاسی دیگر ای که در راه تأمین مؤلفه های زیرساخت «حل اساسی مسئله ملی» و ایجاد ملت یک پارچه خراسانی خدمت مینماید آگاهانه حمایت و پشتیبانی می کنند.

و با تعهد به آرمان مقدس صلح و امنیت و ثبات داوطلبانه در برابر هر نیروی تجاوزکار بیگانه با سربلندی و پایمردی، بپا میخیزند مقاومت میکنند به پیش میروند و بدون ترس از اشتباه پیروز میشوند.

مقاومت جانانه مردم آزاده ما در برابر ملیشه های تجاوزکار پاکستانی زیرنام مردم فریبانه «طالبان» و دفع و طرد هرگونه تجاوز آشکار و پنهان برآب و خاک، هویت و عظمت فرهنگی و استقلال ملی، نشانه های انسجام قدرت نظامی و قدرت دفاعی ایست که بر بیداری فرهنگی و تاریخی مردم ما صحنه میگذارد.

و به متجاوزین و معامله گران سیاسی بار دیگر درس تاریخی میدهد که به خواست و ندای توده های مردم ارج بگذارند و حق دیگران را برحق بشناسند و بسیاست تفاهم گردن نهند؛

بدون تردید «حل اساسی مسئله ملی» جهت تأمین تعادل حقوقی ملیتها و اقلیتهای قومی تحت نام ملت «سربلند خراسانی» با الغای کامل سیستم حاکمیت سیاسی عظمت طلب قبیلولی امکان پذیر می گردد.

و با ایجاد سیستم سیاسی نظام پارلمانی و انتخابی بودن تمام ارگان های محلی و ولایتی قدرت و اداره دولتی، در دائره خود گردانی ملی در راه نهادینه سازی صلح و آزادی خدمت مینماید.

به امید تأمین صلح و آزادی و دوستی و برابری در "خانه خورشید" شکست نا پذیر ما.

به توفیق خدا

منابع و مأخذ بخش پنجم

- 1 - افغانستان در پنج قرن اخیر ، مؤلف : محمد صدیق فرهنگ ، ج اول قسمت اول ، ص 420 .
- 2 - افغانستان در مسیر تاریخ ، تألیف : میر غلام محمد غبار ، تاریخ انتشار 1366 ، ص 688 .
- 3 - همانجا ، ص 643 .
- 4 - همانجا ، ص 651 .
- 5 - همانجا ، ص 660 .
- 6 - همانجا ، ص 663 .
- 7 - افغانستان سالهای (1880 - 1896 م.) ، مؤلف : حسن کاکر ، چاپ کابل : 1971 م. ، ص 137 . ویا افغانستان در پنج قرن اخیر ، مؤلف : محمد صدیق فرهنگ ، ص 423 .
- 8 - همانجا ، ص 394 .
- 9 - همان کتاب ، ص 666 .
- 10 - قلمرو استبداد ، مؤلف : دای فولادی ، چاپ دوم میزان 1382 ، ص 43 .
- 11 - افغانستان سالهای (1880 - 1896 م.) ، مؤلف : حسن کاکر ، چاپ کابل : 1971 م. ، ص 72 . ویا افغانستان در پنج قرن اخیر ، مؤلف : محمد صدیق فرهنگ ، ص 399 .
- 12 - همان کتاب ، ص 402 .
- 13 - همان کتاب ، ص 403 .

- 14 - افغانستان سالهای (1880 - 1896 م.) ، مؤلف : حسن کاکر ، چاپ کابل : 1971 م. ، ص 174 .
- 15 - رجوع شود به کتاب : « صحنه های خونینی از: تاریخ تشیع در افغانستان از سال 1250 تا 1320 ق.» ، مؤلف : حسین علی یزدانی (حاج کاظم) .
- 16 - رجوع شود به کتاب : سراج التواریخ ص 1132 . و کتاب : « صحنه های خونینی از: تاریخ تشیع در افغانستان از سال 1250 تا 1320 ق.» ، مؤلف : حسین علی یزدانی (حاج کاظم) ص 337 .
- 17 - سراج التواریخ ، نویسنده میرزا فیض محمد کاتب ، ج 3 ، ص 779 .
- 18 - نسخه خطی سوانح میرزاگل محمد خان متعلق کتابخانه خواهر زاده اش آقای مرزا سید داود خان در کابل - غلام محمد غبار ص 653 و 654 .
- 19 - کتاب « صحنه های خونینی از: تاریخ تشیع در افغانستان از سال 1250 تا 1320 ق.» ، مؤلف حسین علی یزدانی (حاج کاظم) ص 343 .
- 20 - خاطرات سردار محمد رحیم برگهای از تاریخ ترجمه سخی غیرت چاپ پشاور و مقاله اکادمیسین دستگیر پنجشیری درباره این کتاب نشر کرده سایت آریایی 28 فیروری 2006م
- 21 - افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، ص 699 .
- 22 - همانجا ، ص 709 .
- 23 - همانجا ص 705 .

- 24 - رجوع شود به منابع :
- افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، جلد اول ، ص 516 .
- افغانستان در پنج قرن اخیر ، مؤلف : محمد صدیق فرهنگ ، ج 1 قسمت 1 ، ص 232 ، 233 .
- ویا (عروج بارکزائی ، ص 149 .) .
- وبسایت آریائی : مقاله تاریخی « مسئله پشتونستان زخم ناسور خط دیورند » ، نویسنده : ک. سیستانی .
- 25 - افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، جلد 2 ص 23 .
- 26 - کتاب : خاطرات ظفر حسن آیبک ، « افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان » ، ترجمه و تحشیه : فضل الرحمان فاضل ، پاورقی ص 132 .
- 27 - امیر حبیب الله مردی در حریق تاریخ ، مؤلف : دکتور خلیل الله و داد « بارش » ، ناشر - فضل کتاب فروشی ، تاریخ چاپ : 1377 هـ . ش . ص 186 .
- 28 - خاطرات ظفر حسن آیبک (افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان) ، نویسنده : ظفر حسن آیبک ، ترجمه و تحشیه : فضل الرحمان فاضل ، چاپ اول ، تاریخ چاپ دلو 1379 هـ . ش . فبروری 2001 م . ، ص 174 .
- 29 - کرسی نشینان کابل ، احوال دولت مردان افغانستان در روزگار امیر امان الله خان ، مؤلف : فرخ سید مهدی ، چاپ تهران ، سال : 1370 هـ . ش . ، ص 23 .
- 30 - رجوع شود به کتاب : « نادر افغان » ، برهان الدین خان کشکی ، کابل سال 1310 هـ . ش .

- 31 - افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، چاپ دوم : 1378 هـ.ش. ، ج دوم ، ص 70 .
- 32 - رجوع شود به کتاب : « سرنشینان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه ارگ » ، نویسنده : عبدالصبور غفوری ، مهتم کتاب : محمد نصیر مهرین ، ص 331 .
- 33 - افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، جلد دوم ، ص 60 .
- 34 - جریده اصلاح ، شماره 8 ، مورخ 24 قوس ، 1308 شمسی.
- 35 - افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، جلد دوم ، ص 71 - 74 .
- 36 - همان کتاب ، ص 77 .
- 37 - افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، جلد دوم ، ص 48 و 49 .
- 38 - همان کتاب ، ج 2 ص 49 و 50 .
- 39 - طالبان ، اسلام ، نفت ... مؤلف : احمد رشید ، مترجم عبدالودود ظفری ، چاپ : می 2001 ، ص 39 .
- 40 - همانجا ، ص 87 ، 88 ، 89 .
- 41 - همانجا ، ص 112 ، 114 .
- 42 - رجوع شود به نوشته : اکادمیسین دستگیر پنجشیری به وب سایت آریایی ، بر گرداننده انجنیر عزیز جرأت ، در کشور سویدن .



دکتر بصیر کامجو

زادگاه : ولایت پنجشیر

سال تولد : 1961 میلادی

زبان مادری : فارسی

تحصیلات عالی : در سنت پیترسبورگ , پراگ , هامبورگ

وماسکو

درجه علمی : دکتر در رشته علوم سیاسی ، حقوقی و فلسفی

آثار چاپی :

- 1 - تاریخ نظریات فلسفی
- 2 - اخلاق تطبیقی بیداری دگر دوستی
- 3 - تجلی احقاق حق در ابراز وجود
- 4 - عرفان و وحدت وجود
- 5 - پادشاهان آریایی
- 6 - روشنگرایی اندیشه در تعدد انتخاب
- 7 - ارزشهای ملی و تاریخی نیاکان ما
- 8 - راهبرد حل اساسی مسئله ملی در افغانستان
- 9 - هویت واجب تر از اکسیژن
- 10 - اصول مرامی حزب دموکرات خراسان
- 11 - تغییر نام افغانستان به خراسان (مدخلی در راه صلح جاویدان)

نوشته ها و مقالات :

- 1- " فواید اخلاقی درک و تفکر "
- 2- " برخورد عقلانی با سیاست تباراندیشی "
- 3- " درد شناختی در قالب منظوم "
- 4- " درباب عفو جنایتکاران جنگی ... "
- 5- " حق به زن داده نمی شود ، حق آن شناخته میشود "
- 6- " اسلوب آزاد اندیشی از سنت و مدرنیته "
- 7- " معیار های دموکراسی "
- 8- " پیاد استاد فقید اکادمیسین عبدالاحمد جاوید "
- 9- " گزاره تحقق امید اجتماعی "
- 10- " پیدایش کیهان شناسی در علم نجوم "
- 11- " نجابت انسان را گرامی دانست "
- 12- " نظریه نسبیت البرت اینشتین "
- 13- " خشونت علیه زنان "
- 14- " ساختار نظام قانونی در جمهوری فدرال آلمان -
در چهار بخش "
- 15- " نگاهی اجمالی به نیت و کارکرد های سیاسی خلیل زاد ،
کرزی ، جلالی و اسلاف شان "
- 16- " صورتی از اجلاس آیند هوفند هالند "
- 17- " بیانی از سه طرح سیاسی صلح برای افغانستان "
- 18- " ایرادی بر مفردات برنامه انتخاباتی علی احمد جلالی "
- 19- " حکومت کرزی خطرناکتر از اسلافش "
- 20- " فرازی از راهبرد برخورد با مؤلفه های تأمین صلح برای
افغانستان "

- 21 - " تحمیل سیاست چند زبانی در افغانستان جز تولید انشقاق ملی ونوع تحکیم حاکمیت شؤنیزم وتک محوری "
- 22 - " مسوده اصول مرامی حزب دموکرات خراسان "
- 23 - " شناخت جایگاه هویت فرهنگی ، وداع با فرهنگ معامله است "
- 24 - " معرفتی ازمغز انسان "
- 25 - " بازتابی از رویکرد های بینشی رودکی بزرگ "
- 26 - " حامد کرزی از طرف پارلمان و دادگاه عالی کشور مستعفی شناخته شود ... "
- 27 - " فقدان یگانگی واژگان میان فارسی گویان "
- 28 - " اصول اعتقادی و جهان بینی دینی امام اعظم ابوحنیفه "
- 29 - " برخی از آموزه هایی وحدت وجود در عرفان خراسان "
- 30 - " جایگاه معرفتی عقل و عشق در تصوف و عرفان خراسان "
- 31 - " طرح مرامنامه و اساسنامه کانون همبستگی اجتماعی و فرهنگی خراسان به کشورهای اروپایی و جهان "
- 32 - فرهنگ و صلح از دید فلسفه
- 33 - تقبیح سیاست (توزیع تذکره با ثبت ملیت افغان) دولت حامد کرزی
- 34 - آئین زرتشتی و یکتا پرستی
- 35 - آئین زروانی
- 36 - مهرپرستی یا میترائیسم
- 37 - آئین مانی
- 38 - فلسفه و آئین مزدک
- 39 - تاریخچه پیدایی دولت اسرائیل

-
- 40 - مردمان خراسان باید از حق خود دفاع کنند
 - 41 - بابای صلح ملت برهان الدین ربانی
 - 42 - مشکل از خود بیگانگی
 - 43 - نقش جوانان در جامعه
 - 44 - حامد کرزی در پی شر می‌گردد
 - 45 - حکومتی که دوبار از شکم تقلب معیوب زاده شد
 - 46 - با عینک قبيله، به زبان فارسی نگاه کردن گناهست
 - 47 - "درفش ملی خراسان"
 - 48 - خرگوش دانا، شیر درنده
 - 49 - نوروز پیام آور مهر
 - 50 - زبان فارسی یک هویت است
 - 51 - قیاس و تشخیص حکایت از مثنوی معنوی
 - 52 - سزای قروت آب گرم
 - 53 - برخی از دیدگاه‌های خداوند گار بلخ
 - 54 - تفاوت برخی دیدگاه‌های عرفانی، انصاری و مولانای بلخ
 - 55 - جاویدان باد خود فرمانی تاجیکان
 - 56 - اندیشه‌های دکتر بصیر کامجو
 - 57 - شباهت‌های معرفت عرفانی عطارنیشابوری و انصاری
 - 60 - همسنخی اندیشه‌های عرفانی سنائی غزنوی با انصاری

- 61 - مناسبت های متفاوت و همگون آموزش "وجود شناسی" خواجه عبدالله انصاری و مارتین هایدگر
- 62 - حزینه آمو دریا
- 63 - ارزش تاریخی و حدود جغرافیای سیاسی و فرهنگی خراسان
- 64 - شرح نظام پارلمانی
- 65 - نقش اراده در مبارزات سیاسی
- 66 - جایگاه زبان فارسی در دهکده بی جهانی
- 67 - معرفت آریانیان از خلقت ، وجهان آفرینش
- 68 - حاکمیت سیاسی و هویت ملی، صلح و امنیت در گروه
شئونیزم قبیله
- 69 - به امید آزادی زن از گرو اندیشه مرد
- 70 - حامد کرزی از قیام برحق مردم مصر پند گیرد
- 71 - نقش موازین اخلاقی در انسانی سازی جامعه
- 72 - غارت و چپاول کار انسان های هوشمند نیست
- 73 - بریتانیا برای تولد نوزادانی با سه والد آماده می شود
- 74 - خشم و شهوت
- 75 - دوستی خاله خرسه ، شناخت دوست واقعی
- 76 - دانشمند مغرور
- 77 - " حکمت لقمان " حقیقت و راه شناخت آن
- 78 - " عبرت و پند گرفتن "
- 79 - " واژه دانشگاه "
- 80 - " سرود ملی ... "

-
- 81 - پیدایش فلسفه بمتابه شعور خاص اجتماعی
 - 82 - نگرشی بر آموزش فلسفه فرانسس بیکن
 - 83 - اندیشه خردگرایی سنجش‌گر کارل پوپر
 - 84 - رویکرد وحدت وجود در اندیشه سنایی
 - 85 - سلطان عارفین (ادهم بلخی، بسطامی ، ابوالخیر)
 - 86 - زندگی و آثار نیکلای بردیایف
 - 87 - شرحی بر آرای فلسفی برتراند راسل
 - 88 - آئین مقدس یکتا پرستی
 - 89 - خردگرایی و عقل
 - 90 - روز مادر مبارک باد
 - 91 - کشف فرضیه " بوسون هیگز " معروف به « ذره ای خدا »
 - 92 - نمایی از سکه های شاهنشاهی اشکانیان تاجیک تبار
 - 93 - سلاحهای کشتار جمعی
 - 94 - نگرشی بر گروه سلفی
 - 95 - فارابی و فلسفه مشاء
 - 96 - نظام فلسفی ابن سینا
 - 97 - مکاتب تصوف در عراق و خراسان
 - 98 - فرقه های مکتب خراسان
 - 99 - تعلیمات دینی فلسفه اسماعیلیه
 - 100 - عقاید اخلاقی محمد غزالی

-
- 101 - اندیشه های متفاوت در باره عرفان و تصوف اسلامی
 - 102 - عقل ، اندیشه ، فلسفه اخلاق
 - 103 - سماع مولوی یک هویت فرهنگی است
 - 104 - پیدایی فلسفه علم
 - 105 - جشن نوروز
 - 106 - جشن مهرگان
 - 107 - جشن چله یا شب یلدا
 - 108 - جشن سده
 - 109 - جشن چارشنبه سوری
 - 110 - اوستا
 - 111... و غیره

Magnificent Cultural Khorasan

Author: Dr. Basir Komjo